۲۷

زیر نظر: استاد محقق

آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:

جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۲۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

اشاره

(۹۰) سوره بلد این سوره در مکه نازل شده و دارای بیست آیه است

اشاره

ص :۳۰

محتوی و فضیلت سوره"بلد"

این سوره در عین کوتاهی حقایق بزرگی را در بردارد.

۱-در قسمت اول این سوره بعد از ذکر سوگندهای پرمعنایی اشاره به این حقیقت شده که زندگی انسان در عالم دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است،تا از یک سو خود را برای رفتن به جنگ مشکلات آماده سازد،و از سوی دیگر انتظار آرامش و آسودگی مطلق را در این جهان از سر بیرون کند،آرامش مطلق تنها در زندگی آخرت امکان پذیر است و بس.

۲-در بخش دیگری از این سوره قسمتی از مهمترین نعمتهای الهی را بر انسان می شمرد،و سپس به ناسپاسی او در مقابل این نعمتها اشاره می کند.

۳-در آخرین بخش این سوره مردم را به دو گروه:"اصحاب المیمنه" و"اصحاب المشئمه"تقسیم کرده،و گوشه ای از صفات اعمال گروه اول(مؤمنان صالح)و سپس سرنوشت آنها را بیان می کند،و بعد به نقطه مقابل آنها یعنی کافران و مجرمان و سرنوشت آنها می پردازد.

تعبیر آیات سوره بسیار قاطع و کوبنده،جمله بندیها کوتاه و پرطنین، و الفاظ بسیار مؤثر و گویا است،و شکل آیات و محتوا نشان می دهد که این سوره از سوره های"مکی"است.

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

من قرأها اعطاه اللّه الامن من غضبه یوم القیامه: "کسی که سوره بلد را بخواند خداوند او را از خشم خود در قیامت در امان می دارد" (۱).

ص:۴

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۰.

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:"کسی که در نماز واجب سوره "لا اقسم بهذا البلد"را بخواند،در دنیا از صالحان شناخته خواهد شد، و در آخرت از کسانی شناخته می شود که در درگاه خداوند مقام و منزلتی دارد، و از دوستان پیامبران و شهدا و صالحین خواهد بود" (۱).

ص: ۵

۱- ۱) "ثواب الاعمال"طبق نقل"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۵۷۸.

[سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;لاٰ أُقْسِمُ بِهٰذَا اَلْبَلَدِ (١) وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا اَلْبَلَدِ (٢) وَ وٰالِدٍ وَ مٰا وَلَدَ (٣) لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ فِی
كَبَدٍ (۴) أَ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مٰالاً لُبَداً (۶) أَ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (٧)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-قسم به این شهر مقدس(مکه).

۲-شهری که تو ساکن آن هستی!

ص :۶

۳-و قسم به پدر و فرزندش(ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح).

۴-که ما انسان را در رنج آفریدیم(و زندگی او مملو از رنجها است).

۵-آیا او گمان می کند که هیچکس قادر نیست بر او دست یابد؟! ۶-می گوید:مال زیادی را(در کارهای خیر)تلف کرده ام!
۷-آیا گمان می کند هیچکس او را ندیده(و نمی بیند)؟

تفسیر:

سوگند به این شهر مقدس

سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می کند،سوگندهایی که خود نیز سبب حرکت اندیشه و فکر و عقل انسان است،سوگندهایی که ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد.

در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا توأم با درد و رنج است از سوگند تازه ای شروع می کند و می فرماید:"قسم به این شهر مقدس شهر مکه"(لاٰ أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ) (۱).

*** "شهری که تو ساکن آن هستی"(وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ).

گرچه در این آیات نام"مکه"صریحا نیامده است،ولی با توجه به مکی بودن سوره از یک سو،و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر،پیدا است که منظور همان مکه است،و اجماع مفسران نیز بر همین است.

البته شرافت و عظمت سرزمین مکه ایجاب می کند خداوند به آن سوگند

ص: ۷

---

۱ - ۱) "لا"در اینجا"زائده"است و برای تاکید آمده،البته طبق تفسیر دیگری احتمال دارد"لا"نافیه باشد(در این زمینه توضیح بیشتری در آغاز سوره قیامت نیز داده شده است).

یـاد نمایـد،چرا که نخستین مرکز توحیـد و عبـادت پروردگـار در اینجا ساخته شـده،و انبیای بزرگ گرد این خانه طواف کرده انـد،ولی جمله" وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ "مطلب تـازه ای در بر دارد،می گویـد این شـهر به خاطر وجود پر فیض و پر برکت تو چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است.

و حقیقت همین است که ارزش سـرزمینها به ارزش انسانهـای مقیم در آن است،مبـادا کفـار مکه تصـور کننـد اگر قرآن به این سرزمیـن قسـم یـاد می کنـد برای وطـن آنهـا و یـا کـانون بتهایشـان اهمیـت قائـل شـده اسـت،نـه چنیـن نیسـت،تنهـا ارزش این شهر(گذشـته از سوابق تاریخی خاص آن)به خاطر وجود ذیجود بنـده خاص خـدا محمـد ص است. ای کعبه را ز یمن قدوم تو صـد شـرف وی مرده را از مقـدم پـاک تو صـد صـفا بطحـا ز نور طلعت تو یـافته فروغ یثرب ز خاک تو با رونق و نوا در اینجا تفسـیر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه"من به این شـهر مقـدس سوگنـد یـاد نمی کنم در حالی که احترام تو را هتک کرده اند،و جان و مال و عرضت را حلال و مباح شمرده اند".

و این توبیـخ و سـرزنش شدیدی است نسـبت به کفار قریش که آنها خود را خادمان،و حافظان حرم مکه می پنداشـتند،و برای این سرزمین آن چنان احترامی قائل بودند که حتی اگر قاتل پدرشان در آنجا دیده می شد در امان بود،حتی می گویند کسانی که از پوست درختان مکه بر می گرفتنـد و به خود می بستند به خاطر آن در امان بودند.ولی با این حال چرا تمام این آداب و سنن در مورد پیغمـبر اکرم ص زیر پـا گـذارده شـد؟! چرا هر گونه اذیت و آزار نسـبت به او و یـارانش روا می داشـتند،و حتی خونشان را مباح می شمردند؟!

ص :۸

این تفسیر در حدیثی از امام صادق ع نیز نقل شده است (۱).

*** سپس می افزاید:"و قسم به پدر و فرزندش"(وَ وٰالِدٍ وَ مٰا وَلَدَ).

در اینکه منظور از این"پدر"و"فرزند"کیست؟تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:

نخست اینکه:منظور از"والد"ابراهیم خلیل و از"ولد"اسماعیل ذبیح است و با توجه به اینکه در آیه قبل به شهر"مکه"سوگند یاد شده و می دانیم ابراهیم و فرزندش بنیانگذار کعبه و شهر مکه بودند این تفسیر بسیار مناسب به نظر می رسد بخصوص اینکه عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم و فرزندش اهمیت فوق العاده ای قائل بود،و به آنها افتخار می کرد و بسیاری از آنها نسب خود را به آن دو می رساندند.

دیگر اینکه:منظور آدم و فرزندانش می باشد.

سوم اینکه:منظور آدم و پیامبرانی هستند که از دودمان او برخاسته اند.

و چهارم اینکه:منظور سوگند به هر پدر و فرزندی است،چرا که مساله تولد و بقاء نسل انسانی در طول ادوار مختلف،از شگفت انگیزترین بدایع خلقت است،و خداوند مخصوصا به آن سوگند یاد کرده است.

جمع میان این چهار تفسیر نیز بعید نیست هر چند تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

*** سپس به چیزی می پردازد که هدف نهایی این سوگندها است،می فرماید "مسلما ما انسان را در رنج آفریدیم"(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ فِی کَبَدٍ).

ص :۹

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۳.

"کبـد"به گفته طبرسـی در مجمع البیـان در اصـل به معنی"شـدت"است، و لـذا هنگـامی که شـیر غلیـظ شود"تکبـد اللبن"می گویند.

ولی به گفته"راغب"در"مفردات""کبـد"(بر وزن حسـد)به معنی دردی است که عـارض"کبـد"انسـان(جگر سـیاه)می شود و سپس به هر گونه مشقت و رنج اطلاق شده است.

ریشه این لغت هر چه باشد مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است.

آری انسان از آغاز زندگی حتی از آن لحظه ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می شود،مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنجها را طی می کنـد تا متولـد شود،و بعد از تولد در دوران طفولیت،و سـپس جوانی،و از همه مشـکلتر دوران پیری،مواجه به انواع مشـقتها و رنجهـا است،و این است طبیعت زنـدگی دنیا،و انتظار غیر آن داشـتن اشـتباه است اشـتباه،و به گفته شاعر عرب: طبعت علی کـدر و انت تریـدها صـفوا عن الاکـدار و الاقـذار؟ و مکلف الایام ضـد طباعها متطلب فی الماء جدوه نار! "طبیعت جهـان بر کـدورت است و تـو می خـواهی*از هر گـونه کـدورت و ناپـاکی پـاک باشـد"؟ "هر کس دوران جهـان را بر ضـد طبیعتش بطلبد*همچون کسـی است که در میان امواج آب شـعله آتش جسـتجو می کند"! نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء اللّه نیز نشان می دهـد که زندگی این گلهای سرسـبد آفرینش نیز با انواع ناملائمات و درد و رنجها قرین بود،هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد،وضع برای دیگران روشن است.

و اگر افراد یا جوامعی را می بینیم که به ظاهر درد و رنجی ندارنـد یا بر- اثر مطالعات سـطحی ما است،و لذا وقتی نزدیکتر می شویم به عمق درد و رنجهای

همین صاحبان زنـدگی مرفه آشـنا می گردیم،و یا اینکه برای مـدتی محدود و زمانی اسـتثنایی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی زند.

*** سـپس می افزایـد:"آیا این انسان گمان می کنـد که هیچکس قادر نیست بر او دست بیابـد"؟(أَ یَحْسَبُ أَنْ لَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ). (۱)

اشاره به اینکه آمیختگی زندگی انسان با آن همه درد و رنج دلیل بر این است که او قدرتی ندارد.

ولی او بر مرکب غرور سوار است،و هر کـار خلاـف و گناه و جرم و تجاوزی را مرتکب می شود گویی خود را در امن و امان می بیند،و از قلمرو مجازات الهی بر کنار تصور می کند،هنگامی که به قدرت می رسد تمام احکام الهی را زیر پا می گذارد،و مطلقا خدا را بنده نیست،آیا به راستی چنین می پندارد که از چنگال مجازات پروردگار رهایی می یابد،چه اشـتباه بزرگی! این احتمال نیز داده شده که منظور ثروتمندانی هستند که می پنداشتند احدی توانایی ندارد ثروت آنها را بگیرد.

و نیز گفته شده منظور کسانی هستند که معتقد بودند احدی آنها را در برابر اعمالشان بازخواست نمی کنند.

ولی آیه مفهوم جامعی دارد که ممکن است همه این تفسیرها را شامل شود.

بعضی گفته اند:آیه فوق اشاره به مردی از قبیله"جمح"که"ابو الاسد" نامیده می شد،او بقدری نیرومند بود که روی یک قطعه چرم می نشست ده نفر می خواستند آن را از زیر پای او بکشند نمی توانستند،چرم پاره پاره می شد و او

ص:۱۱

۱- ۱) "ان"در این جمله"مخففه از مثقله"است،و در تقدیر"انه لن یقدر علیه احد"می باشد.

از جا تکان نمی خورد! (۱).

ولی نظر داشتن آیه به چنین فرد یا افراد مغروری مانع از عمومیت مفهوم آن نیست.

*** سپس در ادامه همین سخن می افزاید:"او می گوید من مال زیادی را تباه کردم"(يَقُولُ أَهْلَكْتُ مٰالاً لُبَداً).

اشاره به کسانی است که وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می کردند از روی غرور و نخوت می گفتند:ما بسیار در این راهها صرف کرده ایم در حالی که چیزی برای خدا انفاق نکرده بودند،و اگر اموالی به این و آن داده بودند برای تظاهر و ریا کاری و اغراض شخصی بوده است.

بعضی نیز گفته اند:آیه اشاره است به کسانی که اموال زیادی در دشمنی با اسلام و پیامبر ص و توطئه های ضد اسلامی صرف کرده بودند،و به آن افتخار می کردند،همانگونه که در حدیثی آمده است که در روز جنگ خندق هنگامی که علی ع"اسلام"را به"عمرو بن عبد ود"عرضه نمود،او در پاسخ گفت:

فاین ما انفقت فیکم مالا لبدا:"پس آن همه اموالی که بر ضد شما مصرف کردم چه می شود"؟! (۲).

بعضی نیز گفته اند:آیه ناظر به بعضی از سران قریش مانند"حارث بن عامر"است که مرتکب گناهی شده بود راه نجات را از پیامبر ص سؤال کرد حضرت دستور کفاره به او داد.او گفت:اموال من از آن روز که وارد دین اسلام شدم در کفارات و نفقات نابود شد"! (۳).

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۳.
۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۵۸۰ حدیث ۱۰.
۳- ۳) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۳.

جمع میان هر سه تفسیر نیز بی مانع است،هر چند تفسیر اول تناسب بیشتری با آیه بعد دارد.

تعبیر به"اهلکت"اشاره به این است که اموال او در حقیقت نابود شده و بهره ای عائدش نمی شود.

"لبد"(بر وزن لغت)به معنی شیء متراکم و انبوه است و در اینجا به معنی مال فراوان است.

*** سپس می افزاید:"آیا گمان می کند که هیچکس او را ندیده و نمی بیند"؟! (أَ یَحْسَبُ أَنْ لَمْ یَرَهُ أَحَدٌ).

او از این حقیقت غافل است که خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می بیند،بلکه از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است،و از نیات او با خبر،مگر ممکن است خدایی که وجود بی انتهایش به همه چیز احاطه دارد چیزی را نبیند و نداند؟!این غافلان بیخبرند که بر اثر جهل و ناآگاهی خود را از مراقبت دائمی پروردگار بر کنار می پندارند.

آری خدا می داند این اموال را از کجا به دست آورده؟و در چه راهی مصرف کرده است؟! در حدیثی از"ابن عباس"نقل شده است که"پیغمبر اکرم"ص فرمود:

لا تزول قدما العبد حتی یسال عن اربعه:عن عمره فیما افناه؟و عن ماله من این جمعه،و فیما ذا انفقه؟و عن عمله ما ذا عمل به؟و عن حبنا اهل البیت:

در قیامت هیچ بنده ای قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤال شود:

از عمرش که در چه راهی آن را فانی کرده؟و از مالش که از کجا جمع آوری نموده،و در چه راه مصرف کرده است؟و از عملش که چه کاری انجام داده؟و از محبت ما اهل بیت"! (۱).

کوتاه سخن اینکه چگونه انسان مغرور می شود و ادعای قدرت می کند در حالی که زندگی او با درد و رنج عجین است،"اگر مالی دارد به شبی است، و اگر جانی دارد به تبی است"! وانگهی چگونه ادعا می کند که من اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرده ام،در حالی که او از نیتش آگاه است،هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می داند و هم چگونگی صرف کردن ریاکارانه و مغرضانه آن را.

***

ص: ۱۴

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۴-شبیه همین معنی در تفسیر"روح البیان" جلد ۱۰ صفحه ۴۳۵ نیز آمده است.

[سوره البلد (۹۰): آیات ۸ تا ۱۰]

اشاره

أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ (۹) وَ هَدَيْنَاهُ اَلنَّجْدَيْنِ (۱۰)

ترجمه:

۸-آیا برای او(انسان)دو چشم قرار ندادیم؟ ۹-و یک زبان و دو لب؟ ۱۰-و او را به خیر و شرش هدایت نمودیم.

تفسیر:

نعمت چشم و زبان،و هدایت

در تعقیب آیات گذشته که سخن از غرور و غفلت انسانهای طغیانگر می گفت در آیات مورد بحث بخشی از مهمترین نعمت های مادی و معنوی الهی را بر این انسان می شمرد،تا از یک سو غرور و غفلت او را بشکند،و از سوی دیگر وادار به تفکر در خالق این نعمتها کند،و با تحریک حس شکرگزاری در درون جانش او را به سوی معرفت خالق سوق دهد.

نخست می فرماید:"آیا ما برای این انسان دو چشم قرار ندادیم؟!(أَ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ).

*** "و یک زبان و دو لب"؟!(وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ).

***

ص: ۱۵

"و او را به خیر و شرش آگاه کردیم،و هدایت نمودیم"(وَ هَدَیْنٰاهُ النَّجْدَیْنِ).

به این ترتیب در این چند جمله کوتاه به سه نعمت مهم مادی و یک نعمت بزرگ معنوی که همه از عظیمترین نعمتهای الهی است اشاره نموده است:نعمت چشمها،و زبان،و لبها،از یک سو،و نعمت هدایت و معرفت خیر و شر از سوی دیگر.

(توجه داشته باشید"نجد"در اصل به معنی مکان مرتفع است در مقابل "تهامه"که به سرزمینهای پست گفته می شود،یا به تعبیر دیگر"بلند بوم" و"پست بوم"است،و در اینجا کنایه از خیر و شر و مسیر سعادت و شقاوت است) (۱).

در اهمیت نعمتهای فوق همین بس که:

"چشم"مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است،شگفتیهای چشم به اندازه ای است که به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وا- می دارد،طبقات هفتگانه چشم که به نامهای صلبیه(قرنیه)مشیمیه،عنبیه، جلدیه،زلالیه،زجاجیه،و شبکیه نامیده شده،هر کدام ساختمان عجیب و ظریف و شگفت انگیزی دارد که قوانین فیزیکی و شیمیایی مربوط به نور و آئینه ها به دقیقترین وجهی در آنها رعایت شده به طوری که پیشرفته ترین دوربینهای دقیق عکاسی در برابر آن موجود بی ارزشی است،و به راستی اگر در تمام دنیا جز انسان،و در تمام وجود انسان جز چشم،چیز دیگری نبود،مطالعه شگفتی هایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار کافی بود.

ص:۱۶

۱- ۱) این تفسیر در حدیثی از امیر مؤمنان علی(ع)نقل شده(مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث)و این که بعضی آن را به دو پستان مادر که برآمدگی سینه ها است! تفسیر کرده اند بسیار بعید است،ضمنا تعبیر به"نجد"در مورد خیر به خاطر عظمت آن است و در مورد شر از باب تغلیب است.

و اما"زبان"مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسانهای دیگر و نقل و مبادله اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر،و از نسلی به نسل دیگر است،و اگر این وسیله ارتباطی نبود هرگز انسان نمی توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسائل معنوی ترقی کند.

و اما"لبها""اولا"نقش مؤثری در تکلم دارند،چرا که بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لبها ادا می شود،و از این گذشته لبها کمک زیادی به جویدن غذا،و حفظ رطوبت دهان،و نوشیدن آب می کند و اگر نبودند مساله خوردن و آشامیدن انسان،و حتی منظره چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون، و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف وضع اسف انگیزی داشت.

و از آنجا که درک حقایق در درجه اول با چشم و زبان است.

و به دنبال اینها به مساله وجود"عقل"و"هدایت عقلانی،و فطری" اشاره می کند،و حتی تعبیر آیه،"هدایت تشریعی"که به وسیله انبیاء و اولیاء انجام می گیرد شامل می شود.

آری او هم"دیده بینا"و"آفتاب"را در اختیار انسان گذارده،و هم "راه و چاه"را به او نشان داده،"تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش".

اما با اینهمه چراغ فروزان که فرا راه او قرار داده است اگر از بیراهه می رود باید گفت"بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش"! جمله" وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ ""ما او را از راه خیر و شر آگاه کردیم" علاوه بر اینکه مساله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می کند،با توجه به اینکه"نجد"مکان مرتفع است اشاره به این است که پیمودن راه خیر خالی از مشکلات و زحمت و رنج نیست،همانگونه که بالا-رفتن از زمینهای مرتفع مشکلاتی دارد،حتی پیمودن راه شر نیز مشکلاتی دارد،چه بهتر که انسان با سعی و تلاشش راه خیر را برگزیند.

اما در عین حال انتخاب راه با خود انسان است،او است که می تواند چشم و زبان را در مسیر حلال یا حرام به گردش درآورد،و از دو جاده"خیر"و"شر" هر کدام را بخواهد برگزیند.

و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:"خداوند متعال به فرزندان آدم می گوید:"

یا بن آدم!ان نازعک لسانک فیما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق،و ان نازعک بصرک الی بعض ما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق. .":

"ای فرزند آدم!اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام،لب را فروبند،و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد من پلکها را در اختیار تو قرار داده ام،آنها را فرو بند!..." (۱).

و به این ترتیب خداوند وسائل کنترل این نعمتهای بزرگ نیز در اختیار بشر قرار داده و این یکی دیگر از الطاف بزرگ او است.

جالب اینکه آیات فوق در مورد زبان اشاره به لبها شده، اما در مورد چشمها اشاره به پلکها نشده است،و این ظاهرا به دو علت است یکی اینکه نقش لبها برای سخن گفتن و غذا خوردن و سایر جهات به مراتب بیش از پلکها در مورد چشم است،و دیگر اینکه کنترل زبان از کنترل چشم به مراتب مهم تر و سرنوشت سازتر است.

نکته ها:

اشاره

۱-شگفتیهای چشم

چشم را معمولا به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می کنند که با عدسی

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۵۸۱.

بسیار ظریف خود از صحنه های مختلف عکسبرداری می کند،عکسهایی که به جای فیلم روی"شبکیه چشم"منعکس می شود،و از آنجا به وسیله اعصاب بینایی به مغز منتقل می گردد.

این دستگاه عکسبرداری فوق العاده ظریف و دقیق،در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه های مختلف بردارد،ولی از جهات زیادی قابل مقایسه حتی با پیشرفته ترین دستگاههای عکسبرداری و فیلمبرداری نیست، زیرا:

۱-دریچه تنظیم نور(دیافراگم)در این دستگاه که همان"مردمک چشم"است به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده در مقابل نور قوی تنگ تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می شود در حالی که دستگاههای عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد.

۲-عدسی چشم بر خلاف تمام عدسیهایی که در دوربینهای عکاسی دنیا به کار رفته دائما تغییر شکل می دهد،به طوری که گاه قطر آن ۱\۵ میلیمتر است و گاه تا ۸ میلیمتر می رسد!تا آماده عکسبرداری از صحنه های دور و نزدیک شود، و این کار به وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته اند،و آن را می کشند یا رها می کنند انجام می شود،بطوری که یک عدسی چشم به تنهایی کار صدها عدسی را انجام می دهد! ۳-این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می کند،و می تواند به کمک عضلات چشم به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند.

۴-نکته مهم دیگر اینجا است که در دوربینهای عکاسی باید فیلمها را عوض کنند،و یک حلقه فیلم که تمام شد باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشمهای انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می کند،بی آنکه چیزی از آن عوض شود،این به خاطر آن است که در قسمت شبکیه چشم که تصویرها

روی آن منعکس می شود دو رقم سلول وجود دارد،سلولهای "مخروطی" "و استوانه ای "که دارای ماده بسیار حساسی در برابر نور است،و با کمترین تابش نور تجزیه می شود و امواجی به وجود می آورد که به مغز منتقل می شود،و بعد اثر آن زائل می شود،و شبکیه مجددا آماده فیلمبرداری جدید خواهد شد.

۵-دوربینهای عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است،ولی دستگاه عکاسی چشم به قدری ظریف و لطیف است که با مختصر چیزی خراش می یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته اما در عین ظرافت بسیار از آهن و فولاد پر دوامتر است.

۶-مساله "تنظیم نور "برای فیلمبرداران و عکاسان مساله بسیار مهمی است و برای اینکه تصویرها روشن باشد گاهی لازم است چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند در حالی که چشم در هر شرائطی از نور قوی و متوسط و ضعیف حتی در تاریکی به شرط آنکه نور بسیار کمی در آنجا باشد عکسبرداری می کند،و این از عجائب چشم است.

۷-گاهی ما از روشنایی به تاریکی می رویم،و یا لامپهای برق دفعتا خاموش می شود در آن لحظه مطلقا چیزی را نمی بینیم،ولی با گذشتن چند لحظه چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می دهد،بطوری که وقتی به اطراف خود نگاه می کنیم تدریجا اشیاء زیادی را می بینیم و می گوئیم چشم ما با تاریکی عادت کرد،و این تعبیر عادت که با زبان ساده ادا می شود نتیجه مکانیسم بسیار پیچیده ای است که در چشم قرار دارد،و می تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرائط جدید تطبیق دهد.

عکس این معنی به هنگامی که از تاریکی به روشنایی منتقل می شویم نیز صادق است،که در آغاز،چشم ما تحمل نور قوی را ندارد ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می دهد و به اصطلاح عادت می کند،این امور هرگز

در دستگاههای فیلمبرداری وجود ندارد.

۸-دستگاههای فیلمبرداری از فضای محدودی می توانند فیلم تهیه کنند در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار داد می بیند و به تعبیر دیگر ما تقریبا ۱۸۰ درجه دائره اطراف خود را می بینیم در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست.

۹-از مطالب عجیب و جالب اینکه دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است چنان تنظیم شده که عکسهای حاصل از آنها درست روی یک نقطه می افتد بطوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می بیند!همانگونه که در اشخاص"احول"(دو بین)این معنی مشاهده می شود.

۱۰-نکته جالب دیگر اینکه تمام صحنه هایی که چشم از آن عکسبرداری می کند به طور وارونه روی شبکیه چشم می افتد،در حالی که ما هیچ چیز را وارونه نمی بینیم،این بخاطر عادت کردن چشم،و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می باشد.

۱۱-سطح چشم باید دائما مرطوب باشد به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود ضربه شدیدی بر آن وارد می گردد،این رطوبت دائمی از غده های اشک تامین می شود،که از یک سو وارد چشم شده،و از رگهای بسیار باریک و ظریفی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می رود،و به بینی ها منتقل می شود، و بینی را نیز مرطوب می کند.

اگر غده های اشک بخشکد چشم به خطر می افتد و حرکت پلکها غیر ممکن می شود،و اگر بیش از حد فعالیت کند دائما اشک بر صورت جاری می شود یا اگر راه باریک فاضل آب چشم بسته شود باید دائما دستمالی به دست داشته باشیم آبهای زیادی را از صورت خشک کنیم و چه دردسر بزرگی است.

ص :۲۱

۱۲-ترکیب اشک(آب چشم)ترکیب پیچیده ای است،و از بیش از ده عنصر تشکیل می یابد که در مجموع بهترین و مناسبترین مایع برای نگهداری چشم است.

کوتاه سخن اینکه عجائب چشم بقدری زیاد است که باید روزها نشست و در باره آن سخن گفت،و کتابها نوشت،و با تمام اینها ماده اصلی آن را که می نگریم تقریبا یک تکه پیه بیشتر نیست! امیر مؤمنان علی ع در آن سخن پرمایه اش می فرماید:

اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم،و یتکلم بلحم،و یسمع بعظم،و یتنفس من خرم!:

"شگفتا از این انسان که با یک قطعه پیه می بیند،و با قطعه گوشتی سخن می گوید، و با استخوانی می شنود،و از شکافی نفس می کشد"!(و این کارهای بزرگ حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می دهد) (۱).

***

۲-شگفتیهای زبان

زبان نیز به نوبه خود از اعضاء بسیار شگفت انگیز بدن انسان است،و وظائف سنگینی بر عهده دارد،علاوه بر اینکه کمک مؤثری به بلع غذا می کند،در جویدن نیز نقش مهمی دارد،مرتبا لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می دهد!اما این کار را بقدری ماهرانه انجام می دهد که خود را از ضربات دندان دور نگه می دارد، در حالی که دائما کنار آن و چسبیده به آن است! گاه ندرتا هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم،و فریاد ما بلند شده،و فهمیده ایم که اگر آن مهارت در زبان نبود چه به سر ما می آمد؟ در ضمن بعد از خوردن غذا فضای دهن و دندانها را رفت وروب و تمیز می کند.

۱- ۱) "نهج البلاغه""کلمات قصار"حکمت ۸.

و از این کارها مهمتر مساله سخن گفتن است که با حرکات سریع و منظم و پی در پی و حرکت کردن در جهات ششگانه انجام می گیرد.

جالب اینکه خداوند برای حرف زدن و تکلم وسیله ای در اختیار انسانها قرار داده که بسیار سهل و آسان و در دسترس همه است،نه خستگی می آورد، و نه ملالی حاصل می شود،و نه هزینه ای دارد.

و از آن عجیبتر مساله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به ودیعت گذارده،و انسان می تواند جمله بندیهای زیادی را در بی نهایت شکل مختلف برای تعبیر از مقاصد فوق العاده متنوع خود انجام دهد.

و باز از آن مهمتر استعداد وضع لغات مختلفی است که با مطالعه هزاران زبان که در دنیا موجود است اهمیت آن آشکار می شود راستی "العظمه لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ !".

***

۳-هدایت به "نجدین"

"نجد"چنان که گفتیم به معنی بلندی یا سرزمین بلند است،و در اینجا منظور راه"خیر"و راه"شر"است.در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم که فرمود:

یا ایها الناس!هما نجدان:نجد الخیر و نجد الشر،فما جعل نجد الشر احب الیکم من نجد الخیر: "ای مردم!دو سرزمین مرتفع وجود دارد:سرزمین خیر،و سرزمین شر،و هرگز سرزمین شر نزد شما محبوبتر از سرزمین خیر قرار داده نشده است" (۱).

بدون شک"تکلیف"و مسئولیت بدون"شناخت و آگاهی ممکن نیست، و خداوند طبق آیه فوق این آگاهی را در اختیار انسانها قرار داده است.

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۴ و تفسیر قرطبی جلد ۱۰ صفحه ۷۱۵۵.

این آگاهی از سه طریق انجام می گیرد:از طریق ادراکات عقلی و استدلال، و از طریق فطرت و و جدان بدون نیاز به استدلال،و از طریق وحی و تعلیمات انبیا و اوصیاء،و آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او تعلیم کرده است.

قابل توجه اینکه در این حدیث تصریح شده که پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسانتر از دیگری نیست،و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شر برای او آسانتر است نفی می کند.

و به راستی اگر تربیتها غلط و محیطهای فاسد نباشد،عشق و علاقه انسان به نیکیها بسیار زیاد است،و شاید تعبیر به "نجد" (سرزمین مرتفع)در مورد نیکیها به خاطر همین است زیرا زمینهای مرتفع هوای بهتر و جالبتری دارند و در مورد شرور از باب تغلیب است.

بعضی نیز گفته اند این تعبیر اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شر است،همانگونه که یک سرزمین مرتفع کاملا نمایان است (۱).

***

ص: ۲۴

۱- ۱) همان گونه که به "ماه" و "خورشید" "قمران" گفته می شود.

[سوره البلد (۹۰): آيات ۱۱ تا ۲۰]

اشاره

فَلاَ اقْتَحَمَ اَلْعَقَبَهَ (۱۱) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا اَلْعَقَبَهُ (۱۲) فَكُّ رَقَبَهٍ (۱۳) أَوْ إِطْعٰامٌ فِی يَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ (۱۴) يَتِيماً ذٰا مَقْرَبَهٍ (۱۵) أَوْ
مِسْكِيناً ذٰا مَتْرَبَهٍ (۱۶) ثُمَّ كٰانَ مِنَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ (۱۷) أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلْمَيْمَنَهِ (۱۸) وَ اَلَّذِينَ
كَفَرُوا بِآيٰاتِنٰا هُمْ أَصْحٰابُ اَلْمَشْأَمَهِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نٰارٌ مُؤْصَدَهٌ (۲۰)

ص: ۲۵

ترجمه:

۱۱-ولی او(انسان ناسپاس)از آن گردنه مهم بالا نرفت! ۱۲-و تو نمی دانی آن گردنه چیست؟ ۱۳-آزاد کردن برده است! ۱۴-یا اطعام کردن در روز گرسنگی.

۱۵-یتیمی از خویشاوندان را.

۱۶-یا مستمندی به خاک افتاده را.

۱۷-سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده،و یکدیگر را به شکیبایی و رحمت توصیه می کنند.

۱۸-آنها اصحاب الیمین هستند(و نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند).

۱۹-و کسانی که آیات ما را انکار کرده اند افرادی شومند و نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود.

۲۰-بر آنها آتشی است فرو بسته(که راه فراری از آن نیست).

تفسیر:

گردنه صعب العبور!

به دنبال ذکر نعمتهای بزرگی که در آیات قبل آمده بود در آیات مورد بحث بندگان ناسپاس را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد که چگونه با داشتن آن همه وسائل سعادت راه نجات را نپیموده اند،نخست می فرماید:

"این انسان ناسپاس از آن گردنه بزرگ بالا نرفت" (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ) (۱).

---

۱ - ۱) ظاهر این است که"لا"در این جمله"نافیه"و"خبریه"است،و اینکه بعضی آن را به معنی نفرین و یا استفهامیه دانسته اند،بسیار بعید به نظر می رسد،تنها اشکالی که در اینجا وجود دارد این است که"لا"هنگامی که بر سر فعل ماضی در آید غالبا تکرار می شود،همانطور که در آیه ۳۱ سوره قیامت می خوانیم: فَلاَ صَدَّقَ وَ لاَ صَلّی :"نه صدقه داد و نه نماز گذارد"در حالی که در آیه مورد بحث تکرار نشده،ولی چنان که مرحوم "طبرسی"در"مجمع البیان"آورده گاه بدون تکرار نیز استعمال می شود،"فخر رازی" و"قرطبی"در تفسیرهای خود از بعضی از بزرگان ادبیات عرب نقل کرده اند که اگر"لا" به معنی"لم"باشد تکرار لازم نیست،این احتمال را نیز داده اند که در اینجا در تقدیر تکرار شده:فلا اقتحم العقبه و لا فک رقبه و لا اطعم فی یوم ذی مسغبه".

در اینکه منظور از "عقبه" در اینجا چیست آیات بعد آن را تفسیر می کند.

*** می فرماید: "تو نمی دانی آن گردنه چیست"؟(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْعَقَبَهُ).

*** "آزاد کردن برده است"(فَکُّ رَقَبَهٍ).

*** "یا اطعام کردن در روز گرسنگی"(أَوْ إِطْعٰامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ).

*** "یتیمی از خویشاوندان را"(یَتِیماً ذٰا مَقْرَبَهٍ).

*** "یا مستمندی به خاک افتاده را"(أَوْ مِسْکِیناً ذٰا مَتْرَبَهٍ).

به این ترتیب این گردنه صعب العبور را که انسانهای ناسپاس هرگز خود را برای گذشتن از آن آماده نکرده اند،مجموعه ای است از اعمال خیر که عمدتا بر محور خدمت به خلق و کمک به ضعیفان و ناتوانها دور می زند،و نیز مجموعه ای از عقائد صحیح و خالص است که در آیات بعد به آن اشاره شده.

و به راستی گذشتن از این گردنه با توجه به علاقه شدیدی که غالب مردم به مال و ثروت دارند کار آسانی نیست.

اسلام و ایمان با ادعا و گفتار حاصل نمی شود،بلکه در برابر هر فرد مسلمان و مؤمن گردنه های صعب العبوری است که باید از آنها،یکی بعد از دیگری.

بحول و قوه الهی،و با استمداد از روح ایمان و اخلاص بگذرد.

بعضـی "عقبه"را در اینجـا به معنی هوای نفس تفسـیر کرده انـد که جهـاد با آن را پیغمبر اکرم ص طبق حـدیث معروف "جهاد اکبر "نامید.

البته بـا توجه به اینکه خود آیـات،"عقبه"را در اینجا تفسـیر کرده،بایـد مراد از این تفسـیر چنین باشـد که گردنه اصـلی "گردنه هوای نفس "است،و اما آزاد کردن بردگان،و اطعام مسکینان مصداقهای روشنی از مبارزه با آن محسوب می شود.

بعضـی دیگر از مفسـران گفته انـد منظور از این "عقبه "گردنه صـعب العبوری است در قیامت،همانطور که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

ان امامکم عقبه کؤدا لا یجوزها المثقلون،و انا ارید ان اخفف عنکم لتلک العقبه!: "پیش روی شما گردنه صعب العبوری است که سـنگین باران از آن نمی گذرند،و من می خواهم بار شـما را برای عبور از این گردنه سبک کنم"! (۱)البته این حدیث که از پیامبر ص نقل شده به عنوان تفسـیر آیه مورد بحث نیست،ولی مفسران از آن چنین برداشتی کرده اند،و این برداشت با توجه به تفسـیری که صـریحا در خود آیات آمـده مناسب به نظر نمی رسـد،مگر اینکه منظور این باشد که گردنه های صـعب العبور قیامت تجسمی است از طاعات سخت و سنگین این جهان و گذشتن از آنها فرع بر گذشتن از اینها است(دقت کنید).

قابـل توجه در اینجـا تعبیر به"اقتحم"از مـاده"اقتحام"است که در اصل به معنی ورود در کار سـخت و خوفناک است(مفردات راغب)یا دخول و گذشـتن از چیزی با شدت و مشـقت است(تفسـیر کشاف)و این نشان می دهد که گذشتن از این گردنه کار آسانی نیست،و تاکیدی است بر آنچه در آغاز سوره آمده که

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۵.

فرمود"ما انسان را در درد و رنج آفریدیم"هم زندگی او توأم با رنج است و هم اطاعت فرمان پروردگار توأم با مشکلات می باشد.

در سخنی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

ان الجنه حفت بالمکاره و ان النار حفت بالشهوات: "بهشت در میان ناملائمات پیچیده شده و دوزخ در لابلای شهوات" (۱).

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱-منظور از " فَکُّ رَقَبَهٍ "ظاهرا همان آزاد کردن بردگان و بندگان است.

در حدیثی آمده است که مردی اعرابی خدمت پیامبر ص آمده و عرض کرد ای رسول خدا!عملی به من تعلیم کن که مرا داخل بهشت کند، فرمود:

ان کنت اقصرت الخطبه لقد عرضت المساله:"اگر چه سخن کوتاهی گفتی، اما مطلب بزرگی سؤال کردی"(یا اینکه گرچه سخن کوتاهی گفتی اما مقصود خود را به خوبی بیان کردی)سپس افزود:اعتق النسمه و فک الرقبه:"بردگان را آزاد کن و گردنها را(از طوق بردگی)بگشا".

راوی سؤال می کند مگر این دو یکی نیست؟ فرمود:نه،منظورم از اول این است که مستقلا برده ای را آزاد کنی، و در دوم اینکه کمک به پرداخت قیمت آن نما تا آزاد شود.

سپس افزود:

و الفیء علی ذی الرحم الظالم،فان لم یکن ذلک فاطعم الجائع،واسق الظمان،و امر بالمعروف،و انه عن المنکر،فان لم تطق ذلک فکف لسانک الا من الخیر :"نسبت به خویشاوندانی که به تو ستم کرده و از تو بریده اند باز گرد(و به آنها نیکی کن)و اگر چنین کاری ممکن نشود

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۷۶.

گرسنگان را سیر و تشنگان را سیراب کن،امر به معروف و نهی از منکر نما، و اگر توانایی بر این کار نیز نداری(لا اقل)زبان خود را جز از نیکی بازدار" (۱).

۲-بعضی از مفسران" فَکُّ رَقَبَهٍ "را به معنی آزاد کردن گردن خویش از زیر بار گناهان از طریق توبه،یا آزاد کردن خویش از عذاب الهی از طریق تحمل طاعات دانسته اند،ولی با توجه به آیاتی که بعد از آن آمده و نسبت به یتیم و مسکین توصیه می کند ظاهرا منظور همان آزاد کردن بردگان است.

۳-"مسغبه"از ماده"سغب"(بر وزن غضب)به معنی"گرسنگی"است بنا بر این" یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ "به معنی روز گرسنگی است گرچه همیشه گرسنگان در جوامع بشری بوده اند ولی این تعبیر تاکیدی است بر اطعاٍم گرسنگان در ایام قحطی و خشکسالی و مانند آن.برای اهمیت این موضوع،و الا اطعام گرسنگان همیشه از افضل اعمال بوده و هست.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

من اشبع جائعا فی یوم سغب ادخله اللّه یوم القیامه من باب من ابواب الجنه لا یدخلها الا من فعل مثل ما فعل: "کسی که گرسنه ای را در ایام قحطی سیر کند خدا او را در قیامت از دری از درهای بهشت وارد می سازد که هیچ شخص دیگر از آن وارد نمی شود، جز کسی که عملی همانند عمل او انجام داده باشد" (۲).

۴-"مقربه"به معنی قرابت و خویشاوندی است،و تاکید روی یتیمان خویشاوند نیز به خاطر ملاحظه اولویتها است،و گرنه همه یتیمان را باید اطعام و نوازش نمود،این نشان می دهد که خویشاوندان در مورد یتیمان فامیل خود مسئولیت سنگین تری دارند.

از این گذشته سوء استفاده هائی که مخصوصا در آن عصر در این زمینه نسبت

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۵۸۳.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۵.

به اموال یتیمان خویشاوند می شده،ایجاب می کرده است که هشدار خاصی در مورد این گردنه صعب العبور داده شود.

ابو الفتوح رازی معتقد است که"مقربه"از ماده"قرابت"نیست بلکه از ماده"قرب"است و اشاره به یتیمانی است که از شدت گرسنگی گویی پهلوهایشان به هم چسبیده است (۱)ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد.

۵-"متربه"مصدر میمی از ماده"ترب"(بر وزن طرب)در اصل از"تراب" به معنی"خاک"گرفته شده،و به کسی می گویند که بر اثر شدت فقر خاک نشین شده،باز در اینجا تاکید روی اینگونه مسکینها به خاطر اولویت آنها است و الا اطعام همه مسکینان از اعمال حسنه است.

در حدیثی آمده است:امام علی بن موسی الرضا ع هنگامی که می خواست غذا بخورد دستور می فرمود سینی بزرگی کنار سفره بگذارند،و از هر غذایی که در سفره بود از بهترین آنها بر می داشت و در آن سینی می گذاشت،سپس دستور می داد آنها را برای نیازمندان ببرند،بعد این آیه را تلاوت می فرمود:فلا اقتحم العقبه..سپس می افزود،خداوند متعال می دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند راه دیگری نیز به سوی بهشتش قرار داد"! (۲).

*** در آیه بعد در ادامه تفسیری که برای این گردنه صعب العبور بیان فرموده می افزاید:سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده،و یکدیگر را به صبر و استقامت و ترحم و عطوفت توصیه می کنند"(ثُمَّ کٰانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ).

به این ترتیب کسانی از این گردنه سخت عبور می کنند که هم دارای ایمان

ص :۳۱

۱- ۱) "تفسیر ابو الفتوح رازی"جلد ۱۲ صفحه ۹۶.

۲- ۲) "کافی"طبق نقل"تفسیر المیزان"جلد ۲۰ صفحه ۴۲۴.

هستند و هم اخلاق والایی همچون دعوت به صبر و عواطف انسانی دارند،و هم اعمال صالحی همچون آزاد کردن بردگان و اطعام یتیمان و مسکینان انجام داده اند.

یا به تعبیر دیگر در سه میدان ایمان و اخلاق و عمل گام بگذارند و سر بلند و سرافراز بیرون آیند،اینها هستند که می توانند از آن گردنه صعب العبور بگذرند.

تعبیر به "ثم"(بعد)همیشه به معنی تاخیر زمانی نیست،تا لازمه این سخن آن باشد که اول اطعام و انفاق کنند،و بعد ایمان آورند،بلکه در اینگونه موارد-همانگونه که جمعی از مفسران تصریح کرده اند برای بیان برتری مقامی است،چرا که مسلما رتبه ایمان،و توصیه به صبر و مرحمت،بالاتر از کمک به نیازمندان است،بلکه اعمال صالح از آن ایمان و اخلاق سرچشمه می گیرد و ریشه همه آنها را باید در اعتقادات و خلقیات عالی جستجو کرد.

بعضی نیز احتمال داده اند که"ثم"در اینجا به معنی تاخیر زمانی است، چرا که اعمال خیر گاه سرچشمه گرایش به ایمان می شود،و مخصوصا در تحکیم مبانی اخلاق مؤثر است،چرا که خلق و خوی انسان نخست به صورت"فعل" است،و بعد به صورت"حالت"و سپس "عادت"و بعد از آن به صورت"ملکه" در می آید.

تعبیر به"تواصوا"که مفهومش سفارش کردن به یکدیگر است،نکته مهمی در بر دارد،و آن اینکه:مسائلی همچون صبر و استقامت در طریق اطاعت پروردگار،و مبارزه با هوای نفس،و همچنین تقویت اصل محبت و رحمت،نباید به صورت فردی در جامعه باشد،بلکه باید به صورت یک جریان عمومی در کل جامعه درآید،و همه افراد یکدیگر را به رعایت و حفظ این "اصول"توصیه کنند تا از این طریق پیوندهای اجتماعی نیز محکمتر شود.

ص :۳۲

بعضی گفته اند:"صبر"در اینجا اشاره به شکیبایی در اطاعت فرمان خدا و اهتمام به اوامر او است،و"مرحمت"اشاره به محبت نسبت به خلق خدا است و می دانیم اساس دین را ارتباط با"خالق"و"خلق"تشکیل می دهد،و به هر حال صبر و استقامت ریشه اصلی هر گونه اطاعت و بندگی و ترک گناه و عصیان است.

*** و در پایان این اوصاف،مقام صاحبان آن را چنین بیان می کند:"آنها اصحاب الیمین هستند"(أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ الْمَیْمَنَهِ).

و نامه اعمالشان به نشانه مقبول بودن در درگاه پروردگار به دست راستشان داده می شود.

این احتمال نیز داده شده که"میمنه"از ماده"یمن"و برکت است یعنی آنها صاحبان برکتند که وجودشان هم برای خودشان برکت دارد،و هم برای جامعه.

*** سپس به نقطه مقابل این گروه،یعنی آنها که نتوانستند از این گردنه صعب العبور بگذرند،پرداخته،می فرماید:"کسانی که به آیات ما کافر شدند افرادی شوم هستند که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود"(وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیٰاتِنٰا هُمْ أَصْحٰابُ الْمَشْأَمَهِ).

و این نشانه آن است که دستشان از حسنات تهی،و نامه اعمالشان از سیئات سیاه است.

"مشئمه"از ماده"شوم"نقطه مقابل"میمنه"از ماده"یمن"است، یعنی این گروه کافر افرادی شوم و نامیمونند که هم سبب بدبختی خودشانند،و هم بدبختی جامعه،ولی از آنجا که شوم بودن و خجسته بودن در قیامت به آن شناخته می شود که نامه اعمال افراد در دست چپ،یا در دست راست آنها باشد بعضی این

ص :۳۳

تفسیر را برای آن پذیرفته اند،به خصوص اینکه ماده"شوم"در لغت به معنی گرایش به چپ نیز آمده است (۱).

*** و در آخرین آیه این سوره اشاره کوتاه و پر معنایی به مجازات گروه اخیر کرده می فرماید:"بر فراز آنها آتشی است فروبسته"!که راه فراری از آن نیست(عَلَیْهِمْ نارٌ مُؤْصَدَهٌ).

"مؤصده"از ماده"ایصاد"به معنی بستن در و محکم کردن آن است، ناگفته پیدا است انسان در اطاقی که هوای آن کمی گرم است می خواهد درها را باز کند،نسیمی بوزد و گرمی هوا را تعدیل کند،حال باید فکر کرد در کوره سوزان دوزخ هنگامی که تمام درها بسته شود چه حالی پیدا خواهد شد؟! ***خداوندا!ما را از چنین عذاب جانگدازی در پناه لطفت حفظ کن.

پروردگارا!گذشتن از عقبه هایی که در پیش داریم جز به توفیق تو میسر نیست توفیقت را از ما دریغ مفرما.

بار الها!ما را در صف اصحاب المیمنه جای ده،و با نیکان و ابرار محشور نما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره بلد

ص: ۳۴

۱- ۱) "تفسیر ابو الفتوح رازی"جلد ۱۲ صفحه ۹۷ و المنجد ماده"شام".

(۹۱) سوره الشمس این سوره در مکه نازل شده و ۱۵ آیه دارد

اشاره

ص :۳۵

محتوی و فضیلت سوره"الشمس"

این سوره که در حقیقت سوره"تهذیب نفس"و"تطهیر قلوب از ناپاکیها و ناخالصیها"است،بر محور همین معنی دور می زند،منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهذیب نفس است قسم یاد شده،و بیشترین سوگندهای قرآن را به طور جمعی در خود جای داده است.

و در پایان سوره به ذکر نمونه ای از اقوام متمرد و گردنکش که به خاطر ترک تهذیب نفس در شقاوت ابدی فرو رفتند،و خداوند آنها را به مجازات شدیدی گرفتار کرد،یعنی قوم"ثمود"می پردازد،و با اشاره کوتاهی به سرنوشت آنها سوره را پایان می دهد.

در حقیقت این سوره کوتاه یکی از مهمترین مسائل سرنوشت ساز زندگی بشر را بازگو می کند،و نظام ارزشی اسلام را در مورد انسانها مشخص می سازد.

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

من قرأها فکانما تصدق بکل شیء طلعت علیه الشمس و القمر!: "هر کس آن را بخواند گویی به تعداد تمام اشیایی که خورشید و ماه بر آنها می تابد در راه خدا صدقه داده است"! (۱).

و مسلما این فضیلت بزرگ از آن کسی است که محتوای بزرگ این سوره کوچک را در جان خود پیاده کند،و تهذیب نفس را وظیفه قطعی خود بداند.

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۶.

[سوره الشمس (۹۱): آيات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;وَ اَلشَّمْسِ وَ ضُحاها (۱) وَ اَلْقَمَرِ إِذا تَلاها (۲) وَ اَلنَّهارِ إِذا جَلاّها (۳) وَ اَللَّيْلِ إِذا يَغْشاها (۴) وَ
اَلسَّماءِ وَ ما بَناها (۵) وَ اَلْأَرْضِ وَ ما طَحاها (۶) وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّاها (۷) فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها (۹) وَ قَدْ
خابَ مَنْ دَسّاها (۱۰)

ص: ۳۷

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-به خورشید و گسترش نور آن سوگند! ۲-و به ماه در آن هنگام که بعد از آن در آید ۳-و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد ۴-و قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند ۵-و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده.

۶-و قسم به زمین و کسی که آن را گسترانیده.

۷-و سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته، ۸-سپس فجور و تقوا(شر و خیر)را به او الهام کرده است ۹-که هر کس نفس خود را تزکیه کرده،رستگار شده ۱۰-و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته،نومید و محروم گشته است.

تفسیر:

رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست

سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده،به یک حساب "یازده"سوگند و به حساب دیگر "هفت"سوگند است،و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده،و به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است،مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه،مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش.

نخست باید به شرح و تفسیر این سوگندها بپردازیم،و بعد به بررسی آن مطلب بر اهمیت که اینهمه آوازه ها از او است.

ص :۳۸

نخست می فرماید:"به خورشید و گسترش نور آن سوگند"(وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها).

همانگونه که قبلا نیز گفته ایم سوگندهای قرآن عموما دو مقصد را تعقیب می کند:نخست اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده،و دیگر اهمیت خود این امور که مورد سوگند است،چرا که سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می شود،به همین دلیل این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می اندازد تا در باره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد،و از آنها راهی به سوی خدا بگشاید.

"خورشید"مهمترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد،زیرا علاوه بر اینکه منبع"نور"و"حرارت"است و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می رود،منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می گیرند،وزش بادها،نزول بارانها،پرورش گیاهان،حرکت رودخانه ها و آبشارها،و حتی پدید آمدن منابع انرژی زا،همچون نفت و ذغال سنگ،هر کدام اگر درست دقت کنیم به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد بطوری که اگر روزی این چراغ حیاتبخش خاموش گردد تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.

"ضحی"در اصل به معنی گسترش نور آفتاب است و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فرا گیرد،سپس به آن موقع از روز نیز"ضحی"اطلاق شده است.

تکیه بر خصوص"ضحی"به خاطر اهمیت آن است،چرا که موقع سلطه نور آفتاب بر زمین است.

***

سپس به سومین سوگند پرداخته می گوید:"قسم به ماه در آن هنگام که پشت سر خورشید در آید"(وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها).

این تعبیر-چنان که جمعی از مفسران نیز گفته اند-در حقیقت اشاره به ماه در موقع بدر کامل یعنی شب چهارده است،زیرا ماه در شب چهاردهم تقریبا مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر می دارد،و چهره پر فروغ خود را ظاهر کرده و سلطه خویش را بر پهنه آسمان تثبیت می کند،و چون از هر زمان جالبتر و پر شکوه تر است به آن سوگند یاد شده است.

این احتمال را نیز داده اند که تعبیر فوق اشاره به تبعیت دائمی ماه از خورشید،و اکتساب نور از آن منبع باشد،ولی در این صورت جمله" إِذا تَلاها "قید توضیحی می شود.

بعضی احتمالات دیگر نیز در تفسیر آیه داده اند که شایان توجه نیست لذا از ذکر آن خودداری می شود.

*** و در چهارمین سوگند،می افزاید:"و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد سوگند"(وَ النَّهارِ إِذا جَلاّها).

"جلاها"از ماده"تجلیه"به معنی اظهار و ابراز است.

در اینکه ضمیر در جلاها به چه چیز باز می گردد؟در میان مفسران گفتگو است،بسیاری آن را به زمین یا دنیا بر می گردانند(چنان که در بالا گفتیم)درست است که در آیات گذشته سخنی از"زمین"در میان نبوده،ولی از قرینه مقام روشن می شود.

بعضی نیز معتقدند که ضمیر به"خورشید"بر می گردد،یعنی قسم به"روز" هنگامی که"خورشید"را ظاهر می کند،درست است که در حقیقت خورشید

روز را ظاهر می کند ولی به طور مجازی می توان گفت که روز خورشید را آشکار کرد،اما تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال سوگند به این پدیده مهم آسمانی به خاطر تاثیر فوق العاده آن در زندگی بشر،و تمام موجودات زنده است،چرا که روز رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاشها و کششها و کوششهای زندگی معمولاً در روشنایی روز صورت می گیرد.

*** و در پنجمین سوگند می فرماید:"قسم به شب،آن هنگام که صفحه زمین (یا خورشید)را بپوشاند"(وَ اللَّيْلِ إِذٰا يَغْشٰاهٰا) .(۱)

شب با تمام برکات و آثارش،که از یک سو حرارت آفتاب روز را تعدیل می کند،و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است، که اگر تاریکی شب نبود،و آفتاب پیوسته می تابید آرامشی وجود نداشت، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می کرد،حتی اگر نظام شب و روز بر خلاف وضع کنونی بود همین مشکل پیش می آمد،چنان که در کره ماه که شبهایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته،در وسط روز حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می رسد که هیچ موجود زنده ای

۱- ۱) در اینکه ضمیر در"یغشاها"به چه چیز بازمی گردد؟باز در اینجا دو نظر است:یکی اینکه به"زمین"بر می گردد،چرا که شب همچون پرده ای است که بر صفحه زمین می افتد.و دیگر اینکه به"شمس"باز می گردد،زیرا شب مانند پرده ای است که بر چهره آفتاب فرو می افتد،البته در این صورت مفهوم مجازی دارد،زیرا شب حقیقه آفتاب را نمی پوشاند بلکه بعد از غروب آفتاب ظاهر می شود،در حقیقت اگر در آیه قبل ضمیر به"ارض"بر گردد در اینجا نیز باید چنین باشد و اگر به"شمس"برگردد در اینجا نیز همین طور است.

که ما می شناسیم در آن شرائط باقی نمی ماند،و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می رود که اگر در آنجا موجود زنده ای باشد حتما یخ می زند و نابود می شود.

قابل توجه اینکه در آیات سابق افعال به صورت"ماضی"آمده بود،و در این آیه به صورت مضارع است،این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که حوادثی همچون ظهور روز و شب مخصوص زمانی نیست،گذشته و آینده را همه شامل می شود و لذا بعضی به صورت فعل ماضی،و بعضی به صورت فعل مضارع آمده،تا عمومیت این حوادث را در بستر زمان روشن سازد.

*** در ششمین و هفتمین سوگند به سراغ آسمان و خالق آسمان می رود، و می افزاید:"به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده سوگند"(وَ السَّمٰاءِ وَ مٰا بَنٰاهٰا).

اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده از شگفتیهای بزرگ خلقت است،و بناء و پیدایش اینهمه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر،و از آن مهمتر خالق این آسمان است.

قابل توجه اینکه"ما"در لغت عرب معمولا برای"موجود غیر عاقل" می آید،و اطلاق آن بر خداوند عالم حکیم تناسبی ندارد،و لذا بعضی ناچار شده اند "ما"را در اینجا"مصدریه"بگیرند،نه"موصوله"و در اینصورت مفهوم آیه چنین می شود:سوگند به آسمان و بنای آسمان.

ولی با توجه به آیات"و نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا " که تفسیر آن به زودی بیان می شود راهی جز این نیست که"ما""موصوله" و اشاره به ذات پاک خداوند باشد که خالق همه آسمانها است،و استعمال"ما" در مورد افراد عاقل نیز در لغت عرب بی سابقه نیست چنان که در آیه ۳ سوره نساء

می خوانیم: فَانْکِحُوا مٰا طٰابَ لَکَمْ مِنَ النِّسٰاءِ :"ازدواج کنید زنانی را که مورد علاقه شما است".

جمعی از مفسران معتقدند که تعبیر به"ما"(چیزی)در اینجا برای این است که مبدأ جهان را نخست به صورت مبهم ذکر کرده باشد،تا بعدا با دقت و مطالعه،به علم و حکمت او آشنا شوند و"چیزی"تبدیل به"کسی" گردد، ولی تفسیر اول مناسبتر است.

*** سپس در"هشتمین"و"نهمین"سوگند سخن از"زمین"و"خالق زمین" به میان آورده می فرماید:"قسم به زمین و آن کس که زمین را گسترانیده است" (وَ الْأَرْضِ وَ مٰا طَحٰاهٰا).

زمین که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است.

زمین با تمام شگفتیها:کوه ها و دریاها،دره ها و جنگلها،چشمه ها و رودخانه ها،معادن و منابع گرانبهایش،که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه ای است از نشانه های او.

و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است.

"طحاها"از ماده"طحو"(بر وزن سهو)هم به معنی انبساط و گستردگی آمده است،و هم به معنی"راندن و دور کردن و از میان بردن"و در اینجا به معنی گستردن است،چرا که اولا زمین در آغاز در زیر آب غرق بود،تدریجا آبها در گودالهای زمین قرار گرفت و خشکیها سر بر آورد و گسترده شد،و از آن تعبیر به"دحو الارض"نیز می شود.

ثانیا زمین در آغاز به صورت پستیها و بلندیها با شیبهای تند و غیر قابل سکونتی بود،بارانهای سیلابی مداوم باریدند،ارتفاعات زمین را شستند،و در

دره ها گستردند،و تدریجا زمینهای مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد.

بعضی از مفسران معتقدند که در این تعبیر یک اشاره اجمالی به حرکت زمین نیز وجود دارد،چرا که یکی از معانی"طحو"همان راندن است که می تواند اشاره به حرکت انتقالی زمین به دور آفتاب،و یا حتی حرکت وضعی آن به دور خود،و یا هر دو باشد.

*** سرانجام به"دهمین"و"یازدهمین"سوگند که آخرین قسمها در این سلسله است،پرداخته می فرماید:"سوگند به نفس آدمی،و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت"(وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا).

همان انسانی که عصاره عالم خلقت،و چکیده جهان ملک و ملکوت،و گل سرسبد عالم آفرینش است:

این خلقت بدیع که مملو از شگفتیها و اسرار است آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یک جا قسم یاد کرده!.

در اینکه منظور از"نفس"در اینجا روح انسان است،یا جسم و روح هر دو؟مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.

اگر منظور روح باشد مراد از"سواها"(از ماده تسویه)همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است،از حواس ظاهر گرفته،تا نیروی ادراک، حافظه،انتقال،تخیل،ابتکار،عشق،اراده و تصمیم،و مانند آن در مباحث "علم النفس"مطرح شده است.

و اگر منظور"روح"و"جسم"هر دو باشد تمام شگفتیهای نظامات بدن و دستگاههای مختلف آن را که در علم"تشریح"و"فیزیولوژی"(وظایف الاعضاء)به طور گسترده مورد بحث گرفته شامل می شود.

البته نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است:

در مورد"روح"در آیه ۴۲ زمر می خوانیم: اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِهٰا :"خداوند ارواح را به هنگام مرگ می گیرد".

و در مورد"جسم"در آیه ۳۳ قصص آمده است که موسی می گوید قٰالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخٰافُ أَنْ یَقْتُلُونِ "موسی گفت پروردگارا من یکی از آنها(از فرعونیان ظالم)را کشته ام می ترسم مرا به قتل برسانند".

ولی مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود چرا که شگفتیهای قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد جالب اینکه"نفس"در اینجا به صورت نکره ذکر شده،که می تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد،عظمتی ما فوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می کند،همانگونه که بعضی از بزرگترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر کرده،و انسان را "موجود ناشناخته"نامیده اند.

*** در آیه بعد به یکی از مهمترین مسائل مربوط به آفرینش انسان پرداخته می افزاید:"پس از تنظیم قوی و جسم و جان آدمی،"فجور"و"تقوی"را به او الهام کرد"(فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا).

آری هنگامی که خلقتش تکمیل شد،و"هستی"او تحقق یافت،خداوند "بایدها و نبایدها"را به او تعلیم داد،و به این ترتیب وجودی شد از نظر آفرینش مجموعه ای از"گل بد بو"و"روح الهی"و از نظر تعلیمات"آگاه بر فجور و تقوی"و در نتیجه وجودی است که می تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد،و از ملک پران شود،و آنچه اندر وهم ناید آن شود،و در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحطتر گردد و به مرحله"بَلْ هُمْ أَضَلُّ "برسد و این منوط به آن است که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند.

ص :۴۵

"الهمها"از ماده"الهام"در اصل به معنی بلعیدن یا نوشیدن چیزی است،و سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است،گویی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشد و می بلعد، و گاه به معنی وحی نیز آمده،ولی بعضی از مفسرین معتقدند که تفاوت"الهام"با "وحی"در این است که شخصی که به او الهام می شود نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده،در حالی که هنگام وحی می داند از کجا و به چه وسیله به او رسیده است.

"فجور"از ماده"فجر"چنان که قبلا هم اشاره کرده ایم به معنی شکافتن وسیع است،و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می شکافد به آن"فجر"گفته شده.و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می شکافد به آن"فجور" اطلاق شده.

البته منظور از"فجور"در آیه مورد بحث همان اسباب و عوامل و طرق آن است.

و منظور از"تقوی"که از ماده"وقایه"به معنی نگهداری است،این است که انسان خود را از زشتیها و بدیها و آلودگیها و گناهان نگهدارد و برکنار کند.

لازم به یادآوری است که معنی این آیه(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا)این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوی را در درون جان آدمی ایجاد کرد،عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریدن پرده های حیا دعوت می کند،و عواملی که او را به خیرات و نیکیها می کشاند،آن چنان که بعضی پنداشته،و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته اند.

بلکه می گوید این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم کرد،یا به تعبیر ساده- تر راه و چاه را به او نشان داد،همانگونه که در آیه ۱۰ سوره بلد آمده است

ص :۴۶

وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْنِ: "ما انسان را به خير و شر هدايت كرديم".

و به تعبير ديگر:خداوند آن چنان قدرت تشخيص و عقل و و جدان بيدار، به او داده كه"فجور"و"تقوى"را از طريق"عقل"و"فطرت"در مى يابد.

و لذا بعضى از مفسران گفته اند اين آيه در حقيقت اشاره به مساله"حسن و قبح عقلى"است كه خداوند توانايى درك آن را به انسانها داده است.

قابل توجه اينكه خداوند نعمتهاى فراوانى در اختيار بشر گذارده،ولى از ميان تمام اين نعمتها در اينجا روى مساله الهام"فجور"و"تقوى"و درك حسن و قبح تكيه كرده،چرا كه اين مساله سرنوشت سازترين مسائل زندگى بشر است.

*** و سرانجام بعد از تمام اين سوگندهاى مهم و پى در پى به نتيجه آنها پرداخته مى فرمايد:"سوگند به اينها كه هر كس نفس خويش را تزكيه كند رستگار است"(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها).

"زكيها"از ماده"تزكيه"در اصل-چنان كه راغب در مفردات آورده- به معنى نمو و رشد دادن است،و زكات نيز در اصل به معنى نمو و رشد است، و لذا در روايتى از على ع مى خوانيم:

المال تنقصه النفقه و العلم يزكوا على الانفاق. مال با انفاق نقصان مى يابد ولى علم با انفاق نمو مى كند" (۱).

سپس اين واژه به معنى تطهير و پاك كردن نيز آمده،شايد به اين مناسبت كه پاكسازى از آلودگيها سبب رشد و نمو است،و در آيه مورد بحث هر دو معنى امكان دارد.

آرى رستگارى از آن كسى است كه نفس خويش را تربيت كند و رشد و نمو دهد،و از آلودگى به خلق و خوى شيطانى و گناه و عصيان و كفر پاك سازد

۱- ۱) "نهج البلاغه""كلمات قصار"كلمه ۱۴۷.

و در حقیقت مساله اصلی زندگی انسان نیز همین "تزکیه"است،که اگر باشد سعادتمند است و الا بدبخت و بینوا.

*** سپس به سراغ گروه مخالف رفته،می فرماید:"نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت"(وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّاها).

"خاب"از ماده"خیبه"به معنی نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن است (۱).

"دساها"از ماده"دس"در اصل به معنی داخل کردن چیزی توام با کراهت است،چنان که قرآن مجید در باره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می فرماید: أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرابِ :"آن را با کراهت و نفرت در خاك پنهان می کند"(نحل- ۵۹)و"دسیسه"به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می شود.

در تناسب این معنی با آیه مورد بحث بیانات گوناگونی گفته اند:

گاه گفته شده این تعبیر کنایه از فسق و گناه است،چرا که اهل تقوی و صلاح،خود را آشکار می سازند،در حالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می دارند،چنان که نقل شده است سخاوتمندان عرب خیمه های خود را در نقاط مرتفع می زدند،و شبها آتش روشن می کردند،تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغشان بروند،و مورد محبت آنها واقع شوند،ولی افراد بخیل و لئیم در زمینهای پست خیمه برپا می کردند تا کسی به سراغ آنان نیاید! و گاه گفته اند منظور این است که گنهکاران خود را در لابلای صالحان پنهان می کنند.

یا اینکه نفس خود یا هویت انسانی خویش را در معاصی و گناه پنهان می دارند.

ص :۴۸

۱- ۱) "مفردات"راغب و"قاموس اللغه".

یا معاصی و گناه را در درون نفس خود مخفی می کنند.

و در هر حال کنایه ای است از آلودگی به گناه و معصیت و خوهای شیطانی و درست در نقطه مقابل تزکیه است.

جمع تمام این معانی در مفهوم وسیع آیه نیز بی مانع است.

و به این ترتیب پیروزمندان و شکست خوردگان در صحنه زندگی دنیا مشخص می شوند،و معیار ارزیابی این دو گروه چیزی جز"تزکیه نفس و نمو و رشد روح تقوی و اطاعت خداوند"یا"آلودگی به انواع معاصی و گناهان" نیست.

و از اینجا روشن می شود اینکه در حدیثی از امام باقر و امام صادق ع در تفسیر آیه نقل شده است که فرمود:

قد افلح من اطاع و خاب من عصی:

"رستگار شد کسی که اطاعت کرد و نومید و محروم گشت کسی که عصیان نمود" (۱)در حقیقت بیان نتیجه و حاصل مقصود است.

در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا ص هنگامی که آیه" قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّاها "را تلاوت می فرمود،توقف می کرد و چنین دعا می نمود:

اللهم آت نفسی تقواها،انت ولیها و مولاها،و زکها انت خیر من زکاها :

"پروردگارا به نفس من تقوایش را مرحمت کن،تو ولی و مولای آن هستی، و آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه کنندگانی" (۲).

این سخن نشان می دهد که پیمودن این راه پر پیچ و خم،و گذشتن از این گردنه صعب العبور حتی برای پیامبر ص جز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی با گامهایی از سوی بندگان و تاییداتی از سوی خداوند،و لذا در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تفسیر این دو آیه فرمود:(

افلحت نفس

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۸.

۲- ۲) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۴۹۸.

زکاها اللّه،و خابت نفس خیبها اللّه من کل خیر!):"رستگار شد نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نموده است" (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن

چه رابطه ای میان این سوگندهای یازده گانه و بسیار مهم با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شده وجود دارد؟ به نظر می رسد که هدف بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ است که من تمام وسائل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسانها فراهم ساخته ام،از یک سو با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی شما را روشن و پر بار نموده و نظام روز و شب حرکت و سکون شما را تنظیم کرده،و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته ام.

از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده ام،و جدان بیدار به شما داده،و حسن و قبح امور را به شما الهام کرده ام،بنا بر این هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید،با این حال چگونه نفس خویش را تزکیه نمی کنید؟ و تسلیم دسیسه های شیطانی می شوید؟ ***

۲-نقش خورشید در عالم حیات

در باره خورشید که مرکز منظومه شمسی،و رهبر و سالار کواکب آن

ص: ۵۰

۱- ۱) در المنثور جلد ۶ صفحه ۳۵۷.

است دو بحث وجود دارد:یکی بحث از عظمت آن که قبلا از آن سخن گفته ایم و دیگر بحث در برکات و آثار آن است که به طور خلاصه می توان چنین گفت:

۱-زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول نیاز به حرارت و نور دارد،و این دو امر حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور کاملا متعادلی تامین می شود.

۲-تمام مواد غذایی به وسیله نور آفتاب تامین می شود،حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می کنند،از گیاهانی استفاده می کنند که در سطح اقیانوس ها در پرتو نور آفتاب،و در لابلای امواج آب،پرورش می یابد و ته نشین می کند،و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می کنند باز غذای گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی یابند.

۳-تمام رنگها،زیبائیها،و جلوه هایی که در جهان طبیعت می بینیم به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد،و این معنی در علوم مختلف مخصوصا فیزیک ثابت شده است.

۴-بارانهای حیات بخش از ابرها فرو می ریزند،و ابرها همان بخاراتی هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوسها به وجود می آیند،بنا بر این تمام منابع آب که از باران تغذیه می شوند،اعم از نهرها،چشمه ها،قناتها و چاههای عمیق از برکات نور آفتاب است.

۵-بادها که وظیفه تعدیل هوا و جابجا کردن ابرها،و تلقیح نباتات،و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد،و از مناطق سرد به گرم،را بر عهده دارند،بر اثر تابش نور آفتاب و تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می آیند،و به این ترتیب آنها نیز از آفتاب مایه می گیرند.

۶-مواد و منابع انرژی زا،اعم از آبشارها،سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می کنند،منابع نفت،و معادن ذغال سنگ،همه آنها به نوعی

با آفتاب گره می خورند که اگر او نبود هیچیک از این منابع وجود نداشت، تمام حرکتها در صفحه زمین مبدل به سکون می شد!.

۷-بقاء نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه ای است که میان کره آفتاب از یک سو،و سیاراتی که دور آن می گردند از سوی دیگر،وجود دارد،و به این ترتیب خورشید نقش بسیار مؤثری در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد.

از مجموع این سخن استفاده می کنیم که اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده چه دلیلی داشته است؟! همچنین ماه و روشنایی روز و تاریکی شب و کره زمین هر کدام نقش مهمی در زندگی انسان و غیر انسان دارند،و به همین دلیل سوگند به آنها یاد شده است و فراتر از همه اینها روح و جسم انسان که از همه اسرارآمیزتر و شگفت انگیزتر است.

در باره اهمیت تهذیب نفس در پایان سوره بحثی خواهیم داشت.

***

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱۱ تا ۱۵]

اشاره

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواها (۱۱) إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها (۱۲) فَقالَ لَهُمْ رَسُولُ اَللّهِ ناقَةَ اَللّهِ وَ سُقْياها (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ
رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّاها (۱۴) وَ لا يَخافُ عُقْباها (۱۵)

ترجمه:

۱۱-قوم ثمود بر اثر طغیان(پیامبرشان را)تکذیب کردند.

۱۲-آن گاه که شقی ترین آنها بپاخاست.

۱۳-و فرستاده الهی(صالح)به آنها گفت ناقه خدا را با آبشخورش واگذارید(و مزاحم آن نشوید).

۱۴-ولی آنها او را تکذیب نمودند و ناقه را پی کردند و به هلاکت رساندند،لذا پروردگارشان آنها را به خاطر گناهی که مرتکب شده بودند در هم کوبید و سرزمینشان را صاف و مسطح نمود! ۱۵-و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد.

ص: ۵۳

تفسير:

عاقبت مرگبار طغيانگران

به دنبال هشداری كه در آيات قبل در باره عاقبت كار كسانی كه نفس خود را آلوده می كنند آمده بود،در اين آيات به عنوان نمونه به يكی از مصداقهای واضح تاريخی اين مطلب پرداخته،و سرنوشت قوم طغيانگر "ثمود"را در عباراتی كوتاه و قاطع و پر معنی بيان كرده می فرمايد:

"قوم ثمود به سبب طغيان،پيامبرشان را تكذيب كردند،و آيات الهی را انكار نمودند"(كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰاهٰا).

"طغوی"و"طغيان"هر دو به يك معنی است،و آن تجاوز از حد و مرز است،و در اينجا منظور تجاوز از حدود الهی و سركشی در مقابل فرمانهای او است (١).

قوم ثمود كه نام پيامبرشان"صالح"بود از قديمی ترين اقوامی هستند كه در يك منطقه كوهستانی ميان"حجاز"و"شام"زندگی می كردند،زندگی مرفه،سرزمين آباد،دشتهای مسطح با خاكهای مساعد و آماده برای كشت و زرع،و قصرهای مجلل،و خانه های مستحكم داشتند، ولی نه تنها شكر اينهمه نعمت را بجا نياوردند،بلكه سر به طغيان برداشته،و به تكذيب پيامبرشان صالح برخاستند،و آيات الهی را به باد سخريه گرفتند،و سرانجام خداوند آنها را با يك صاعقه آسمانی نابود كرد.

***

ص :۵۴

---

١ - ١) از عبارت بعضی از علمای لغت استفاده می شود"طغيان"هم به صورت ناقص واوی وهم ناقص يائی آمده است،"طغوی"از ماده ناقص واوی گرفته شده و"طغيان"از ناقص يائی(دقت كنيد)

سپس به یکی از نمونه های بارز طغیان این قوم پرداخته،می افزاید:

"آن گاه که شقی ترین آنها بپاخاست"(إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها) "اشقی"به معنی"شقی ترین"و سنگدل ترین"افراد آن قوم،اشاره به همان کسی است که ناقه ثمود را به هلاکت رساند همان ناقه(شتر ماده)ای که به عنوان یک معجزه در میان آن قوم ظاهر شده بود،و هلاک کردن آن اعلان جنگ با آن پیامبر الهی بود.

به گفته مفسران و مؤرخان نام این شخص"قدار بن سالف"بود.

در بعضی از روایات آمده است که پیغمبر اکرم ص به علی ع فرمود:

من اشقی الاولین؟"سنگدل ترین افراد اقوام نخستین که بود؟ علی ع در پاسخ عرض کرد:عاقر الناقه"آن کسی که ناقه ثمود را به هلاکت رساند".

پیامبر فرمود:صدقت،فمن اشقی الآخرین؟:"راست گفتی،شقی ترین افراد اقوام اخیر چه کسی است" علی ع می گوید:"عرض کردم نمی دانم ای رسول خدا".

پیامبر ص فرمود:الذی یضربک علی هذه،و اشار الی یافوخه:

"کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می کند،و پیامبر ص اشاره به قسمت بالای پیشانی آن حضرت کرد" (۱)و (۲).

***

ص: ۵۵

---

۱ - ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۹،همین معنی به صورت مختصرتر در تفسیر قرطبی نیز آمده است جلد ۶ صفحه ۷۱۶۸.

۲ - ۲) "یافوخ"به آن قسمتی از پیش سر گفته می شود که در کودکان کاملا نرم است و به تدریج حالت استخوانی به خود می گیرد و محکم می شود،و از حساسترین نقاط سر است

در آیه بعد به شرح بیشتری در زمینه طغیانگری قوم ثمود پرداخته، می افزاید:"رسول خدا به آنها گفت:ناقه خداوند را با آبشخورش واگذارید، و مزاحم آن نشوید"(فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ نَاقَةَ اللّٰهِ وَ سُقْيَاهَا) (۱).

منظور از "رسول اللّه "در اینجا حضرت صالح ع پیغمبر قوم ثمود است، و تعبیر به ناقه اللّه(شتر ماده متعلق به خداوند)اشاره به این است که این شتر یک شتر معمولی نبود،بلکه به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوی صالح فرستاده شده بود،یکی از ویژگیهای آن طبق روایت مشهور این بود که شتر مزبور از دل صخره ای از کوه برآمد تا معجزه گویایی در برابر منکران لجوج باشد.

از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که حضرت صالح ع به آنها خبر داد که آب آشامیدنی قریه باید میان آنها و ناقه تقسیم شود،یک روز برای ناقه،و روز دیگر برای اهل قریه باشد،و هر کدام در نوبت خود از آب استفاده کنند و مزاحم دیگری نشوند:" وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمٰاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (قمر-۲۸).

و مخصوصا به آنها گفت:اگر متعرض این ناقه شوید عذاب خداوند دامان شما را خواهد گرفت:" وَ لاٰ تَمَسُّوهٰا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذٰابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ " (شعراء-۱۵۶).

*** و در آیه بعد می گوید:این قوم سرکش اعتنایی به کلمات این پیامبر بزرگ و هشدارهای او نکردند،او را تکذیب کرده،و ناقه را به هلاکت رساندند (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهٰا).

ص :۵۶

۱- ۱) "ناقه اللّه "منصوب است به فعل محذوفی و در تقدیر چنین است ذروا نَاقَةَ اللّٰهِ وَ سُقْيٰاهٰا شبیه آنچه در آیه ۷۳ اعراف و ۶۴ هود آمده است.

"عقروهـا"از مـاده"عقر"(بر وزن ظلم)به معنی اصـل و اساس و ریشه چیزی است،و عقر ناقه به معنی ریشه کن کردن و هلاک نمودن آن است.

بعضـی نیز گفته انـد که منظور پی کردن این حیوان است،یعنی پـائین پـای او را قطع کردن و به زمین افکنـدن که نتیجه آن نیز مرگ این حیوان است.

جالب توجه اینکه کسـی که ناقه را به هلاکت رساند،یک نفر بیشتر نبود که قرآن از او تعبیر به"اشقی"کرده است،ولی در آیه فوق می بینیم که این عمل به تمام طغیانگران قوم ثمود نسبت داده شـده،و"عقروها"به صورت صـیغه جمع آمـده،این به خاطر آن است که دیگران هم به نحوی در این کار سهیم بودند،چرا که اولا اینگونه توطئه ها معمولا توسط گروه و جمعیتی طراحی می شود،سپس به دست فرد معین یـا افراد معـدودی به اجرا در می آیـد،و ثانیـا چون با رضایت و خشـنودی دیگران انجام می گیرد سبب شرکت آنها در این امر می شود که رضایت سبب شرکت در نتیجه است.

لذا در کلام رسا و گویایی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

انما عقر ناقه ثمود رجل واحـد فعمهم اللّه بالعـذاب،لما عموه بالرضـی،فقال سـبحانه:" فَعَقَرُوهٰا فَأَصْبَحُوا نٰادِمِینَ ":"ناقه ثمود را تنهـا یـک نفر به هلاـکت رسانـد،ولی خداونـد همه را مشـمول عـذاب ساخت،چرا که همگی به این امر رضایت دادنـد،و لـذا فرموده است:آنها(همگی)ناقه را هلاک کردنـد،و سپس از کرده خود همگی پشـیمان شدند(اما در زمانی که پشـیمانی سودی نداشت) (1).

و به دنبـال این تکـذیب و مخـالفت شدیـد خداونـد چنـان آنها را مجازات کرد که اثری از آنان باقی نمانـد،چنان که در ادامه همین آیه می فرماید:"پروردگارشان به خاطر گناهی که کرده بودند همه را درهم کوبید و نابود کرد و سـرزمین آنها را صاف و مسطح نمود"(فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰاهٰا).

1- 1) "نهج البلاغه"خطبه 201.

صاعقه همان صیحه عظیم آسمانی در چند لحظه کوتاه چنان زلزله و لرزه ای در سرزمین آنها ایجاد کرد که تمام بناها روی هم خوابید و صاف شد و خانه هایشان را به گورهای آنها مبدل ساخت.

"دمدم"از ماده(دمدمه)گاه به معنی هلاک کردن آمده،و گاه به عذاب و مجازات کامل،و گاه به معنی کوبیدن و نرم کردن و گاه به معنی ریشه کن ساختن، و گاه به معنی خشم و غضب نمودن و یا احاطه کردن و فراگیر شدن (۱)و همه این معانی در آیه مورد بحث صادق است،چرا که این عذاب گسترده از خشم الهی سرچشمه می گرفت و همه آنها را در هم کوبید و نرم کرد و ریشه کن ساخت.

"سواها"از ماده"تسویه"ممکن است به معنی صاف کردن خانه ها و زمینهای آنها بر اثر صیحه عظیم و صاعقه و زلزله باشد،و یا به معنی یکسره کردن کار این گروه،و یا مساوات همه آنها در مجازات و عذاب به گونه ای که احدی از آنان از این ماجرا سالم در نرفت.

جمع میان این معانی نیز ممکن است.

ضمیر در"سواها"به"قبیله"ثمود باز می گردد،و یا به شهرها و آبادیهای آنان که خداوند همه را با خاک یکسان نمود.

بعضی نیز گفته اند به"دمدمه"بر می گردد که از جمله بعد استفاده می شود، یعنی خداوند این خشم و غضب و هلاکت را یکسان در میان آنها قرار داد به طوری که همگی را فرا گرفت.

تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

در ضمن از این آیه به خوبی استفاده می شود که مجازات آنها نتیجه گناه آنها و متناسب با آن بوده است،و این عین عدالت و حکمت است.

در باره بسیاری از اقوام می خوانیم که به هنگام ظهور آثار عذاب پشیمان

۱- ۱) "مفردات راغب"،"لسان العرب"و"مجمع البیان"و کتب تفسیر دیگر.

شـده،و راه توبه را پیش می گرفتند ولی عجیب اینکه در بعضـی از روایات آمده است که وقتی قوم صالح نشانه های عذاب را دیدنـد به جسـتجوی او پرداختنـد که هر کجا وی را پیـدا کنند نابود سازند (۱)و این دلیل بر عمق عصـیان و سرکشـی آنها در مقابل خدا و پیامبر او است،ولی خداوند او را نجات داد و آنها را هلاک کرد و طومار زندگانیشان را به کلی در هم پیچید.

*** سـرانجام در آخرین آیه برای اینکه هشـدار محکمی به تمام کسانی که در همان مسـیر و خط حرکت می کنند بدهد می فرماید:"و خداوند هرگز از فرجام این کار بیمی ندارد"(وَ لا یَخافُ عُقْباها).

بسـیارند حاکمانی که قدرت بر مجازات دارند ولی پیوسـته از پی آمدهای آن بیمناکند،و از واکنشها و عکس العملها ترسان،و به همین دلیل از قدرت خود اسـتفاده نمی کنند،و یا به تعبیر صـحیحتر قدرت آنان آمیخته با ضعف و ناتوانی و علمشان آمیخته با جهل است،چرا که می ترسند توانایی بر مقابله با پی آمدهای آن نداشته باشند.

ولی خداونـد قـادر متعـال که علمش احـاطه به همه این امـور و عواقب و آثـار آنهـا دارد،و قـدرتش برای مقـابله بـا پیامـدهای حوادث بـا هیـچ ضـعفی آمیخته نیست بیمی از عواقب این امور نـدارد،و به همین دلیـل با نهایت قـدرت و قاطعیت آنچه را که اراده کرده است انجام می دهد.

طغیانگران نیز باید حساب کار خود را برسـند و از اینکه به خاطر اعمالشان مشـمول خشم و غضب الهی گردند خود را بر حذر دارند.

"عقبی"به معنی پایان و نهایت و فرجام کار است و ضمیر در"عقباها"به

ص :۵۹

۱- ۱) "روح البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۴۶.

"دمدمه"و هلاکت باز می گردد ***

نکته ها:

اشاره

۱-خلاصه سرگذشت قوم ثمود

قوم"ثمود"چنان که گفتیم در سرزمینی میان مدینه و شام(بنام وادی القری)زندگی می کردند،آئینشان بت پرستی و در انواع گناهان غوطه ور بودند، صالح پیغمبر بزرگ الهی از میان آنان برخاست،و برای هدایت و نجاتشان همت گماشت،ولی آنها نه دست از بت پرستی برداشتند،و نه در طغیان و گناه تجدید نظر کردند.

هنگامی که تقاضای معجزه ای کردند خداوند ناقه(شتر ماده ای)را به طریق اعجازآمیز و خارق العاده از دل کوه برآورد،ولی برای اینکه آنها را در این مورد بیازماید دستور داد یک روز تمام آب قریه را در اختیار این ناقه بگذارند،و روز دیگر در اختیار خودشان باشد،حتی در بعضی از روایات آمده که در آن روز که از آب محروم بودند از شیر ناقه بهره می گرفتند،ولی این معجزه بزرگ نیز از لجاجت و عناد آنها نکاست،هم طرح نابودی ناقه ریختند، و هم کشتن صالح ع را چرا که او را مزاحم امیال و هوسهای خود می دیدند.

نقشه نابودی ناقه چنان که گفتیم به وسیله مرد بسیار بیرحم و شقاوتمندی بنام"قدار بن سالف"عملی شد و او با ضرباتی ناقه را از پای در آورد.

این در حقیقت اعلان جنگ با خدا بود،چرا که می خواستند با از میان بردن ناقه که معجزه صالح بود نور هدایت را خاموش کنند،اینجا بود که حضرت صالح به آنها اخطار کرد که سه روز در خانه های خود از هر نعمتی می خواهند

متمتع شوند ولی بدانند بعد از سه روز عذاب الهی همه را فرا می گیرد(سوره هود آیه ۶۵).

این سه روز مهلتی بود برای تجدید نظر نهایی،و آخرین فرصتی بود برای توبه و بازگشت،ولی آنها نه تنها تجدید نظر نکردند بلکه بر طغیانشان افزودند، در اینجا بود که عذاب الهی بر آنها فرو بارید، صیحه آسمانی (۱)سرزمینشان را در هم کوبید،و همگی در خانه هایشان بر زمین افتادند و مردند" وَ أَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیٰارِهِمْ جٰاثِمِینَ "(هود-۶۷).

آن چنان نابود گشتند و سرزمینشان خاموش شد که گویی هرگز کسی ساکن آن دیار نبود،ولی خداوند صالح و یاران مؤمنش را از این مهلکه نجات داد(هود-۶۶).

شرح بیشتر در باره سرگذشت قوم ثمود را در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۶۱ به بعد مطالعه فرمائید.

***

۲-"اشقی الاولین"و"اشقی الآخرین"

جمعی از بزرگان شیعه و اهل سنت از جمله"ثعلبی"و"واحدی"و"ابن مردویه"و"خطیب بغدادی"و"طبری"و"موصلی"و"احمد حنبل"و غیر آنها به اسناد خود از"عمار یاسر"و"جابر بن سمره"و"عثمان بن صهیب" از پیغمبر اکرم ص چنین نقل کرده اند که به علی ع فرمود:

یا علی!اشقی

۱- ۱) صیحه آسمانی همانگونه که قبلا نیز اشاره کرده ایم به معنی"صاعقه"است که هم صدای عظیمی دارد،و هم لرزه سختی ایجاد می کند،و هم توأم با آتش و سوزندگی است،و از نظر علمی یک جرقه بزرگ الکتریکی است که میان ابرها که بار الکتریسته مثبت دارند و زمین که بار منفی دارد به وجود می آید.

الاولین عاقر الناقه،و اشقی الآخرین قاتلك، و فی روایه

من یخضب هـذه من هذا: "ای علی!شـقی ترین پیشـینیان همان کسـی بود که ناقه صالح را کشت، و شـقی ترین فرد از آخرین قاتـل تـو است،و در روایـتی آمـده است کسـی است که این را بـا آن رنگین کنـد"(اشـاره به اینکه محاسـنت را بـا خون فرقت خضاب می کند) (۱).

در حقیقـت شـباهتی میـان"قـدار بـن سـالف"پی کننـده نـاقه صالـح و قاتـل امیر مؤمنـان"عبـد الرحمن بن ملجم مرادی"وجـود داشت.هیچیـك از این دو خصومت شخصـی نداشـتند،بلکه هر دو می خواسـتند نور حق را خـاموش کننـد،و معجزه و آیـتی از آیـات الهی را از میـان بردارنـد،و همانگونه که بعـد از ماجرای ناقه صالـح عـذاب الهی آن قوم طاغی و سـرکش را فرو گرفت مسـلمین نیز بعـد از شـهادت مظلومـانه امیر مؤمنـان علی ع در زیر سـلطه حکومت جبـار و بیـدادگر بنی امیه شاهـد دردناکترین عذابها شدند.

قابل توجه اینکه حاکم حسـکانی در"شواهد التنزیل"روایات بسیار فراوانی در این زمینه نقل کرده که از نظر مضمون و محتوی شبیه روایت بالا است (۲).

***

۳-تهذیب نفس وظیفه بزرگ الهی

هر قـدر سوگنـدهای قرآن در یـک زمینـه بیشـتر و محکمـتر باشـد دلیـل بر اهمیـت موضـوع اسـت،و می دانیم طولاـنی ترین و مؤکدترین در این سوره است به خصوص اینکه سوگند به ذات پاك خداوند سه بار در آن تکرار شده،و سرانجام

ص: ۶۲

۱- ۱) "تفسیر نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۵۸۷.

۲- ۲) "شواهد التنزیل"جلد ۲ صفحه ۳۳۵ تا ۳۴۳.

روی این مساله تکیه شده است که فلاح و رستگاری در تزکیه نفس است،و محرومیت و شکست و بدبختی در ترک تزکیه است.

در واقع مهمترین مساله زندگی انسان نیز همین مساله است،و در حقیقت قرآن با تعبیر فوق مطلب را بازگو می کند که رستگاری انسان نه در گرو پندارها و خیالها است،نه در سایه مال و ثروت و مقام،نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر(آن گونه که مسیحیان تصور می کنند که فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسای مسیح است)و نه مانند اینها.

بلکه در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان در پرتو ایمان و عمل صالح است.

بدبختی و شکست انسان نیز نه در قضا و قدر اجباری است،و نه در سرنوشتهای الزامی نه معلول فعالیتهای این و آن،بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوی است.

در تواریخ آمده است که همسر عزیز مصر(زلیخا)هنگامی که یوسف مالک خزائن ارض شد و حاکم بر سرزمین مصر گشت،او را ملاقات کرد و گفت:

ان الحرص و الشهوه تصیر الملوک عبیدا،و ان الصبر و التقوی یصیر العبید ملوکا،فقال یوسف قال اللّه تعالی: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ :"حرص و شهوت پادشاهان را برده ساخت،و صبر و تقوی بردگان را پادشاه"یوسف سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت:"هر کس که تقوی و شکیبایی را پیشه کند خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد" (۱).

همین معنی به عبارت دیگری نقل شده که همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موکب یوسف از آنجا عبور کرد،زلیخا گفت:الحمد للّه الذی جعل الملوک بمعصیتهم عبیدا،و جعل العبید بطاعتهم ملوکا:

ص :۶۳

۱- ۱) "محجه البیضاء"جلد ۵ صفحه ۱۱۶.

"شکر خدایی را که پادشاهان را به سبب معصیت برده کرد،و بردگان را به خاطر اطاعت پادشاه" (۱).

آری بندگی نفس،سبب بردگی انسان،و تقوی و تهذیب نفس سبب حکومت بر جهان هستی است.

چه بسیارند کسانی که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده اند که صاحب ولایت تکوینی شده و می توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثر بگذارند و دست به کرامات و خوارق عادات بزنند.

***خداوندا!در مبارزه با هوای نفس تو یار و یاور ما باش.

پروردگارا!تو "فجور"و"تقوی"را به ما الهام کردی،توفیق استفاده از این الهام را به ما عنایت فرما.

بار الها!دسیسه های شیطان در نفس آدمی مخفی و مرموز است،ما را به شناخت این دسیسه ها آشنا ساز! آمین یا رب العالمین
پایان سوره"الشمس"

۱- ۱) "همان مدرک"صفحه ۱۱۷.

(۹۲) سوره اللیل این سوره در مکه نازل شده و دارای ۲۱ آیه است

اشاره

ص :۶۵

محتوی و فضیلت سوره"اللیل"

این سوره که از سوره های مکی است ویژگیهای سوره های مکی را در بر دارد،مقطعهای آیات کوتاه،محتوای آنها داغ،و عمدتا ناظر به قیامت و پاداش و کیفر الهی و عوامل و اسباب آن است.

در آغاز بعد از ذکر سه سوگند مردم را به دو گروه تقسیم می کند:

انفاق کنندگان با تقوی،و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند،پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش،و پایان کار گروه دوم را سختی و تنگی و بدبختی می شمرد.

در بخش دیگری از این سوره،بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان بر خدا است،همگان را از آتش فروزان دوزخ انذار می کند.

و در آخرین بخش کسانی را که در این آتش می سوزند و گروهی را که از آن نجات می یابند با ذکر اوصاف معرفی می کند.

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم ص آمده است که فرمود:

من قرأها اعطاه اللّه حتی یرضی،و عافاه من العسر و یسر له الیسر :"هر کس این سوره را تلاوت کند خداوند آن قدر به او می بخشد که راضی شود،و او را از سختیها نجات می دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می سازد" (۱).

ص: ۶۶

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۹.

[سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;وَ اَللَّیْلِ إِذٰا یَغْشیٰ (۱) وَ اَلنَّهٰارِ إِذٰا تَجَلّٰی (۲) وَ مٰا خَلَقَ اَلذَّکَرَ وَ اَلْأُنْثیٰ (۳) إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّٰی (۴) فَأَمّٰا مَنْ أَعْطیٰ وَ اِتَّقیٰ (۵) وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنیٰ (۶) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْریٰ (۷) وَ أَمّٰا مَنْ بَخِلَ وَ اِسْتَغْنیٰ (۸) وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنیٰ (۹) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْریٰ (۱۰) وَ مٰا یُغْنِی عَنْهُ مٰالُهُ إِذٰا تَرَدّٰی (۱۱)

ص: ۶۷

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند.

۲-و قسم به روز هنگامی که تجلی کند.

۳-و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید.

۴-که سعی و تلاش شما مختلف است:

۵-اما آن کس که(در راه خدا)انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.

۶-و جزای نیک(الهی)را تصدیق کند.

۷-ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم.

۸-اما کسی که بخل ورزد و از این طریق بی نیازی طلبد.

۹-و پاداش نیک(الهی)را تکذیب کند.

۱۰-ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم.

۱۱-و در آن هنگام که(در جهنم یا قبر)سقوط می کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت!

شان نزول سوره"اللیل"

مفسران برای کل این سوره شان نزولی از ابن عباس نقل کرده اند که ما مطابق آنچه مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"آورده است روایت را می آوریم:

"مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرمای او

بالای خانه مرد فقیر عیالمندی قرار گرفته بود،صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرماها را بچیند،گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد،و کودکانش آن را برمی داشتند،آن مرد از نخل فرود می آمد و خرما را از دستشان می گرفت(و آن قدر بخیل و سنگدل بود که)اگر خرما را در دهان یکی از آنها می دید انگشتش را در داخل دهان او می کرد تا خرما را بیرون آورد!.

مرد فقیر به پیامبر ص شکایت آورد پیغمبر ص فرمود:برو تا به کارت رسیدگی کنم.سپس صاحب نخل را ملاقات کرد و فرمود:این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلان کس آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد، مرد گفت:من درختان نخل بسیاری دارم،و خرمای هیچکدام به خوبی این درخت نیست(و حاضر به چنین معامله ای نیستم).

کسی از یاران پیامبر ص این سخن را شنید،عرض کرد:ای رسول خدا!اگر من بروم و این درخت را از این مرد خریداری و واگذار کنم،شما همان چیزی را که به او می دادید به من عطا خواهی کرد؟فرمود:آری.

آن مرد رفت و صاحب نخل را دید و با او گفتگو کرد،صاحب نخل گفت:

آیا می دانی که محمد حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این به من بدهد (و من نپذیرفتم)و گفتم من از خرمای این بسیار لذت می برم و نخل فراوان دارم و هیچکدام خرمایش به این خوبی نیست.

خریدار گفت:آیا می خواهی آن را بفروشی یا نه؟گفت:نمی فروشم مگر آنکه مبلغی را که گمان نمی کنم کسی بدهد به من بدهی گفت چه مبلغ؟ گفت چهل نخل.

خریدار تعجب کرد و گفت عجب بهای سنگینی برای نخلی که کج شده مطالبه می کنی،چهل نخل!

سپس بعد از کمی سکوت گفت:بسیار خوب،چهل نخل به تو می دهم.

فروشنده(طمعکار)گفت اگر راست می گویی چند نفر را به عنوان شهود بطلب!اتفاقا گروهی از آنجا می گذشتند آنها را صدا زد،و بر این معامله شاهد گرفت.

سپس خدمت پیامبر ص آمد و عرض کرد ای رسول خدا!نخل به ملك من در آمد و تقدیم(محضر مبارکتان)می کنم.

رسول خدا ص به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت این نخل از آن تو و فرزندان تو است.

اینجا بود که سوره و اللیل نازل شد(و گفتنیها را در باره بخیلان و سخاوتمندان گفت).

در بعضی از روایات آمده که مرد خریدار شخصی بنام"ابو الدحداح" بود (۱).

***

تفسیر:

تقوا و امدادهای الهی

باز در آغاز این سوره به سه سوگند تفکرانگیز از"مخلوقات"و"خالق عالم"برخورد می کنیم،می فرماید:

"به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند سوگند"(وَ اللَّیْلِ إِذا یَغْشیٰ).

تعبیر به"یغشی"ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده ای بر نیمی از کره زمین می افتد،و آن را زیر پوشش خود قرار می دهد،

ص:۷۰

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۱.

و یا به خاطر اینکه چهره روز یا چهره آفتاب عالمتاب با فرا رسیدن آن پوشانده می شود،و به هر حال اشاره ای است به اهمیت شب و نقش مؤثر آن در زندگی انسانها،از تعدیل حرارت آفتاب گرفته،تا مساله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن،و نیز عبادت شب زنده داران بیدار دل و آگاه.

*** سپس به سراغ سوگند دیگری می رود و می افزاید:"و قسم به روز هنگامی که آشکار و ظاهر گردد"(وَ النَّهارِ إِذا تَجَلّی) (۱).

و این از آن لحظه ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می شکافد و تاریکیها را به عقب می راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می شود،و همه چیز را غرق نور و روشنایی می کند همان نوری که رمز حرکت و حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است.

در قرآن مجید زیاد بر مساله نظام"نور"و"ظلمت"،و تاثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده،چرا که دو نعمت بزرگ دائمی و دو آیت از آیات مهم پروردگار است.

*** و بعد به سراغ آخرین قسم رفته،می فرماید:"و سوگند به آن کس که

۱- ۱) قابل توجه اینکه"یغشی"به صورت فعل"مضارع"ذکر شده،اما"تجلی" به صورت فعل ماضی است،بعضی گفته اند این به خاطر آن است که در آن زمان که آغاز دعوت پیغمبر اکرم(ص)بود ظلمت جاهلیت همه جا را فرا گرفته بود ولی در این صورت سوگند یاد کردن به چنین ظلمتی جالب به نظر نمی رسد،بهتر این است گفته شود این فعل ماضی چون بعد از"اذا"شرطیه واقع شده،معنی فعل مضارع را می بخشد،یا اینکه در اصل"تتجلی" بوده که یک تاء آن حذف شده،ولی در این صورت فعل مؤنث خواهد بود و فاعل آن نمی تواند"نهار"باشد بلکه باید در تقدیر چنین باشد"اذا تتجلی الشمس فیه".

جنس مذکر و مؤنث را آفرید"(وَ مٰا خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثیٰ).

چرا که وجود این دو جنس در عالم"انسان"و"حیوان"و"نبات" و دگرگونیهایی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد رخ می دهد،و ویژگیهایی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیتها و برنامه هایشان دارند،و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است،همه نشانه ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش،که از طریق آن می توان به عظمت آفریننده آن واقف شد.

تعبیر به"ما"(چیزی)در اینجا در باره خداوند کنایه از عظمت فوق- العاده ذات پاک او و ابهامی است که از این نظر در این قسمت حاکم است، به طوری که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم می سازد.

بعضی نیز گفته اند"ما"در اینجا مصدریه است،و بنا بر این معنی جمله چنین می شود."سوگند به آفرینش مذکر و مؤنث" ولی این احتمال ضعیف به نظر می رسد.

در حقیقت دو سوگند اول و دوم اشاره به آیات آفاقی است و سوگند سوم اشاره به آیات انفسی.

*** و سرانجام به هدف نهایی این سوگندها می رسد،و می فرماید:"سعی و تلاش و کوشش شما در زندگی گوناگون و مختلف است"(إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّٰی).

جهت گیری تلاشها و نتائج آن نیز کاملا مختلف و متفاوت می باشد.اشاره به اینکه شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت،و حتما به سعی و تلاشی دست می زنید،و نیروهای خدا داد که سرمایه های وجودتان است در مسیری خرج می شود،ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر،به کدام سمت،و دارای کدام نتیجه است؟نکند تمام سرمایه ها و استعدادهای خود را به بهای اندکی

بفروشید،و یا بیهوده به هدر دهید.

"شتی "جمع "شتیت "از ماده "شت "(بر وزن شط)به معنی پراکنده کردن جمعیت است،و در اینجا اشاره به تفاوت کوششهای مردم از نظر کیفیت و هدف گیری و نتیجه آنها است.

*** سپس مردم را به دو گروه تقسیم کرده،و ویژگیهای هر یک را بر می شمرد، و می فرماید:"اما آن کس که در راه خدا اعطا کند و پرهیزگاری پیشه نماید"...

(فَأَمّٰا مَنْ أَعْطیٰ وَ اتَّقیٰ).

*** "و به جزای نیک الهی ایمان داشته باشد"...(وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنیٰ).

*** "ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم"و به سوی بهشت جاویدان هدایت می کنیم(فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْریٰ).

منظور از "اعطی "همان انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان است.

و تاکید بر "تقوی "به دنبال آن ممکن است اشاره به لزوم نیت پاک و قصد خالص به هنگام انفاق،و تهیه اموال از طریق مشروع،و انفاق آن نیز در طریق مشروع،و خالی بودن از هر گونه منت و اذیت و آزار بوده باشد،چرا که مجموعه این اوصاف در عنوان تقوی جمع است.

بعضی نیز گفته اند:"اعطی "اشاره به عبادات مالی است،و "اتقی "اشاره به سایر عبادات،و انجام واجبات،و ترک محرمات است،ولی تفسیر اول هم با ظاهر آیه سازگارتر است،و هم با شان نزولی که در بالا آوردیم.

تصدیق کردن "حسنی "("حسنی "مؤنث "احسن "به معنی نیکوتر است)

ص :۷۳

اشاره به ایمان به پاداشهای نیکوی الهی است،همانگونه که در شان نزول آمده بود که"ابو الدحداح"با ایمان به پاداشهای خداوند اموالش را انفاق کرد،در آیه ۹۵ نساء نیز می خوانیم: وَ کُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنیٰ :"خداوند هر یک از آنها را وعده پاداش نیک داده است"(حسنی در این آیه نیز به معنی پاداش نیک است).

بعضی نیز گفته اند:منظور"شریعت حسنی"یعنی ایمان به"آئین اسلام" است که بهترین آئینهاست.

و بعضی آن را به کلمه لا اله الا اللّه یا شهادتین تفسیر کرده اند.

اما با توجه به سیاق آیات و شان نزول،و ذکر حسنی به معنی پاداش نیک در بسیاری از آیات قرآن تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

جمله" فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْریٰ "ممکن است اشاره به توفیق الهی،و آسان کردن امر طاعت بر چنین اشخاص بوده باشد،و یا گشودن راه بهشت به روی آنها و استقبال ملائکه و فرشتگان با تحیت و سلام از آنان،و یا همه اینها!.

مسلم است آنها که راه انفاق و تقوی پیش می گیرند،و به پاداشهای بزرگ الهی مؤمن و دلگرمند،مشکلات برای آنها آسان می شود،و در دنیا و آخرت از آرامش خاصی برخوردارند.

از همه اینها گذشته،ممکن است انفاقهای مالی در ابتدا بر طبع انسان شاق و مشکل باشد،ولی با تکرار و ادامه راه چنان بر او آسان می شود که از آن لذت می برد.

چه بسیارند افراد سخاوتمندی که از حضور میهمان بر سر سفره خود شاد و به عکس اگر یک روز میهمانی برای آنها نرسد ناراحتند،و این نیز نوعی آسان کردن مشکلات برای آنها است.

از این نکته نیز نباید غفلت کرد که اصولا ایمان به معاد و پاداشهای عظیم

الهی تحمل انواع مشکلات را برای انسان سهل و آسان می کند،نه تنها"مال" که"جان"خود را نیز در طبق اخلاص می گذارد و به عشق شهادت در میدان جهاد شرکت می کند،و از این ایثارگری خود لذت می برد.

"یسری"از ماده"یسر"در اصل به معنی زین کردن اسب و لجام نمودن و آماده ساختن آن برای سواری است،و سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است (۱).

*** در آیات بعد به نقطه مقابل این گروه پرداخته،می فرماید:"اما کسی که بخل ورزد و از این طریق بی نیازی طلبد"...(وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنیٰ).

*** "و پاداش نیک الهی را تکذیب کند"...(وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنیٰ).

*** ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم"(فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْریٰ).

"بخل"در اینجا نقطه مقابل"اعطاء"است که در گروه اول(گروه سخاوتمندان سعادتمند)بیان شد،"و استغنی"(بی نیازی طلبد)یا بهانه ای است برای بخل ورزیدن،و وسیله ای است برای ثروت اندوختن،و یا اشاره به این است که او خود را از پاداشهای الهی بی نیاز می شمرد،بر عکس گروه اول که چشمشان دائما به لطف خدا است،و یا خود را از اطاعت پروردگار مستغنی می بیند و دائما آلوده گناه است.

از میان این تفسیرهای سه گانه تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد هر چند جمع میان هر سه تفسیر نیز ممکن است.

ص:۷۵

۱- ۱) "تفسیر کشاف"جلد ۴ صفحه ۷۶۲.

منظور از تکذیب"حسنی"همان انکار پاداشهای قیامت است،و یا انکار دین و آئین و روش نیکوی پیغمبران.

تعبیر" فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ "که در واقع دو تعبیر ظاهر متضاد است(ما راه آنها را به سوی مشکلات آسان می سازیم)نقطه مقابل " فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ " است به این ترتیب که خداوند گروه اول را مشمول توفیقات خود قرار می دهد، و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آنها آسان می سازد،تا از مشکلات در زندگی رهایی یابند،ولی گروه دوم توفیقاتشان سلب شده پیمودن راه برای آنها مشکل می شود،و در دنیا و آخرت مواجه با سختیها خواهند بود،و اصولا برای این بخیلان بی ایمان انجام اعمال نیک و مخصوصا انفاق در راه خدا کار سخت و دشوار است،در حالی که برای گروه اول نشاط آور و روح افزا است (۱).

*** و در آخر آیه مورد بحث به این بخیلان کور دل هشدار می دهد و می فرماید:

"در آن هنگام که او در قبر یا جهنم سقوط می کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت"(وَ مٰا يُغْنِي عَنْهُ مٰالُهُ إِذٰا تَرَدّٰى).

نه می تواند این اموال را با خود از این دنیا ببرد،و نه اگر ببرد مانع سقوط او در آتش دوزخ خواهد شد.

"ما"در آغاز این آیه ممکن است"نافیه"باشد(چنان که در بالا گفتیم)

ص: ۷۶

۱- ۱) "یسری"و"عسری"هر دو صیغه مؤنث است((مذکر آن"ایسر و اعسر"است)و ذکر این دو به صورت صیغه مؤنث یا به خاطر آن است که موصوف آن"مجموعه اعمال"است و در تقدیر چنین خواهد بود فسنیسره الاعمال یسری- او-لاعمال عسری یا مجموعه مسائل و پیشامدهای زندگی،و اگر موصوف آن مفرد باشد ممکن است"طریقه"یا"خله"و مانند آن بوده باشد.

یا برای "استفهام)انکاری یعنی اموال او به هنگام سقوط در قبر یا دوزخ چه سودی به حال او خواهد داشت؟ "تردی "از ماده "ردائت "و "ردی "به معنی هلاکت است،و به معنی سقوط از بلندی که مایه هلاکت شود نیز آمده است،بلکه بعضی اصل آن را به معنی سقوط می دانند،و از آنجا که سقوط از نقطه مرتفع موجب هلاکت می شود به معنی هلاکت نیز آمده است،و در آیه مورد بحث ممکن است به معنی سقوط در قبر،یا دوزخ،و یا هلاکت به معنی مجازات بوده باشد.

و به این ترتیب قرآن در این آیات از دو گروه سخن می گوید:گروهی مؤمن و با تقوی و سخاوتمند،و گروهی بی ایمان و بی تقوی و بخیل که نمونه هر دو گروه در شان نزول به طور وضوح منعکس شده است.

گروه اول با استفاده از توفیقات الهی مسیر خود را با سهولت پیموده و به سوی بهشت و نعمتهای آن روان می شوند،در حالی که گروه دوم در زندگی با انبوه مشکلات روبرو هستند،اموال سرشاری را جمع می کنند و می گذارند و می روند و جز حسرت و اندوه و وبال و مجازات الهی بهره ای عائدشان نمی شود و متاعی نمی خرند.

***

ص :۷۷

[سوره اللیل (۹۲): آیات ۱۲ تا ۲۱]

اشاره

إِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی (۱۲) وَ إِنَّ لَنا لَلْآخِرَهَ وَ اَلْأُولی (۱۳) فَأَنْذَرْتُکُمْ ناراً تَلَظّی (۱۴) لا یَصْلاها إِلاَّ اَلْأَشْقَی (۱۵) اَلَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّی (۱۶) وَ سَیُجَنَّبُهَا اَلْأَتْقَی (۱۷) اَلَّذِی یُؤْتِی مالَهُ یَتَزَکّی (۱۸) وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَهٍ تُجْزی (۱۹) إِلاَّ اِبْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ اَلْأَعْلی (۲۰) وَ لَسَوْفَ یَرْضی (۲۱)

ص: ۷۸

ترجمه:

۱۲-مسلما هدایت کردن بر ما است.

۱۳-و دنیا و آخرت از آن ما است.

۱۴-و من شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم.

۱۵-کسی جز بدبخت ترین مردم وارد آن نمی شود.

۱۶-همان کس که آیات(خدا را)تکذیب کرد و به آن پشت نمود.

۱۷-و به زودی با تقواترین مردم از آن دور داشته می شود.

۱۸-همان کس که مال خود را(در راه خدا)می بخشد تا تزکیه نفس کند.

۱۹-و هیچکس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد(به وسیله این انفاق)او را جزا دهد.

۲۰-بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است.

۲۱-و به زودی راضی و خشنود می شود.

تفسیر:

انفاق و دوری از آتش دوزخ

در تعقیب آیات گذشته که مردم را به دو گروه مؤمن سخاوتمند و گروه بی ایمان بخیل تقسیم کرده،و سرنوشت هر کدام را بیان می نمود در آیات مورد بحث نخست به سراغ این مطلب می رود که کار ما هدایت است نه اجبار و الزام، این وظیفه شما است که تصمیم بگیرید و مرد راه باشید،بعلاوه پیمودن این راه به سود خود شما است،و هیچ نیازی ما به آن نداریم.

می فرماید:"مسلما هدایت کردن بر عهده ما است"(إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدىٰ).

چه هدایت از طریق تکوین(فطرت و عقل)و چه از طریق تشریع(کتاب و سنت)ما آنچه در این زمینه لازم بوده گفته ایم و حق آن را ادا کرده ایم.

***

"و مسلما آخرت و دنیا همه از آن ما است"(وَ إِنَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولى) (۱).

هیچ نیازی به ایمان و طاعت شما نداریم،نه اطاعت شما به سودی می رساند، و نه معصیت شما زیانی،و تمام این برنامه ها به سود شما و برای خود شما است.

مطابق این تفسیر هدایت در اینجا به معنی"ارائه طریق"است،این احتمال نیز دارد که هدف از این دو آیه تشویق مؤمنان سخاوتمند و تاکید بر این مطلب باشد که ما آنها را مشمول هدایت بیشتر خواهیم ساخت،و در این جهان و جهان دیگر راه را بر آنها آسان می کنیم،و چون دنیا و آخرت از آن ما است بر انجام این امر قادریم.

درست است که دنیا از نظر زمان بر آخرت مقدم است،ولی از نظر اهمیت و هدف نهایی مقصود اصلی آخرت است،و به همین دلیل مقدم داشته شده است.

*** و از آنجا که یکی از شعب هدایت هشدار و انذار است در آیه بعد می افزاید:"حال که چنین است من شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم"! (فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظّى).

"تلظی"از ماده"لظی"(بر وزن قضا)به معنی شعله خالص است، و می دانیم شعله های خالص و خالی از هر گونه دود گرما و حرارت بیشتری دارد، و گاه واژه"لظی"به خود جهنم نیز اطلاق شده است (۲).

***

۱- ۱) "لام"در"للآخره"و همچنین در"للهدی"(آیه قبل)ظاهرا لام تاکید است که در اینجا بر سر"اسم ان"آمده،هر چند غالبا بر سر خبر می آید این به خاطر آن است که طبق تصریح بعضی از کتب ادبی هر وقت خبر ان مقدم شود لام بر سر اسم می آید.

۲- ۲) "تلظی"در اصل"تتلظی"بوده که یکی از دو"تا"برای تخفیف افتاده است.

سپس به گروهی که وارد این آتش بر افروخته و سوزان می شونـد اشاره کرده می فرمایـد:"کسـی جز بدبخت ترین مردم وارد آن نمی شود"(لاٰ یَصْلاٰهٰا إِلاَّ الْأَشْقَی).

*** و در توصیف اشقی می فرماید:"همان کسی که آیات خدا را تکذیب کرد و به آن پشت نمود"(اَلَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی).

بنا بر این معیار خوشبختی و بدبختی همان کفر و ایمان است با پیامدهای عملی که این دو دارد،و به راستی کسـی که آن همه نشانه های هدایت و امکانات برای ایمان و تقوی را نادیده بگیرد مصداق روشن "اشقی"و بدبخت ترین مردم است.

در جمله" اَلَّذِی کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی "ممکن است"تکـذیب"اشاره به"کفر" و"تولی"اشاره به ترک اعمال صالح بوده باشد،چرا که لازمه کفر همین است.

و نیز ممکن است هر دو اشاره به ترک ایمان باشـد به این ترتیب که اول پیامبر خدا را تکذیب می کند،و بعد پشت کرده برای همیشه از او دور می شود.

بسیاری از مفسـران در اینجا اشـکالی را مطرح کرده،و به پاسخ آن پرداخته اند،و آن اینکه:آیات فوق نشان می دهد که آتش دوزخ مخصوص کفار است،و این مخالف چیزی است که از آیات دیگر قرآن و مجموعه روایات اسلامی استفاده می شود که مؤمنـان گنهکار نیز سـهمی از آتش دوزخ دارنـد،و لـذا بعضـی از گروه های منحرف که معتقدنـد با وجود ایمان هیـچ گناهی ضرر نمی زند به این آیات برای مقصود خود استدلال کرده اند(این گروه"مرجئه"نام دارند).

در پاسـخ بـه و نکتـه بایـد تـوجه کرد:نخسـت اینکـه منظـور از ورود در آتش در اینجـا همـان"خلـود"اسـت و می دانیم"خلود"مخصوص کفار می باشد،قرینه این سخن آیاتی است که نشان می دهد غیر کفار نیز وارد دوزخ می شوند.

ص :۸۱

دیگر اینکه آیات فوق و آیات بعد که می گوید:برکناری از آتش دوزخ مخصوص"اتقی"است(با تقوی ترین مردم)یعنی در مجموع می خواهد فقط حال دو گروه را بیان کند:گروه بی ایمان بخیل،و گروه مؤمنان سخاوتمند و بسیار با تقوی،از این دو گروه فقط دسته اول وارد جهنم می شوند و دسته دوم وارد بهشت،و به این ترتیب اصلا از گروه سوم یعنی مؤمنان گنهکار سخنی به میان نیامده است.

به تعبیر دیگر"حصر"در اینجا"حصر اضافی"است،گویی بهشت فقط برای گروه دوم و جهنم تنها برای گروه اول آفریده شده است با این بیان پاسخ اشکال دیگری که در ارتباط با"تضاد"آیات مورد بحث،و آیات آینده که نجات را مخصوص"اتقی"می کند نیز روشن می شود.

سپس سخن از گروهی می گوید که از این آتش شعله ور سوزان برکنارند، می فرماید:"به زودی با تقواترین مردم از این آتش سوزان دور داشته می شود" (وَ سَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی).

*** "همان کسی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کند،و منظورش جلب رضای خدا،و تزکیه نفس و پاکی اموال می باشد"(اَلَّذِی یُؤْتِی مٰالَهُ یَتَزَکّی).

تعبیر به"یتزکی"در حقیقت اشاره به قصد قربت و نیت خالص است خواه این جمله به معنی کسب نمو معنوی و روحانی باشد،یا به دست آوردن پاکی اموال،چون"تزکیه"هم به معنی"نمو دادن"آمده و هم"پاک کردن"در آیه ۱۰۳ توبه نیز می خوانیم: خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِهٰا وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاٰتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ :"از اموال آنها زکاتی بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی و(هنگام گرفتن زکات)به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است".

ص :۸۲

*** سپس برای تاکید بر مساله خلوص نیت آنها در انفاقهایی که دارند، می افزاید:"هیچکس را نزد او حق نعمتی نیست تا به وسیله این انفاق جزا داده شود"(وَ مٰا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ).

*** "بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است"(إِلاَّ ابْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلىٰ).

و به تعبیر دیگر:بسیاری از انفاقها در میان مردم پاسخی است به انفاق مشابهی که از ناحیه طرف مقابل قبلا شده است،البته حقشناسی و پاسخ احسان به احسان کار خوبی است،ولی حسابش از انفاقهای خالصانه پرهیزگاران جدا است، آیات فوق می گوید:انفاق مؤمنان پرهیزگار به دیگران نه از روی ریا است و نه به خاطر جوابگویی خدمات سابق آنها است،بلکه انگیزه آن تنها و تنها جلب رضای خداوند است،و همین است که به آن انفاقها ارزش فوق العاده ای می دهد.

تعبیر به"وجه"در اینجا به معنی"ذات"است،و منظور رضایت و خشنودی ذات پاک او است.

تعبیر به"ربه الاعلی"نشان می دهد که این انفاق با معرفت کامل صورت می گیرد،و در حالی است که هم به ربوبیت پروردگار آشنا است و هم از مقام اعلای او با خبر است.

در ضمن این استثناء هر گونه نیتهای انحرافی را نیز نفی می کند،مانند انفاق کردن برای خوشنامی و جلب توجه مردم و کسب موقعیت اجتماعی و مانند آن،زیرا مفهوم آن منحصر ساختن انگیزه انفاقهای آنها در جلب خشنودی

ص :۸۳

پروردگار است (۱).

*** و سرانجام در آخرین آیه این سوره به ذکر پاداش عظیم و بی نظیر این گروه پرداخته و در یک جمله کوتاه،می گوید:"و چنین شخصی به زودی راضی و خشنود می شود"(وَ لَسَوْفَ یَرْضیٰ).

آری همانگونه که او برای رضای خدا کار می کرد خدا نیز او را راضی می سازد،رضایتی مطلق و بی قید و شرط،رضایتی گسترده و نامحدود،رضایتی پر معنی که تمام نعمتها در آن جمع است رضایتی که حتی تصورش امروز برای ما غیر ممکن است و چه نعمتی از این برتر و بالاتر تصور می شود.

آری پروردگار اعلی،پاداش و جزای او نیز اعلی است،و چیزی برتر از رضایت و خشنودی مطلق بندگان تصور نمی شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که ضمیر در"یرضی"به خداوند باز می گردد،یعنی به زودی خداوند از این گروه راضی می شود که آن نیز موهبتی است عظیم و بی نظیر که خداوند بزرگ و پروردگار اعلی از چنین بنده ای راضی و خشنود شود،آن هم رضایتی مطلق و بی قید و شرط،و مسلما به دنبال این رضای الهی،رضا و خشنودی آن بنده با ایمان با تقوا است که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند،همانگونه که در آیه ۸ بینه می خوانیم

ص: ۸۴

۱- ۱) "استثناء"در جمله" إِلاَّ ابْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلیٰ "استثناء منقطع است، منتها آیه قبل تقدیری دارد که چنین است و ما لاحد عنده من نعمه تجزی فلا ینفق ماله لنعمه الا ابتغاء وجه ربه الاعلی،احتمال نیز دارد که استثناء متصل باشد با در نظر گرفتن محذوفی و در تقدیر چنین است:لا ینفق لنعمه عنده و لا لغیر ذلک الا ابتغاء وجه ربه الاعلی(دقت کنید).

رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ و یا در آیه ۲۸ فجر آمده است راضیه مرضیه ولی تفسیر اول مناسبتر است.

***

نکته:

اشاره

سخنی در باره شان نزول سوره"اللیل"

فخر رازی می گوید:"مفسران اهل سنت عموما معتقدند که منظور از "اتقی"در سَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی ابو بکر است،و شیعه عموما این حدیث را انکار می کنند و می گویند در حق علی بن ابی طالب ع نازل شده است" (۱).

سپس او در یک تحلیل مخصوص به خود چنین می گوید:"امت اسلامی (اعم از اهل سنت و شیعه)اتفاق بر این دارند که برترین مردم بعد از رسول اللّه ص یا ابو بکر بوده،و یا علی،و این آیه را نمی توان بر علی تطبیق کرد، زیرا قرآن در باره این فرد اتقی می گوید وَ مٰا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزیٰ :

"هیچکس نزد او حق و نعمتی ندارد که پاداش داده شود"و این صفت بر علی ع تطبیق نمی کند،چرا که پیغمبر اکرم ص بر او حق نعمت داشت!ولی پیامبر ص نه تنها بر ابو بکر حق نعمت مادی نداشت بلکه به عکس او انفاق بر رسول اللّه می کرد و حق نعمت داشت! نتیجه این می شود که مصداق"اتقی"ابو بکر است و چون اتقی به معنی پرهیزکارترین مردم است افضلیت او ثابت می شود"! (۲).

گرچه مایل نیستیم در مباحث این تفسیر زیاد در این گونه مسائل وارد

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی"جلد ۳۱ صفحه ۲۰۴.

۲- ۲) همان مدرک.

شویم،ولی اصرار بعضی از مفسران بر اثبات پیشداوریهای خود به وسیله آیات قرآن تا آنجا که حتی تعبیراتی می کنند که مناسب مقام شامخ پیامبر ص نمی باشد باعث می شود که چند نکته را در اینجا یادآور شویم.

اولا-اینکه فخر رازی می گوید:اجماع"اهل سنت"بر این است که این آیه در باره ابو بکر نازل شده بر خلاف چیزی است که بعضی از مفسران معروف اهل سنت صریحا آورده اند،از جمله"قرطبی"در تفسیرش در روایتی از"ابن عباس"نقل می کند که تمام این سوره(سوره اللیل)در باره"ابو- الدحداح"نازل شده است(که داستانش را در آغاز سوره آورده ایم) (۱)مخصوصا به آیه وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى که می رسد باز می گوید منظور"ابو الدحداح" است،هر چند از اکثر مفسران نقل کرده که در باره ابو بکر نازل شده،اما خودش این نظر را نپذیرفته است.

ثانیا-اینکه گفته است اتفاق شیعه بر این است که این آیه در باره علی ع نازل شده درست نیست،چرا که بسیاری از مفسران شیعه همان داستان ابو- الدحداح را ذکر کرده و پذیرفته اند آری در بعضی از روایات از امام صادق نقل شده که منظور از"اتقی"پیروان و شیعیان او است،و منظور از اَلَّذِی یُؤْتِی مٰالَهُ یَتَزَکّٰی امیر مؤمنان علی ع است ولی ظاهر این است که اینها جنبه شان نزول ندارد بلکه از قبیل تطبیق بر مصداق روشن و بارز است.

ثالثا-بدون شک"اتقی"در آیه فوق به معنی با تقواترین مردم نیست بلکه مفهوم آن همان متقی بودن است،شاهد گویای این سخن این است که "اشقی"در مقابل آن به معنی بدترین مردم نیست،بلکه منظور کفاری است که از انفاق بخل می ورزیدند،بعلاوه این آیه زمانی نازل شده که پیغمبر اکرم

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۱۰ صفحه ۷۱۸۰.

ص در حیات بود آیا می توان ابو بکر را حتی بر پیغمبر اکرم ص مقدم داشت،چرا برای اثبات پیشداوریها و ذهنیات خود تعبیری کنیم که حتی به مقام شامخ پیغمبر لطمه زند.

و اگر گفته شود حساب پیغمبر ص جدا است،می گوئیم پس چرا در آیه" وَ مٰا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ "حساب پیامبر ص جدا نشد،و برای اینکه علی ع را از مورد آیه خارج کنیم بگوئیم چون مشمول نعمتهای مادی پیغمبر بوده نمی تواند داخل در آیه باشد.

رابعا-چه کسی است که در زندگیش مورد محبت احدی واقع نشده، و هیچکس برای او هدیه ای و ضیافتی نکرده است،آیا واقعا چنین بوده است که ابو بکر در تمام عمرش نه به ضیافت کسی رفت،و نه هدیه ای از کسی پذیرفت، و نه هیچ خدمت مادی دیگری را،آیا این باورکردنی است؟نتیجه اینکه منظور از آیه وَ مٰا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ این نیست که هیچکس بر آنها حق نعمت ندارد بلکه انفاق کردن آنها به خاطر حق نعمت نیست.

یعنی اگر آنها به کسی انفاقی می کنند تنها برای خدا است نه به خاطر خدمتی که بخواهند آن را پاداش دهند.

خامسا-آیات این سوره نشان می دهد که این سوره در یک ماجرای دو قطبی نازل شده یکی در قطب"اتقی"بوده است،و دیگری در قطب"اشقی" هر گاه شان نزول آن را داستان"ابو الدحداح"بدانیم مساله حل است،اما اگر بگوئیم منظور ابو بکر بود مشکل"اشقی"باقی می ماند که منظور از آن چه کسی است؟!.

شیعه اصراری ندارد که خصوص این آیه در مورد علی ع است آیات در شان او بسیار زیاد است ولی اگر بر علی ع تطبیق شود مشکل"اشقی"در آن حل است چرا که در ذیل آیه ۱۲ سوره شمس(إِذِ انْبَعَثَ أَشْقٰاهٰا)روایات

ص :۸۷

زیادی از طرق اهل سنت نقل شده است که منظور از "اشقی"قاتل علی بن ابی طالب ع است(این روایات را چنان که گفتیم حاکم حسکانی در شواهد التنزیل جمع کرده است).

کوتاه سخن اینکه گفتار فخر رازی و تحلیل او در باره این آیه بسیار ضعیف و مشتمل بر اشتباهات فراوان است و لذا حتی بعضی از مفسران معروف اهل سنت مانند آلوسی در روح المعانی این تحلیل را نپسندیده و بر آن خرده گرفته است آنجا که می گوید:و استدل بذلک الامام علی انه(ابو بکر)افضل الامه و ذکر ان فی الآیات ما یابی قول الشیعه انها فی علی و أطال الکلام فی ذلک و آتی بما لا یخلو عن قیل و قال:"فخر رازی به این آیه استدلال کرده است که ابو بکر افضل امت است و اضافه کرده که در آیات بعضی قرائن است که با قول شیعه سازگار نیست،و در اینجا سخن را طولانی کرده و مطالبی گفته که خالی از قیل و قال(و اشکال)نیست" (۱).

فراموش نباید کرد که خود آلوسی نیز نسبه مرد متعصبی است با این حال تحلیل فخر رازی را در این آیه نپسندیده است.

***

۲-فضیلت انفاق فی سبیل اللّه

انفاق و بخشش در راه خدا و کمک مالی به افراد محروم و مخصوصا آبرومند، توأم با خلوص نیت از اموری است که در آیات قرآن مجید مکرر بر مکرر روی آن تکیه شده،و از نشانه های ایمان ذکر شده است.

روایات اسلامی نیز مملو از تاکید در این باره است تا آنجا که نشان می دهد در فرهنگ اسلام انفاق مالی به شرط اینکه انگیزه ای جز رضای

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۳۰ صفحه ۱۵۳.

پروردگار نداشته باشد و از هر گونه ریاکاری و منت و آزار خالی باشد از بهترین اعمال است.

این بحث را با ذکر چند حدیث پر معنی تکمیل می کنیم.

۱-در روایتی از امام باقر ع می خوانیم:

ان احب الاعمال الی اللّه ادخال السرور علی المؤمن،شبعه مسلم او قضاء دینه :"محبوبترین اعمال نزد خدا این است که قلب مؤمن نیازمندی را مسرور کند،به اینکه او را سیر کرده،یا بدهی او را ادا کند" (۱).

۲-در حدیثی از رسول اللّه ص آمده است:

من الایمان حسن الخلق، و اطعام الطعام،و اراقه الدماء :"از ایمان حسن خلق و اطعام طعام و ریختن خون (قربانی کردن در راه خدا)است" (۲).

۳-در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که فرمود:

ما اری شیئا یعدل زیاره المؤمن الا اطعامه،و حق علی اللّه ان یطعم من اطعم مؤمنا من طعام الجنه :"من چیزی را معادل دیدار مؤمن نمی بینم،جز اطعام کردن او،و هر کس مؤمنی را اطعام کند بر خدا است که او را از طعام جنت اطعام نماید" (۳).

۴-در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ص آمده است که مردی مهار مرکب حضرت را گرفت و عرض کرد ای رسول خدا!ای الاعمال افضل؟ "چه عملی از همه اعمال برتر است"؟فرمود:

اطعام الطعام،و اطیاب الکلام :

"غذا دادن به مردم و خوش زبان بودن" (۴).

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۴ حدیث ۳۵ ص ۳۶۵.
۲- ۲) "همان مدرك"حدیث ۳۸.
۳- ۳) "اصول کافی"جلد ۲ باب اطعام المؤمن حدیث ۱۷.
۴- ۴) "بحار الانوار"جلد ۷۴ صفحه ۳۸۸ حدیث ۱۱۳.

۵-و سرانجام در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:

من عال اهل بیت من المسلمین یومهم و لیلتهم غفر اللّه ذنوبه :"کسی که خانواده ای از مسلمین را یک شبانه روز پذیرایی کند خداوند گناهانش را می بخشد" (۱).

***خداوندا!به همه ما توفیق ده تا در این خیر بزرگ گام نهیم.

پروردگارا!بر اخلاص نیت ما در همه اعمال بیفزای.

بارالها!از تو می خواهیم که ما را آن چنان مشمول نعمت و رحمتت سازی که هم تو از ما خشنود باشی و هم ما خشنود و راضی شویم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره اللیل

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۴ صفحه ۳۸۹ حدیث ۲.

(۹۳) سوره ضحی این سوره در مکه نازل شده و ۱۱ آیه دارد

اشاره

ص :۹۱

محتوی و فضیلت سوره "الضحی"

این سوره که از سوره های مکی است،و طبق بعضـی از روایات وقتی نازل شـد که پیامبر ص بر اثر تاخیر و انقطاع موقت وحی نـاراحت بود،و زبان دشـمنان نیز باز شـده بود،سوره نازل شـد و همچون باران رحمتی بر قلب پاک پیامبر ص نشـست،و تاب و توان تازه ای به او بخشید و زبان بدگویان را قطع کرد.

این سوره با دو سوگند آغاز می شود،سپس به پیامبر ص بشارت می دهد که خدا هرگز تو را رها نساخته است.

بعد به او نوید می دهد که خداوند آن قدر به او عطا می کند که خشنود شود.

و در آخرین مرحله،گذشـته زنـدگانی پیـامبر ص را در نظر او مجسم می سـازد که خداونـد چگونه او را همیشه مشـمول انواع رحمت خود قرار داده، و در سخت ترین لحظات زندگی حمایتش نموده است.

و لـذا در آخرین آیـات به او دسـتور می دهـد که(به شـکرانه این نعمتهـای بزرگ الهی)با یتیمان و مسـتمندان مهربانی کنـد و نعمت خدا را بازگو نماید در فضیلت این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص نقل شده است

من قرأها کان ممن یرضاه اللّه،و لمحمد(ص)ان یشـفع له و له عشر حسنات بعدد کل یتیم وسائل!: "هر کس آن را تلاوت کند از کسانی خواهـد بود که خـدا از آنها راضـی می شود و شایسـته است که محمد ص برای او شـفاعت کند و به عدد هر یتیم و مسکین سؤال کننده ده حسنه برای او خواهد بود" (۱).

و اینهمه فضیلت از آن کسی است که آن را بخواند و در عمل پیاده کند.

ص: ۹۲

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۳.

قابل توجه اینکه مطابق روایات متعددی،این سوره و سوره آینده (سوره ا لم نشرح)یک سوره است،و لذا برای اینکه در هر رکعت بعد از سوره حمد باید یک سوره کامل خوانده شود این دو سوره را باید با هم خواند (نظیر این معنی در باره سوره های"فیل"و"لایلاف"نیز گفته شده است).

و اگر درست در محتوای این دو سوره دقت کنیم می بینیم پیوند مطالب آنها بقدری زیاد است که حتما یکی ادامه دیگری می باشد،هر چند میان آن دو "بسم اللّه" فاصله شده است.

در اینکه آیا این دو سوره از هر نظر یکی است؟یا در خصوص نماز باید در حکم یک سوره حساب شود؟گفتگویی است که باید شرح آن را در کتب فقهی(بحث قرائت نماز)مطالعه کرد،ولی به هر حال اجماع علماء بر این است که در قرائت نماز نمی توان به یکی از این دو قناعت نمود.

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;وَ اَلضُّحیٰ (۱) وَ اَللَّيْلِ إِذٰا سَجیٰ (۲) مٰا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ مٰا قَلیٰ (۳) وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَکَ مِنَ اَلْأُولیٰ (۴) وَ لَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید(و همه جا را فرا گیرد).

۲-و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد.

۳-که خداوند هرگز تو را وانگذاشته،و مورد خشم قرار نداده است.

۴-و مسلما آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

۵-و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا می کند که خشنود شوی.

ص: ۹۴

شان نزول:

در باره شان نزول این سوره روایات زیادی نقل شده که از همه روشنتر روایت زیر است.

"ابن عباس "می گوید:پانزده روز گذشت،و وحی بر پیامبر ص نازل نشد،مشرکان گفتند:پروردگار محمد،او را رها کرده،و دشمن داشته،اگر راست می گوید ماموریت او از سوی خدا است،باید وحی به طور مرتب بر او نازل می شد،در اینجا سوره فوق نازل گشت(و به سخنان آنها پاسخ گفت).

قابل توجه اینکه طبق حدیثی وقتی این سوره نازل شد پیامبر ص به جبرئیل فرمود:دیر کردی در حالی که سخت به تو مشتاق بودم،جبرئیل گفت و انا کنت اشد الیک شوقا:"من به تو مشتاق تر بودم،ولی من بنده ماموروم و جز به فرمان پروردگار نازل نمی شوم"! در حدیث دیگری آمده است که جماعتی از یهود خدمت رسول اللّه ص رسیدند،و از داستان "ذی القرنین"و"اصحاب کهف"و آفرینش "روح" سؤال کردند،پیامبر ص فرمود فردا به شما خبر خواهم داد،و ان شاء اللّه نگفت،و همین سبب شد که وحی الهی ایامی از او قطع شود و زبان دشمنان به شماتت باز گشت،و از این جهت پیامبر ص غمگین شد سوره نازل شد تا مایه تسلی خاطر پیامبر ص گردد(ولی این شان نزول بعید به نظر می رسد چرا که تماس یهود با پیغمبر اکرم ص و اینگونه سؤالات معمولا در مدینه بود نه در مکه).

در بعضی از روایات نیز آمده است جمعی از مسلمانان عرض کردند:

ای رسول خدا!چرا وحی بر شما نازل نمی شود؟فرمود:

و کیف ینزل علی

ص :۹۵

الوحی و انتم لا تنقون براجمکم و لا تقلمون اظفارکم :"چگونه وحی بر من نازل شود در حالی که شما مفاصل انگشتان خود را پاکیزه نمی کنید،و ناخنهای خود را نمی گیرید!؟ (۱).

در اینکه مدت انقطاع وحی چقدر بود؟روایات مختلف است،بعضی دوازده روز،بعضی پانزده،بعضی نوزده،بعضی بیست و پنج،و حتی بعضی چهل روز نقل کرده اند.

و در روایتی نیز فقط دو سه شبانه روز نقل شده است.

***

تفسیر:

آن قدر به تو می بخشد که خشنود شوی!

در آغاز این سوره نیز با دو سوگند روبرو می شویم:سوگند به"نور" و سوگند به"ظلمت"می فرماید:

"قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید و همه جا را فرا گیرد" (وَ الضُّحیٰ).

*** "و سوگند به شب در آن زمان که آرام گیرد و همه جا را در آرامش فرو برد" (وَ اللَّیْلِ إِذٰا سَجیٰ).

"ضحی"به معنی اوائل روز است آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر همه جا مسلط شود،و این در حقیقت بهترین موقع روز است، و به تعبیر بعضی در حکم فصل جوانی است،در تابستان هوا هنوز گرم نشده،و در

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۴(با کمی تلخیص و اقتباس).

زمستان سرمای هوا شکسته شده است،و روح و جان انسان در این موقع آماده هر گونه فعالیت است.

"سجی"از ماده"سجو"(بر وزن سرد،و بر وزن غلو)در اصل به معنی "سکون و آرامش"است،و به معنی"پوشاندن"و"تاریک شدن"نیز آمده است و لذا هنگامی که"میت"در کفن می پیچند"مسجی"به او گفته می شود،ولی در اینجا همان معنی اصلی را می بخشد که سکون و آرامش است،به همین جهت شبهایی که باد نمی وزد لیله ساجیه(شب آرام)می گویند و به دریای خالی از طوفان و امواج خروشان"بحر ساج"(دریای آرام)گفته می شود.

در هر حال آنچه در شب مهم است همان آرامشی است که بر آن حکمفرما است،و طبعا اعصاب و روح انسان را در آرامش فرو می برد،و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می سازد،و از این نظر نعمت بسیار مهمی است که شایسته است سوگند به آن یاد شود.

میان این دو قسم و محتوای آیه شباهت و رابطه نزدیکی وجود دارد،روز همچون نزول نور وحی بر قلب پاک پیامبر ص است و شب همچون انقطاع موقت وحی که آن نیز در بعضی از مقاطع لازم است.

*** و به دنبال این دو سوگند بزرگ به نتیجه و جواب قسم پرداخته می فرماید:

"پروردگارت هرگز تو را ترک نگفته،و هرگز مورد خشم قرار نداده است" (مٰا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ مٰا قَلیٰ).

"ودع"از ماده"توديع"به معنی ترک گفتن و وداع کردن است.

"قلی"از ماده"قلا"(بر وزن صدا)به معنی شدت بغض و عداوت است و از ماده"قلو"(بر وزن سرو)به معنی پرتاب کردن نیز آمده است.

راغب معتقد است که این هر دو به یک معنی باز می گردد،زیرا کسی

که مورد عداوت انسان است گویی قلب او را پرت می کند و نمی پذیرد (۱).

به هر حال این تعبیر دلداری و تسلی خاطری است برای شخص پیامبر ص که بداند اگر گاهی در نزول وحی تاخیر افتد روی مصالحی است که خدا می داند،و هرگز دلیل بر آن نیست که طبق گفته دشمنان خداوند نسبت به او خشمگین شده باشد یا بخواهد او را ترک گوید،او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا است،و همواره در کنف حمایت ویژه او است.

*** سپس اضافه می کند:"بی شک جهان آخرت برای تو از این دنیا بهتر است" (وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولىٰ).

تو در این جهان مشمول الطاف او هستی،و در آخرت بیشتر و بهتر،نه در کوتاه مدت مورد غضب پروردگار خواهی بود،و نه در دراز مدت،کوتاه سخن اینکه تو در دنیا و آخرت عزیزی،در دنیا عزیز و در آخرت عزیزتر.

بعضی از مفسران"آخرت"و"اولی"را اشاره به آغاز و پایان عمر پیغمبر ص دانسته اند و گفته اند منظور این است که تو در آینده عمرت موفق تر و پیروزتر خواهی بود،و این اشاره به گسترش اسلام و پیروزیهای مکرر مسلمین بر دشمنان، و فتوحات آنها در غزوات،و بارور شدن نهال توحید،و برچیده شدن آثار شرک و بت پرستی است.

جمع میان این دو تفسیر نیز بی مانع است.

***

ص: ۹۸

---

۱ - ۱) این ماده هم به صورت"ناقص یائی"آمده و هم"ناقص واوی"در صورت اول به معنی بغض و عداوت است،و در صورت دوم،به معنی پرتاب نمودن و طرد کردن، و همانگونه که در بالا گفته شده هر دو معنی به یک ریشه بازمی گردد.

و در آخرین آیه مورد بحث برترین نوید را به او داده می افزاید:"به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا می کند که خشنود شوی"(وَ لَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ).

این بالاترین اکرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاصش محمد ص است که می فرماید:آن قدر به تو می بخشیم که راضی شوی،در دنیا بر دشمنان پیروز خواهی شد و آئین تو جهان گیر خواهد گشت،و در آخرت نیز مشمول بزرگترین مواهب خواهی بود.

بدون شک پیغمبر اکرم ص به عنوان خاتم انبیاء و رهبر عالم بشریت خشنودیش تنها در نجات خویش نیست،بلکه آن زمان راضی و خشنود می شود که شفاعتش در باره امتش نیز پذیرفته شود،به همین دلیل در روایات آمده است که این آیه امیدبخش ترین آیات قرآن مجید و دلیل بر پذیرش شفاعت آن حضرت است.

در حدیثی از امام باقر ع از پدرش زین العابدین ع از عمویش"محمد بن حنفیه"از پدرش امیر مؤمنان ع می خوانیم:رسول اللّه فرمود:روز قیامت من در موقف شفاعت می ایستم،و آن قدر گنهکاران را شفاعت کنم که خداوند گوید:ا رضیت یا محمد؟!:"آیا راضی شدی ای محمد"؟!من می گویم:

رضیت،رضیت:"راضی شدم،راضی شدم"! سپس امیر مؤمنان ع رو به جمعی از اهل کوفه کرده و افزود شما معتقدید امیدبخش ترین آیات قرآن آیه" قُلْ یٰا عِبٰادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ لاٰ تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ "است(ای کسانی که نسبت به خود زیاده روی کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید).

گفتند:آری ما چنین می گوئیم.

فرمود:"ولی ما اهل بیت می گوئیم امیدبخش ترین آیات قرآن آیه

" وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ "است (۱).

ناگفته پیـدا است که شـفاعت پیامبر ص شـرائطی دارد،نه او برای هر کس شـفاعت می کنـد،و نه هر گنهکاری می تواند چنین انتظاری را داشته باشد (مشروح این بحث را در جلد اول ذیل آیه ۴۸ سوره بقره مطالعه فرمائید).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:"رسول خدا وارد خانه فاطمه ع شد در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن دخترش بود،با یک دست آسیا می کرد،و با دست دیگر فرزندش را شیر می داد،اشک در چشمان پیامبر ص ظاهر شد، فرمود دخترم!تلخی دنیا را در برابر شـیرینی آخرت تحمل کن،چرا که خداونـد بر من نازل کرده است که آن قـدر پروردگارت به تو می بخشد که راضی شوی"(وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ) (۲).

نکته:

فلسفه انقطاع وحی

از مجمـوع آیـات فـوق به خـوبی روشن می شـود که پیـامبر ص هر چه دارد از نـاحیه خـدا است حتی در نزول وحی از خـود اختیاری نـدارد،هر زمان خـدا بخواهـد وحی قطع می شود،و هر زمان بخواهد برقرار می گردد،و شاید انقطاع وحی نیز به همین منظور بود تا پاسـخی باشد به آنها که از پیغمبر اکرم ص تقاضای معجزات اقتراحی و بر طبق میل خود داشـتند،یا به او پیشـنهاد می کردنـد که فلان حکم یا فلان آیه را تغییر ده،و او می فرمود من در این امور اختیاری از خود نـدارم(همان گونه که در آیه ۱۵ سوره یونس آمده است).

***

۱- ۱) "ابو الفتوح رازی"جلد ۱۲ صفحه ۱۱۰.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۵.

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۶ تا ۱۱]

اشاره

أَ لَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوى (۶) وَ وَجَدَكَ ضَالاًّ فَهَدى (۷) وَ وَجَدَكَ عائِلًا فَأَغْنى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلا تَقْهَرْ (۹) وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلا تَنْهَرْ
(۱۰) وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

ترجمه:

۶-آیا تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد؟ ۷-و تو را گمشده یافت و هدایت کرد.

۸-و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود.

۹-حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن.

۱۰-و سؤال کننده را از خود مران.

۱۱-و نعمتهای پروردگارت را باز گو کن.

تفسیر:

به شکرانه این همه نعمت که خدا به تو داده...

چنان که گفتیم هدف در این سوره تسلی و دلداری پیامبر اسلام ص و بیان

ص: ۱۰۱

الطاف الهی نسبت به آن حضرت است،لذا در ادامه آیات گذشته که از این معنی سخن می گفت،در آیات مورد بحث نخست به ذکر سه موهبت از مواهب خاص الهی به پیغمبر اکرم ص پرداخته،و سپس سه دستور مهم در همین رابطه به او می دهد.

می فرماید:"آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد"(أَ لَمْ یَجِدْکَ یَتِیماً فاوی).

در شکم مادر بودی که پدرت عبد اللّه از دنیا رفت،تو را در آغوش جدت "عبد المطلب"(سید مکه)پرورش دادم.

شش ساله بودی که مادرت از دنیا رفت،و از این نظر نیز تنها شدی،اما عشق و محبت تو را در قلب"عبد المطلب"افزون ساختم.

هشت ساله بودی که جدت"عبد المطلب"از دنیا رفت عمویت"ابو طالب" را به خدمت و حمایتت گماشتم،تا تو را همچون جان شیرین در بر گیرد و محافظت کند.

آری تو یتیم بودی و من به تو پناه دادم.

بعضی از مفسران معانی دیگری برای این آیه گفته اند که با ظاهر آن سازگار نیست،از جمله اینکه منظور از یتیم کسی است که در شرافت و فضیلت مثل و مانند ندارد،همانگونه که گوهر بی نظیر را"در یتیم"گویند،بنا بر این معنی جمله چنین می شود خداوند تو را در شرافت و فضل بی مانند یافت لذا تو را بر گزید و مقام نبوت بخشید.

دیگر اینکه:تو خود یک روز یتیم بودی،ولی سرانجام پناهگاه یتیمان و رهبر انسانها شدی.

بدون شک معنی اول از هر جهت مناسبتر است و با ظاهر آیه هماهنگ تر.

***

بعد به ذکر نعمت دوم پرداخته می فرماید"و تو را گمشده یافت و هدایت کرد" (وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدیٰ).

آری تو هرگز از نبوت و رسالت آگاه نبودی،و ما این نور را در قلب تو افکندیم که به وسیله آن انسانها را هدایت کنی چنان که در جای دیگر می فرماید: مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتٰابُ وَ لاَ الْإِیمٰانُ وَ لٰکِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا :"تو نه کتاب را می دانستی و نه ایمان را(از محتوای قرآن و اسلام قبل از نزول وحی آگاه نبودی)ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگانمان را بخواهیم هدایت می کنیم"(شوری-۵۲).

روشن است که پیامبر ص قبل از رسیدن به مقام نبوت و رسالت فاقد این فیض الهی بود،خداوند دست او را گرفت و هدایت فرمود،و به این مقام نشاند،چنان که در آیه ۳ سوره یوسف می خوانیم: نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمٰا أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغٰافِلِینَ :

"ما بهترین داستانها را برای تو از طریق وحی این قرآن بازگو کردیم، هر چند پیش از آن از غافلان بودی".

مسلما اگر هدایت الهی و امدادهای غیبی دست پیامبر ص را نمی گرفت.

او هرگز به سر منزل مقصود راه نمی یافت.

بنا بر این منظور از"ضلالت"در اینجا نفی ایمان و توحید و پاکی و تقوی نیست،بلکه به قرینه آیاتی که در بالا به آن اشاره شد نفی آگاهی از اسرار نبوت،و قوانین اسلام،و عدم آشنایی با این حقایق بود،همانگونه که بسیاری از مفسران گفته اند،ولی بعد از بعثت به کمک پروردگار بر همه این امور واقف شد و هدایت یافت(دقت کنید).

در آیه ۲۸۲ سوره بقره به هنگام ذکر فلسفه تعدد گواهان در مساله نوشتن سند وامها،می فرماید: أَنْ تَضِلَّ إِحْدٰاهُمٰا فَتُذَکِّرَ إِحْدٰاهُمَا الْأُخْریٰ :

ص :۱۰۳

"این به خاطر آن است که اگر یکی از آن دو گمراه شود و فراموش کند دیگری به او یاد آوری نماید".

در این آیه"ضلالت"فقط به معنی فراموشی آمده است به قرینه جمله "فتذکر".

در اینجا تفسیرهای متعدد دیگری نیز برای آیه ذکر شده،از جمله اینکه:

منظور آن است که تو بی نام و نشان بودی و خداوند آن قدر به تو از مواهب بی نظیر عطا کرد که همه جا شناخته شدی.

یا اینکه:تو چند بار در دوران طفولیتت گم شدی(یک بار در دره های مکه،آن گاه که در حمایت عبد المطلب بودی،بار دیگر زمانی که مادر رضاعیت "حلیمه سعدیه"بعد از پایان دوران شیر خواری تو را به سوی مکه می آورد تا به عبد المطلب دهد،در راه گم شدی،و مرتبه سوم در آن هنگام که با عمویت "ابو طالب"در قافله ای که به سوی شام می رفت در یک شب تاریک و ظلمانی راه را گم کردی)و خداوند در تمام این موارد تو را هدایت کرد و به آغوش پر مهر جد یا عمویت رسانید.

قابل توجه اینکه"ضال"از نظر لغت به دو معنی آمده:"گمشده" و"گمراه"مثلا گفته می شود:الحکمه ضاله المؤمن:"دانش گمشده انسان با ایمان است".

و به همین مناسبت به معنی مخفی و غائب نیز آمده،و لذا در آیه ۱۰ سجده می خوانیم:منکران معاد می گفتند: أَ إِذا ضَلَلْنا فِي الْأَرْضِ أَ إِنّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ :

"هنگامی که در زمین پنهان و غائب شدیم در خلقت نوینی قرار خواهیم گرفت"؟.

اگر"ضال"در آیه مورد بحث به معنی"گمشده"باشد مشکلی پیش نمی آید،و اگر به معنی"گمراه"باشد منظور نداشتن دسترسی به راه نبوت

ص :۱۰۴

و رسالت قبل از بعثت است،و یا به تعبیر دیگر پیامبر در ذات خود چیزی نداشت،هر چه داشت از سوی خدا بود،بنا بر این در هر دو صورت مشکلی پیش نمی آید.

*** بعد به بیان سومین نعمت پرداخته،می فرماید:"خداوند تو را فقیر یافت و غنی و بی نیاز کرد"(وَ وَجَدَکَ عائِلاً فَأَغْنیٰ) (۱).

توجه"خدیجه"آن زن مخلص با وفا را به سوی تو جلب نمود تا ثروت سرشارش را در اختیار تو و اهداف بزرگت قرار دهد،و بعد از ظهور اسلام غنائم فراوانی در جنگها نصیب تو کرد آن گونه که برای رسیدن به اهداف بزرگت بی نیاز شدی.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم که در تفسیر این آیات چنین فرمود:

ا لم یجدک یتیما فاوی قال:فردا لا مثل لک فی المخلوقین، فاوی الناس الیک،و وجدک ضالا ای ضاله فی قوم لا یعرفون فضلک فهداهم الیک،و وجدک عائلا تعول اقواما بالعلم فاغناهم بک: "آیا تو را یتیم یعنی فردی بی نظیر در میان مخلوقات خود نیافت و سپس مردم را در پناه تو قرار داد؟و تو را گمشده و ناشناخته در میان قومی یافت که مقام فضل تو را نمی دانستند و خدا آنها را به سوی تو هدایت کرد،تو را سرپرست اقوامی در علم و دانش قرار داد و آنها را به وسیله تو بی نیاز ساخت" (۲).

۱- ۱) "عائل"در اصل به معنی شخص عیالمند است هر چند غنی باشد،ولی این واژه به معنی فقیر نیز به کار رفته است و در آیه مورد بحث اشاره به همین معنی است، از کلمات"راغب"چنین استفاده می شود که"عال"اگر اجوف یائی باشد به معنی "فقیر"و اگر واوی باشد به معنی کثیر العیال بودن است(ولی بعید نیست که این دو لازم و ملزوم یکدیگر شوند).
۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۶.

البته این حدیث ناظر به بطون آیه است،و گرنه ظاهر آیات همان است که در بالا گفته شد.

مبادا تصور شود که بیان این امور که در ظاهر آیه است از مقام شامخ پیامبر ص می کاهد،و یا توصیفی منفی از سوی پروردگار در باره او است، بلکه این در حقیقت بیان الطاف الهی و اکرام و احترام او و نسبت به این پیغمبر بزرگ است،هنگامی که محبوب،سخن از الطافش نسبت به عاشق دلباخته می گوید خود عین لطف و محبت است و دلیل بر عنایت خاص او است،و به همین دلیل با شنیدن این الفاظ از سوی محبوب روح تازه می شود،و جان او صفا می یابد و قلبش غرق آرامش و سکینه می شود.

*** در آیات بعد به عنوان نتیجه گیری از آیات قبل،سه دستور پر اهمیت به پیغمبر اسلام ص می دهد که هر چند مخاطب در آن شخص رسول اللّه ص است ولی مسلما همگان را شامل می شود،نخست می فرماید:"حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن"(فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلاٰ تَقْهَرْ).

"تقهر"از ماده"قهر"به گفته"راغب"در"مفردات"به معنی غلبه توأم با تحقیر است،ولی در هر یک از این دو معنی نیز جداگانه استعمال می شود، و مناسب در اینجا همان"تحقیر"است.

این نشان می دهد که در مورد یتیمان مساله اطعام و انفاق گرچه مهم است، ولی از آن مهمتر دلجویی و نوازش و رفع کمبودهای عاطفی است،و لذا در حدیث معروفی می خوانیم که"رسول اللّه"ص فرمود:

من مسح علی رأس یتیم کان له بکل شعره تمر علی یده نور یوم القیامه: "هر کس به عنوان نوازش دست بر سر یتیمی کشد به تعداد هر مویی که دست او از آن می گذرد در روز

قیامت نوری خواهد داشت" (۱).

گویی خداوند به پیامبر ص می فرماید:تو هم خود یتیم بودی و رنج یتیمی را کشیده ای،اکنون از دل و جان مراقب یتیمان باش و روح تشنه آنها را با محبت سیراب کن.

*** و در آیه بعد به دومین دستور پرداخته،می فرماید:"و سؤال کننده را از خود مران"(وَ أَمَّا السّائِلَ فَلا تَنْهَرْ).

"لا تنهر"از ماده"نهر"به معنی"راندن توأم با خشونت"است،و بعید نیست ریشه آن با"نهر"به معنی نهر آب جاری یکی باشد چرا که آن هم آب را با شدت می راند! در اینکه منظور از"سائل"در اینجا چه کسی است؟چند تفسیر وجود دارد:نخست اینکه منظور کسانی است که سؤالاتی در مسائل علمی و اعتقادی و دینی دارند،به قرینه اینکه این دستور تفریعی است بر آنچه در آیات قبل آمده " وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدیٰ ""خداوند تو را گمشده یافت و هدایت کرد"پس به شکرانه این هدایت الهی تو نیز در هدایت نیازمندان کوشا باش،و هیچ تقاضا کننده هدایتی را از خود مران.

دیگر اینکه منظور کسانی است که دارای فقر مادی هستند،و به سراغ تو می آیند،باید آنچه در توان داری به کار گیری،و آنها را مایوس نکنی،و از خود نرانی.

سوم اینکه هم ناظر به فقر علمی است و هم فقر مادی،دستور می دهد که به تقاضای سائلان در هر قسمت پاسخ مثبت ده،این معنی هم تناسب با هدایت الهی نسبت به پیامبر ص دارد و هم سرپرستی از او در زمانی که یتیم بود.

ص: ۱۰۷

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۶.

عجب اینکه بعضی از مفسران برای اثبات اینکه مقصود از"سائل"در اینجا تنها سؤال کننده از مسائل علمی است گفته اند که تعبیر"سائل"در قرآن مجید هرگز به معنی تقاضا کننده مالی نیامده است (۱).

در حالی که مکرر در قرآن در این معنی به کار رفته است،چنان که در آیه ۱۹ ذاریات می خوانیم: وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ :"در اموال آنها حقی است برای سائل و محروم"همین معنی در آیه ۲۵ معارج و ۱۷۷ بقره نیز آمده است.

*** و سرانجام در سومین و آخرین دستور می فرماید:"و اما نعمتهای پروردگارت را بازگو کن"(وَ أَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ).

بازگو کردن نعمت،گاه با زبان است و تعبیراتی که حاکی از نهایت شکر و سپاس باشد،نه غرور و برتری جویی،و گاه با عمل است به این ترتیب که از آن انفاق و بخشش در راه خدا کند،بخششی که نشان دهد خداوند نعمت فراوانی به او عطا کرده است.

این سنت افراد سخاوتمند و کریم است که وقتی نعمتی به آنها روی آورد بازگو می کنند و شکر خدا را بجا می آورند،و عملشان نیز تایید و تاکیدی است بر این حقیقت،به عکس بخیلان دون همت که دائما ناله می کنند،و اگر دنیا را نیز به آنها بدهی اصرار در پرده پوشی بر نعمتها دارند،چهره آنها فقیرانه، و سخنانشان آمیخته با آه و زاری و عملشان نیز بیانگر فقر است! این در حالی است که از پیغمبر اکرم ص نقل شده است که فرمود:

ان اللّه تعالی اذا انعم علی عبد نعمه یحب ان یری اثر النعمه علیه:

ص :۱۰۸

۱- ۱) "تفسیر عبده"جزء عم صفحه ۱۱۳.

"خداوند هنگامی که نعمتی به بنده ای می بخشد دوست دارد آثار نعمت را بر او ببیند" (۱).

بنا بر این حاصل معنی آیه چنین می شود:به شکرانه اینکه فقیر بودی خدا بی نیازت کرد،تو هم آثار نعمت را آشکار کن،و با گفتار و عمل این موهبت الهی را بازگو نما.

ولی بعضی از مفسران گفته اند منظور از "نعمت" در اینجا تنها نعمتهای معنوی از جمله نبوت یا قرآن مجید است که پیامبر ص موظف بود آنها را ابلاغ کند و این است منظور از بازگو کردن نعمت.

این احتمال نیز وجود دارد که تمام نعمتهای معنوی و مادی را شامل شود.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود معنی آیه چنین است:

حدث بما اعطاك اللّه،و فضلك،و رزقك،و احسن اليك و هداك:

"آنچه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی عطا فرموده و نیکی به تو کرده و هدایت نموده همه را بازگو کن" (۲).

و بالآخره در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم به عنوان یک دستور کلی می خوانیم:

من اعطى خيرا فلم ير عليه،سمى بغيض اللّه،معاديا لنعم اللّه!:

"هر کس خیری به او رسد و آثارش بر او دیده نشود،دشمن خدا شمرده می شود، و مخالف نعمتهای او" (۳).

این سخن را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع پایان می دهیم که

ص: ۱۰۹

۱- ۱) "نهج الفصاحه"حدیث ۶۸۳.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۷.

۳- ۳) "تفسیر قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۷۱۹۲ نزدیک به همین معنی در کتاب کافی جلد ۶-کتاب الزی و التجمل حدیث ۲ آمده است.

فرمود:

ان اللّه جمیل یحب الجمال،و یحب ان یری اثر النعمه علی عبده:

"خداوند زیبا است،و زیبایی را دوست دارد!و همچنین دوست دارد آثار نعمت را بر بنده خود ببیند" (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-رهبری برخاسته از میان درد و رنجها!

آیات بالا ضمن اینکه نعمتهای خداوند را به پیغمبر اکرم ص شرح می دهد این نکته را نیز منعکس می کند که او در آغاز کودکی یتیم بود،و در شرائط سخت مادی زندگی می کرد،با درد و رنج قرین بود،و از میان رنجها برخاست و باید چنین باشد.

یک رهبر الهی و انسانی باید مرارتهای زندگی را بچشد،ناراحتیها را شخصا لمس کند،و با تمام وجودش تلخیها را احساس کند،تا بتواند ارزیابی صحیحی از قشرهای محروم جامعه کند و از حال مردمی که در درد و رنج غوطه ورند با خبر باشد.

باید در خردی پدر را از دست دهد تا از درد طفلان یتیمش با خبر باشد، باید روزها گرسنه بماند و شبها گرسنه بخوابد،تا درد گرسنگان را با تمام وجودش درک کند.

لذا گاه که یتیمی را می دید قطرات اشک از چشمان مبارکش سرازیر می شد، او را بر دامان می نشاند و نوازش می داد و همچون جان شیرین در بر- می گرفت.

او باید فقر فرهنگی جامعه را به خوبی درک کرده باشد،تا کسانی را که

۱- ۱) فروع کافی جلد ۶ صفحه ۴۳۸ حدیث.

برای کسب دانشی خدمتش می رسند گرامی دارد،و با آغوش باز آنها را پذیرا گردد.

نه تنها پیغمبر اکرم ص بلکه شاید همه انبیاء پرورش یافتگان رنجها و محرومیتها بودند،و نه تنها انبیاء که همه رهبران راستین و موفق چنین بودند، و باید چنین باشند.

آن کس که در میان ناز و نعمت پرورش یافته،در کاخهای مجلل زندگی کرده،و هر زمان هر چه می خواسته در اختیارش بوده،چگونه می تواند درد محرومان را درک کند،منظره خانه فقرا و کاشانه یتیمان را در نظر مجسم سازد و به کمک آنها بشتابد؟! در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ما بعث اللّه نبیا قط حتی یسترعیه الغنم یعلمه بذلک رعیه الناس:

"خدا هرگز پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه او را به چوپانی گوسفندان گماشت تا از این طریق چوپانی انسانها را به او بیاموزد" (۱).

یعنی هم رنج کشیدند،و هم صبر و تحمل در برابر موجودی کم شعور را تجربه کردند،و هم در میان کوه و صحرا و آغوش طبیعت درسهای بزرگ توحید و عرفان را آموختند.

در حدیث دیگری آمده است که"موسی بن عمران"از خدای خود پرسید:من به چه دلیل به این مقام رسیدم؟خطاب آمد آیا به خاطر می آوری آن روز که بچه گوسفندی از میان گله تو فرار کرد،به دنبال آن رفتی و آن را گرفتی،و به او گفتی:حیوان!چرا خود را خسته نمودی؟سپس بر دوش گرفتی و به گله گوسفندان باز گرداندی به این دلیل من تو را سرپرست خلق

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۱۱ صفحه ۶۴ حدیث ۷.

کردم(این تحمل و حوصله عجیب تو در مقابل یک حیوان دلیل بر قدرت عظیم روحی تو است و لذا شایسته آن مقام بزرگی).

***

۲-نوازش یتیمان

وجود کودکان یتیم که پدر خود را در طفولیت از دست داده اند در هر اجتماعی اجتناب ناپذیر است،این کودکان از جهات مختلفی باید مورد حمایت قرار گیرند.

از نظر عاطفی دارای کمبودهایی هستند که اگر خلاء وجود آنها از این نظر پر نشود کودکانی ناسالم،و در بسیاری از مواقع سنگدل و جانی و خطرناک بار می آیند،بعلاوه عواطف انسانی ایجاب می کند که آنها همچون سایر فرزندان جامعه مورد حمایت و توجه عموم باشند،و از همه اینها گذشته مردم از آینده کودکان خود که ممکن است در چنین شرائطی قرار گیرند مطمئن شوند.

"یتیمان"در بسیاری از موارد دارای اموالی هستند که باید با دقت و امانت برای آینده آنها حفظ شود،و در بسیاری از موارد فاقد امکانات مالی هستند که باید از این نظر نیز مورد توجه قرار گیرند باید دیگران همچون پدران و مادرانی دلسوز رنج یتیمی را از روح آنها بیرون کنند،و گرد و غبار تنهایی را از چهره آنها بزدایند.

لذا در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی بسیار روی این مساله تکیه شده است که هم بعد اخلاقی دارد و هم بعد اجتماعی و انسانی.

این حدیث از پیغمبر اکرم ص معروف است که فرمود:

ان الیتیم اذا بکی اهتز لبکائه عرش الرحمن!: "هنگامی که یتیم گریه می کند عرش خدا به لرزه در می آید""خداوند به فرشتگانش می فرماید:ای ملائکه من!

ص:۱۱۲

چه کسی این یتیم را که پدرش در خاک پنهان شده است به گریه در آورده؟ ملائکه می گویند:خدایا!تو آگاهتری،خداوند می فرماید:ای ملائکه من! شما را گواه می گیرم که هر کس گریه او را خاموش،و قلبش را خشنود کند، من روز قیامت او را خشنود خواهم کرد" (۱).

از این بالاتر حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

اذا بکی الیتیم وقعت دموعه فی کف الرحمن: "هر گاه یتیم گریه کند اشکهای او در دست خداوند رحمن می ریزد"! (۲).

باز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که فرمود:

انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنه اذا اتقی اللّه عز و جل و أشار بالسبابه و الوسطی:

"من و سرپرست یتیم مانند این دو در بهشت خواهیم بود-به شرط اینکه تقوای الهی را پیشه کند-سپس اشاره به انگشت"سبابه"و"انگشت وسط"نمود" (۳).

اهمیت این موضوع آن قدر زیاد است که امیر مؤمنان علی در وصیتنامه معروفش توجه به یتیمان را در کنار توجه به نماز و قرآن قرار داده،می فرماید:

اللّه اللّه فی الایتام فلا تغبوا افواههم و لا یضیعوا بحضرتکم: "خدا را خدا را در باره یتیمان،آنها را گاهی سیر و گاهی گرسنه نگذارید،و نکند با حضور شما ضایع شوند" (۴).

در حدیثی از یکی از یاران پیامبر ص آمده است که می گوید ما خدمت رسول خدا ص نشسته بودیم،پسر بچه ای خدمتش آمد،عرض کرد:"کودکی یتیم هستم،و خواهری یتیم دارم،و مادری بیوه زن.از آنچه خدا به تو اطعام

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۶.

۲- ۲) "تفسیر فخر رازی"جلد ۳۱ صفحه ۲۱۹.

۳- ۳) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۵۹۷ حدیث ۲۳.

۴- ۴) "نهج البلاغه"بخش نامه ها نامه شماره ۴۷.

کرده به ما اطعام کن،تا خداوند از آنچه نزد او است آن قدر به تو ببخشد که خشنود شوی"! پیامبر ص فرمود:"چه زیبا گفتی ای پسر!سپس رو به بلال کرده، فرمود:برو از آنچه نزد ما است بیاور،بلال بیست و یک خرما با خود آورد پیغمبر ص فرمود:هفت دانه برای تو،هفت دانه برای خواهرت،و هفت دانه برای مادرت." "معاذ بن جبل"برخاست دستی بر سر کودک یتیم کشید گفت:خداوند یتیمی تو را جبران کند،و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد(کودک یتیم از فرزندان مهاجران بود).

پیغمبر ص رو به"معاذ"کرد و فرمود:"انگیزه تو برای اینکار چه بود"؟عرض کرد:محبت و رحمت بود.

فرمود:"هر کس از شما سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد،و حق آن را ادا کند،و دست بر سر یتیم کشد خداوند به عدد هر مویی حسنه ای برای او می نویسد،و به هر مویی سیئه ای از او محو می کند،و به هر مویی درجه ای به او می بخشد" (۱).

البته در جوامع گسترده ای مانند جوامع امروز،مسلمانان باید به کارهای فردی در این زمینه قناعت نکنند بلکه باید نیروهای خود را متمرکز کرده یتیمان را زیر پوشش برنامه های حساب شده اقتصادی و فرهنگی و آموزشی قرار دهند، و از آنها افرادی لایق برای جامعه اسلامی بسازند،و این امر مهم نیاز به همکاری عمومی دارد.

***

ص:۱۱۴

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۶.

۳-بازگو کردن نعمتها

دستوری که در آیات فوق در این زمینه آمده در صورتی که به عنوان شکر و سپاس الهی،و نه به عنوان افتخار برتری جویی انجام گیرد،علاوه بر اینکه انسان را در مقام عبودیت پروردگار تکامل می بخشد و اثرات مثبت اجتماعی دارد در روح و جان خود انسان نیز اثر آرام بخشی می گذارد.

یادآوری نعمتهای خدا سبب می شود که انسان کمبودها را کمتر احساس کند،از بیماریها شکوه نکند چرا که بر سلامت اعضاء دیگر خود شکرگزار است،بخاطر از دست دادن چیزی جزع و فزع ننماید چرا که بقیه امکانات خود را بازگو می کند.

اینگونه افراد در سختیها و طوفانهای زندگی گرفتار یاس و نومیدی و اضطراب و ناراحتی نمی شوند روحی آرام و قلبی مطمئن دارند و توان آنها در مبارزه با مشکلات زیاد است.

***خداوندا!نعمتهایت بیش از آن است که بتوان آنها را بازگو کرد،آنها را از ما سلب مکن،و به کرمت بیفزا.

پروردگارا!ما در این دنیا غرق احسان توایم،انتظار داریم در آن دنیا نیز چنین باشیم.

بارالها!ما را توفیقی مرحمت کن که همیشه پشتیبان محرومان و حافظ حقوق یتیمان باشیم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره و الضحی

ص: ۱۱۵

(۹۴) سوره ا لم نشرح این سوره در مکه نازل شده و دارای ۸ آیه است

اشاره

ص :۱۱۷

محتوی و فضیلت سوره ا لم نشرح

معروف این است که این سوره بعد از سوره و الضحی نازل شده است و محتوای آن نیز همین مطلب را تایید می کند چرا که در این سوره باز قسمتی از مواهب الهی بر پیغمبر اکرم ص شمرده شده است در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سوره و الضحی آمده بود و سه موهبت بزرگ در سوره ا لم نشرح آمده است مواهب گذشته بعضی مادی و بعضی معنوی بود اما مواهب سه گانه این سوره همه جنبه معنوی دارد و عمده این سوره بر سه محور دور می زند:

یکی بیان همین نعمتهای سه گانه و دیگر بشارت به پیامبر از نظر بر طرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و دیگر توجه به خداوند یگانه و تحریص و ترغیب به عبادت و نیایش.

و به همین دلیل در روایات اهل بیت ع چنان که قبلا هم اشاره کرده ایم این دو به منزله یک سوره شمرده شده است و لذا در قرائت نماز برای اینکه یک سوره کامل خوانده شود هر دو را با هم می خوانند.

در میان اهل سنت نیز بعضی طرفدار این نظریه هستند چنان که فخر رازی از طاووس و عمر بن عبد العزیز نقل کرده که آنها نیز می گفتند این دو سوره سوره واحده است و در یک رکعت هر دو را تلاوت می کردند و میان این دو "بسم اللّه" را حذف می کردند(ولی طبق فتاوای فقهای ما بسم اللّه در هر دو باید باشد و اینکه مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل کرده که فقهای ما بسم اللّه را حذف می کنند درست به نظر نمی رسد).

عجب اینکه فخر رازی بعد از ذکر قول کسانی که آنها را سوره واحده می گویند،می گوید این سخن درست نیست زیرا محتوای آن دو با هم فرق دارد

ص :۱۱۸

سوره و الضحی هنگامی نازل شد که رسول خدا از ایذاء کفار ناراحت بود و در محنت و اندوه بسر می برد در حالی که دومی وقتی نازل شد که پیغمبر خوشحال و شادمان بود این دو چگونه با هم جمع می شود (۱).

ولی این استدلال عجیبی است چرا که هر دو سوره سخن از زندگی گذشته پیغمبر می گوید و این در حالی بود که بسیاری از مشکلات را پشت سر نهاده و قلب پاک او غرق امید و سرور بوده است هر دو سوره از مواهب الهی سخن می گوید و گذشته سخت و پر محنت را یادآور می شود تا مایه تسلی خاطر پیامبر و امیدواری بیشتر و کاملتر گردد.

به هر حال پیوند نزدیک محتوای این دو سوره چیزی نیست که قابل شک و تردید باشد نظیر همین معنی در سوره فیل و قریش نیز خواهد آمد انشاء اللّه در اینکه این سوره(ا لم نشرح)در مکه نازل شده یا مدینه از بیانات فوق روشن می شود که در مکه نازل شده است ولی با توجه آیه وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ :ما نام تو را بلند کردیم بعضی معتقدند که در مدینه نازل شده است در آن زمان که آوازه اسلام و پیامبر همه جا را گرفته بود ولی انصاف این است که این دلیل قانع کننده نمی باشد زیرا پیغمبر اکرم ص با تمام مشکلاتی که در مکه داشت بلند آوازه بود و در تمام محافل سخن از قیام و رسالت و دعوت او بود و به وسیله اجتماع سالانه حج این آوازه به سایر مناطق حجاز مخصوصا مدینه رسید.

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم که فرمود:

من قرأها اعطی من الاجر کمن لقی محمدا(ص)مغتما ففرج عنه:

"هر کس این سوره را بخواند پاداش کسی را دارد که محمد ص را غمگین دیده و اندوه را از قلب او زدوده است" (۲).

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۳۲ صفحه ۲.

۲- ۲) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۵۰۷.

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ (۱) وَ وَضَعْنٰا عَنْکَ وِزْرَکَ (۲) اَلَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ (۳) وَ رَفَعْنٰا
لَکَ ذِکْرَکَ (۴) فَإِنَّ مَعَ اَلْعُسْرِ یُسْراً (۵) إِنَّ مَعَ اَلْعُسْرِ یُسْراً (۶) فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ (۷) وَ إِلیٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ (۸)

ص: ۱۲۰

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم؟ ۲-و بار سنگین را از تو بر نداشتیم؟ ۳-همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد.

۴-و آوازه تو را بلند کردیم.

۵-بنا بر این مسلما با سختی آسانی است.

۶-و مسلما با سختی آسانی است.

۷-پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز! ۸-و به سوی پروردگارت توجه کن.

تفسیر:

ما تو را مشمول انواع نعمتها ساختیم

لحن آیات آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری پیغمبر اکرم ص است.

در نخستین آیه به مهمترین موهبت الهی اشاره کرده می فرماید:"آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم"(أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ).

"نشرح"از ماده شرح در اصل به گفته راغب در مفردات به معنی گسترش دادن قطعات گوشت و تولید ورقه های نازکتر است سپس می افزاید منظور از شرح صدر گسترش آن به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد می باشد و بعد می گوید شرح دادن مشکلات سخن به معنی گسترش آن و توضیح معانی مخفی است به هر حال شک نیست که منظور از شرح صدر در اینجا معنی کنایی آن است و آن توسعه دادن به روح و فکر پیامبر است و این توسعه می تواند

ص: ۱۲۱

مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجتها و کارشکنیهای دشمنان و مخالفان.

و لذا هنگامی که موسی بن عمران ماموریت دعوت فرعون طغیانگر را پیدا می کند اِذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی بلافاصله عرض می کند رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی "خداوندا سینه ام را گشاده ساز و کار را بر من آسان کن"(طه ۲۵-۲۶).

و در جایی دیگر خطاب به پیغمبر اکرم ص آمده است فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ اکنون که چنین است منتظر فرمان پروردگارت باش استقامت و شکیبایی کن و مانند یونس مباش(که بر اثر ترک شکیبایی لازم گرفتار آن همه مشکلات و مرارت شد)(قلم-۴۸).

شرح صدر در حقیقت نقطه مقابل ضیق صدر است چنان که در آیه ۹۷ سوره حجر می خوانیم وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِما یَقُولُونَ :"ما می دانیم که سینه تو بخاطر گفتگوهای(مغرضانه)آنها تنگ می شود"اصولا هیچ رهبر بزرگی نمی تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیمتر است(مانند پیغمبر اکرم)شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد طوفانها آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزند مشکلات او را به زانو در نیاورد کارشکنیهای دشمنان مایوسش نسازد سؤالات از مسائل پیچیده او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیمترین هدیه الهی به رسول اللّه بود.

و لذا در حدیثی آمده است که پیامبر می فرماید:من تقاضایی از پروردگارم کردم و دوست می داشتم این تقاضا را نمی کردم عرض کردم خداوندا پیامبران قبل از من بعضی جریان باد در اختیارشان قرار دادی،و بعضی مردگان را زنده می کردند،خداوند به من فرمود:آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم؟گفتم آری،

ص:۱۲۲

فرمود:آیا گمشده نبودی هدایتت کردم؟عرض کردم:آری،ای پروردگار! فرمود:آیا سینه تو را گشاده،و پشتت را سبکبار نکردم؟عرض کردم:آری ای پروردگار"! (۱)این نشان می دهد که نعمت"شرح صدر"ما فوق معجزات انبیا است،و به راستی اگر کسی حالات پیامبر ص را دقیقا مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد یقین می کند که این از طریق عادی ممکن نیست،این یک تایید الهی و ربانی است.

در اینجا بعضی گفته اند که منظور از شرح صدر همان حادثه ای است که در طفولیت یا جوانی پیغمبر ص واقع شد که فرشتگان آسمان آمدند و سینه او را شکافتند و قلبش را بیرون آورده شستشو دادند،و آن را از علم و دانش و رأفت و رحمت پر کردند (۲).

بدیهی است که منظور از این حدیث این قلب جسمانی نیست،بلکه کنایه و اشاره ای است به امدادهای الهی از نظر روحی و تقویت عزم و اراده پیغمبر و پاکسازی او از هر گونه نقایص اخلاقی و وسوسه های شیطانی.

ولی به هر حال دلیلی نداریم که آیه مورد بحث اشاره به خصوص این ماجرا باشد،بلکه مفهومی گسترده و وسیع دارد که این داستان ممکن است مصداقی از آن محسوب شود.

و به خاطر همین شرح صدر بود که پیامبر ص به عالی ترین وجهی مشکلات رسالت را پشت سر گذاشت،و وظائف خود را در این طریق به خوبی انجام داد.

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۰۸.
۲- ۲) "تفسیر در المنثور"(طبق نقل تفسیر المیزان جلد ۲۰ صفحه ۴۵۲)و"تفسیر فخر رازی"جلد ۳۲ صفحه ۲-مضمون این حدیث در صحیح بخاری و ترمذی و نسایی نیز در داستان معراج آمده است.

*** سـپس بـه ذکر مـوهبت دیگری از مـواهب عظیـم خـود بـه پیـامبر ص پرداختـه می افزایـد:"آیـا مـا بـار سـنگین را از تو برنداشتیم"!؟(وَ وَضَعْنا عَنْکَ وِزْرَکَ).

*** "همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد"(اَلَّذِی أَنْقَضَ ظَهْرَکَ).

"وزر"در لغت به معنی سـنگینی است،واژه"وزیر"نیز از همین معنی مشتق شده است،چون بارهای سنگین حکومت را بر دوش می کشد،و گناهان را نیز به همین جهت"وزر"گویند چرا که بار سنگینی است بر دوش گنهکار.

"انقض"از ماده"نقض"به معنی گشودن گره طناب،یا جدا کردن قسـمتهای به هم فشـرده ساختمان است،و"انتقاض"به صدایی گفته می شود که به هنگام جـدا شـدن قطعات ساختمان از یکدیگر بگوش می رسد،و یا صدای مهره های کمر به هنگامی که زیر بار سنگینی قرار می گیرد.

این کلمه در مورد شکستن پیمانها و قراردادها نیز به کار می رود و می گویند فلان کس نقض عهد کرد.

به این ترتیب آیه فوق می گوید:خداوند آن بار سنگین و کمرشکن را از تو برداشت.

این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت؟قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشـکلات رسالت و نبوت،و دعوت به سوی توحیـد و یکتاپرستی،و برچیـدن آثار فساد از آن محیط بسـیار آلوده بوده است، نه تنها پیغمبر اسـلام ص کـه همـه پیغمـبران در آغـاز دعـوت بـا چنیـن مشـکلات عظیمی روبرو بودنـد،و تنهـا بـا امـدادهای الهی بر آنهـا پیروز می شدند،منتها شرائط محیط و زمان پیغمبر اسلام ص از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود.

ص :۱۲۴

بعضی نیز"وزر"را به معنی بار سنگین"وحی"در آغاز نزول،تفسیر کرده اند.

بعضی نیز به ضلالت و گمراهی و لجاج و عناد مشرکان.

و بعضی به اذیت و آزار فوق العاده آنها.

و بعضـی به اندوه ناشی از وفات عمویش ابو طالب و همسرش خدیجه و بالآخره بعضی به مساله عصمت و پاکی از گناه تفسیر کرده اند.

ولی ظاهرا همان تفسیر اول از همه مناسبتر است،و اینها شاخ و برگی برای آن محسوب می شود.

*** و در سومین موهبت می فرماید:"ما آوازه تو را بلند کردیم"(وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ) (۱).

نام تو همراه اسـلام و نام قرآن همه جا پیچید،و از آن بهتر اینکه نام تو در کنار نام اللّٰه هر صبح و شام بر فراز ماذنه ها و هنگام اذان برده می شود،و شـهادت به رسالت تو،در کنار شـهادت به توحید و یگانگی خداوند نشان اسـلام،و دلیل پذیرش این آئین پاک است.

چه افتخـاری از این برتر،و رفعت مقـامی از این بالاـتر تصـور می شـود؟! در حـدیثی از پیغمـبر اکرم ص در تفسـیر این آیه می خوانیم که فرمود:

جبرئیل به من گفت:خداونـد متعال می گوید: هنگامی که نام من برده می شود نام تو نیز همراه من ذکر می شود(و در عظمت مقام تو همین بس).

تعبیر به"لک"(برای تو)تاکیدی است بر اینکه نام و آوازه پیامبر را علی رغم تمام آن کارشکنیها و دشمنی ها بلند ساخت.

ص:۱۲۵

۱- ۱) تعبیر به"رفع"بعد از"وضع"با توجه به اینکه ضد یکدیگرند در اینجا لطف خاصی دارد.

در اینجا سؤالی مطرح است که این سوره در مکه نازل شده در حالی که گسترش اسلام،و حل مشکلات رسالت،و برداشتن بارهای سنگین از دوش پیامبر ص و بلند شدن آوازه او در اقطار جهان،در مدینه واقع شد.

در پاسخ این سؤال بعضی گفته اند:منظور این است که بشارت آن قبلا به پیامبر ص داده شد،و همان بود که بار اندوه و غم را از دل او برداشت،و گاه گفته اند:فعل"ماضی"در اینجا معنی"مستقبل"را می بخشد،و نویدی است نسبت به آینده.

ولی حق این است که قسمتی از این امور در مکه مخصوصا در اواخر دوران سیزده ساله ای که پیغمبر اکرم ص در مکه مشغول به دعوت مردم بود تحقق یافت،ایمان در قلوب عده زیادی نفوذ کرد،و مشکلات نسبه کمتر شد اسم و آوازه پیغمبر اکرم ص،همه جا پیچید،و زمینه برای پیروزیهای بزرگ آینده فراهم گشت.

جالب اینکه"حسان بن ثابت"شاعر معروف پیامبر ص در مدح آن حضرت به مضمون همین آیه در شکل زیبایی اشاره کرده،می گوید: و ضم الاله اسم النبی الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن اشهد و شق له من اسمه لیجله فذو العرش"محمود"و هذا"محمد" "خداوند اسم پیامبر را به اسم خود ضمیمه کرد*در آن هنگام که مؤذن در پنج نوبت اشهد...می گوید." "و از نام خود نامی برای او انتخاب کرد تا احترامش کند*لذا خداوند صاحب عرش"محمود"است و او"محمد"است"! سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت *** در آیه بعد به پیامبرش مهمترین بشارت را می دهد و انوار امید را بر قلب پاکش می پاشد،و می فرماید:"قطعا با سختی آسانی است"(فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً) *** باز تاکید می کند"قطعا با سختی آسانی است"(إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً) غم مخور مشکلات و سختیها به این صورت باقی نمی ماند،کارشکنیهای دشمنان برای همیشه ادامه نخواهد یافت،و محرومیتهای مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی یابد.

ص:۱۲۶

جالب اینکه"حسان بن ثابت"شاعر معروف پیامبر ص در مدح آن حضرت به مضمون همین آیه در شکل زیبایی اشاره کرده،می گوید: و ضم الاله اسم النبی الی اسمه اذا قال فی الخمس المؤذن اشهد و شق له من اسمه لیجله فذو العرش"محمود"و هذا"محمد" "خداوند اسم پیامبر را به اسم خود ضمیمه کرد*در آن هنگام که مؤذن در پنج نوبت اشهد...می گوید." "و از نام خود نامی برای او انتخاب کرد تا احترامش کند*لذا خداوند صاحب عرش"محمود"است و او"محمد"است"! سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت *** در آیه بعد به پیامبرش مهمترین بشارت را می دهد و انوار امید را بر قلب پاکش می پاشد،و می فرماید:"قطعا با سختی آسانی است"(فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً) *** باز تاکید می کند"قطعا با سختی آسانی است"(إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً) غم مخور مشکلات و سختیها به این صورت باقی نمی ماند،کارشکنیهای دشمنان برای همیشه ادامه نخواهد یافت،و محرومیتهای مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی یابد.

آن کس که تحمل مشکلات کند،و در برابر طوفانها ایستادگی به خرج دهد روزی میوه شیرین آن را می چشد،روزی که فریاد دشمنان خاموش، کارشکنیها بی رنگ،جاده های پیشرفت و تکامل صاف،و پیمودن مسیر حق آسان خواهد شد.

گرچه بعضی از مفسران این آیات را اشاره به فقر مالی عمومی مسلمانان در آغاز ظهور اسلام شمرده اند،ولی گستردگی مفهوم آیات همه مشکلات را شامل می شود،این دو آیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم ص و زمان آن حضرت نیز ندارد و بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است،و به همه انسانهای مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می دهد که همیشه در کنار سختیها آسانیها است،حتی تعبیر به "بعد"نمی کند بلکه تعبیر به"مع"که نشانه همراهی است می کند.

آری چنین است که با هر مشکلی آسانی آمیخته،و با هر صعوبتی سهولتی همراه است،و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهند بود.

ص :

این نوید و وعده الهی است که دل را نور و صفا می بخشد،و به پیروزیها امیدوار می کند،و گرد و غبار یاس و نومیدی را از صفحه روح انسان می زداید (۱).

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم ص فرمود:

و اعلم ان مع العسر یسرا،و ان مع الصبر النصر،و ان الفرج مع الکرب: "بدان که با سختیها آسانی است،و با صبر پیروزی و با غم و اندوه خوشحالی و گشایش است" (۲)و در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:زنی شکایت همسرش را نزد آن حضرت برد که او چیزی بر من انفاق نمی کند،در حالی که همسرش واقعا تنگدست بود،علی ع از اینکه همسر او را به زندان بیفکند خودداری کرد،و در جواب فرمود: إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْراً (و او را به صبر و شکیبایی دعوت کرد) (۳)آری: صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید *** سپس در آخرین آیات این سوره می فرماید:"پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز"(فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ).

هرگز بیکار نمان،تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان مهمی را آغاز مهم دیگر قرار ده.

*** و در تمام این احوال به خدا تکیه کن"و به سوی پروردگارت توجه نما" (وَ إِلیٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ).

۱- ۱) از آنچه گفتیم روشن شد که الف و لام در"العسر"برای جنس است نه برای عهد،و واژه"یسر"گرچه به صورت نکره ذکر شده،ولی آن هم معنی جنسی را می رساند، و نکره بودن در اینگونه موارد برای بیان عظمت است.
۲- ۲ و ۳) تفسیر"نور الثقلین"صفحه ۶۰۴ حدیث ۱۱ و ۱۳
۳-

رضایت او را بطلب،و خشنودی او را جستجو کن،و به سوی قرب جوارش بشتاب.

مطابق آنچه گفته شد آیه مفهوم گسترده ای دارد که فراغت از هر مهمی، و پرداختن به مهم دیگر را شامل می شود،و جهت گیری تمام تلاشها را به سوی پروردگار توصیه می کند،ولی غالب مفسران معانی محدودی برای آیه ذکر کرده اند که می توان هر یک از آنها را به عنوان مصداقی پذیرفت:

جمعی گفته اند منظور این است هنگامی که از نماز واجب فراغت یافتی به دعا پرداز و از خدا تمنا کن تا هر چه می خواهی به تو بدهد.

یا اینکه هنگامی که از فرائض فارغ شدی برای نافله شب برخیز.

یا اینکه هنگامی که از دنیا فارغ شدی به امور آخرت و عبادت و نماز پروردگارت بپرداز.

یا اینکه هنگامی که از واجبات فراغت پیدا کردی به مستحباتی که خدا دستور داده توجه کن.

یا اینکه هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی به عبادت برخیز.

یا اینکه هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی به جهاد نفس پرداز.

یا اینکه هنگامی از ادای رسالت فارغ شدی به تقاضای شفاعت برخیز! در روایات متعددی که دانشمند معروف اهل سنت حافظ "حاکم حسکانی" در "شواهد التنزیل "نقل کرده از امام صادق چنین آمده است که فرمود:یعنی "هنگامی که فراغت یافتی علی را به ولایت نصب کن" (۱).

قرطبی نیز در تفسیر خود از بعضی نقل کرده است که معنای آیه این است "هنگامی که فراغت یافتی امامی را که جانشین تو است نصب کن"(هر چند

ص :۱۲۹

۱- ۱) "شواهد التنزیل "جلد ۲ صفحه ۳۴۹(احادیث ۱۱۱۶ تا ۱۱۱۹).

نامبرده خودش این معنی را نپذیرفته است) (۱).

بـا تـوجه به اینکه در آیه شـریفه موضوع "فراغت"معین نشـده است و "فـانصب"از مـاده "نصب"(بر وزن نسب)به معنی تعب و زحمت است آیه بیانگر یک اصل کلی و فراگیر است،و هدف آن است که پیامبر را به عنوان یک الگو و سرمشق از اشتغال به استراحت بعد از پایان یک امر مهم باز دارد،و تلاش مستمر و پی گیر را در زندگی به او گوشزد کند.

با توجه به این معنی روشن می شود که تمام تفاسیر فوق صـحیح است ولی هر کدام به عنوان یک مصداق از این معنی فراگیر و عام.

و چه برنامه سازنـده و مؤثری که رمز پیروزی و تکامل در آن نهفته است، اصولا بیکار بودن و فراغت کامل مایه خسـتگی،کم شدن نشاط،تنبلی و فرسودگی، و در بسیاری از مواقع مایه فساد و تباهی و انواع گناهان است.

قابل توجه اینکه آمارها نشان می دهـد که به هنگام تعطیلات مؤسـسات آموزشـی میزان فساد گاهی تا هفت برابر بالا می رود! به هر حال مجموعه این سوره بیانگر عنایت خاص الهی به پیغمبر اکرم ص و تسلی او در برابر مشکلات،و وعده نصرت و تایید او در برابر مشکلات و فراز و نشیبهای راه رسالت است.

و در عین حال مجموعه ای است امیدبخش سازنده و حیات آفرین برای همه انسانها و همه رهروان راه حق.

***

نکته ها:

اشاره

۱-همانگونه که در بالا اشاره کرده ایم در روایات متعددی آمده است که

۱- ۱) "قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۷۱۹۹.

منظور از آیه" فَإِذٰا فَرَغْتَ فَانْصَبْ "(به عنوان بیان یک مصداق)نصب امیر- مؤمنان علی ع به خلافت بعد از انجام امر رسالت است.

"آلوسی"در"روح المعانی"بعد از نقل این سخن از بعضی از"امامیه" می گوید:آنها"فانصب"را با کسر"ص"خوانده اند،و به فرض که چنین باشد دلیلی بر این نمی شود که منظور نصب علی بن ابی طالب باشد،سپس از زمخشری در کشاف نقل می کند که اگر برای شیعه چنین تفسیری ممکن باشد"ناصبیها" (دشمنان علی ع نیز می توانند آن را به عنوان دستور به"نصب"(به معنی بغض علی بن ابی طالب)تفسیر کنند"! (۱).

زیرا"انصب"(بفتح"ص")به معنی خود را به تعب بینداز و جد و جهد کن آمده در حالی که"انصب"(به کسر"ص")دستور به نصب کردن و بالا بردن و برپا داشتن است.

این مفسران چنین پنداشته اند که"شیعه"قرائت آیه را تغییر می دهد، تا برای مساله ولایت به آن استدلال کند،در حالی که هرگز نیاز به چنین تغییری نیست،بلکه همین قرائت معروف و شناخته شده برای تفسیر مزبور کافی است،زیرا می گوید بعد از فراغت از امر مهمی مانند رسالت برای امر مهم دیگری مانند ولایت تلاش و کوشش کن،و این به عنوان یک مصداق،کاملا قابل قبول است،و می دانیم پیامبر طبق حدیث معروف غدیر و احادیث فراوان دیگر که در کتب همه علمای اسلام آمده است تلاش پی گیر و مستمری در این زمینه داشت.اما چقدر زننده است که دانشمندی همچون زمخشری که"علی ع را به عنوان چهارمین پیشوای بزرگ اسلام و جانشین پیامبر ص می شمرد به خود اجازه دهد که بگوید ناصبیها نیز حق دارند آیه را به بغض علی بن ابی طالب

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۳۰ صفحه ۱۷۲"تفسیر کشاف"جلد ۴ صفحه ۷۷۲.

تفسیر کنند،چه تعبیر رکیک و زننده ای؟آنهم از چنین مفسری؟ راستی تعصب چه پیامدهای زشتی که ندارد؟!

[سخن عجیبی از ابن ابی الحدید]

۲-دانشـمند معروف معتزلی"ابن ابی الحدید"در شـرح"نهج البلاغه" از"زبیر بن بکار"که به گفته او نه شیعه بود و نه با معاویه دشـمنی داشت بلکه از علی ع جـدا شـد و کناره گیری کرد،و به مخالفان پیوست او از"فرزند مغیره بن شـعبه"نقل می کند که پدرم"مغیره"از عقل و درایت معاویه سـخن بسـیار می گفت،و از طرز تفکرش اعجاب داشت،ولی شبی از نزد او آمد در حالی که بسـیار غمگین و ناراحت بود فهمیـدم مساله مهمی رخ داده است از او سؤال کردم دیدم از معاویه شدیدا بدگویی می کند، علت را سؤال کردم گفت:امشب با او خلوت کرده بودم،و به او گفتم تو به مقاماتی که می خواستی رسـیدی،اکنون در عدالت و گسترش خیرات بکوش،زیرا سن تو بالا رفته است،نسـبت به بنی هاشم نیز نیکی کن،چرا که امروز تهدیدی برای تو محسوب نمی شوند، و این سبب نام نیک برای تو می شود.

او در پاسـخ گفت:هیهات چه نامی از من باقی می مانـد؟خلیفه اول و دوم آن همه کار کردند چه نامی از آنها باقی مانده؟ولی شما ابن ابی کبشه(محمـد"ص") را بنگریـد که هر روز پنـج مرتبه نام او را بر فراز ماذنه ها به صورت"اشـهد ان محمـدا رسول اللّه"می برند،ای بیچاره!چه کاری بعد از او باقی می ماند؟ و چه نامی برای ما خواهد ماند؟نه بخدا سوگند مگر اینکه این وضع دگرگون گردد و نام پیامبر مدفون شود"! (۱)ولی به مقتضای وَ رَفَعْنا لَکَ ذِکْرَکَ خدا خواسته است که این نام در سراسر

۱- ۱) شرح"نهج البلاغه"جلد ۵ صفحه ۱۲۹(عبارت ابن ابی الحدید در اینجا چنین است:"فای عمل یبقی؟و ای ذکر یدوم بعد هذا؟لا ابا لک،لا و اللّه الا دفنا دفنا"!

تاریخ و در تمام جهان بشریت بلندآوازه باشد چه دیگران بپسندند یا نپسندند؟ خشنود باشند یا ناخشنود؟اصلا این تعبیرات را اگر بشکافیم چه معنی خواهد داشت؟! لا حول و لا قوه الا باللّه!.

***خداوندا!قلب ما را از حب ذات تهی کن و از عشق خودت مملو ساز.

پروردگارا!تو خود وعده داده ای که با هر مشکلی راحتی و آسودگی است،مسلمین امروز را از این مشکلات عظیم و ناملائماتی که از ناحیه دشمنان به آنها می رسد آسوده ساز.

بارالها!نعمتها و مواهب تو بر ما فراوان است به ما توفیق شکرگزاری آنها را مرحمت فرما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره"ا لم نشرح"

ص :۱۳۳

(۹۵) سوره تین این سوره در مکه نازل شده و دارای ۸ آیه است

اشاره

ص: ۱۳۵

محتوی و فضیلت سوره"تین"

این سوره در حقیقت بر محور آفرینش زیبای انسان،و مراحل تکامل، و انحطاط او دور می زنـد،و این مطلب با سوگنـدهای پر معنـایی در آغـاز سوره شـروع شـده است،و بعـد از شـمردن عوامـل پیروزی و نجـات انسان،سـرانجام با تاکیـد بر مساله معاد و حاکمیت مطلقه خداوند پایان می گیرد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

من قرأها اعطاه اللّه خصلتین:

العافیه و الیقین ما دام فی دار الدنیا،فاذا مات اعطاه اللّه من الاجر بعدد من قرأ هذه السوره صیام یوم!:

"هر کس این سوره را بخوانـد خداونـد دو نعمت را مادامی که در دنیا است به او می بخشـد:سـلامت و یقین،و هنگامی که از دنیا برود به تعداد تمام کسانی که این سوره را خوانده اند ثواب یک روز روزه به عنوان پاداش به او می بخشد" (۱).

این سوره در مکه نازل و آیه وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ که در آن سوگند به شهر مکه با اسم اشاره نزدیک یاد شده دلیل بر آن است.

ص: ۱۳۶

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۱۰.

[سوره التين (۹۵): آيات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;وَ اَلتِّينِ وَ اَلزَّيْتُونِ (۱) وَ طُورِ سِينِينَ (۲) وَ هٰذَا اَلْبَلَدِ اَلْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ فِي أَحْسَنِ
تَقْوِيمٍ (۴) ثُمَّ رَدَدْنٰاهُ أَسْفَلَ سٰافِلِينَ (۵) إِلاَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمٰا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ (۷)
أَ لَيْسَ اَللّٰهُ بِأَحْكَمِ اَلْحٰاكِمِينَ (۸)

ص: ۱۳۷

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-قسم به انجیر و زیتون(یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس).

۲-و سوگند به"طور سینین".

۳-و قسم به این"شهر أمن"(مکه).

۴-که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریده ایم.

۵-سپس او را به پائین ترین مرحله باز گرداندیم.

۶-مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع ناشدنی! ۷-پس چه چیز سبب می شود که تو بعد از این همه،روز جزا را تکذیب کنی؟! ۸-آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست؟

تفسیر:

ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم

در آغاز این سوره نیز به چهار سوگند پر معنی برخورد می کنیم که مقدمه برای بیان معنی پر اهمیتی است.

می فرماید:"قسم به تین،و زیتون"(وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ).

*** "و سوگند به طور سینین"(وَ طُورِ سِینِینَ) (۱).

ص:۱۳۸

۱- ۱) "سینین"را بعضی جمع"سینه"به معنی"درخت"دانسته اند،و با توجه به اینکه"طور"به معنی"کوه"است مفهوم آن کوه پر درخت می شود،بعضی نیز گفته اند"سینین"اسم زمینی است که آن کوه بر آن قرار دارد،بعضی نیز گفته اند"سینین" به معنی پر برکت و زیبا است،و لغتی است به زبان اهل حبشه(روح المعانی جلد ۳۰ صفحه ۱۷۳).

"و سوگند به این شهر امن و امان"(وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ).

"تین"در لغت به معنی"انجیر"و"زیتون"همان زیتون معروف است ماده روغنی مفیدی از آن می گیرند.

در اینکه آیا منظور سوگند به همین دو میوه معروف است یا چیز دیگر؟ مفسران سخنان گوناگونی دارند.

در حالی که بعضی آن را اشاره به همان دو میوه معروف می دانند که خواص غذایی و درمانی فوق العاده زیادی دارد،بعضی دیگر معتقدند که منظور از آن،دو کوهی است که شهر"دمشق"و"بیت المقدس"بر آنها قرار گرفته،چرا که این دو محل سرزمین قیام بسیاری از انبیاء و پیامبران بزرگ خدا است،و این دو قسم با سوگندهای سوم و چهارم که از سرزمینهای مقدسی یاد می کند هماهنگ است.

بعضی نیز گفته اند نامگذاری این دو کوه بنام"تین"و"زیتون"به خاطر این است که بر یکی از آنها درختان انجیر می روید،و بر دیگری درختان زیتون.

بعضی نیز"تین"را اشاره به دوران آدم دانسته اند،چرا که لباسی که آدم و حوا در بهشت پوشیدند از برگ درختان انجیر بود،و زیتون را اشاره به دوران نوح می دانند،زیرا در آخرین مراحل طوفان نوح کبوتری را رها کرد تا در باره پیدا شدن خشکی از زیر آب جستجو کند او با شاخه زیتونی بازگشت،و نوح فهمید که طوفان پایان گرفته و خشکی از زیر آب ظاهر شده است(لذا شاخه زیتون رمز صلح و امنیت است).

بعضی نیز"تین"را اشاره به مسجد نوح که بر کوه جودی بنا شد می دانند

ص:۱۳۹

و زیتون را اشاره به بیت المقدس.

ولی ظاهر آیه در بدو نظر همان دو میوه معروف است،اما با توجه به سوگندهای بعد مناسب دو کوه یا دو مرکز مقدس و مورد احترام می باشد.

لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم که خداوند از میان شهرها چهار شهر را برگزید،و در باره آنها فرمود:

وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ وَ طُورِ سِینِینَ وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ

:"تین"مدینه است و"زیتون"بیت المقدس و"طور سینین"کوفه "وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ "مکه است" (۱).

منظور از"طور سینین"ظاهرا همان"طور سیناء"است که مفسران آن را اشاره به کوه"طور"معروف که در صحرای سیناء است دانسته اند،و در آنجا درختان پر بار زیتون وجود دارد.

"سینا"را به معنی کوه پر برکت،یا پر درخت،یا زیبا،می دانند،و همان کوهی است که موسی به هنگام مناجات به آنجا می رفت.

بعضی نیز آن را کوهی در نزدیک کوفه و سرزمین نجف دانسته اند.

بعضی تصریح کرده اند که"سینین"و"سیناء"یکی است و معنای آن پر برکت است.

و اما" وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ "مسلما اشاره به سرزمین مکه است سرزمینی که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه أمن و حرم خدا شمرده می شد،و کسی در آنجا حق تعرض به دیگری نداشت،حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن

۱- ۱) "تفسیر نور الثقلین "جلد ۵ صفحه ۶۰۶ حدیث ۴-درست است که در آن زمان"کوفه"به صورت یک شهر بزرگ نبود ولی با توجه به عبور شط فرات از آن سرزمین،مسلما در آن زمان آبادیهای فراوانی در آنجا وجود داشته است،"از تواریخ نیز استفاده می شود که قبل از اسلام نیز در آنجا نیز شهری وجود داشت"(دائره المعارف مصاحب جلد ۲ ماده کوفه).

سرزمین می رسیدند در امنیت بودند.

این سرزمین در اسلام اهمیت فوق العاده ای دارد،حیوانات و درختان و پرندگان او،تا چه رسد به انسانها،از امنیت خاصی باید در آنجا برخوردار باشند (۱).

این نکته نیز قابل دقت است که واژه"تین"در قرآن مجید تنها در اینجا ذکر شده،در حالی که کلمه"زیتون"شش بار صریحا در قرآن مجید آمده، و یک بار هم به صورت اشاره،در آنجا که می فرماید وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ "و درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن و نانخورش برای خورندگان فراهم می گردد"(مؤمنون-۲۰).

***و هر گاه این دو قسم(تین و زیتون)را بر معنی ابتدایی آنها حمل کنیم یعنی انجیر و زیتون معروف،باز سوگند پر معنایی است زیرا:

"انجیر"دارای ارزش غذایی فراوانی است و لقمه ای است مغذی و مقوی برای هر سن و سال و خالی از پوست و هسته و زوائد.

غذا شناسان می گویند:

از انجیر می توان بعنوان قند طبیعی جهت کودکان استفاده نمود،ورزشکاران و آنها که گرفتار ضعف و پیری اند می توانند از انجیر برای تغذیه خود استفاده کنند.

می گویند"افلاطون"به قدری انجیر را دوست می داشت که بعضی آن را دوست فیلسوفان نامیده اند،و"سقراط"انجیر را جذب کننده مواد نافع و دفع

---

۱ - ۱) واژه"امین"در اینجا ممکن است"فعیل"به معنی"فاعل"باشد و مفهومش "ذو الامانه"است و یا"فعیل"به معنی"مفعول"یعنی سرزمینی که مردم در آن در امنیتند.

کننده مضار می دانسته.

"جالینوس"رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده بود، به پهلوانان روم و یونان قدیم نیز انجیر داده می شد.

دانشمندان غذاشناس می گویند انجیر سرشار است از ویتامین های مختلف و قند،و در بسیاری از بیماریها از آن به عنوان یک دارو می توان استفاده کرد، مخصوصا هر گاه انجیر و عسل را به طور مساوی مخلوط کنند برای زخم معده بسیار مفید است،خوردن انجیر خشک فکر را تقویت می کند،خلاصه به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می گردد انجیر را غذای هر سن و شرائطی معرفی کرده اند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع آمده است

التین یذهب بالبخر و یشد الفم و العظم،و ینبت الشعر،و یذهب بالداء و لا یحتاج معه الی دواء و قال ع:التین اشبه شیء بنبات الجنه:

"انجیر بوی دهان را می برد،لثه ها و استخوانها را محکم می کند،مو را می رویاند درد را برطرف می سازد،و با وجود آن نیاز به دارو نیست،و نیز فرمود انجیر شبیه ترین اشیاء به میوه بهشتی است (۱)(۲).

و اما در باره"زیتون"غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند برای زیتون و روغن آن اهمیت فوق العاده ای قائلند،و معتقدند کسانی که می خواهند همواره سالم باشند باید از این اکسیر حیاتی استفاده کند.

روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی،و برای رفع عوارض کلیه ها

۱- ۱) "کافی"جلد ۶ صفحه ۳۵۸ مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار جلد ۶۶ صفحه ۱۸۴ روایات متعددی در زمینه خواص انجیر آورده است.

۲- ۲) "اولین دانشگاه و آخرین پیامبر"جلد ۹ صفحه ۹۰ به بعد.

و سنگهای صفراوی،و قولنج های کلیوی،و کبدی،و رفع یبوست بسیار مؤثر است.

به همین دلیل از درخت زیتون به عنوان"شجره مبارکه"در قرآن مجید یاد شده است.

روغن زیتون نیز سرشار از انواع ویتامینها است و دارای فسفور و گوگرد و کلسیوم و آهن و پتاسیوم و منگنز است.

مرهمهایی را که از روغن زیتون و سیر تهیه می شود برای انواع دردهای رماتیسمی مفید دانسته اند،سنگهای کیسه صفرا وسیله خوردن روغن زیتون از بین می روند (۱).

در خبری از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

ما افقر بیت یاتدمون بالخل و الزیت و ذلک ادام الانبیاء: "خانه ای که در آن از سر که و روغن زیتون به عنوان نان خورش استفاده می کنند هرگز خالی از طعام نمی شود،و این غذای پیامبران است (۲).

و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع آمده است:

نعم الطعام الزیت:یطیب النکهه،و یذهب بالبلغم،و یصفی اللون،و یشد العصب، و یذهب بالوصب،و یطفئ الغضب: "روغن زیتون غذای خوبی است،دهان را خوشبو،و بلغم را برطرف می سازد،رنگ صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت کرده،بیماری و درد و ضعف را از میان می برد و آتش خشم را فرو می نشاند" (۳).

این بحث را با حدیثی از پیغمبر اکرم ص پایان می دهیم،فرمود:

ص:۱۴۳

۱- ۱) "اولین دانشگاه و آخرین پیامبر"جلد ۹ صفحه ۱۳۰ به بعد.

۲- ۲) بحار الانوار"جلد ۶۶ صفحه ۱۸۰ حدیث ۶.

۳- ۳) "بحار الانوار"جلد ۶۶ صفحه ۱۸۳ حدیث ۲۲.

کلوا الزیت و ادهنوا به فانه من شجره مبارکه :"روغن زیتون را بخورید و بدن را با آن چرب کنید که از درخت مبارکی است (۱).

*** بعد از ذکر این قسمهای پر محتوای چهارگانه به جواب قسم پرداخته چنین می فرماید:"مسلما ما انسان را در بهترین شکل و نظام آفریدیم" (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ).

"تقویم"به معنی در آوردن چیزی به صورت مناسب،و نظام معتدل و کیفیت شایسته است،و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید،هم از نظر جسمی،و هم از نظر روحی و عقلی،چرا که هر گونه استعدادی را در وجود او قرار داده،و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته،و با اینکه انسان"جرم صغیری"است،"عالم کبیر"را در او جا داده و آن قدر شایستگیها به او بخشیده که لایق خلعت وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ "ما فرزندان آدم را کرامت و عظمت بخشیدیم(سوره اسراء آیه ۷۰)شده است همان انسانی که بعد از اتمام خلقتش می فرماید: فَتَبارَکَ اللّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ "پس بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین خلق کنندگان است"! *** ولی همین انسان با تمام این امتیازات اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می کند که به"اسفل السافلین"کشیده می شود،لذا در آیه بعد می فرماید"سپس ما او را بپائین ترین مراحل باز گرداندیم"(ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ).

۱- ۱) "همان مدرک"صفحه ۱۸۲ حدیث ۱۶.

می گویند همیشه در کنار کوه های بلند دره های بسیار عمیق وجود دارد، و در برابر آن قوس صعودی تکامل انسان،قوس نزولی وحشتناکی دیده می شود، چرا چنین نباشد در حالی که موجودی است مملو از استعدادهای سرشار که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند بر بالاترین قله افتخار قرار می گیرد،و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد بزرگترین مفسده را می آفریند و طبیعی است که به"اسفل السافلین"کشیده شود.

*** ولی در آیه بعد می افزاید:"مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع نشدنی"(إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ).

"ممنون"از ماده"من"در اینجا به معنی قطع یا نقص است،بنا بر این "غیر ممنون"اشاره به پاداشی دائمی و خالی از هر گونه نقص است،و بعضی گفته اند منظور خالی از منت بودن است اما معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

بعضی جمله ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِینَ را به معنی ضعف و ناتوانی و کم هوشی فوق العاده دوران پیری تفسیر کرده اند،ولی در این صورت با استثناء آیه بعد سازگار نیست،بنا بر این با توجه به مجموع آیات قبل و بعد همان تفسیر اول درست به نظر می رسد.

*** در آیه بعد این انسان ناسپاس و بی اعتنا به دلائل و نشانه های معاد را مخاطب ساخته،می گوید:"چه چیز سبب می شود که تو بعد از این همه دلائل روز جزا را تکذیب کنی"؟!(فَما یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ).

ساختمان وجود تو از یک سو،و ساختمان این جهان پهناور از سوی دیگر، نشان می دهد که زندگی چند روزه دنیا نمی تواند هدف نهایی آفرینش تو و این

عالم بزرگ باشد.

اینها همه مقدمه ای است برای جهانی وسیعتر و کاملتر،و به تعبیر قرآن "نشاه اولی"خود خبر از"نشاه اخری"می دهد،چرا انسان متذکر نمی شود (وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولیٰ فَلَوْ لاٰ تَذَکَّرُونَ)(واقعه ۶۲) (۱).

عالم گیاهان پیوسته و در هر سال منظره مرگ و حیات مجدد را در برابر چشم انسان مجسم می سازند،و آفرینشهای پی در پی دوران جنینی هر کدام معاد و حیات مجددی محسوب می شود با اینهمه چگونه این انسان روز جزا را انکار می کند؟ از آنچه گفتیم روشن می شود که مخاطب در این آیه نوع انسان است،و این احتمال که"مخاطب شخص پیامبر اسلام ص باشد و منظور این است که با وجود دلائل معاد چه کسی یا چه چیزی می تواند تو را تکذیب کند"بعید به نظر می رسد.

و نیز روشن شد که منظور از"دین"در اینجا آئین و شریعت نیست بلکه همان جزا و روز جزا است،آیه بعد نیز گواه بر این معنی است.

*** چنان که می فرماید:"آیا خداوند بهترین حکم کنندگان و داوران نیست"؟! (أَ لَیْسَ اللّٰهُ بِأَحْکَمِ الْحٰاکِمِینَ).

و اگر دین را به معنی کل شریعت و آئین بگیریم معنی این آیه چنین می شود:

"آیا خداوند احکام و فرمانهایش از همه حکیمانه تر و متقن تر نیست"؟یا اینکه آفرینش پروردگار در مورد انسان از هر نظر آمیخته با حکمت و علم و تدبیر است.

ولی چنان که گفتیم معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

ص: ۱۴۶

۱- ۱) در جلد ۲۳ صفحه ۲۳۹ به بعد هفت دلیل بر مساله"معاد"با استفاده از آیات سوره واقعه بیان شده است.

در حـدیثی آمـده اسـت مـوقعی کـه پیغمـبر اکرم ص سـوره" وَ الـتِّینِ "را تلاوت می فرمـود وقـتی به آیه" أَ لَیْسَ اللّهُ بِأَحْکَمِ الْحاکِمِینَ "می رسید،می فرمود:

بلی و انا علی ذلک من الشاهدین:"آری خداوند احکم الحاکمین است و من بر این امر گواهم" (۱).

***خداوندا!ما نیز گواهی می دهیم که تو احکم الحاکمینی.

پروردگارا!خلقت ما را در بهترین صورت قرار داده ای،توفیقی مرحمت کن تا عمل و اخلاق ما نیز در بهترین صورت باشد.

بارالها!پیمودن راه ایمان و عمل صالح جز به لطف تو میسر نیست،ما را در این راه مشمول الطافت فرما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره"تین"

ص: ۱۴۷

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۱۲-همین مضـمون در تفسـیر"روح البیان" و"قرطبی"و"فی ظلال"ذیل آیه مورد بحث آمده است.

ص :۱۴۸

(۹۶) سوره علق این سوره در مکه نازل شده و دارای ۱۹ آیه است

اشاره

ص :۱۴۹

محتوی و فضیلت سوره"علق"

مشهور در میان مفسران این است که این سوره نخستین سوره ای است که بر پیغمبر گرامی اسلام ص نازل شده،و محتوای آن نیز مؤید همین معنی است، و اینکه بعضی گفته اند نخستین سوره سوره"حمد"،یا سوره"مدثر"است خلاف مشهور است.

این سوره در آغاز به پیغمبر اکرم ص دستور قرائت و تلاوت می دهد.

و سپس از آفرینش این انسان با عظمت،از یک قطعه خون بی ارزش،سخن می گوید:

و در مرحله بعد از تکامل انسان در پرتو لطف و کرم پروردگار،و آشنایی او به علم و دانش و قلم بحث می کند.

در مرحله بعد،از انسانهای ناسپاسی که علی رغم این همه موهبت و اکرام الهی راه طغیان را پیش می گیرند سخن به میان می آورد.

و سرانجام اشاره به مجازات دردناک کسانی که مانع هدایت مردم و اعمال نیک اند می کند.

و سوره را با دستور"سجده"و"تقرب"به درگاه پروردگار پایان می دهد.

در فضیلت قرائت این سوره از امام صادق ع نقل شده است که فرمود:

من قرأ فی یومه او لیلته اقرأ باسم ربک ثم مات فی یومه او لیلته مات شهیدا و بعثه اللّه شهیدا،و احیاه کمن ضرب بسیفه فی سبیل اللّه مع رسول اللّه!: "هر کس در روز یا شب سوره اقرأ باسم ربک را بخواند،و در همان

ص: ۱۵۰

شب یا روز بمیرد شـهید از دنیا رفته است و خداوند او را شـهید مبعوث می کند و در صف شهیدان جای می دهد،و در قیامت همچون کسی است که با شمشیر در راه خدا با پیامبر خدا جهاد کرده است.

این سوره به مناسبت تعبیرهای مختلفی که در آغاز آن است بنام سوره "علق"یا سوره"اقرأ"یا سوره"قلم"نامیده شده (۱).

ص :۱۵۱

۱- ۱) تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۴۷۸.

[سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ اَلَّذِی خَلَقَ (۱) خَلَقَ اَلْإِنْسٰانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ اَلْأَکْرَمُ (۳) اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ اَلْإِنْسٰانَ مٰا لَمْ یَعْلَمْ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید.

۲-همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد.

۳-بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است.

۴-همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود.

۵-و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد.

ص :۱۵۲

شان نزول:

همانگونه که در شرح محتوای سوره نیز اشاره کردیم به اعتقاد اکثر مفسران این سوره نخستین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم ص نازل شده است، بلکه به گفته بعضی پنج آیه فوق به اتفاق همه مفسران در آغاز وحی بر رسول اکرم ص نازل شده،مضمون آن نیز مؤید این معنی است.

در روایات آمده است که پیغمبر اکرم ص به کوه"حرا"رفته بود جبرئیل آمد و گفت:ای محمد بخوان!پیامبر ص فرمود:من قرائت کننده نیستم.

جبرئیل او را در آغوش گرفت و فشرد،و بار دیگر گفت:بخوان!پیامبر ص همان جواب را تکرار کرد،بار دوم نیز جبرئیل این کار را کرد،و همان جواب را شنید،و در سومین بار گفت: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ ...(تا آخر آیات پنجگانه).

این سخن را گفت و از دیده پیامبر ص پنهان شد.

رسول خدا ص که با دریافت نخستین اشعه وحی سخت خسته شده بود به سراغ خدیجه آمد،و فرمود:زملونی و دثرونی:"مرا بپوشانید و جامه ای بر من بیفکنید تا استراحت کنم" (۱).

"طبرسی"در"مجمع البیان"نیز نقل می کند که رسول خدا ص به خدیجه فرمود هنگامی که تنها می شوم ندایی می شنوم(و نگرانم!).

خدیجه عرض کرد:خداوند جز خیر در باره تو کاری نخواهد کرد،چرا

ص: ۱۵۳

---

۱ - ۱) "ابو الفتوح رازی"جلد ۱۲ صفحه ۹۶(با کمی تلخیص)-همین معنی را بسیاری از مفسران عامه و خاصه با شاخ و برگهای بیشتری که بعضی قابل قبول نیست نقل کرده اند.

که به خدا سوگند تو امانت را ادا می کنی،صله رحم بجا می آوری،در سخن گفتن راستگو هستی.

"خدیجه"می گوید:بعد از این ماجرا ما به سراغ"ورقه بن نوفل"رفتیم (او از آگاهان عرب و عموزاده خدیجه بود)"رسول اللّه ص آنچه را دیده بود برای"ورقه"بیان کرد،"ورقه"گفت:هنگامی که آن منادی به سراغ تو می آید دقت کن ببین چه می شنوی؟سپس برای من نقل کن.

پیامبر ص در خلوتگاه خود این را شنید که می گوید:ای محمد بگو: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ -تا- وَ لاَ الضّالِّینَ ،و بگو:

لا اله الا اللّه،سپس حضرت به سراغ ورقه آمد و مطلب را برای او بازگو کرد.

"ورقه"گفت:"بشارت بر تو،باز هم بشارت بر تو،من گواهی می دهم تو همان هستی که"عیسی بن مریم"بشارت داده است!و تو شریعتی همچون"موسی" داری تو پیامبر مرسلی،و به زودی بعد از این روز مامور به جهاد می شوی و اگر من آن روز را درک کنم در کنار تو جهاد خواهم کرد"!.

هنگامی که"ورقه"از دنیا رفت رسول خدا ص فرمود:"من این روحانی را در بهشت(بهشت برزخی)دیدم در حالی که لباس حریر بر تن داشت،زیرا او به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد" (۱).

البته در بعضی از کلمات مفسرین،یا کتب تاریخ،مطالب ناموزونی در باره این فصل از زندگی پیغمبر اکرم ص به چشم می خورد که مسلما از احادیث مجعول و اسرائیلیات است،مثل اینکه پیغمبر بعد از ماجرای نخستین نزول وحی بسیار ناراحت شد و از این ترسید که القائات شیطانی باشد!یا چند بار تصمیم گرفت خود را از کوه به زیر پرتاب کند!و امثال این لاطائلات که نه با مقام شامخ نبوت سازگار است،نه با آنچه در تاریخ از عقل و درایت فوق العاده پیامبر

۱- ۱) "تفسیر مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۱۴

ص و مدیریت و شکیبایی و تسلط بر نفس و اعتماد او ثبت شده است.

به نظر می رسد اینگونه روایات ضعیف و رکیک ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است و خواسته اند هم اسلام را زیر سؤال برند و هم شخص پیغمبر اکرم ص را با توجه به آنچه گفته شد به سراغ تفسیر آیات می رویم.

***

تفسیر:

بخوان به نام پروردگارت

در نخستین آیه پیغمبر اکرم ص را مخاطب ساخته می گوید:"بخوان بنام پروردگارت که جهان را آفرید"(اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ) (۱).

بعضی گفته اند،مفعول در جمله بالا محذوف است و در اصل چنین بود اقرأ القرآن باسم ربک:"قرآن را با نام پروردگارت بخوان"و به همین جهت بعضی این آیه را دلیل بر آن گرفته اند که بسم اللّه جزء سوره های قرآن است (۲).

و بعضی با را زائده دانسته،و گفته اند:منظور این است که نام پروردگارت را بخوان،ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد،چرا که مناسب این است گفته شود نام پروردگارت را به یادآور.

قابل توجه اینکه در اینجا قبل از هر چیز تکیه روی مساله"ربوبیت" پروردگار شده است،و می دانیم"رب"به معنی"مالک مصلح"است کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می پردازد.

سپس برای اثبات ربوبیت پروردگار روی مساله خلقت و آفرینش جهان

ص: ۱۵۵

۱- ۱) "راغب"در"مفردات"می گوید:"قرائت"به معنی ضمیمه کردن حروف و کلمات به یکدیگر است و لذا به حرف واحد قرائت نمی گویند.

۲- ۲) در این صورت"باء"برای"ملابست"است.

هستی تکیه شده،چرا که بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت او است،کسی عالم را تدبیر می کند که آفریننده آن است.

این در حقیقت پاسخی است به مشرکان عرب که خالقیت خدا را پذیرفته بودند،اما ربوبیت و تدبیر را برای بتها قائل بودند!به علاوه ربوبیت خداوند و تدبیر او در نظام هستی بهترین دلیل بر اثبات ذات مقدس او است.

*** سپس از میان مخلوقات روی مهمترین پدیده جهان خلقت و گل سرسبد آفرینش یعنی"انسان"تکیه کرده،و آفرینش او را یادآور شده،و می فرماید:

"همان خدایی که انسان را از خون بسته ای خلق کرد"(خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ).

"من علق"در اصل به معنی چسبیدن به چیزی است،و لذا به خون بسته و همچنین به"زالو"که برای مکیدن خون به بدن می چسبد"علق"گفته اند و از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین را در عالم جنین،به شکل قطعه خون بسته چسبنده ای در می آید که در ظاهر بسیار کم ارزش است،مبدأ آفرینش انسان را در این آیه همین موجود ناچیز می شمرد،تا قدرت نمایی عظیم پروردگار روشن شود که از موجودی چنان بی ارزش مخلوقی چنین پر ارزش آفریده است.

بعضی نیز گفته اند:منظور از علق در اینجا گل آدم است که آنهم حالت چسبندگی داشت،بدیهی است خدایی که این مخلوق عجیب را از آن قطعه"گل چسبنده"به وجود آورد،شایسته هر گونه ستایش است.

گاه"علق"را به معنی موجود"صاحب علاقه"دانسته اند که اشاره ای است به روح اجتماعی انسان،و علقه آنها به یکدیگر که در حقیقت پایه اصلی تکامل بشر و پیشرفت تمدنها را تشکیل می دهد.

ص :۱۵۶

بعضی نیز"علق"را اشاره به"نطفه نر"(اسپر)می دانند که شباهت زیادی به"زالو"دارد،این موجود ذره بینی در آب نطفه شناور است،و به سوی"نطفه زن"در رحم پیش می رود،و به آن می چسبد،و از ترکیب آن دو نطفه کامل انسان به وجود می آید.

درست است که در آن زمان اینگونه مسائل هنوز شناخته نشده بود،ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی پرده از روی آن برداشته است.

از میان این تفسیرهای چهارگانه تفسیر اول روشنتر به نظر می رسد،هر چند جمع میان چهار تفسیر نیز بی مانع است.

از آنچه گفتیم روشن شد که"انسان"بر طبق یک تفسیر به معنی حضرت آدم و بر طبق سه تفسیر دیگر به معنی مطلق انسانها است.

*** بار دیگر برای تاکید می افزاید:"بخوان که پروردگارت از هر کریمی کریمتر است،و از هر بزرگواری بزرگوارتر "(اِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ) (۱).

بعضی معتقدند که"اقرأ"دوم تاکیدی است بر"اقرأ"در آیات قبل، و بعضی گفته اند با آن متفاوت است،در جمله اول منظور قرائت پیامبر ص برای خویش است و در جمله دوم قرائت برای مردم،ولی تاکید مناسبتر به نظر می رسد،زیرا دلیلی بر این تفاوت در دست نیست.

و به هر حال تعبیر این آیه در حقیقت پاسخی است به گفتار پیامبر ص در جواب جبرئیل که گفت:من قرائت کننده نیستم،یعنی"از برکت پروردگار فوق العاده کریم و بزرگوار تو توانایی بر قرائت و تلاوت داری".

***

۱- ۱) جمله"و ربک الاکرم"جمله اسمیه استینافیه مرکب از"مبتدا"و"خبر"است.

سپس به توصیف خداوندی که اکرم الاکرمین است پرداخته می فرماید:

"همان کسی که به وسیله قلم تعلیم فرمود"(اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ).

*** "و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد"(عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ).

در حقیقت این آیات نیز پاسخی است به همان گفتار پیامبر ص که فرمود"من قرائت کننده نیستم"یعنی همان خدایی که به وسیله قلم انسانها را تعلیم داد،و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت،قادر است که به بنده ای درس نخوانده همچون تو نیز قرائت و تلاوت را بیاموزد.

جمله(اَلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ)تاب دو معنی دارد،نخست اینکه:خداوند نوشتن و کتاب را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ تاریخ بشر،و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدنها است،در او ایجاد کرد.

دیگر اینکه منظور این است که علوم و دانشها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت.

خلاصه اینکه طبق یک تفسیر منظور تعلیم کتابت است،و طبق تفسیر دیگر منظور علومی است که از طریق کتابت به انسان رسیده است.

و در هر حال تعبیری است پر معنی که در آن لحظات حساس نخستین نزول وحی در این آیات بزرگ و پر معنی منعکس شده است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود

این آیات چنان که گفتیم به اعتقاد غالب مفسران یا تمام آنها نخستین آیاتی است که بر قلب پاک پیامبر ص نازل شده است و با تابش نخستین اشعه وحی فصل

تازه ای در تاریخ بشریت آغاز شد،و نوع بشر مشمول یکی از بزرگترین الطاف الهی گشت،کاملترین آئین های الهی که نقطه پایان و ختم ادیان بود،نازل گردید، و پس از نزول تمام احکام و تعلیمات اسلامی به مصداق اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً (مائده-۳)دین الهی تکمیل و نعمتش به حد تمام و کمال رسید و اسلام دین مرضی الهی گشت.

موضوع بسیار جالب اینجا است در عین اینکه پیامبر ص"امی"و درس نخوانده بود،و محیط حجاز را یکپارچه محیط جهل و نادانی فرا گرفته بود، در نخستین آیات وحی تکیه بر مساله"علم"و"قلم"است که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است! در حقیقت این آیات نخست از تکامل"جسم"انسان،از یک موجود بی ارزش مانند"علقه"،خبر می دهد،و از سوی دیگر از تکامل"روح"به وسیله تعلیم و تعلم مخصوصا از طریق قلم سخن می گوید.

آن روز که این آیات نازل می شد نه تنها در محیط حجاز که محیط جهل بود کسی ارزشی برای قلم قائل نبود در دنیای متمدن آن زمان نیز قلم از اهمیت کمی برخوردار بود.

اما امروز می دانیم که تمام تمدنها و علوم و دانشها و پیشرفتهایی که در هر زمینه نصیب بشر شده بر محور قلم دور می زند،و به راستی"مداد علماء"بر"دماء شهداء"پیشی گرفته،چرا که هم زیربنای خون شهید،و هم پشتوانه آن مرکبهای قلمهای دانشمندان است،و اصولا سرنوشت اجتماعات انسانی در درجه اول به نیش قلمها بسته است.

اصلاحات جوامع انسانی از قلمهای مؤمن و متعهد شروع می شود،و فساد و تباهی اجتماعات نیز از قلمهای مسموم و فاسد مایه می گیرد.

بی جهت نیست که قرآن مجید سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند یاد

ص :۱۵۹

کرده،یعنی هم به"ابزار"و هم به"محصول"آن ابزار،آنجا که می فرماید: ن وَ الْقَلَمِ وَ مٰا یَسْطُرُونَ (قلم-۱).

می دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کنند:

دوران تاریخ.

و دوران قبل از تاریخ.

دوران تاریخ زمانی است که قلم و خواندن و نوشتن ابداع شده بود، و انسان توانسته است چیزی از زندگی خود را با قلم بنگارد و برای آیندگان بیادگار بگذارد،و به این ترتیب تاریخ بشر مساوی است با تاریخ پیدایش قلم و خط!.

در زمینه نقش قلم در حیات انسانها شرح مبسوطی در جلد ۲۴ تفسیر نمونه در آغاز سوره"قلم"داشته ایم.

بنا بر این پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده،و بی جهت نیست که قومی چنان عقب مانده بقدری در علوم و دانشها پیش رفتند که علم و دانش را-به اعتراف دوست و دشمن-به همه جهان صادر کردند، و به اعتراف مورخان معروف اروپا این نور علم و دانش مسلمین بود که بر صفحه اروپای تاریک قرون وسطی تابید،و آنها را وارد عصر تمدن ساخت.

در این زمینه کتابهای فراوانی از سوی خود آنها تحت عنوان"تاریخ تمدن اسلام"یا"میراث اسلام"نوشته شده اند.

چقدر نازیباست ملتی این چنین،و آئینی آن چنان،در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران و حتی وابسته به آنها شوند.

***

۳-ذکر خدا در هر حال

آغاز دعوت پیغمبر اکرم ص از ذکر نام خدا شروع شد،" اِقْرَأْ بِاسْمِ

ص: ۱۶۰

رَبِّکَ

".

و جالب اینکه تمام زندگانی پر بار او آمیخته با ذکر خدا و یاد خدا بود.

ذکر خداوند با هر نفسش توأم بود،برمی خاست،می نشست،می خوابید، راه می رفت،سوار می شد،پیاده می شد،توقف می کرد همه با یاد خدا بود و با نام"اللّه".

هنگامی که از خواب بیدار می شد می فرمود:الحمد للّه الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور.

"ابن عباس"می گوید:شبی خدمتش خوابیده بودم،هنگامی که از خواب بیدار شد سر به سوی آسمان بلند کرد،و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود: إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ ...سپس عرضه داشت:

اللهم لک الحمد انت نور السماوات و الارض و من فیهن...اللهم لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک انبت...

هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود: بسم اللّه،توکلت علی اللّه، اللهم انی اعوذ بک ان اضل،او اضل،او ازل،او اظلم،او اظلم،او اجهل او یجهل علی.

و هنگامی که وارد مسجد می شد می فرمود: اعوذ باللّه العظیم و بوجهه الکریم و سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم.

و هنگامی که لباس نوی در تن می کرد می فرمود: اللهم لک الحمد انت کسوتنیه اسئلک خیره و خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له.

و هنگامی که به خانه باز می گشت می فرمود: الحمد للّه الذی کفانی و آوانی و الحمد للّه الذی اطعمنی و سقانی.

و به همین ترتیب تمام زندگی او با یاد خدا و نام خدا و تقاضای الطاف خداوند عجین و آمیخته بود (۱).

۱- ۱) "فی ظلال القرآن"جلد ۸ صفحه ۶۱۹ به بعد(با تلخیص فراوان).

[سوره العلق (۹۶): آیات ۶ تا ۱۴]

اشاره

کَلاّ إِنَّ اَلْإِنْسانَ لَیَطْغی (۶) أَنْ رَآهُ اِسْتَغْنی (۷) إِنَّ إِلی رَبِّکَ اَلرُّجْعی (۸) أَ رَأَیْتَ اَلَّذِی یَنْهی (۹) عَبْداً إِذا صَلّی (۱۰) أَ رَأَیْتَ إِنْ کانَ عَلَی اَلْهُدی (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوی (۱۲) أَ رَأَیْتَ إِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّی (۱۳) أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اَللّهَ یَری (۱۴)

ترجمه:

۶-چنین نیست که انسان حقشناس باشد مسلما طغیان می کند.

۷-به خاطر اینکه خود را بی نیاز می بیند! ۸-مسلما بازگشت همه به سوی پروردگار تو است.

۹-به من خبر ده آیا کسی که نهی می کند...

ص :۱۶۲

۱۰-بنده ای را به هنگامی که نماز می خواند(آیا مستحق عذاب الهی نیست)؟ ۱۱-به من خبر ده اگر این بنده بر طریق هدایت باشد، ۱۲-یا مردم را به تقوا دستور دهد(آیا نهی کردن او سزاوار است؟).

۱۳-به من خبر ده اگر(این طغیانگر)تکذیب حق کند و به آن پشت نماید(چه سرنوشت دردناکی خواهد داشت؟).

۱۴-آیا او نمی داند که خداوند همه اعمالش را می بیند؟!

تفسیر:

آیا نمی دانی خدا همه اعمالت را می بیند؟

در تعقیب آیات گذشته که در آن اشاره به نعمتهای مادی و معنوی پروردگار نسبت به انسان شده بود،و لازمه یک چنین نعمت گسترده ای سپاسگزاری انسان و تسلیم او در برابر خداوند است،در آیات مورد بحث می فرماید:"چنین نیست که نعمتهای الهی روح شکرگزاری را همیشه در انسان زنده کند،بلکه او مسلما طغیان می کند"...(كَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغىٰ) (۱).

*** "به خاطر اینکه خود را مستغنی و بی نیاز می بیند "(أَنْ رَآهُ اسْتَغْنىٰ) (۲).

این طبیعت غالب انسانها است،طبیعت کسانی است که در مکتب عقل

ص: ۱۶۳

۱- ۱) طبق آنچه در بالا آورده ایم"کلا"برای ردع است نسبت به چیزی که لازمه مضمون آیات گذشته می باشد،بعضی نیز آن را به معنی"حقا"گرفته اند،که برای تاکید می باشد.

۲- ۲) جمله" أَنْ رَآهُ اسْتَغْنىٰ "مفعول لاجله است،و در تقدیر لان...می باشد، و رؤیت در اینجا به معنی علم است و لذا دو مفعول گرفته،این احتمال نیز وجود دارد که به معنی رؤیت حسی باشد،و"استغنی"به منزله"حال"بوده باشد.

و وحی پرورش نیافته اند که وقتی خود را مستغنی می پندارند،شروع به سرکشی و طغیان می کنند.

نه خدا را بنده اند،نه احکام او را به رسمیت می شناسند،نه به ندای و جدان گوش فرا می دهند،و نه حق و عدالت را رعایت می کنند.

انسان و هیچ مخلوق دیگر هرگز بی نیاز و مستغنی نخواهد شد،بلکه موجودات ممکنه همیشه نیازمند به لطف و نعمتهای خدا هستند،و اگر لحظه ای فیض او قطع شود درست در همان لحظه همه نابود می گردند،منتها انسان گاهی به غلط خود را بی نیاز می پندارد،و تعبیر لطیف آیه نیز اشاره به همین معنی است که می گوید:"خود را بی نیاز می بیند"نمی گوید:"بی نیاز می شود".

بعضی معتقدند که منظور از"انسان"در آیه مورد بحث خصوص"ابو جهل" است که از آغاز دعوت پیامبر ص به مخالفت برخاست،ولی مسلما"انسان" در اینجا مفهوم کلی دارد،و امثال ابو جهل مصداقهایی از آن می باشند.

به هر حال چنین به نظر می رسد که هدف آیه این است که پیغمبر ص انتظار نداشته باشد مردم به زودی دعوتش را پذیرا شوند،بلکه باید خود را برای انکار و مخالفت مستکبران طغیانگر،آماده سازد،و بداند راهی پر فراز و نشیب در پیش روی او است.

*** سپس این طاغیان مستکبر را مورد تهدید قرار داده،می فرماید:"مسلما بازگشت همه به سوی پروردگار تو است"(إِنَّ إِلیٰ رَبِّکَ الرُّجْعیٰ).

و او است که طغیانگران را به کیفر اعمالشان می رساند.

اصولا همانگونه که بازگشت همه چیز به سوی او است،و همه می میرند و میراث آسمان و زمین برای ذات پاک او می ماند: وَ لِلّٰهِ مِیرٰاثُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ

ص:۱۶۴

(آل عمران-۱۸۰)در آغـاز نیز همه چیز از نـاحیه او بوده،و جـای این نیست که انسـان خود را بی نیاز بشـمرد و مغرور گردد،و طغیان کند.

*** سپس به قسمتی از کارهای طغیانگران مغرور،ممانعت آنها از سلوک راه حق و پیمودن طریق هدایت و تقوی،پرداخته،می افزاید:"به من خبر ده آیا کسی که نهی می کند"...(أَ رَأَیْتَ الَّذِی یَنْهیٰ).

*** "بنده ای را به هنگامی که نماز می خواند"(عَبْداً إِذٰا صَلّٰی).

آیا چنین کسی مستحق عذاب و کیفر الهی نیست؟! در احادیث آمده است:"ابو جهل"از اطرافیان خود سؤال کرد:آیا محمد در میان شما نیز(برای سجده)صورت به خاک می گذارد؟گفتند:آری،گفت:

سوگند بـه آنچه مـا بـه آن سوگنـد یـاد می کنیـم،اگر او را در چنیـن حـالی بـبینم بـا پـای خـود گردن او را لـه می کنم!به او گفتنـد:ببین،او در آنجـا مشـغول نمـاز خوانـدن است! ابو جهـل حرکت کرد تـا گردن پیـامبر ص را زیر پای خود بفشارد، ولی هنگامی که نزدیک آمد عقب نشـینی کرده و با دستش گویی چیزی را از خود دور می کرد!،به او گفتند:این چه وضعی است در تو می بینیم؟گفت:ناگهان میان خودم و او خندقی از آتش دیدم و منظره وحشتناک و همچنین بال و پرهایی مشاهده کردم! در اینجا پیغمبر خـدا ص فرمود:قسم به کسـی که جانم در دست او است اگر به من نزدیک شـده بود فرشـتگان خـدا بدن او را قطعه قطعه می کردند و عضو عضو او را می ربودند"!

ص :۱۶۵

اینجا بود که آیات فوق نازل شد (۱).

طبق این روایات آیات فوق در آغاز بعثت نازل نشده،بلکه وقتی نازل شد که دعوت اسلام برملا شده بود،و لذا عده ای معتقدند تنها پنج آیه نخستین این سوره در آغاز بعثت نازل شده و بقیه با فاصله قابل ملاحظه ای بوده است.

ولی به هر حال این شان نزول هرگز مانع گستردگی مفهوم آیه نیست.

*** در آیه بعد برای تاکید بیشتر می افزاید:"به من خبر ده اگر این بنده نمازگزار بر طریق هدایت باشد"...(أَ رَأَیْتَ إِنْ کٰانَ عَلَی الْهُدیٰ).

*** "یا مردم را به تقوی دستور دهد"...(أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْویٰ).

آیا نهی کردن او سزاوار است؟و آیا مجازات چنین کسی جز آتش دوزخ می تواند باشد؟! *** "به من خبر ده اگر این شخص طغیانگر که رهروان راه حق را از نماز و هدایت و تقوی باز می دارد،اگر تکذیب حق کند و از آن روی گرداند چه سرنوشت دردناکی خواهد داشت"؟! (أَ رَأَیْتَ إِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی) (۲).

***

ص :۱۶۶

۱- ۱) تفسیر "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۱۵.

۲- ۲) جمله های"رأیت"در سه آیه بالا-به گفته بسیاری از مفسران به معنی"اخبرنی" است که ما آن را در فارسی"به من بگو"ترجمه کرده ایم،و جواب شرطهایی که در این آیات آمده محذوف است،و در تقدیر چنین است کیف یکون حاله و مجازاته و عذابه؟:سرنوشت چنین انسانی و مجازات و عذاب او چگونه خواهد بود"؟!

"آیا او نمی دانـد که خداوند همه اعمال او را می بیند"و همه را برای حساب و جزا ثبت و ضـبط می کند؟!(أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ یَریٰ).

تعبیر به قضـیه شـرطیه در آیات فوق اشاره به این است که این طغیانگر مغرور لا اقل این احتمال را بایـد بدهد که پیامبر اسـلام ص بر طریق هدایت است،و دعوتش دعوت به سوی تقوی است،همین احتمال برای اینکه جلو طغیان او را بگیرد کافی است.

بنا بر این مفهوم این آیات تردید در هدایت و دعوت پیامبر ص به سوی تقوی نمی باشد،بلکه اشاره به نکته ظریف بالاست.

بعضـی از مفسران ضمیر در"کان"و"أمر"را به همان شخص نهی کننده مانند"ابو جهل"باز گردانده اند،بنا بر این مفهوم آیات چنین می شود:اگر او هدایت را بپذیرد و به جای منع از نماز دعوت به تقوی کند چقدر به حال او مفید است؟ ولی تفسـیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

***

نکته:

عالم هستی محضر خدا است

توجه به این واقعیت که هر کاری را انسان انجام می دهد در پیشـگاه خدا است،و اصولا"تمام عالم هستی محضر خدا است"،و چیزی از اعمـال و حـتی نیـات آدمی از او پنهـان نیسـت،می توانـد روی برنـامه زنـد گی انسـان اثر زیـاد بگـذارد، و او را از خلافکاریها باز دارد،مشروط بر اینکه ایمان به این مطلب واقعا در دل او جای گیرد و به صورت یک باور قطعی در آید.

ص :۱۶۷

در حدیثی می خوانیم:

اعبد اللّه کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک:

"خدا را آن چنان عبادت کن که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را به خوبی می بیند".

نقل می کننـد بیـدار دلی بعد از گناهی توبه کرده بود،و پیوسـته می گریست، گفتند:چرا اینقدر گریه می کنی؟مگر نمی دانی خداونـد متعال غفور است؟ گفت:آری،ممکن است او عفو کنـد،ولی این خجلت و شـرمساری که او مرا دیـده چگونه از خود دور سازم؟! گیرم که تو از سر گنه درگذری زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم؟! ***

[سوره العلق (۹۶): آيات ۱۵ تا ۱۹]

اشاره

كَلّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنّاصِيَهِ (۱۵) ناصِيَهٍ كاذِبَهٍ خاطِئَهٍ (۱۶) فَلْيَدْعُ نادِيَهُ (۱۷) سَنَدْعُ الزَّبانِيَهَ (۱۸) كَلاّ لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)

ترجمه:

۱۵-چنان نیست که او خیال می کند اگر دست از کار خود بر ندارد ناصیه اش(موی پیش سرش)را گرفته(و به سوی عذاب می کشانیم).

۱۶-همان ناصیه دروغگوی خطا کار! ۱۷-سپس هر که را می خواهد صدا بزند(تا یاریش کند).

۱۸-ما هم به زودی ماموران دوزخ را صدا می زنیم! ۱۹-چنان نیست که او می پندارد،هرگز او را اطاعت مکن و سجده نما و تقرب جوی.

تفسیر:

سجده کن و تقرب جوی!

به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون طغیانگران کافر و مزاحمت آنها نسبت به پیغمبر اکرم ص و نمازگزاران آمده بود،در این آیات آنها را زیر رگبار شدیدترین تهدیدها گرفته می فرماید:

ص: ۱۶۹

"چنان نیست که او می پندارد"(گمان می کند می تواند پا بر گردن پیغمبر به هنگام سجده بگذارد و او را از این برنامه الهی باز دارد)(کلا).

"اگر دست از این جهل و غرور خود برندارد،موی جلو سر او را گرفته و به سوی عذاب می کشانیم(لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنّاصِیَهِ).

*** "همان پیش سر دروغگوی خطا کار"!(ناصِیَهٍ کاذِبَهٍ خاطِئَهٍ).

لنسفعا از ماده"سفع"(بر وزن عفو)به گفته بعضی از مفسران معانی مختلفی دارد:گرفتن و به شدت کشیدن،سیلی به صورت زدن،چهره را سیاه کردن(آن سه قطعه سنگی را که به هنگام گذاردن دیگ بر روی آتش پایه های دیگ را تشکیل می دهد نیز"سفع"می نامند چرا که سیاه و دود آلوده است) و بالآخره علامت گذاردن و خوار کردن (۱).

و از همه مناسبتر در اینجا همان معنی اول است،هر چند در آیه مورد بحث معانی دیگر نیز احتمال دارد.

به هر حال آیا منظور این است که این ماجرا در قیامت واقع می شود که موی پیش سر امثال ابو جهل را می گیرند و به سوی آتش دوزخ می کشانند،یا در دنیا تحقق می یابد،و یا هر دو؟!بعید نیست هر دو باشد،و شاهدش روایت زیر است.

در روایتی می خوانیم:هنگامی که سوره الرحمن نازل شد پیغمبر ص به یارانش فرمود:چه کسی از شما این سوره را بر رؤسای قریش می خواند؟ حاضران در پاسخ کمی سکوت کردند،چرا که از آزار سران قریش بیمناک بودند.

"عبد اللّه بن مسعود"برخاست و گفت:ای رسول خدا!من این کار را

۱- ۱) "فخر رازی"جلد ۳۲ صفحه ۲۳.

می کنم...ابن مسعود که جثه ای کوچک داشت و از نظر جسمانی ضعیف بود برخاست و نزد سران قریش آمد،آنها را در گرد کعبه جمع دید،تلاوت سوره الرحمن را آغاز کرد.

"ابو جهل"برخاست و چنان سیلی به صورت او زد که گوش او پاره شد، و خون جاری گشت! ابن مسعود گریان به خدمت پیامبر ص آمد،هنگامی که چشم پیامبر ص بر او افتاد،ناراحت شد،سر را به زیر انداخت و در غم و اندوه عمیقی فرو رفت.

ناگهان جبرئیل نازل شد در حالی که خندان و مسرور بود،فرمود:ای جبرئیل چرا می خندی در حالی که ابن مسعود گریان است؟عرض کرد به زودی دلیل آن را خواهی دانست.

این ماجرا گذشت،هنگامی که مسلمانان روز جنگ بدر پیروز شدند ابن مسعود در میان کشته های مشرکان گردش می کرد،چشمش به ابو جهل افتاد،در حالی که آخرین نفسهای خود را می کشید،ابن مسعود روی سینه او قرار گرفت هنگامی که چشمش به او افتاد،گفت:ای چوپان ناچیز!بر جایگاه بلندی قرار گرفته ای!ابن مسعود گفت الاسلام یعلو و لا یعلی علیه:

"اسلام برتری می گیرد و چیزی بر اسلام برتری نخواهد گرفت".

ابو جهل به او گفت به دوستت محمد بگو:احدی در زندگی در نظر من از او مبغوض تر نبود و حتی در حال مرگم! هنگامی که این سخن به گوش پیغمبر ص رسید فرمود:فرعون زمان من،از فرعون موسی بدتر بود، چرا که او در واپسین لحظات عمر گفت:من ایمان آوردم،ولی این طغیانش بیشتر شد! سپس ابو جهل رو به ابن مسعود کرد و گفت:سر مرا با این شمشیر قطع

کن که تیزتر است،هنگامی که ابن مسعود سرش را جدا کرد نمی توانست آن را بردارد و به خدمت رسول خدا آورد(موی پیش سر او را گرفت و روی زمین کشید و خدمت پیامبر آورد،و مضمون آیه در این دنیا نیز تحقق یافت) (۱).

"ناصیه"موی پیش سر است،و گرفتن ناصیه در جایی گفته می شود که بخواهند کسی را با ذلت و خواری به سوی کاری برند،زیرا هنگامی که موی پیش سر کسی را می گیرند قدرت هر گونه حرکت از او سلب می شود،و چاره ای جز تسلیم ندارد.

البته کلمه"ناصیه"هم در مورد افراد،و هم اشیاء نفیس،به کار می رود، همانگونه که ما در فارسی تعبیر به"پیشانی جمعیت"یا"پیشانی ساختمان" می کنیم.

تعبیر به"ناصِيَةٍ كاذِبَةٍ خاطِئَةٍ "اشاره به شخصی است که صاحب این ناصیه است که هم دروغگو بود و هم خطا کار،همچون ابو جهل.

*** در روایتی از ابن عباس آمده است که روزی ابو جهل نزد رسول خدا ص آمد در حالی که حضرت نزدیک مقام ابراهیم مشغول نماز بود،صدا زد مگر من تو را از این کار نهی نکردم؟حضرت ص بر او بانگ زد و او را از خود راند.

ابو جهل گفت:ای محمد!بر من بانگ می زنی،و مرا می رانی؟تو نمی دانی قوم و عشیره من در این سرزمین از همه بیشتر است (۲).

در اینجا آیه بعد نازل شد"این جاهل مغرور تمام قوم و عشیره خود را صدا زند و از آنها یاری بطلبد"(فَلْيَدْعُ نادِيَهُ).

ص: ۱۷۲

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی"جلد ۳۲ صفحه ۲۳(با تلخیص).

۲- ۲) "فی ظلال القرآن"جلد ۱۰ صفحه ۶۲۴.

*** "ما هم ماموران دوزخ را صدا می زنیم"(سَنَدْعُ الزَّبانِیَهَ).

تـا معلوم شود که این غافل بیخبر کاری از او ساخته نیست،و در چنگال ماموران عـذاب همچون پر کاهی در وسط یک طوفان سهمگیـن اسـت! "نـادی"از مـاده"نـدا"(صـدا زدن)بـه معنی مجلس عمـومی اسـت،و گـاه بـه مرکز تفریـح نیز نـادی گفته می شود،چون در آنجا افراد یکدیگر را صدا می زنند و ندا می کنند.

بعضی گفته اند:از"ندا"به معنی بخشش گرفته شده،چون در آنجا از یکدیگر پذیرایی می کنند.

"دار الندوه"که به مجلس مشورتی معروف قریش گفته می شد نیز از همین معنی گرفته شده.

ولی در اینجا منظور از"نادی"جماعتی است که در آن مجلس جمع می شونـد،یا به تعبیر دیگر قوم و عشیره و دوسـتانی اسـت که امثال ابو جهل در کارهای خود بر نیروی آنها تکیه می کردند.

"زبـانیه"جمع"زبنیه"(به کسـر زا)در اصـل به معنی مـامورین انتظـامی، از ماده"زبن"(بر وزن متن)به معنی دفع کردن و صـدمه زدن و دور ساختن است،و در اینجا به معنی فرشتگان عذاب و ماموران دوزخ است.

*** در آخرین آیه این سوره که آیه سـجده است می فرماید:"چنان نیست که او می پندارد و اصرار بر ترک سجده تو دارد" (کلا).

"هرگز او را اطاعت مکن و به درگاه پروردگارت سجده کن و به او تقرب جوی"(لا تُطِعْهُ وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ).

ص :۱۷۳

ابو جهل ها کوچکتر از آنند که بتوانند مانع سجده تو شوند،و یا در راه پیشرفت آئینت سنگ بیندازند و مانع ایجاد کنند،تو با توکل بر پروردگار و نیایش و عبادت و سجده،در این مسیر گام بردار و هر روز به خدای خود نزدیک و نزدیکتر شو.

ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که"سجده"باعث قرب انسان در درگاه خدا است،و لذا در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم که فرمود:

اقرب ما یکون العبد من اللّه اذا کان ساجدا"نزدیکترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد".

البته می دانیم طبق روایات اهل بیت عصمت ع چهار سجده واجب در قرآن داریم"الم سجده"و"فصلت"و"النجم"و در اینجا(سوره علق)و بقیه سجده های قرآن مستحبّ است.

***

نکته:

طغیان و احساس بی نیازی

غالب مفاسد دنیا از قشرهای مرفه و مستکبر سرچشمه می گیرد،و همیشه در صف اول مبارزه در مقابل انبیاء آنها بودند،همانها که گاه قرآن از آنان به "ملأ"تعبیر کرده(اعراف ۶۰)و گاه به"مترفین"(سبا ۳۴)و گاه به "مستکبرین"(مؤمنون ۶۷)که اولی اشاره به جمعیت اشرافی است که ظاهرشان چشمها را پر می کند و درونشان تهی و خالی است،و دومی اشاره به کسانی است که در ناز و نعمت به سر می برند و مست و مغرورند و از درد و رنج دیگران بیخبر و سومی به آنها که بر مرکب کبر و غرور سوار و از خدا و خلق دورند.

و سرچشمه همه اینها احساس بی نیازی و غنا است،و این از ویژگیهای

افراد کم ظرفیت است که وقتی به نعمت و مال و مقامی می رسند،چنان مست می شوند و احساس بی نیازی می کنند که خدا را هم به دست فراموشی می سپارند.

در حالی که می دانیم از نسیمی دفتر ایام بر هم می خورد و تمام اموال انسان در کمتر از یک ساعت ممکن است نابود شود،یا سیل و زلزله و صاعقه ای همه را بر باد دهد،و سلامت او نیز با گلوگیر شدن یک جرعه آب چنان به خطر بیفتد که مرگ را با چشم خود ببیند.

این چه غفلتی است که دامن گروهی را می گیرد و خود را بی نیاز می پندارند، و بر مرکب سرکش غرور سوار شده صحنه اجتماع را جولانگاه خود قرار می دهند.

پناه بر خدا از این جهل و نادانی!و از این بیخبری و خیره سری! برای از میان رفتن چنین حالتی کافی است که انسان کمی به ضعف بی حساب خود،و قدرت عظیم پروردگار،بیندیشد،و کمی تاریخ گذشتگان را و رق بزند و سرگذشت اقوامی را که از او قوی تر و نیرومندتر بودند ببیند،تا از مرکب غرور پیاده شود.

*** خداوندا!ما را از کبر و غرور که عامل اصلی دوری از تو است حفظ کن.

پروردگارا!لحظه ای در دنیا و آخرت ما را به خودمان وامگذار.

بارالها!به ما چنان قدرتی مرحمت کن که بینی این مستکبران مغرور که سد راه توانند بر خاک بمالیم و نقشه هایشان نقش بر آب کنیم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره "علق"

ص :۱۷۵

(۹۷) سوره قدر این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵ آیه است

اشاره

ص :۱۷۷

محتوی و فضیلت سوره قدر

محتوای این سوره چنان که از نامش نیز پیدا است بیان نزول قرآن مجید در شب قدر است،و سپس بیان اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن.

در اینکه این سوره در"مکه"نازل شده،یا مدینه؟مشهور میان مفسران "مکی"بودن آن است،ولی بعضی احتمال داده اند که در مدینه نازل شده است، زیرا در روایتی آمده که پیغمبر اکرم ص در خواب دید که"بنی امیه"از منبر او بالا رفته اند،این امر بر پیامبر گران آمد و ناراحت شد،سوره قدر نازل گردید و پیامبر را تسلی دارد(لذا بعضی لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ را ناظر به مدت حکومت بنی امیه که حدود یکهزار ماه بود می دانند)و می دانیم مسجد و منبر در مدینه تشکیل شد نه در مکه (۱).

ولی معروف چنان که گفتیم"مکی"بودن است،و این روایت ممکن است از قبیل تطبیق باشد نه شان نزول:

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که از پیغمبر اکرم ص نقل است که فرمود:

من قرأها اعطی من الاجر کمن صام رمضان و احیا لیله القدر:

"هر کس آن را تلاوت کند مانند کسی است که ماه رمضان را روزه گرفته، و شب قدر را احیا داشته است" (۲).

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

من قرأ انا انزلناه بجهر کان کشاهر سیفه فی سبیل اللّه،و من قرأها سرا کان کالمتشحط بدمه فی سبیل اللّه "کسی که سوره انا انزلناه را بلند و آشکار بخواند مانند کسی است که در

ص: ۱۷۸

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۳۰ صفحه ۱۸۸ و"در المنثور"جلد ۶ صفحه ۳۷۱.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۱۶.

راه خدا شمشیر کشیده و جهاد می کند،و کسی که بطور پنهان بخواند مانند کسی است که در راه خدا به خون آغشته است" (۱).

واضح است این همه فضیلت از آن کسی نیست که آن را می خواند و حقیقتش را درک نمی کند،بلکه از آن کسی است که می خواند و می فهمد و به محتوایش جامه عمل می پوشاند،قرآن را بزرگ می شمرد و آیاتش را در زندگی پیاده می کند.

ص :۱۷۹

۱- ۱) همان مدرک.

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِي لَيْلَةِ اَلْقَدْرِ (۱) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا لَيْلَةُ اَلْقَدْرِ (۲) لَيْلَةُ اَلْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳)
تَنَزَّلُ اَلْمَلاٰئِكَةُ وَ اَلرُّوحُ فِيهٰا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلاٰمٌ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ اَلْفَجْرِ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-ما آن(قرآن)را در شب قدر نازل کردیم.

۲-و تو چه می دانی شب قدر چیست؟! ۳-شب قدر بهتر از هزار ماه است!

ص :۱۸۰

۴-فرشتگان و"روح"در آن شب به اذن پروردگارشان برای(تقدیر)هر کار نازل می شوند.

۵-شبی است مملو از سلامت(و برکت و رحمت)تا طلوع صبح!

تفسیر:

شب قدر شب نزول قرآن!

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که قرآن مجید در ماه مبارک رمضان نازل شده است:" شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ "(بقره ۱۸۵) و ظاهر این تعبیر آن است که تمام قرآن در این ماه نازل گردید.

و در نخستین آیه سوره قدر می افزاید:"ما آن را در شب قدر نازل کردیم" (إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ).

گر چه در این آیه صریحا نام قرآن ذکر نشده ولی مسلم است که ضمیر " إِنّا أَنْزَلْناهُ "به قرآن باز می گردد و ابهام ظاهری آن برای بیان عظمت و اهمیت آن است.

تعبیر به إِنّا أَنْزَلْناهُ (ما آن را نازل کردیم)نیز اشاره دیگری به عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است که خداوند نزول آن را به خودش نسبت داده مخصوصا با صیغه متکلم مع الغیر که مفهوم جمعی دارد و دلیل بر عظمت است.

نزول آن در شب"قدر"همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسانها تعیین می شود دلیل دیگری بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.

از ضمیمه کردن این آیه با آیه سوره بقره نتیجه گیری می شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان است،اما کدام شب است؟از قرآن چیزی در این مورد استفاده نمی شود،ولی روایات در این باره بحث فراوان کرده اند که در پایان تفسیر این سوره به خواست خدا در این زمینه و مسائل دیگر سخن خواهیم گفت.

ص:۱۸۱

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه هم از نظر تاریخی و هم از نظر ارتباط محتوای قرآن با حوادث زندگی پیغمبر اکرم ص مسلم است که این کتاب آسمانی به طور تدریجی و در طی ۲۳ سال نازل گردید،این امر چگونه با آیات فوق که می گوید در ماه رمضان و شب قدر نازل شده است سازگار می باشد؟ پاسخ این سؤال-به گونه ای که بسیاری از محققان گفته اند این است که قرآن دارای دو نزول بوده است.

نزول دفعی که در یک شب تمام آن بر قلب پاک پیغمبر اکرم ص یا بیت المعمور یا از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل گردید.

و نزول تدریجی که در طول بیست و سه سال دوران نبوت انجام گرفت(شرح این مطلب را ذیل آیه ۳ سوره دخان جلد ۲۱ تفسیر نمونه صفحه ۱۴۸ به بعد بیان کرده ایم).

بعضی نیز گفته اند آغاز نزول قرآن در لیله القدر بوده نه تمام آن ولی این بر خلاف ظاهر آیه است که می گوید ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

قابل توجه اینکه:در باره نازل شدن قرآن در بعضی از آیات تعبیر به "انزال"و در بعضی تعبیر به"تنزیل"شده است،و از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که"تنزیل"معمولا-در جایی گفته می شود که چیزی تدریجا نازل گردد، ولی"انزال"مفهوم وسیعتری دارد که نزول دفعی را نیز شامل می گردد (۱)این تفاوت تعبیر که در آیات قرآن آمده می تواند اشاره به دو نزول فوق باشد.

*** در آیه بعد برای بیان عظمت شب قدر می فرماید:"تو چه می دانی شب قدر

ص: ۱۸۲

۱- ۱) مفردات راغب ماده نزل

چیست؟"(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا لَیْلَهُ الْقَدْرِ).

*** و بلافاصله می گوید:"شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است" (لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ).

این تعبیر نشان می دهد که عظمت این شب به قدری است که حتی پیغمبر اکرم ص با آن علم وسیع و گسترده اش قبل از نزول این آیات به آن واقف نبود.

می دانیم هزار ماه بیش از هشتاد سال است،به راستی چه شب با عظمتی است که به اندازه یک عمر طولانی پر برکت ارزش دارد.

در بعضی از تفاسیر آمده است که پیغمبر اکرم ص فرمود:"یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول(یا آماده)جهاد فی سبیل اللّه بود،اصحاب و یاران تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری برای آنها نیز میسر می شد،آیه فوق نازل گشت و بیان کرد که"شب قدر از هزار ماه برتر است" (۱).

در حدیث دیگری نیز آمده است که پیغمبر اکرم ص از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال عبادت خدا را بدون عصیان انجام داده بودند سخن به میان آورد،اصحاب آرزو کردند که ای کاش آنها هم چنین توفیقی پیدا می کردند آیه فوق در این زمینه نازل شد (۲).

در اینکه عدد هزار در اینجا برای"تعداد"است یا"تکثیر"؟بعضی گفته اند:برای تکثیر است،و ارزش شب قدر از هزاران ماه نیز برتر می باشد، ولی روایاتی که در بالا نقل کردیم نشان می دهد که عدد مزبور برای تعداد است،

۱- ۱ و ۲) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۳۷۱.

۲-

و اصولا ـ عدد همیشه برای تعداد است مگر اینکه قرینه روشنی بر تکثیر باشد. سپس به توصیف بیشتری از آن شب بزرگ پرداخته،می افزاید:فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر کار نازل می شوند" (تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْرٍ).

با توجه به اینکه "تنزل" فعل مضارع است،و دلالت بر استمرار دارد (در اصل "تتنزل" بوده)روشن می شود که شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم ص و نزول قرآن مجید نبوده،بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در همه سال تکرار می شود.

در اینکه منظور از روح کیست؟بعضی گفته اند:"جبرئیل امین "است که "روح الامین "نیز نامیده می شود،و بعضی "روح "را به معنی "وحی "تفسیر کرده اند،به قرینه آیه ۵۲ سوره شوری ""و کَذلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا ":"همانگونه که بر پیامبران پیش وحی فرستادیم بر تو نیز به فرمان خود وحی کردیم ".

بنا بر این مفهوم آیه چنین می شود:"فرشتگان با وحی الهی در زمینه تعیین مقدرات در آن شب نازل می شوند ".

در اینجا تفسیر سومی وجود دارد که از همه نزدیکتر به نظر می رسد،و آن اینکه "روح "مخلوق عظیمی است ما فوق فرشتگان،چنان که در حدیثی از امام صادق ع نقل شده است که شخصی از آن حضرت سؤال کرد:"آیا روح همان جبرئیل است "؟امام ع در پاسخ فرمود:"

جبرئیل من الملائکه، و الروح اعظم من الملائکه،ا لیس ان اللّه عز و جل یقول:تنزل الملائکه و الروح "؟ "جبرئیل از ملائکه است،و روح اعظم از ملائکه است،مگر خداوند

ص :۱۸۴

متعال نمی فرماید:ملائکه و روح نازل می شوند"؟ (۱).

یعنی به قرینه مقابله،این دو با هم متفاوتند،تفسیرهای دیگری نیز برای کلمه"روح"در اینجا ذکر شده چون دلیلی برای آنها نبود از آن صرفنظر گردید.

منظور از" مِنْ کُلِّ أَمْرٍ "این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشتها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند،و هدف از نزول آنها انجام این امور است.

یا اینکه هر امر خیر و هر سرنوشت و تقدیری را با خود می آورند (۲).

بعضی نیز گفته اند منظور این است که آنها به امر و فرمان خدا نازل می شوند،ولی مناسب همان معنی اول است.

تعبیر به"ربهم"که در آن تکیه روی مساله ربوبیت و تدبیر جهان شده است. تناسب نزدیکی با کار این فرشتگان دارد که آنها برای تدبیر و تقدیر امور نازل می شوند و کار آنها نیز گوشه ای از ربوبیت پروردگار است. و در آخرین آیه می فرماید:"شبی است آکنده از سلامت و خیر و رحمت تا طلوع صبح"(سَلاٰمٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ).

هم قرآن در آن نازل شده،هم عبادت و احیاء آن معادل هزار ماه است، هم خیرات و برکات الهی در آن شب نازل می شود،هم رحمت خاصش شامل حال بندگان می گردد،و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می گردند.

بنا بر این شبی است سرتاسر سلامت،از آغاز تا پایان،حتی طبق بعضی از

۱- ۱) تفسیر برهان جلد ۴ صفحه ۴۸۱.

۲- ۲) طبق تفسیر اول"من"به معنی"لام"است،و مفهوم" مِنْ کُلِّ أَمْرٍ " "لاجل کل امر"می باشد،و بنا بر تفسیر دوم"من"به معنی"باء مصاحبت"می باشد.

روایات در آن شب شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت.

بنا بر این اطلاق"سلام"که به معنی سلامت است بر آن شب(به جای اطلاق سالم)در حقیقت نوعی از تاکید است همانگونه که گاه می گوئیم فلان کس عین عدالت است.

بعضی نیز گفته اند که اطلاق"سلام"بر آن شب به خاطر این است که فرشتگان پیوسته به یکدیگر یا به مؤمنان سلام می کنند،یا به حضور پیامبر ص و جانشین معصومش می رسند و سلام عرضه می دارند.

جمع میان این تفسیرها نیز امکان پذیر است.

به هر حال شبی است سراسر نور و رحمت و خیر و برکت و سلامت و سعادت و بی نظیر از هر جهت.

در حدیثی آمده است که از امام باقر سؤال شد:"آیا شما می دانید شب قدر کدام شب است؟فرمود:

کیف لا نعرف و الملائکه تطوف بنا فیها :

"چگونه نمی دانیم،در حالی فرشتگان در آن شب در گرد ما دور می زنند"! (۱).

در داستان ابراهیم ع آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند(هود-۶۹) می گویند لذتی که ابراهیم ع از سلام این فرشتگان برد با تمام دنیا برابری نداشت،اکنون باید فکر کرد که وقتی گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل می شوند و بر مؤمنان سلام می کنند چه لذت و لطف و برکتی دارد؟! وقتی ابراهیم ع را در آتش نمرودی افکندند فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند ،و آتش بر او گلستان شد،آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر"برد"و"سلام"نمی شود؟

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۴ صفحه ۴۸۸(حدیث ۲۹).

آری این نشانه عظمت امت محمد ص است که در آنجا بر خلیل ع نازل می شوند و در اینجا بر این امت اسلام (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-چه اموری در شب قدر مقدر می شود؟

در پاسخ این سؤال،که چرا این شب،شب قدر نامیده شده؟سخن بسیار گفته اند،از جمله اینکه:

۱-شب قدر به این جهت "قدر"نامیده شده که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود،شاهد این معنی سوره دخان است که می فرماید: إِنّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنّا کُنّا مُنْذِرِینَ فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ :

"ما این کتاب مبین را در شبی پر برکت نازل کردیم،و ما همواره انذار کننده بوده ایم،در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم و تعیین می گردد" (دخان-۳ و ۴).

این بیان هماهنگ با روایات متعددی است که می گوید:در آن شب، مقدرات یک سال انسانها تعیین می گردد،و ارزاق و سرآمد عمرها،و امور دیگر، در آن لیله مبارکه تفریق و تبیین می شود.

البته این امر هیچگونه تضادی با آزادی اراده انسان و مساله اختیار ندارد، چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگیها و لیاقتهای افراد،و میزان ایمان و تقوی و پاکی نیت و اعمال آنها است.

یعنی برای هر کس آن مقدر می کنند که لایق آن است،یا به تعبیر دیگر زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده،و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی"جلد ۳۲ صفحه ۳۶.

و بلکه تاکیدی بر آن است.

۲-بعضی نیز گفته اند آن شب را از این جهت شب قدر نامیده اند که دارای قدر و شرافت عظیمی است (نظیر آنچه در آیه ۷۴ سوره حج آمده است مٰا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ "آنها قدر خداوند را نشناختند").

۳-گاه نیز گفته اند به خاطر آن است که قرآن با تمام قدر و منزلتش بر رسول والا قدر،و به وسیله فرشته صاحب قدر نازل گردید.

۴-یا اینکه شبی است که مقدر شده قرآن در آن نازل گردد.

۵-یا اینکه کسی که آن شب را احیا بدارد صاحب قدر و مقام و منزلت می شود.

۶-یا اینکه در آن شب،آن قدر فرشتگان نازل می شوند که عرصه زمین بر آنها تنگ می شود،چون تقدیر به معنی-تنگ گرفتن نیز آمده است مانند وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ (طلاق-۷).

جمع میان تمام این تفسیرها در مفهوم گسترده "لیله القدر" کاملاً ممکن است هر چند تفسیر اول از همه مناسبتر و معروفتر است.

۲-شب قدر کدام شب است؟ در اینکه "لیله القدر" در ماه رمضان است تردیدی نیست،چرا که جمع میان آیات قرآن همین معنی را اقتضا می کند،از یک سو می گوید:قرآن در ماه رمضان نازل شده(بقره-۱۸۵)و از سوی دیگر می فرماید:در شب قدر نازل گردیده(آیات مورد بحث).

ولی در اینکه کدام شب از شبهای ماه رمضان است؟گفتگو بسیار است، و در این زمینه تفسیرهای زیادی شده،از جمله شب اول،شب هفدهم،شب نوزدهم،شب بیست و یکم،شب بیست و سوم،شب بیست و هفتم،و شب بیست و نهم.

ولی مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب

بیست و یکم یا بیست و سوم است،لذا در روایتی می خوانیم که در دهه آخر ماه مبارک پیغمبر اکرم ص تمام شبها را احیا می داشت و مشغول عبادت بود.

و در روایتی از امام صادق ع آمده است که"شب قدر شب بیست و یکم یا بیست و سوم است"،حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدامیک از این دو شب است و گفت:اگر من نتوانم هر دو شب را عبادت کنم کدامیک را انتخاب نمایم؟! امام ع تعیین نفرمود،و افزود،ما ایسر لیلتین فیما تطلب:"چه آسان است دو شب برای آنچه می خواهی"! (۱).

ولی در روایات متعددی که از طرق اهل بیت ع رسیده است بیشتر روی شب بیست و سوم تکیه شده،در حالی که روایات اهل سنت بیشتر روی"شب بیست و هفتم"دور می زند.

در روایتی از امام صادق ع نیز نقل شده که فرمود:

التقدیر فی لیله القدر تسعه عشر،و الإبرام فی لیله احدی و عشرین و الامضاء فی لیله ثلاث و عشرین.

"تقدیر مقدرات در شب نوزدهم،و تحکیم آن در شب بیست و یکم،و امضاء در شب بیست و سوم است (۲)و به این ترتیب بین روایات جمع می شود.

ولی به هر حال هاله ای از ابهام شب قدر را به خاطر جهتی که بعدا به آن اشاره می شود،فرا گرفته است.

***

۳-چرا شب قدر مخفی است؟

بسیاری معتقدند مخفی بودن شب قدر در میان شبهای سال،یا در میان شبهای

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۶۲۵ حدیث ۵۸.

۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۶۲۶ حدیث ۶۲

ماه مبارک رمضان برای این است که مردم به همه این شبها اهمیت دهند،همانگونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده تا مردم به همه طاعات روی آورند،و غضبش را در میان معاصی پنهان کرده تا از همه بپرهیزند، دوستانش را در میان مردم مخفی کرده تا همه را احترام کنند،اجابت را در میان دعاها پنهان کرده تا به همه دعاها رو آورند،اسم اعظم را در میان اسمائش مخفی ساخته تا همه را بزرگ دارند،و وقت مرگ را مخفی ساخته تا در همه حال آماده باشند.

و این فلسفه مناسبی به نظر می رسد.

***

۴-آیا شب قدر در امتهای پیشین نیز بوده است؟

ظاهر آیات این سوره نشان می دهد که شب قدر مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر اسلام ص نبوده،بلکه همه سال تا پایان جهان تکرار می شود.

تعبیر به فعل مضارع(تنزل)که دلالت بر استمرار دارد،و همچنین تعبیر به جمله اسمیه" سَلاٰمٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ "که نشانه دوام است نیز گواه بر این معنی است.

بعلاوه روایات بسیاری که شاید در حد تواتر باشد نیز این معنی را تایید می کند.

ولی آیا در امتهای پیشین نیز بوده است یا نه.

صریح روایات متعددی این است که این از مواهب الهی بر این امت می باشد، چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است که فرمود:

ان اللّٰه وهب لامتی لیله القدر لم یعطها من کان قبلهم :خداوند به امت من شب قدر را بخشیده و احدی از امتهای پیشین از این موهبت برخوردار نبودند" (۱).

ص:۱۹۰

۱- ۱) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۳۷۱

در تفسیر آیات فوق نیز بعضی از روایات دلالت بر این مطلب دارد.

***

۵-چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است؟

ظاهر این است که بهتر بودن این شب از هزار ماه،به خاطر ارزش عبادت و احیای آن شب است،و روایات فضیلت لیله القدر و فضیلت عبادت آن که در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است این معنی را کاملا تایید می کند.

علاوه بر این،نزول قرآن در این شب،و نزول برکات و رحمت الهی در آن، سبب می شود که از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.

در حدیثی از "امام صادق" ع آمده است که به"علی بن ابی حمزه ثمالی" فرمود:"فضیلت شب قدر را در شب بیست و یکم و بیست و سوم بطلب،و در هر کدام از این دو یکصد رکعت نماز بجای آور،و اگر بتوانی هر دو شب را تا طلوع صبح احیا بدار و در آن شب غسل کن".

"ابو حمزه"می گوید:عرض کردم:"اگر نتوانم ایستاده اینهمه نماز بخوانم؟ فرمود:نشسته بخوان،عرض کردم:اگر نتوانم؟فرمود:در بستر بخوان، و مانعی ندارد در آغاز شب خواب مختصری بکنی و بعد مشغول عبادت شوی، درهای آسمان در ماه رمضان گشوده است،و شیاطین در غل و زنجیرند،و اعمال مؤمنین مقبول است و چه ماه خوبی است ماه رمضان"؟! (۱).

***

۶-چرا قرآن در شب قدر نازل شد؟

از آنجا که در شب قدر سرنوشت انسانها برای یک سال،بر طبق لیاقتها و

۱- ۱) "نور الثقلین "جلد ۵ صفحه ۶۲۶ قسمتی حدیث ۵۸.

شایستگیهای آنها،تعیین می شود،باید آن شب را بیدار بود،و توبه کرد و خودسازی نمود و به درگاه خدا رفت و لیاقتی بیشتر و بهتر برای رحمت او پیدا کرد.

آری در لحظاتی که سرنوشت ما تعیین می شود نباید انسان در خواب باشد، و از همه چیز غافل و بیخبر که در این صورت سرنوشت غم انگیزی خواهد داشت! قرآن چون یک کتاب سرنوشت ساز است،و خط سعادت و خوشبختی و هدایت انسانها در آن مشخص شده است باید در شب قدر،!شب تعیین سرنوشتها، نازل گردد،و چه زیبا است رابطه میان"قرآن"و"شب قدر"؟و چه پر معنی است پیوند این دو با یکدیگر؟ ***

۷-آیا شب قدر در مناطق مختلف،یکی است؟

می دانیم آغاز ماههای قمری در همه بلاد یکسان نیست،و ممکن است در منطقه ای امروز اول ماه باشد و در منطقه دیگری دوم ماه،بنا بر این شب قدر نمی تواند یک شب معین در سال بوده باشد،چرا که فی المثل شب بیست و سوم در مکه ممکن است شب بیست و دوم در ایران و عراق باشد،و به این ترتیب قاعدتا هر کدام باید برای خود شب قدری داشته باشند،آیا این با آنچه از آیات و روایات استفاده می شود که شب قدر یک شب معین است سازگار است؟! پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه:

شب همان سایه نیم کره زمین است که بر،نیم کره دیگر می افتد،و می دانیم این سایه همراه گردش زمین در حرکت است،و یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می شود،بنا بر این ممکن است شب قدر یک دوره کامل شب به دور زمین باشد،یعنی مدت بیست و چهار ساعت تاریکی که تمام نقاط زمین

را زیر پوشش خود قرار می دهد شب قدر است که آغاز آن از یک نقطه شروع می شود و در نقطه دیگر پایان می گیرد(دقت کنید).

***خداوندا!به ما آن چنان بیداری و آگاهی عطا کن که از فضیلت لیله القدر بهره کافی گیریم.

پروردگارا!چشم امید ما به لطفت دوخته است مقدرات ما را بر وفق آن تعیین فرما.

بارالها!ما را از محرومان این ماه قرار مده که محرومیتی از آن بالاتر نیست.

آمین یا رب العالمین پایان سوره"قدر" آخر ماه مبارک رمضان ۱۴۰۷

ص :۱۹۳

(۹۸) سوره بینه این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۸ آیه است

اشاره

ص: ۱۹۵

محتوی و فضیلت سوره بینه

مشهور این است که این سوره در مدینه نازل شده است،و محتوای آن نیز گواه بر همین معنی است،چرا که در آن مکرر از اهل کتاب بحث شده، و می دانیم سر و کار مسلمانان با اهل کتاب بیشتر در مدینه بود.

از این گذشته سخن از نماز و زکات هر دو به میان آمده،درست است که زکات در مکه تشریع شده بود،ولی رسمیت و گسترش آن در مدینه بود.

به هر حال این سوره اشاره به رسالت جهانی پیغمبر اکرم ص و آمیخته بودن آن با دلائل و نشانه های روشن،می کند،رسالتی که قبلا ـ آن را انتظار می کشیدند ولی هنگامی که به سراغشان آمد گروهی به خاطر اینکه منافع مادیشان به خطر می افتاد به آن پشت کردند.

در ضمن این حقیقت را نیز در بردارد که اصول دعوت انبیاء،مانند ایمان و توحید و نماز و روزه،اصولی است ثابت و جاودانی که در همه ادیان آسمانی وجود داشته است.

و در بخش دیگری از این سوره موضعگیریهای مختلف اهل کتاب و مشرکان را در برابر اسلام مشخص می کند که آن گروه که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقاتند،و آن گروه که راه کفر و شرک و گناه پیش گرفتند بدترین مخلوقات محسوب می شوند.

این سوره دارای نامهای متعددی است که به تناسب الفاظ آن انتخاب شده، اما از همه معروفتر سوره"بینه"و"لم یکن"و"قیمه"است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص در فضیلت تلاوت این سوره چنین نقل شده:

ص :۱۹۶

"اگر مردم می دانستند چه برکاتی این سوره دارد خانواده و اموال را رها کرده،به فرا گرفتن آن می پرداختند"! مردی از قبیله"خزاعه"عرض کرد:ای رسول خدا!تلاوت آن چه اجر و پاداشی دارد؟ فرمود:"هیچ منافقی آن را قرائت نمی کند،و نه کسانی که شک و تردید در دلشان است،به خدا سوگند فرشتگان مقرب از آن روز که آسمانها و زمین آفریده شده است آن را می خوانند،و لحظه ای در تلاوت آن سستی نمی کنند، هر کس آن را در شب بخواند خداوند فرشتگانی را مامور می کند که دین و دنیای او را حفظ کنند،و آمرزش و رحمت برای او بطلبند،و اگر در روز بخواند به اندازه آنچه روز آن را روشن می کند و شب آن را تاریک می سازد ثواب به او می دهند" (۱).

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۲۱

[سوره البينه (۹۸): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;لَمْ يَكُنِ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ وَ اَلْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتّٰى تَأْتِيَهُمُ اَلْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اَللّٰهِ يَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَةً (۲) فِيهٰا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (۳) وَ مٰا تَفَرَّقَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْبَيِّنَةُ (۴) وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا اَللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ حُنَفٰاءَ وَ يُقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُوا اَلزَّكٰاةَ وَ ذٰلِكَ دِينُ اَلْقَيِّمَةِ (۵)

ص: ۱۹۸

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-کافران از اهل کتاب و مشرکان(می گفتند)ما دست از آئین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی برای ما بیاید! ۲-پیامبری از سوی خدا که صحیفه های پاکی را بر ما بخواند.

۳-و در آن نوشته های صحیح و پر ارزش باشد.

۴-ولی اهل کتاب(در دین خدا)اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه دلیل روشن برای آنان آمد.

۵-در حالی که به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستش کنند با کمال اخلاص،و از شرک به توحید باز گردند،نماز را برپا دارند،و زکات را ادا کنند،و این است آئین مستقیم و صحیح و پایدار.

تفسیر:

این است آئین جاویدان

در آغاز سوره به وضع اهل کتاب(یهود و نصاری)و مشرکان عرب قبل از ظهور اسلام پرداخته می گوید:"آنها مدعی بودند ما دست از آئین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی و پیامبر مسلمی برای ما بیاید"(لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ مُنْفَکِّینَ حَتّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ).

*** پیامبری که از سوی خدا باشد،و صحیفه های پاک و پاکیزه ای را بر ما بخواند" (رَسُولٌ مِنَ اللّهِ یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَهً).

*** "صحیفه هایی که در آن نوشته های درست و موزون و ثابت و پر ارزش باشد"

ص :۱۹۹

(فِيهٰا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ).

*** آری آنهـا قبـل از ظهور پیغمبر اسـلام ص چنین ادعـایی را داشـتند،ولی بعـد از ظهور او و نزول کتاب آسـمانیش صـحنه عوض شـد،و آنها در دین خـدا اختلاف کردنـد"و اهل کتاب اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه دلیل روشن و پیامبر راستین و آشکار برای آنها آمد،(وَ مٰا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ).

به این ترتیب آیـات فوق ادعـای اهـل کتاب و مشـرکان را بازگو می کنـد که در آغاز اصـرار داشـتند که اگر پیامبری با دلائل روشن برای دعوت ما بیاید پذیرا می شویم.

ولی بعد از آمدنش از این قول خود سرباز زدند،و با او به مقابله و ستیز برخاستند،جز گروهی که طریق ایمان را پیش گرفتند.

بنـا بر این آیه فوق شـبیه چیزی است که در سوره بقره آیه ۸۹ آمـده است: وَ لَمّٰا جٰاءَهُمْ كِتٰابٌ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَهُمْ وَ كٰانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الْكٰافِرِينَ :

"هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند،و پیش از آن به خود نوید فتح می دادند،هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد کافر شدند،پس لعنت خدا بر کافران باد".

می دانیم اهـل کتـاب انتظـار چنین ظهوری را داشـتند،و قاعـده مشـرکان عرب که اهـل کتـاب را از خود عـالمتر و آگـاهتر می دانسـتند نیز در این برنـامه بـا آنها همصـدا بودنـد،ولی بعـد از تحقق آرزوهایشان مسـیر خود را تغییر دادنـد و به صف مخالفان پیوستند.

جمعی از مفسران اعتقاد دیگری در تفسیر این آیات دارند،و آن اینکه:

منظور این است که آنها واقعا نه بر حسب ادعا از آئین خود دست بر نمی داشتند و منفك و جدا نمی شدند،تا دلیل روشنی به سراغشان آید.

ولی مفهوم این سخن آن است که بعد از آمدن چنین دلیل روشنی ایمان آوردند،در حالی که آیات بعد نشان می دهد این مطلب چنین نبود،مگر اینکه گفته شود منظور ایمان آوردن گروهی از آنها است هر چند در اقلیت باشند، و به اصطلاح از قبیل"موجبه جزئیه"است ولی به هر حال این تفسیر بعید به نظر می رسد،و شاید به همین دلیل "فخر رازی"در تفسیر خود آیه نخست را از پیچیده ترین آیات قرآن می شمرد که در تضاد با آیات بعد است،و بعد برای حل مشکل طرقی ذکر می کند که بهترین آن همان است که ما در بالا آوردیم.

در اینجا تفسیر سومی نیز وجود دارد و آن اینکه:منظور این است که خداوند مشرکان و اهل کتاب را به حال خود رها نمی کند،تا زمانی که به آنان اتمام حجت نماید،و بینه ای بفرستد،و راه را به آنان نشان دهد و لذا پیامبر اسلام ص را برای هدایت آنها فرستاد.

در حقیقت این آیه اشاره به قاعده لطف است که در علم کلام مطرح می باشد که خداوند برای هر قوم و ملتی دلائل روشن را برای اتمام حجت خواهد فرستاد (۱).

به هر حال منظور از"بینه"در اینجا دلیل روشن است که مصداق آن طبق آیه دوم شخص"رسول اللّه"است،در حالی که قرآن مجید را بر زبان داشت.

ص:۲۰۱

۱- ۱) باید توجه داشت که"منفکین"جمع"منفک"ممکن است اسم فاعل باشد یا اسم مفعول،بنا بر تفسیر اول و دوم معنی اسم فاعلی دارد،و بنا بر تفسیر سوم معنی اسم مفعولی(دقت کنید).

"صحف "جمع "صحیفه "به معنی اوراقی است که چیزی بر آن می نویسند،و منظور از آن در اینجا محتوای اوراق است،زیرا می دانیم پیغمبر اکرم ص هرگز چیزی را از روی اوراق نمی خواند.

و منظور از "مطهره "پاک بودن آن از هر گونه شرک و کذب و دروغ و باطل است،و مطهر از اینکه شیاطین جن و انس در آن دخالت کنند.

همانگونه که در آیه ۴۲ فصلت آمده است: لاٰ يَأْتِيهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ :"هیچگونه باطلی نه از پیش رو،و نه از پشت سر،به سراغ آن نمی آید".

جمله " فِيهٰا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ "اشاره به این است که در این صحف آسمانی مطالبی نوشته شده که از هر گونه انحراف و اعوجاج و کجی بر کنار است.

بنا بر این "کتب "به معنی "مکتوبات "است و یا به معنی احکام و مقرراتی که از ناحیه خداوند تعیین شده است،زیرا کتابت به معنی تعیین حکم نیز آمده، چنان که می فرماید: كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيٰامُ كَمٰا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ "روزه بر شما مقرر شد همانگونه که بر پیشینیان مقرر گردید"(بقره ۱۸۳).

و به این ترتیب "قیمه "به معنی صاف و مستقیم،یا محکم و پابرجا،یا ارزشمند و پربها،و یا همه این مفاهیم در آن جمع است.

این احتمال نیز داده شده که چون قرآن تمام محتوای کتب پیشین را با اضافات فراوانی در بر دارد و لذا گفته شده که در آن کتب قیمه گذشته است.

قابل توجه اینکه در آیه اول "اهل کتاب "مقدم بر "مشرکان "ذکر شده اند،و در آیه چهارم تنها سخن از اهل کتاب است و از مشرکان سخنی به میان نیامده،در حالی که آیه ناظر به هر دو است.

این تعبیرات ظاهرا به خاطر آن است که اهل کتاب در این برنامه ها اصل و اساس بودند،و مشرکان تابع آنها،و یا به خاطر آن است که اهل کتاب

ص :۲۰۲

در خور مذمت بیشتری بودند،چرا که آنها علما و دانشمندان فراوانی داشتند، و از این نظر در سطحی بالاتر از مشرکان قرار گرفته بودند،بنا بر این مخالفت آنها زشت تر و ناپسندتر بود و در خور سرزنش فراوان.

*** سپس "اهل کتاب"و به تبع آنها"مشرکان"را مورد ملامت قرار داده، می گوید:چرا در این آئین جدید اختلاف کردند،بعضی مؤمن و بعضی کافر شدند،"در حالی که در این آئین دستوری به آنها داده نشده است جز اینکه خدا را پرستش کنند،و عبادت او را از عبادت غیر او خالص سازند،و از هر گونه شرک باز گردند و متمایل به توحید شوند،نماز را بر پا دارند و زکات را ادا کنند" (وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفٰاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكٰاةَ) (١).

سپس می افزاید:

"و این است آئین مستقیم و پایدار"(وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَهِ).

در اینکه منظور از" وَ مٰا أُمِرُوا "...در اینجا چیست جمعی گفته اند منظور این است که اهل کتاب در آئین خودشان مساله توحید و نماز و زکات وجود داشته و اینها مسائلی است ثابت،ولی آنها به این دستورات نیز وفادار نمانده اند.

دیگر اینکه در آئین اسلام دستوری جز توحید خالص و نماز و زکات و مانند

١- ١) جمله"و ما امروا"ممکن است"جمله حالیه"و یا"استینافیه"باشد و"لام"در لیعبدوا"لام غرض"است،و منظور در اینجا هدف و نتیجه ای است که به بندگان باز می گردد نه هدف و نتیجه ای که به خدا برگردد،آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند،و به خاطر آن"لام غرض"را منکر شده اند،اصولا تمام افعال خدا معلل بالاغراض است،اما اغراضی که به بندگان بر می گردد،و بعضی"لام"را در اینجا به معنی "ان"دانسته اند مانند يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ (نساء-٢۶).

آن نیامده،و اینها اموری هستند شناخته شده،چرا از قبول آن سر باز می زنند؟ و در پذیرش آن اختلاف می کنند.

معنی دوم نزدیکتر به نظر می رسد،زیرا به دنبال آیه قبل که سخن از اختلاف آنها در پذیرش آئین جدید می گفت مناسب همین است که"امروا" ناظر به آئین جدید باشد.

از این گذشته معنی اول تنها در باره اهل کتاب صادق است و مشرکان را شامل نمی شود،در حالی که معنی دوم همگان را شامل می شود.

منظور از"دین"که باید آن را برای خدا خالص کنند به عقیده بعضی از مفسران همان"عبادت"است،و جمله" إِلاّ لِیَعْبُدُوا اللّهَ "که قبل از آن ذکر شده نیز همین معنی را تایید می کند ولی این احتمال وجود دارد که منظور مجموعه دین و شریعت باشد،یعنی آنها مامور شده بودند که خدا را پرستش کنند و دین و آئین خود را در تمام جهات خالص گردانند،این معنی با گستردگی مفهوم"دین"سازگارتر است، و جمله بعد" وَ ذلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ "که دین را به معنی وسیع مطرح کرده همین معنی را تایید می کند.

"حنفا"جمع"حنیف"از ماده"حنف"(بر وزن کنف)به گفته"راغب" در"مفردات"به معنی تمایل یافتن از گمراهی به سوی راه مستقیم است،و عرب تمام کسانی را که"حج"بجا می آوردند یا"ختنه"می کردند"حنیف"می نامید، اشاره به اینکه آنها بر آئین ابراهیم بوده اند"و احنف"به کسی گفته می شود که پای او کج باشد.

رویهمرفته از کتب مختلف لغت چنین به دست می آید که این واژه در اصل به معنی انحراف و کجی بوده،منتها در قرآن و اخبار اسلامی به معنی انحراف از شرک به سوی توحید و هدایت به کار رفته است.

ص :۲۰۴

انتخاب این تعبیر ممکن است در اصل به این دلیل باشد که جامعه های بت پرست هر کسی که آئین آنها را رها می کرد و به سوی توحید گام بر می داشت او را"حنیف"(منحرف)می شمردند،و تدریجا این تعبیر برای پویندگان راه توحید به عنوان یک تعبیر رائج شناخته شد که در حقیقت مفهومش انحراف از"ضلالت"به"هدایت"بود،و لازمه آن همان توحید خالص و اعتدال کامل و اجتناب از هر گونه افراط و تفریط است،ولی نباید فراموش کرد که اینها معانی ثانوی این کلمه است.

جمله" وَ ذٰلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ " (۱)اشاره به آن است که این اصول یعنی توحید خالص و نماز(توجه به خالق)و زکات(توجه به خلق)از اصول ثابت و پابرجای همه ادیان است،بلکه می توان گفت اینها در متن فطرت آدمی قرار دارد.

زیرا از یک سو سرنوشت انسان بر مساله توحید است،و از سوی دیگر فطرتش او را دعوت به شکر منعم و معرفت و شناخت او می کند،و از سوی سوم روح اجتماعی و مدنیت انسان او را به سوی کمک به محرومان فرا می خواند.

بنا بر این ریشه این دستورات به صورت کلی در اعماق همه فطرتها جای دارد،لذا در متن تعلیمات همه انبیای پیشین و پیامبر اسلام ص قرار گرفته است.

***

۱- ۱) باید توجه داشت که"دین القیمه"به صورت اضافه است،نه وصف،و مفهومش این است که این دینی است که در کتب قیمه(مستقیم و پر ارزش)پیشین آمده، یا دینی است که در آن احکام مستقیم و پر ارزش اسلام منعکس شده،بنا بر این مؤنث بودن قیمه به خاطر آن است که وصف"کتب"یا"مله"و شریعت می باشد(دقت کنید).

[سوره البينه (۹۸): آيات ۶ تا ۸]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ اَلْكِتٰابِ وَ اَلْمُشْرِكِينَ فِي نٰارِ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ اَلْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ اَلْبَرِيَّةِ (۷) جَزٰاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً رَضِيَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

ترجمه:

۶-كافران از اهل كتاب و مشركان در دوزخند،جاودانه در آن مى مانند،آنها بدترين مخلوقاتند.

۷-(اما)كسانى كه ايمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترين مخلوقات(خدا) هستند.

۸-پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهاى بهشت جاويدان است كه نهرها از زير درختانش جارى است،هميشه در آن مى مانند،هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود،و اين(مقام والا)براى كسى است كه از پروردگارش بترسد.

ص: ۲۰۶

تفسیر:

بهترین و بدترین مخلوقات!

در آیات گذشته آمده بود که کفار اهل کتاب و مشرکان در انتظار این بودند که دلیل روشنی از سوی خداوند سراغ آنها بیاید،ولی بعد از آمدن"بینه" متفرق و پراکنده شدند و هر کدام راهی را پیش گرفتند.

در آیات مورد بحث به دو گروه"کافران"و"مؤمنان"در برابر این دعوت الهی،و سرانجام کار هر یک از آنها اشاره می کند.

نخست می فرماید:"کسانی که از اهل کتاب و مشرکان به این آئین جدید کافر شدند در آتش دوزخند،جاودانه در آن می مانند،آنها بدترین مخلوقاتند"! (إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ فِی نارِ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ).

تعبیر به"کفروا"اشاره به کفرشان در مقابل آئین اسلام است،و گر نه کفر و شرک قبلی آنها مطلب تازه ای نیست.

تعبیر أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ (آنها بدترین مخلوقاتند)تعبیر تکان دهنده ای است که نشان می دهد در میان تمام جنبندگان و غیر جنبندگان موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها کرده در ضلالت گام می نهند یافت نمی شود،و این در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۲۲ سوره انفال آمده است: إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ :

"بدترین جنبندگان نزد خداوند افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند و نه زبان گویا و نه اندیشه بیدار"! و یا آنچه در سوره اعراف آیه ۱۷۹ آمده که بعد از ذکر گروه دوزخیان با همین اوصاف می فرماید: أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ :

"آنها همچون چهارپایانند،بلکه گمراه تر،آنها غافلانند".

آیه مورد بحث مطلبی فراتر از اینها نیز دارد چرا که آنها را بـدترین مخلوقات معرفی کرده،و این در حقیقت به منزله بیان دلیلی است برای خلود آنها در آتش دوزخ.

چرا آنهـا بـدترین مخلوقـات نباشـند در حالی که تمام درهای سـعادت به رویشان گشوده شـده و از روی کبر و غرور و عناد و لجاج آگاهانه به مخالفت برخاستند.

مقـدم داشـتن"اهـل کتاب"بر"مشـرکان"در این آیه نیز ممکن است به خاطر این باشـد که آنها دارای کتاب آسـمانی و علما و دانشمندان بودند و نشانه های پیغمبر اسلام در کتب آنها صریحا آمده بود،بنا بر این مخالفت آنها زشت تر و بدتر بود.

*** در آیه بعـد به گروه دوم که نقطه مقابل آنها هسـتند و در قوس صـعودی قرار دارنـد اشاره کرده می فرمایـد:"کسانی که ایمان آوردنـد و اعمال صالـح انجام دادنـد آنها بهترین مخلوقات خـدا هسـتند"(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ).

*** سپس پاداش آنها را در چند جمله کوتاه چنین بیان می کند:"جزای آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش پیوسـته جاری است،در حالی که همیشه در آن میماننـد(جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً).

"هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود"(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ).

و این مقام والا و پاداشهای مهم و بی نظیر از آن کسی است که از پروردگارش بترسد" (ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ).

قابل توجه اینکه در مورد مؤمنان سخن از انجام اعمال صالح نیز به میان آمده که در حقیقت میوه درخت ایمان است،اشاره به اینکه ادعای ایمان به تنهایی کافی نیست،بلکه اعمال انسان باید گواه بر ایمان او باشد،ولی کفر به تنهایی هر چند توأم با عمل ناصالحی نیز نباشد مایه سقوط و بدبختی است،گذشته از این کفر معمولا مبدأ انواع گناهان و جنایات و اعمال خلاف نیز می شود.

تعبیر" أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ "به خوبی نشان می دهد که انسانهای مؤمن و صالح العمل حتی از فرشتگان برتر و بالاترند،چرا که آیه مطلق است،و هیچ استثنایی در آن نیست،آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این معنی می باشد،مانند آیات سجود فرشتگان بر آدم،و آیه و لَقَدْ کَرَّمْنٰا بَنِی آدَمَ (اسراء-۷۰).

به هر حال در این آیه نخست از پاداش مادی و جسمانی آنها که باغهای پر نعمت بهشتی است سخن به میان آمده،و بعد از پاداش معنوی و روحانی آنان که هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی.

آنها از خدا راضی اند چرا که هر چه خواسته اند به آنها داده،و خدا از آنها راضی است چرا که هر چه او خواسته انجام داده اند،و اگر هم لغزشی بوده به لطفش صرفنظر کرده،چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده،و به لقای او و واصل گردیده است. دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تو است! آری بهشت جسم انسان،باغهای جاویدان آن جهان است،ولی بهشت جانش رضای خدا و لقای محبوب است.

جمله" ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ "نشان می دهد که تمام این برکات از"خوف

و خشیت و ترس از خدا"سرچشمه می گیرد،چرا که همین ترس انگیزه حرکت به سوی هر گونه اطاعت و تقوی و اعمال صالح است.

بعضی از مفسران با ضمیمه کردن این آیه به آیه ۲۸ سوره فاطر إِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ "تنها دانشمندان از خدا می ترسند"چنین نتیجه گرفته اند که بهشت در واقع حق مسلم دانشمندان و آگاهان است.

البته با توجه به اینکه خشیت مراتب و مراحلی دارد و علم و دانش و آگاهی نیز دارای سلسله مراتب است مفهوم این سخن روشن می شود.

ضمنا بعضی عقیده دارند که مقام"خشیت"مقامی برتر از مقام"خوف" است،زیرا خوف به هر گونه ترس گفته می شود ولی خشیت ترسی است توأم با تعظیم و احترام.

***

نکته ها:

اشاره

۱-علی(ع)و شیعیانش خیر البریه اند

در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها،و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده،آیه" أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ "(آنها بهترین مخلوقات خدا هستند)به علی ع و پیروان او تفسیر شده است.

"حاکم حسکانی نیشابوری"که از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری است این روایات را در کتاب معروفش"شواهد التنزیل"با اسناد مختلف نقل می کند،و تعداد آن بیش از بیست روایت است که به عنوان نمونه چند روایت را از نظر می گذارنیم:

۱-"ابن عباس"می گوید:هنگامی که آیه إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ نازل شد پیغمبر اکرم ص به علی ع فرمود:

هو انت و شیعتک تاتی انت و شیعتک یوم القیامه راضیین مرضیین،و یاتی عدوک غضبانا مقحمین:

"منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه محشر می شوید در حالی که هم شما از خدا راضی و هم خدا از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می شود و به زور به جهنم می رود"(در بعضی از نسخه های حدیث مقمحین آمده است که به معنی بالا نگاهداشتن سر به وسیله غل و زنجیر می باشد) (۱).

۲-در حدیث دیگری از "ابو برزه"آمده است که وقتی پیغمبر اکرم ص این آیه را قرائت کرد،فرمود:

هم انت و شیعتک یا علی،و میعاد ما بینی و بینک الحوض: "آنها تو و شیعیانت هستید،ای علی!و وعده من و شما کنار حوض کوثر است"! (۲).

۳-در حدیث دیگری از "جابر بن عبد اللّٰه انصاری"آمده است که ما خدمت پیغمبر اکرم ص کنار خانه خدا نشسته بودیم علی ع به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر ص به او افتاد فرمود:قد اتاکم اخی:"برادرم به سراغ شما می آید"سپس رو به کعبه کرد:

فقال و رب هذه البنیه!ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامه: "به خدای این کعبه قسم که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارانند"سپس رو به سوی ما کرد و افزود:

"

اما و اللّٰه انه اولکم ایمانا باللّٰه،و اقومکم بامر اللّٰه،و اوفاکم بعهد اللّٰه و اقضاکم بحکم اللّٰه و اقسمکم بالسویه،و اعدلکم فی الرعیه،و اعظمکم عند اللّٰه مزیه ".

قال "جابر":فانزل اللّٰه:"

ص:۲۱۱

۱- ۱) "شواهد التنزیل"جلد ۲ صفحه ۳۵۷ حدیث ۱۱۲۶

۲- ۲) "همان مدرک"صفحه ۳۵۹ حدیث ۱۱۳۰.

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أَولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ

"فکان علی اذا اقبل قال اصحاب محمد(ص)قد اتاکم خیر البریه بعد رسول اللّه.

"به خدا سوگند او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد،و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است،وفایش به عهد الهی از همه بیشتر،و قضاوتش به حکم اللّه افزونتر،و مساواتش در تقسیم(بیت المال)از همه زیادتر،عدالتش در باره رعیت از همه فزونتر،و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است.

جابر می گوید:در اینجا خداوند آیه إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ را نازل فرمود و از آن به بعد هنگامی که علی ع می آمد یاران محمد ص می گفتند:بهترین مخلوق خدا بعد از رسول اللّه آمد"! (1).

نزول این آیه در کنار خانه کعبه منافات با مدنی بودن سوره ندارد،زیرا ممکن است از قبیل نزول مجدد،و یا تطبیق بوده باشد،بعلاوه بعید نیست که نزول این آیات در سفرهایی که پیغمبر اکرم ص از مدینه به مکه آمده است واقع شده باشد،به خصوص اینکه راوی روایت"جابر بن عبد اللّه انصاری"است که در مدینه به حضرت ملحق شد،و اطلاق مدنی بر اینگونه آیات بعید نیست.

بعضی از این احادیث را"ابن حجر"در کتاب"صواعق"آورده و بعضی را محمد"شبلنجی"در"نور الأبصار" (2).

"جلال الدین سیوطی"در"در المنثور"نیز قسمت عمده روایت اخیر را از"ابن عساکر"از"جابر بن عبد اللّه"نقل کرده است (3).

ص:212

1- 1) همان مدرک صفحه 362 حدیث 1139.

2- 2) "الصواعق المحرقه"صفحه 96 و"نور الأبصار"صفحه 70 و 101.

3- 3) "در المنثور"جلد 6 صفحه 379.

۴-در"در المنثور"از"ابن عباس"آمده است که وقتی آیه إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ "نازل شد پیغمبر اکرم ص به علی فرمود:هو انت و شیعتک یوم القیامه راضیین مرضیین:"آن تو و شیعیان تو در قیامت می باشید که هم شما از خدا خشنود هستید و هم خدا از شما خشنود" (۱)! ۵-نامبرده در حدیث دیگری از"ابن مردویه"از علی ع نقل می کند که پیغمبر اکرم ص به من فرمود:

ا لم تسمع قول اللّه: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ ؟انت و شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض،اذا جئت الامم للحساب،تدعون غرا محجلین:

"آیا این سخن خدا نشنیده ای که می فرماید:کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند بهترین مخلوقاتند؟این تو و شیعیان تو هستید،و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر است،هنگامی که من برای حساب امتها می آیم و شما دعوت می شوید در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده اید" (۲).

بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز همین مضمون را در کتب خود نقل کرده اند از جمله"خطیب خوارزمی"در"مناقب"و"ابو نعیم اصفهانی"در "کفایه الخصام"و"علامه طبری"در"تفسیر معروفش"و ابن صباغ مالکی در "فصول"المهمه"و"علامه شوکانی"در"فتح الغدیر"و"شیخ سلیمان قندوزی" در"ینابیع الموده"و آلوسی در"روح المعانی"ذیل آیات مورد بحث و جمعی دیگر.

کوتاه سخن اینکه حدیث فوق از احادیث بسیار معروف و مشهور است که از سوی غالب دانشمندان و علمای اسلام پذیرفته شده،و این فضیلتی است بزرگ و بی نظیر برای علی ع و پیروانش.

ضمنا از این روایات به خوبی این حقیقت آشکار می شود که واژه"شیعه"

۱- ۱ و ۲) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۳۷۹.

-۲

از همـان عصـر رسول خـدا ص به وسـیله آن حضـرت در میـان مسـلمین نشـر شـد، و اشاره به پیروان خاص امیر مؤمنان علی ع است،و آنها که گمان می کنند تعبیر "شیعه"از تعبیراتی است که قرنها بعد به وجود آمده سخت در اشتباهند.

***

۲-لزوم اخلاص نیت در عبادت

بعضـی از علمای اصول فقه به آیه و ما أُمِرُوا إِلاّ لِیَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ برای لزوم"قصد قربت"در عبادات،و اینکه اصل در اوامر تعبـدی بـودن است نه توصـلی اسـتدلال کرده انـد،و این منـوط به آن است که"دین"در اینجـا به معنی"عبـادت"بوده باشـد،تـا دلیل بر لزوم اخلاص در عبادات گردد و"امر" را در این آیه به طور مطلق قرار دهیم تا مفهومش لزوم قصـد قربت در همه اوامر باشـد(مگر مواردی که به دلیلی خارج شده)در حالی که مفهوم آیه ظاهرا هیچیک از اینها نیست،بلکه مقصود اثبات توحید در مقابل شرک است،یعنی آنها جز به توحید دعوت نشده اند و با این حال ارتباطی با احکام فرعی ندارد.

***

۳-قوس عجیب صعودی و نزولی انسان

از آیـات این سـوره به خـوبی اسـتفاده می شـود که هیـچ مخلـوقی در عـالم فاصـله قـوس صـعودی و نزولیش به انـدازه انسـان نیست،اگر دارای ایمـان و اعمال صالـح باشـد(توجه داشـته باشـید که"عملوا الصالحات"همه اعمال صالـح را شامل می شود نه بعضـی را)برترین خلق خـدا است،و اگر راه کفر و ضـلالت و لجاج و عناد را بپوید چنان سـقوط می کند که بدترین خلق خدا می شود! این فاصله عظیم میان"قوس صعودی"و"نزولی"انسان گر چه مساله

ص :۲۱۴

حساس و خطرناکی است،ولی دلالت بر عظمت مقام نوع بشر و قابلیت تکامل او دارد،و طبیعی است که در کنار چنین قابلیت و استعداد فوق العاده ای امکان تنزل و سقوط فوق العاده نیز باشد.

***خداوندا!برای رسیدن به مقام شامخ خیر البریه از لطف تو استمداد می طلبیم.

پروردگارا!ما را از شیعیان و پیروان آن بزرگ مردی قرار ده که برای این عنوان از همه شایسته تر است.

بارالها!چنان اخلاصی مرحمت کن که جز تو را نپرستیم و به غیر تو عشق نورزیم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره بینه

ص :۲۱۵

(۹۹) سوره زلزله این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۸ آیه است

اشاره

ص :۲۱۷

محتوی و فضیلت سوره"زلزله"

در اینکه این سوره در"مکه"نازل شده است،یا در مدینه؟در میان مفسـران گفتگو است:بسیاری آن را مدنی می دانند،در حالی که بعضی معتقدند در"مکه"نازل شده،لحن آیات آن که در باره"معاد"و"اشراط الساعه" (نشانه های وقوع رستاخیز)سخن می گویـد،به آیات مکی شبیه تر است،ولی در حدیثی آمده که"ابو سـعید خدری"وقتی این سوره نازل شده از پیغمبر اکرم سؤالی در باره آیه فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ ...کرد،و می دانیم"ابو سعید"در مدینه به مسلمانان ملحق شد (۱).

اما مدنی بودن یا مکی بودن این سوره تاثیری در مفاهیم و تفسیر آن ندارد.

به هر حال این سوره عمده بر سه محور دور می زند:

نخست از"اشـراط الساعه"و نشانه های وقوع قیامت بحث می کنـد،و در دنبال آن سـخن از شـهادت زمین به تمام اعمال آدمی آمده است.

در بخش سوم از تقسیم مردم به دو گروه"نیکوکار"و"بدکار"و رسیدن هر کس به اعمال خود سخن می گوید.

در فضیلت این سوره تعبیرات مهمی در روایات اسلامی آمده،از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

من قرأهـا فکانمـا قرأ البقره و اعطی من الاـجر کمن قرأ ربع القرآن: "هر کس آن را تلاـوت کنـد گـویی سـوره بقره را قرائت کرده،و پاداش او به اندازه کسی است که یک چهارم قرآن را تلاوت

ص:۲۱۸

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۳۰ صفحه ۲۰۸.

کرده باشد" (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:"هرگز از تلاوت سوره"اذا زلزلت الارض"خسته نشوید،چرا که هر کس آن را در نمازهای نافله بخواند هرگز به زلزله گرفتار نمی شود،و با آن نمی میرد،و به صاعقه و آفتی از آفات دنیا تا هنگام مرگ گرفتار نخواهد شد" (۲).

ص: ۲۱۹

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۲۴.

۲- ۲) "اصول کافی"(مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۳۴۷).

[سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;إِذٰا زُلْزِلَتِ اَلْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا (۱) وَ أَخْرَجَتِ اَلْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا (۲) وَ قٰالَ اَلْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا (۳) يَوْمَئِذٍ
تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا (۴) بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحىٰ لَهٰا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ اَلنّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِيُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ (۷) وَ
مَنْ يَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

ص: ۲۲۰

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-هنگامی که زمین شدیدا به لرزه در آید.

۲-و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد! ۳-و انسان می گوید زمین را چه می شود(که اینگونه می لرزد)؟ ۴-در آن روز زمین تمام خبرهای خود را بازگو می کند.

۵-چرا که پروردگارت به او وحی کرده است.

۶-در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود.

۷-پس هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر انجام داده آن را می بیند.

۸-و هر کس به اندازه ذره ای کار بد کرده آن را می بیند.

تفسیر:

آن روز که انسان تمام اعمالش را می بیند!

همانگونه که در بیان محتوای سوره اشاره شد آغاز این سوره همراه است با بیان بعضی از حوادث هول انگیز و وحشتناک پایان این جهان و شروع رستاخیز.

نخست می فرماید:"هنگامی که زمین شدیدا به لرزه در آید"(إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا) (۱).

***

ص: ۲۲۱

۱- ۱) "اذا"در اینجا شرطیه است،و در اینکه جزای شرط چیست؟احتمالات متعددی داده اند،بعضی جزای آن را" یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا "می دانند،بعضی یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّاسُ أَشْتاتاً و بعضی جزا را محذوف دانسته اند،به این ترتیب که مردم سؤال می کردند متی الساعه(قیامت کی واقع می شود؟)در جواب فرمود:هنگامی که آن زلزله عظیم واقع شود یعنی در آن زمان قیامت رخ می دهد.

و چنان زیر و رو شود که "بارهای سنگینی را که در درون دارد خارج سازد" (وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها).

تعبیر به "زلزالها" (زلزله اش) یا اشاره به این است که در آن روز تمام کره زمین به لرزه در می آید (بر خلاف زلزله های معمولی که همه آنها موضعی و مقطعی است) و یا اشاره به زلزله معهود یعنی زلزله رستاخیز است (۱) و (۲).

در اینکه منظور از "اثقال" (بارهای سنگین) چیست؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند: بعضی گفته اند منظور انسانها هستند که با زلزله رستاخیز از درون قبرها به خارج پرتاب می شوند، نظیر آنچه در سوره انشقاق آیه ۴ آمده است " وَ أَلْقَتْ ما فِيها وَ تَخَلَّتْ ".

و بعضی گفته اند: گنجهای درون خود را بیرون می ریزد، و مایه حسرت دنیاپرستان بیخبر می گردد (۳).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور بیرون فرستادن مواد سنگین و مذاب درون زمین است که معمولا کمی از آن به هنگام آتشفشانها و زلزله ها بیرون می ریزد، در پایان جهان آنچه در درون زمین است به دنبال آن زلزله عظیم به بیرون پرتاب می شود.

۱- ۱) در صورت اول "اضافه" معنی عموم می رساند، و در صورت دوم معنی عهد را.
۲- ۲) "زلزال" به کسر "زا" معنی مصدری دارد، و زلزال (به فتح زای) معنی اسم مصدری دارد، و این وضع معمولا در افعالی می آید که به صورت مضاعف به کار می رود مانند "صلصال" و "وسواس".
۳- ۳) "اثقال" جمع "ثقل" (بر وزن فکر) به معنی "بار" است، و بعضی آن را جمع "ثقل" (بر وزن عمل) به معنی وسائل خانه یا وسائل مسافر دانسته اند، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد هر چند جمع میان این تفاسیر نیز بعید نیست.

*** به هر حال،در آن روز انسان از دیـدن این صـحنه بی سابقه،سـخت متوحش می شود،و می گویـد:"چه می شود که زمین اینگونه به لرزه در آمده است،و آنچه در درون داشته بیرون ریخته"؟(وَ قٰالَ الْإِنْسٰانُ مٰا لَهٰا).

گر چه بعضـی"انسان"را در اینجا به خصوص انسانهای کافر تفسـیر کرده اند که در مساله معاد و رستاخیز شک و تردید داشته انـد،ولی ظـاهر این است که انسـان در اینجا معنی گسترده ای دارد که همگان را شامل می شود،زیرا تعجب از اوضاع و احوال زمین در آن روز مخصوص به کافران نیست.

آیا این تعجب،و سؤال ناشی از آن،مربوط به"نفخه اولی"است یا "دوم"؟.

ظاهر این است که همان نفخه اولی است که نفخه پایان جهان است،زیرا زلزله عظیم در پایان جهان رخ می دهد.

این احتمال نیز داده شده است که منظور نفخه رسـتاخیز و زنده شدن مردگان،و بیرون ریختن آنها از درون زمین می باشد،زیرا آیات بعد نیز همه مربوط به نفخه دوم است.

ولی از آنجـا که در آیات قرآن کرارا حوادث این دو نفخه با هم ذکر شـده، تفسـیر اول با توجه به بیان زلزله وحشـتناک پایان جهان مناسبتر به نظر می رسد، و در این صورت منظور از"اثقال"زمین معادن و گنجها و مواد مذاب درون آن است.

***

ص :۲۲۳

و از آن مهمتر اینکه:"زمین در آن روز تمام خبر خود را باز می گوید" (یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها).

آنچه از خوبیها و بدیها،و اعمال خیر و شر،بر صفحه زمین واقع شده است،همه را برملا می سازد،و یکی از مهمترین شهود اعمال انسان در آن روز همین زمینی است که ما اعمال خود را بر آن انجام می دهیم،و شاهد و ناظر ما است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم که فرمود،"ا تدرون ما اخبارها"؟:"آیا می دانید منظور از اخبار زمین در اینجا چیست"؟ قالوا:اللّه و رسوله اعلم:"گفتند:خدا و پیغمبرش آگاهتر است"فرمود:

اخبارها ان تشهد علی کل عبد و امه بما عملوا علی ظهرها،تقول عمل کذا و کذا،یوم کذا،فهذا اخبارها: "منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند خبر می دهد،می گوید:

فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد،این است خبر دادن زمین"! (۱).

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

حافظوا علی الوضوء و خیر اعمالکم الصلاه،فتحفظوا من الارض فانها امکم،و لیس فیها احد یعمل خیرا او شرا الا و هی مخبره به!: "مواظبت بر وضو کنید،و بهترین اعمال شما نماز است،و مراقب زمین باشید که مادر شما است،هیچ انسانی کار خیر یا شری بجا نمی آورد مگر اینکه زمین از آن خبر می دهد"! (۲).

از"ابو سعید خدری"نقل شده که می گفت:هر گاه در بیابان هستی صدایت را به اذان بلند کن،چرا که از رسول خدا ص شنیدم که می فرمود:

لا یسمعه جن و لا انس و لا حجر الا یشهد له: "هیچ جن و انس و قطعه سنگی آن را نمی شنود مگر اینکه برای او(در قیامت)گواهی می دهد" (۳).

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۶۴۹.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۲۶.

۳- ۳) "همان مدرک"

آیا راستی زمین به فرمان خدا زبان می گشاید و تکلم می کند؟یا اینکه منظور ظاهر شدن آثار اعمال انسان بر صفحه زمین است؟زیرا می دانیم هر عملی که انسان انجام دهد،خواه ناخواه در اطراف او آثاری بجا می گذارد،هر چند امروز برای ما محسوس نباشد،درست همانند آثاری که از خطوط انگشتان یک دوست یا دشمن بر روی دستگیره درمی ماند،و در آن روز همه این آثار ظاهر می شود،و سخن گفتن زمین چیزی جز این ظهور بزرگ نیست،همانگونه که گاه به یک شخص خواب آلود می گوئیم چشمان تو می گوید که دیشب نخوابیده ای، یعنی آثار بیخوابی در آن نمایان است.

به هر حال این موضوع عجیبی نیست،چرا که هم امروز با پیشرفت علم و دانش بشر ابزار و وسائلی اختراع شده که در همه جا،و هر لحظه،می تواند صدای انسان را ضبط کند،یا از انسان و اعمالش عکسبرداری نماید،و به عنوان یک سند مسلم در دادگاه مطرح شود،به گونه ای که قابل هیچگونه انکار نباشد.

اگر در گذشته بعضی از شهادت زمین تعجب می کردند امروز یک نوار نازک یا یک دستگاه ضبط که به صورت یک دکمه به لباس دوخته می شود می تواند مسائل بسیاری بازگو کند.

جالب اینکه در حدیثی از علی ع می خوانیم که فرمود:

صلوا المساجد فی بقاع مختلفه،فان کل بقعه تشهد للمصلی علیها یوم القیامه: "در قسمتهای مختلف مساجد نماز بخوانید،زیرا هر قطعه زمینی در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد" (۱).

و در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤمنان علی ع هنگامی که بیت- المال را تقسیم می کرد و خالی می شد،دو رکعت نماز بجا می آورد و می فرمود:

۱- ۱) "لئالی الاخبار"جلد ۵ صفحه ۷۹(چاپ جدید).

اشهدی انی ملأتک بحق،و فرغتک بحق:(روز قیامت)"گواهی ده که من تو را به حق پر کردم و به حق خالی کردم"! (۱).

*** در آیه بعد می افزاید:"این به خاطر آن است که پروردگار تو به زمین وحی کرده"(بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحیٰ لَهٰا) (۲).

و زمین در اجرای این فرمان کوتاهی نمی کند،تعبیر"اوحی"در اینجا به خاطر آن است که چنین سخن گفتن اسرارآمیز بر خلاف طبیعت زمین است و این جز از طریق یک وحی الهی ممکن نیست.

بعضی گفته اند:منظور این است که به زمین وحی می کند آنچه در درون دارد بیرون بریزد.

ولی تفسیر اول صحیحتر و مناسبتر به نظر می رسد.

*** سپس می فرماید:"در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج شده،در عرصه محشر وارد می شوند،تا اعمالشان به آنها نشان داده شود"! (یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النّٰاسُ أَشْتٰاتاً لِیُرَوْا أَعْمٰالَهُمْ).

"اشتات"جمع"شت"(بر وزن شط)به معنی متفرق و پراکنده است، این اختلاف و پراکندگی ممکن است به خاطر این باشد که اهل هر مذهبی جداگانه وارد عرصه محشر می شوند،یا اهل هر نقطه ای از مناطق زمین جدا وارد می شوند،و یا اینکه گروهی با صورتهای زیبا و شاد و خندان،و گروهی

۱- ۱) "لئالی الاخبار"جلد ۵ صفحه ۷۹(چاپ جدید).

۲- ۲) "باء"در"بان"برای"سببیت"است و"لام"در لها به معنی"الی"است همانگونه که در آیه ۶۸ سوره"نحل"آمده است" وَ أَوْحیٰ رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ ".

با چهره های عبوس و تیره و تاریک در محشر گام می نهند.

یا هر امتی همراه امام و رهبر و پیشوایشان هستند،همانگونه که در آیه ۷۱ سوره اسراء آمده: یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ :"روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم".

و یا اینکه مؤمنان با مؤمنان و کافران با کافران محشور می شوند.

جمع میان این تفسیرها کاملا ممکن است زیرا مفهوم آیه گسترده است.

"یصدر"از ماده"صدر"(بر وزن صبر)به معنی خارج شدن شتران از آبگاه است که به صورت انبوه و هیجان زده بیرون می آیند به عکس"ورود"که به معنی داخل شدن آنها در آبگاه است و در اینجا کنایه از خروج اقوام مختلف از قبرها و آمدنشان در محشر برای حسابرسی است.

این احتمال نیز داده شده که منظور خروجشان از محشر،و حرکت به سوی جایگاهشان در بهشت و دوزخ است.

معنی اول با آیات گذشته تناسب بیشتری دارد.

منظور از جمله لیروا اعمالهم:"تا اعمالشان را به آنها نشان دهند" مشاهده جزای اعمال است.

یا مشاهده نامه اعمال که هر نیک و بدی در آن ثبت است.

یا مشاهده باطنی به معنی معرفت و شناخت چگونگی اعمالشان است.

و یا به معنی"تجسم اعمال"و مشاهده خود اعمال است.

تفسیر اخیر با ظاهر آیه از همه موافقتر است،و این آیه یکی از روشنترین آیات بر مساله تجسم اعمال محسوب می شود که در آن روز اعمال آدمی به صورتهای مناسبی تجسم می یابد و در برابر او حضور پیدا می کند،و همنشینی با آن مایه نشاط یا رنج و بلا است.

***

سپس به سرانجام کار هر یک از این دو گروه مؤمن و کافر،نیکوکار و بدکار، اشاره کرده می فرماید:"پس کسی که به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر انجام داده آن را می بیند"(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ).

*** "و هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد کرده آن را می بیند"!(وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ).

باز در اینجا تفسیرهای مختلفی ذکر شده که آیا جزای اعمال را می بیند و یا نامه اعمال را مشاهده می کند و یا خود عمل را.

ظاهر این آیات نیز تاکید مجددی است بر مساله"تجسم اعمال"و مشاهده خود عمل،اعم از نیک و بد در روز قیامت که حتی اگر سر سوزنی کار نیک یا بد باشد در برابر صاحب آن مجسم می شود و آن را مشاهده می کند.

"مثقال"در لغت هم به معنی ثقل و سنگینی آمده،و هم ترازویی که با آن سنگینی اشیاء را می سنجند،و در اینجا به همان معنی اول است.

برای"ذره"نیز در لغت و کلمات مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر شده است:گاه به معنی مورچه کوچک،و گاه گرد و غباری که وقتی دست را بر زمین بگذاریم و برداریم به آن می چسبد،و گاه به معنی ذرات بسیار کوچک غبار که در فضا معلق است و به هنگامی که آفتاب از روزنه ای به اطاق تاریک می تابد آشکار می گردد تفسیر شده است.

می دانیم امروز کلمه"ذره"را به"اتم"نیز اطلاق می کنند و بمب اتمی را"القنبله الذریه"می گویند،"اتم"به قدری کوچک است که نه با چشم عادی،و نه با دقیقترین میکروسکوپها قابل مشاهده نیست،و تنها آثار آن را مشاهده می کنند،و حجم و وزن آن با محاسبات علمی قابل سنجش است،و به قدری کوچک است که چند میلیون روی نوک سوزنی جای می گیرد!

مفهوم ذره هر چه باشد منظور در اینجا کوچکترین وزنها است.

به هر حال این آیه از آیاتی است که پشت را می لرزانـد و نشان می دهد که حسابرسی خداوند در آن روز فوق العاده دقیق و حساس است،و ترازوهای سنجش عمل در قیامت آن قدر ظریف است که حتی کوچکترین اعمال انسانی را وزن می کنند و به حساب می آورند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت

نه تنها از آیات اخیر این سوره که از آیات مختلف قرآن به خوبی استفاده می شود که در حسابرسی اعمال در قیامت فوق العاده دقت و موشکافی می شود،در آیه ۱۶ سوره لقمان می خوانیم: یٰا بُنَيَّ إِنَّهٰا إِنْ تَکُ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمٰاوٰاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ :"پسرم!اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی(عمل نیک یا بد)باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها یا زمین پنهان گردد،خداوند آن را(در قیامت)برای حسابرسی می آورد،خداوند دقیق و آگاه است".

"خردل"دانه بسیار کوچکی از گیاه معروفی است که ضرب المثل در کوچکی می باشد.

این تعبیرات نشان می دهد که در آن حسابرسی بزرگ کوچکترین کارها محاسبه می شود،ضمنا این آیات هشدار می دهد که نه گناهان کوچک را کم اهمیت بشمرند،و نه اعمال خیر کوچک را،چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می گیرد هر چه باشد کم اهمیت نیست.

لذا بعضی از مفسران گفته اند این آیات زمانی نازل شد که بعضی از یاران

پیغمبر اکرم ص نسبت به انفاق اموال کم بی اعتنا بودند،و می گفتند:اجر و پاداش بر چیزهایی داده می شود که ما آن را دوست داریم،و اشیاء کوچک چیزی نیست که مورد علاقه ما باشد،و همچنین نسبت به گناهان کوچک بی اعتنا بودند، آیات نازل شد و آنها را به خیرات کوچک ترغیب کرد،و از گناهان کوچک بر حذر داشت.

***

۲-پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه مطابق این آیات انسان همه اعمال خود را در قیامت اعم از نیک و بد کوچک و بزرگ می بیند،این معنی چگونه با آیات "احباط"و "تکفیر"و "عفو"و "توبه"سازگار است؟زیرا آیات"احباط" می گوید:بعضی از اعمال مانند"کفر"تمام"حسنات"انسان را از بین می برد لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ (زمر-۶۵)و طبق آیات"تکفیر"گاهی "حسنات""سیئات"را از بین می برد إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ (هود-۱۱۴).

و آیات"عفو"و"توبه"می گوید:در سایه عفو الهی یا توبه کردن، گناهان محو می شوند،این مفاهیم چگونه با مساله مشاهده تمام اعمال نیك و بد تطبیق می کند؟ در پاسخ این سؤال باید به یک نکته توجه کرد و آن اینکه:دو اصلی که در آیات فوق آمده است که می گوید انسان هر ذره ای از کار نیک و بد را می بیند به صورت یک قانون کلی است،و می دانیم هر قانون ممکن است استثناهایی داشته باشد،آیات"عفو"و"توبه"و"احباط"و"تکفیر"در حقیقت به منزله استثناء است در این قانون کلی.

پاسخ دیگر اینکه:در مورد"احباط"و"تکفیر"در حقیقت موازنه و کسر

و انکساری رخ می دهـد،و درست ماننـد"مطالبات"و"بدهیها"است که از یکدیگر کسـر می شود،هنگامی که انسان نتیجه این موازنه را می بیند در حقیقت تمام اعمال نیک و بد خود را دیده است،همین سـخن در مورد"عفو"و"توبه"نیز جاری است،چرا که عفو بدون لیاقت و شایستگی صورت نمی گیرد،و توبه خود نیز یکی از اعمال نیک است.

بعضـی در اینجا جواب دیگری گفته انـد که صـحیح به نظر نمی رسـد و آن اینکه افراد کافر نتیجه اعمال خوب خود را در این دنیا می بینند،همانگونه که افراد مؤمن کیفر اعمال بد خود را در این جهان می بینند.

ولی ظـاهر این است که آیـات مورد بحث مربوط به قیـامت است نه دنیـا بعلاـوه این کلیت نـدارد که هر مؤمن و کافری نتیجه اعمالش را در دنیا ببیند.

***

۳-جامعترین آیات قرآن

از"عبد اللّه بن مسعود"نقل شده است که محکمترین آیات قرآن مجید همین آیات" فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَـرًّا یَرَهُ " می باشـد و از آن تعبیر به"جامعه"می کرد و به راستی ایمان عمیق به محتوای آن کافی است که انسان را در مسـیر حق وادارد،و از هر گونه شـر و فساد بازدارد، لذا در حدیثی آمده است که مردی خدمت پیغمبر اکرم ص آمد عرض کرد:علمنی مما علمک اللّه:"از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز".

پیغمبر اکرم ص او را به مردی از یارانش سپرد،تا قرآن به او تعلیم کنـد،و او سوره" إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ "را تا به آخر به او تعلیم داد،آن مرد از جـا برخـاست و گفت:همین مرا کـافی است(و در روایت دیگری آمـده تکفینی هـذه الا ـیه:"همین یـک آیه مرا کفایت می کند")!

پیغمبر اکرم ص فرمود:او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد! (و طبق روایتی فرمود رجع فقیها:او فقیه شد و بازگشت!)دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می داند که اعمال ما حتی به اندازه یک"ذره"یا یک دانه"خردل" مورد محاسبه قرار می گیرد امروز به حساب خود مشغول می شود،و این بزرگترین اثر تربیتی روی او دارد (۱).

با این حال در روایت دیگری از"ابو سعید خدری"آمده است که وقتی آیه " فَمَنْ یَعْمَلْ ..."نازل شد عرض کردم ای رسول خدا آیا من همه اعمالم را می بینم؟فرمود:آری.گفتم:آن کارهای بزرگ را؟فرمود:بله،گفتم:کارهای کوچک را؟فرمود:بله،عرض کردم:"ای وای بر من!مادرم بنشیند و برای من عزاداری کند"! فرمود:"بشارت باد بر تو ای ابو سعید!چرا که"حسنات"به ده برابر حساب می شود،تا هفتصد برابر،و خدا برای هر کس بخواهد آن را هم مضاعف می کند،و اما هر گناه به اندازه یک گناه مجازات دارد،یا خداوند عفو می کند و بدان احدی با عملش نجات نخواهد یافت!(جز اینکه کرم خدا شامل او گردد) عرض کردم حتی تو هم ای رسول خدا؟!فرمود:حتی من،مگر اینکه خداوند مرا مشمول رحمتش سازد"! (۲).

***خداوندا!جایی که پیامبرت با آن عظمت تنها به عفو تو دل بسته است تکلیف ما روشن است.

ص:۲۳۲

۱- ۱) "تفسیر روح البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۹۵ همین مضمون در"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۶۵۰ آمده است.

۲- ۲) "در المنثور جلد"۶ صفحه ۳۸۱.

پروردگارا!اگر اعمال ما معیار نجات ما باشد وای به حال ما،و اگر کرم تو یار ما باشد خوشا بحال ما؟! بارالها!آن روز که تمام اعمال کوچک و بزرگ در برابر ما مجسم می شود ما تنها به لطف عمیم تو چشم دوخته ایم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره زلزله

ص :۲۳۳

(۱۰۰) سوره و العادیات این سوره در مدینه نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

اشاره

ص :۲۳۵

محتوی و فضیلت سوره و العادیات:

در اینکه این سوره در"مکه"نازل شده است یا در"مدینه"؟در میان مفسران سخت گفتگو است،بسیاری آن را"مکی"شمرده اند،در حالی که جمعی آن را"مدنی"می دانند.

کوتاه بودن مقطع آیات،و تکیه بر سوگندها،و همچنین تکیه بر مساله معاد قرائنی است که مکی بودن سوره را تایید می کند.

ولی از سوی دیگر مضمون سوگندهای این سوره که تناسب زیادی با مسائل جهاد دارد-چنان که انشاء اللّه مشروحا بیان خواهد شد-و همچنین روایاتی که می گوید این سوره بعد از جنگ"ذات السلاسل"نازل شده است.

(جنگی که در سال هشتم هجرت واقع شد و در آن گروه کثیری از کفار به اسارت درآمدند،و آنها را با طنابها محکم بستند و لذا آن را"ذات السلاسل" نامیده اند و شرح آن در تفسیر آیات به خواست خدا خواهد آمد)گواه بر مدنی بودن این سوره است،حتی اگر سوگندهای آغاز این سوره را ناظر به حرکت حجاج به سوی منی و مشعر بدانیم نیز تناسب با مدینه دارد.

درست است که مراسم حج با اکثر شاخ و برگهایش در میان عرب جاهلی نیز-به خاطر اقتدا به سنت ابراهیم-رواج داشت ولی آنها چنان با خرافات آمیخته شده بود که بعید به نظر می رسد قرآن به آن سوگند یاد کرده باشد.

با توجه به مجموع این جهات ما"مدنی"بودن آن را ترجیح می دهیم.

از آنچه گفتیم ضمنا محتوای سوره نیز روشن شد که در آغاز سوگندهای بیدار کننده ای را ذکر می کند،و بعد از آن سخن از پاره ای از ضعفهای نوع انسان همچون کفر و بخل و دنیاپرستی به میان می آورد،و سرانجام با اشاره کوتاه

ص :۲۳۶

و گویایی به مساله معاد،و احاطه علمی خداوند به بندگان،سوره را پایان می دهد.

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم ص آمده است:

من قرأها اعطی من الاجر عشر حسنات،بعدد من بات بالمزدلفه،و شهد جمعا:

"هر کس آن را تلاوت کند به عدد هر یک از حاجیانی که(شب عید قربان)در "مزدلفه"توقف می کنند و در آنجا حضور دارند ده حسنه به او داده می شود (۱)و (۲)در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

من قرأ و العادیات و أدمن قراءتها بعثه اللّه مع امیر المؤمنین(سلام اللّه علیه)یوم القیامه خاصه، و کان فی حجره و رفقائه :"هر کس سوره و العادیات را بخواند،و بر آن مداومت کند،خداوند روز قیامت او را با امیر مؤمنان(سلام اللّه علیه)مبعوث می کند، و در جمع او و میان دوستان او خواهد بود. (۳)

از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که سوره و العادیات معادل نصف قرآن است (۴).

ناگفته پیدا است که اینهمه فضیلت برای آنها است که آن را برنامه زندگی خویش قرار دهند و به تمام محتوای آن ایمان دارند و عمل می کنند.

ص: ۲۳۷

۱- ۱) "جمع"یکی از نامهای"مشعر الحرام"است،به خاطر اینکه مردم در آنجا مجتمع می شوند،و یا نماز مغرب و عشا در آنجا بدون فاصله خوانده می شود.

۲- ۲ و ۳) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۲۷

۳- ۴) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۳۸۳

۴-

[سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;وَ اَلْعادِياتِ ضَبْحاً (۱) فَالْمُورِياتِ قَدْحاً (۲) فَالْمُغِيراتِ صُبْحاً (۳) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ
جَمْعاً (۵) إِنَّ اَلْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَ إِنَّهُ عَلى ذلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَ إِنَّهُ لِحُبِّ اَلْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَ فَلا يَعْلَمُ إِذا بُعْثِرَ ما فِي اَلْقُبُورِ (۹)
وَ حُصِّلَ ما فِي اَلصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

ص :۲۳۸

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-سوگند به اسبان دونده ای که نفس زنان(به سوی میدان جهاد)پیش رفتند.

۲-و سوگند به آنها(که بر اثر برخورد سمشان به سنگهای بیابان)جرقه های آتش افروختند.

۳-و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند.

۴-و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند.

۵-و(ناگهان)در میان دشمن ظاهر شدند.

۶-که انسان در برابر نعمتهای پروردگارش ناسپاس و بخیل است.

۷-و او خود نیز بر این معنی گواه است.

۸-او علاقه شدیدی به مال دارد.

۹-آیا نمی داند روزی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می شود.

۱۰-و آنچه در درون سینه ها است آشکار می گردد.

۱۱-در آن روز پروردگارشان از آنها کاملا با خبر است.

شان نزول:

در حدیثی آمده است که این سوره بعد از جنگ"ذات السلاسل"نازل شد و ماجرا چنین بود:

در سال هشتم هجرت به پیغمبر اکرم ص خبر دادند که دوازده هزار سوار در سرزمین"یابس"جمع شده،و با یکدیگر عهد کرده اند که تا پیامبر

ص و علی ع را به قتل نرسانند و جماعت مسلمین را متلاشی نکنند از پای ننشینند! پیغمبر اکرم ص جمع کثیری از یاران خود را به سرکردگی بعضی از صحابه به سراغ آنها فرستاد،ولی بعد از گفتگوهایی بدون نتیجه بازگشتند، سرانجام پیغمبر اکرم ص علی ع را بـا گروه کثیری از مهـاجر و انصـار به نبرد آنهـا اعزام داشت،آنها به سـرعت به سوی منطقه دشـمن حرکت کردنـد و شبانه راه می رفتند،و صبحگاهان دشمن را در حلقه محاصره گرفتند،نخست اسلام را بر آنها عرضه داشتند چون نپذیرفتند هنوز هوا تاریک بود که به آنها حمله کردند و آنان را درهم شکستند،عده ای را کشتند،و زنان و فرزندانشان را اسیر کردند،و اموال فراوانی به غنیمت گرفتند.

سوره"و العادیات"نازل شد در حالی که هنوز سربازان اسلام به مدینه باز نگشته بودند،پیغمبر خدا ص آن روز برای نماز صبح آمـد،و این سوره را در نماز تلاوت فرمود،بعـد از پایان نماز اصـحاب عرض کردند:این سوره ای است که ما تا به حال نشـنیده بودیم!.

فرمود:آری،علی ع بر دشمنان پیروز شد،و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد.

چنـد روز بعد علی ع با غنائم و اسـیران به مدینه وارد شد (۱)بعضـی معتقدنـد که این یکی از مصادیق روشن آیه است نه شان نزول.

***

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۲۱ صفحه ۶۶ به بعد و"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۲۸ و بعضی تواریخ دیگر.

تفسیر:

سوگند به جهادگران بیدار!

گفتیم این سوره با سوگندهای بیدارگری آغاز شد،نخست می فرماید:

"به اسبان دونده ای که نفس زنان(به سوی میدان جهاد)پیش رفتند سوگند" (وَ الْعادِیاتِ ضَبْحاً) (۱).

یا به شتران حاجیان که از سرزمین عرفات به مشعر الحرام و از مشعر نفس زنان به سوی منی حرکت می کنند سوگند.

"عادیات"جمع"عادیه"از ماده"عدو"(بر وزن صبر)در اصل به معنی گذشتن و جدا شدن است،خواه قلبا بوده باشد که آن را"عداوت"گویند و یا در حرکت خارجی که آن را"عدو"(دویدن)می خوانند،و گاه در معاملات است که آن را"عدوان"می نامند،و در اینجا منظور همان دویدن با سرعت است.

"ضبح"(بر وزن مدح)به معنی صدای نفسهای تند و سریع اسب است که هنگام دویدن از او به گوش می رسد.

همانگونه که در بالا اشاره کردیم در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد:

نخست اینکه منظور سوگند به اسبهایی است که با سرعت به سوی میدان جهاد پیش می روند،و از آنجا که جهاد امر مقدسی است این حیوانات نیز در این مسیر مقدس آن چنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها یاد شود.

۱- ۱) در اینجا قاعدتا باید گفته شود"و العادیات عدوا"ولی از آنجا که لازمه عدو(دویدن)نفس زدن می باشد به جای آن"ضبحا"گفته شده،بعضی نیز گفته اند آیه جمله محذوفی دارد و در تقدیر چنین است و العادیات یضبحن ضبحا.

تفسیر دیگر سوگند به شترانی است که در فریضه بزرگ حج در میان مواقف و اماکن مقدس به سرعت حرکت می کنند،و به همین دلیل دارای قداستی هستند شایسته سوگند.

در حدیثی آمده است که"ابن عباس"می گوید:"در حجر اسماعیل در کنار خانه کعبه بودم،مردی آمد در باره آیه" وَ الْعَادِیَاتِ ضَبْحاً "از من سؤال کرد،من گفتم:"منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کنند،و شبانگاه به محل استراحت بازمی گردند،و سربازانی که آتش روشن می کنند و برای خود غذا درست می کنند".

آن مرد از من دور شد و به سراغ علی بن ابی طالب ع رفت در حالی که در کنار زمزم بود و از همین آیه از آن حضرت سؤال کرد.

فرمود:آیا از کسی قبل از من این آیه را پرسیده ای عرض کرد آری، از ابن عباس پرسیده ام او گفت منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کنند، فرمود:برو و او را صدا کن نزد من بیاید.

هنگامی که خدمت حضرت علی ع آمدم فرمود:چرا مردم را به چیزی که نمی دانی فتوا می دهی؟اولین غزوه در اسلام بدر بود و با ما جز دو اسب نبود:

اسبی از"زبیر"و اسبی از"مقداد"چگونه"عادیات"به معنی"اسبان"است؟! نه،مقصود شترانی است که از"عرفات"به"مشعر"و از"مشعر"به"منی" می روند.

ابن عباس می گوید این را که شنیدم از نظر خود بازگشتم و نظر امیر مؤمنان علی ع را پذیرفتم (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که"عادیات"دارای معنی وسیعی است که

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۲۹ این روایت را"قرطبی"نیز در تفسیرش آورده است،جلد ۱۰ صفحه ۷۲۴۵

هم اسبان مجاهدان را شامل می شود،و هم شتران حاجیان را،و منظور از روایت فوق این است که نباید معنی آن را محدود به اسبان کرد چرا که این معنی همه جا صادق نیست،مصداق واضحترش شتران حجاج است.

این تفسیر از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد.

*** سپس می افزاید:"سوگند به آنها که جرقه های آتش افروختند" (فَالْمُورِیاتِ قَدْحاً).

اسبان مجاهدانی که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند که از اثر برخورد سم آنها به سنگهای بیابان جرقه ها می پرد،یا شترانی که به سرعت به مواقف حج می دوند و سنگها و ریگها از زیر پای آنها پریده و بر اثر برخورد به سنگهایی دیگر تولید جرقه می کند.

یا طوائف و گروه هایی که در مواقف حج برای تهیه غذا آتش می افروزند، یا کنایه از کسانی است که آتش جنگ و جهاد را برمی افروزند و یا زبانهایی که با بیان کوبنده خود آتش به دل دشمن می زنند،و یا منظور کسانی است که به گفته بعضی از مفسران در انجام حاجات مردم تلاش می کنند و مقصود خود را پیش می برند همانگونه که آتش از سنگ آتش زنه بیرون می آید ولی این احتمالات بسیار بعید به نظر می رسد و ظاهر آیه همان دو تفسیر نخست است.

"موریات"جمع"موریه"از ماده"ایراء"به معنی آتش افروختن و "قدح"به معنی زدن سنگ یا چوب و یا آهن و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه است.

*** سپس در سومین سوگند می فرماید:"قسم به آنها که با دمیدن صبح

بر دشمن حمله کردند"(فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً).

رسم عرب-چنان که"طبرسی"در"مجمع البیان"می گوید-بر این بوده که شبانگاه نزدیک منطقه دشمن رفته و کمین می کردند تا صبحگاهان حمله کنند.

در شان نزول این آیات(یا یکی از مصداقهای روشن آن)خواندیم که لشگریان اسلام به فرماندهی علی ع از تاریکی شب استفاده کرده و به سوی میدان نبرد پیش رفته اند و در نزدیکی قبیله دشمن کمین کرده،صبحگاهان همچون صاعقه بر آنها یورش بردند،و پیش از آنکه دشمن بتواند عکس العملی از خود نشان دهد قدرت آنها را درهم شکستند.

و اگر سوگندها را اشاره به شتران حاجیان بدانیم منظور از این آیه هجوم قافله های شتران در صبحگاهان عید از"مشعر"به"منی"است.

"مغیرات"جمع"مغیره"از ماده"اغاره"به معنی هجوم و حمله به دشمن است،و از آنجا که گاهی این هجوم و حمله به منظور گرفتن اموال صورت می گیرد،گاه این واژه به معنی معمول در فارسی،یعنی غارت کردن و گرفتن اموال دیگران به کار می رود.

بعضی گفته اند در ماده این لغت،هجوم و حمله با اسب نهفته شده است،ولی موارد استعمال آن به خوبی نشان می دهد که اگر در آغاز،این قید وجود داشته،تدریجا حذف گردیده است.

و اینکه بعضی احتمال داده اند،منظور از"مغیرات"در اینجا"قبائل و طوائف مهاجم"است که به سوی میدان نبرد،و یا با عجله به سوی منی حرکت می کنند،بعید به نظر می رسد،چرا که آیه" وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحاً "مسلما توصیفی برای اسبها یا شتران بود،نه صاحبان آنها،این آیه نیز ادامه همان است.

*** سپس به یکی دیگر از ویژگیهای این مجاهدان و مرکبهای آنها اشاره کرده می افزاید:"آن چنان بر دشمن هجوم سریع می برند که به سبب آن گرد و غبار را به هر سو پخش کردند"(فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً) (۱).

یا اینکه بر اثر هجوم شتران حاجیان از مشعر الحرام به سوی منی،گرد و غبار از هر سو پراکنده می شود.

"اثرن"از ماده"اثاره"به معنی پراکندن"غبار"یا"دود"است،و گاه به معنی"هیجان آوردن"نیز به کار رفته است،همچنین گاه به معنی پخش شدن امواج صوت در فضا آمده.

"نقع"(بر وزن نفع)به معنی"غبار"است،و اصل این ماده به معنی فرو رفتن آب یا فرو رفتن در آب است و از آنجا که فرو رفتن در"غبار"نیز شباهت با آن دارد،این کلمه،بر آن اطلاق شده،"نقیع"به آب راکد گفته می شود *** و در آخرین ویژگی از ویژگیهای آنها می فرماید:"آنها در همان بامداد در میان دشمن ظاهر شدند"(فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً) (۲).

چنان هجوم آنها غافلگیرانه و برق آسا بود که در چند لحظه صفوف

ص: ۲۴۵

---

۱ - ۱) ضمیر در"به"به"عدو"(دویدن)که از جمله" وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحاً "استفاده می شود برمی گردد،بنا بر این باء در آن به معنی"سببیت"است،یعنی به سبب این دویدن، گرد و غبار فضا را پر می کند،بعضی نیز احتمال داده اند که به زمان یا مکانی برگردد که این تاخت و تاز در آن انجام می شود،بنا بر این"باء"به معنی ظرفیت است،ولی صحیح همان معنی اول می باشد.
۲ - ۲) در باره مرجع ضمیر"به"و معنی باء در اینجا مطلب همان است که در آیه سابق گفته شد.

دشمن را از هم شکافته و به قلب آنها هجوم بردند،و جمعیت آنها را از هم متلاشی کردند،و این نتیجه همان سرعت عمل و بیداری و آمادگی و شهامت و شجاعت است.

و یا اشاره به ورود حاجیان از "مشعر"به قلب "منی"است.

بعضی نیز گفته اند:منظور،قرار دادن دشمن در حلقه محاصره است، ولی این تفسیر،در صورتی صحیح است که جمله "فوسطن"با تشدید سین خوانده شود در حالی که قرائت مشهور چنین نیست،بنا بر این صحیح همان معنی اول است.

رویهمرفته در یک جمع بندی نهایی به اینجا می رسیم که سوگند به اسبهایی یاد شده که نخست با سرعت،نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند،و سپس سرعت آنها بیشتر می شود،آن چنان که از ضربات سم آنها بر سنگها جرقه هایی برمی خیزد و تاریکی شب را می شکافد،و در مرحله بعد که به نزدیکی منطقه دشمن می رسند،آنها را غافلگیر ساخته،و هنگام روشن شدن هوا بر آنها هجوم می برند،آن چنان هجومی-که گرد و غبار را در فضا پراکنده می کند و سرانجام به قلب جمعیت دشمن وارد شده،صفوف آنها را از هم متلاشی می کنند.

سوگند به این اسبهای پر قدرت! سوگند به این سواران شجاع! سوگند به نفسهای مرکبهای مجاهدان! سوگند به آن جرقه های آتشین که از سم آنها برمی خیزد! سوگند به آن هجوم غافلگیرانه شان! سوگند به آن ذرات گرد و غباری که در فضا پخش می کنند!.

و سرانجام سوگند به ورودشان در قلب صفوف دشمن و متلاشی کردن آنها

و پیروزی درخشانشان! گر چه تمام آنچه گفته شده در معنی این سوگندها نیامده،ولی در دلالت ضمنی کلام همه اینها جمع است.

و از اینجا روشن می شود که جهاد آن چنان عظمتی دارد که حتی نفسهای اسبهای مجاهدین شایسته سوگند است،و همچنین جرقه های ناشی از برخورد سمشان به سنگها،و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می کنند،آری گرد و غبار صحنه جهاد هم پر ارزش و با عظمت است.

بعضی گفته اند منظور از این سوگندها احتمالا نفوسی است که می توانند کمالات خود را به دیگران منتقل سازند،و جرقه های دانش را با افکار خود ظاهر کنند،و بر هوا و هوس هجوم برند.و شوق الهی را در خود و دیگران پراکنده کنند،و سرانجام در قلب ساکنان علیین جای گیرند (۱).

ولی پیدا است که اینها را نمی توان به عنوان تفسیر آیات فوق پذیرفت، بلکه اینها تشبیهاتی است که به تناسب تفسیر آیه به ذهن می رسد.

*** بعد از این سوگندهای عظیم به پاسخ قسم،یعنی چیزی که سوگندها به خاطر آن یاد شده است پرداخته،می فرماید:"مسلما انسان نسبت به نعمتهای پروردگارش ناسپاس و بخیل است"(إِنَّ الْإِنْسٰانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ).

همان انسان تربیت نایافته،همان انسانی که انوار معارف الهی و تعلیمات انبیا بر قلبش نتافته،و بالآخره همان انسانی که خود را تسلیم غرائز و شهوات سرکش نموده است او مسلما"ناسپاس"و"بخیل"است.

"کنود"به زمینی می گویند که چیزی از آن نمی روید،و به انسان

۱- ۱) تفسیر بیضاوی صفحه ۴۶۵.

ناسپاس و بخیل نیز اطلاق می شود.

مفسران برای کنود معانی زیادی گفته اند،"ابو الفتوح رازی"حدود پانزده معنی در این زمینه نقل کرده است،ولی غالبا شاخ و برگ همان معنی اصلی است که در بالا آورده ایم از جمله اینکه:

۱-کنود کسی است که مصائبش را با آب و تاب می شمرد،ولی نعمتها را فراموش می کند.

۲-کنود کسی است که نعمتهای خدا را تنها می خورد،و از دیگران منع می کند،چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:"ا تدرون من الکنود" "می دانید کنود کیست"؟!عرض کرد خدا و رسولش آگاه تر است.

فرمود:الکنود الذی یاکل وحده،و یمنع رفده،و یضرب عبده:

"کنود کسی است که تنها غذا می خورد،و از عطا و بخشش به دیگران خودداری می کند،و بنده زیردستش را می زند" (۱).

۳-کنود کسی است که در مشکلات و مصائب با دوستان خود همدردی نمی کند.

۴-کسی که خیرش بسیار کم است.

۵-کسی که وقتی نعمتی به او برسد از دیگران دریغ می دارد و اگر گرفتار مشکلی گردد ناشکیبایی و جزع می کند.

۶-کسی که نعمتهای الهی را در معصیت صرف می کند.

۷-کسی که نعمت خدا را انکار می کند.

ولی همانگونه که گفتیم همه این معانی مصداقها و شاخ و برگهای همان ناسپاسی و بخل است.

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۳۰.

تعبیر به"انسان"در اینگونه موارد به معنی انسانهای شرور هواپرست سرکش و طغیانگر است،و بعضی آن را به انسان کافر تفسیر کرده اند،و گرنه مسلما هر انسانی چنین نیست،بسیارند کسانی که سپاسگزاری و عطا و بخشش با روحشان عجین شده،و از کفران و بخل بیزارند،همچنین انسانهایی که در پرتو ایمان به خدا از وادی خودخواهی و خودپرستی گام بیرون نهاده،و در آسمان معرفت اسماء و صفات پروردگار و تخلق به اخلاق الهی به پرواز درآمده اند.

*** سپس می افزاید:"خود او نیز بر این معنی گواه است "(وَ إِنَّهُ عَلىٰ ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ).

چرا که انسان نسبت به نفس خویش بصیرت دارد،و اگر صفات درونی خود را از هر کس بتواند پنهان کند از خدا و و جدان خویش نمی تواند مخفی دارد، خواه به این حقیقت اعتراف کند یا نه! بعضی نیز گفته اند ضمیر در"انه"به"خدا"برمی گردد،یعنی خداوند گواه وجود صفت کنود در انسان است.

ولی با توجه به آیات قبل و بعد که ضمائر مشابه آن در این آیات به انسان برمی گردد این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد،هر چند بسیاری از مفسران این تفسیر را ترجیح داده اند.

این احتمال نیز داده شده که منظور شهادت انسان بر گناهان و عیوب خود در قیامت است،چنان که از بسیاری از آیات قرآن استفاده می شود.

این تفسیر نیز در اینجا هیچ دلیلی ندارد،زیرا آیه مفهوم گسترده ای دارد که شهادت و گواهی او را بر کفران و بخل خویش در این دنیا نیز شامل می شود.

ص :۲۴۹

درست است که گـاهی انسـان از شـناخت خویش عـاجز می گردد،و به اصـطلاح و جـدان خود را فریب می دهـد،و تسویـل و تزیین شـیطانی صـفات مـذمومش را در نظرش زیبـا جلـوه گر می سـازد،ولی در خصوص مورد کفران و بخـل مطلب آن قـدر واضح است که نمی تواند بر آن پرده پوشی کند و و جدان خود را بفریبد.

*** باز در آیه می افزاید:"او علاقه شدیدی به مال و مادیات دارد"(وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ) (1).

و همین علاقه شدید و افراطی او به مال و ثروت سبب بخل و ناسپاسی و کفران او می شود.

البته"خیر"معنی وسـیعی دارد که هر گونه نیکی را شامـل می شود، و مسـلما علاقه به بسـیاری از نیکیها همچون علم و دانش و تقوی و بهشت و سـعادت مطلب مـذمومی نیست که قرآن بـا تعـبیر فوق از آن نکوهش کنـد،و لـذا مفسـران آن را در اینجـا به معنی"مـال"تفسـیر کرده انـد که هم قرینه مقـام و آیه گذشـته گواه بر آن است،و هم بعضـی آیات دیگر قرآن،ماننـد آیه ۱۸۰ سوره بقره که می فرماید: کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ :"بر شـما مقرر شده است که اگر کسی از شما مالی از خود بگذارد،برای پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند".

مسـلما اطلاق"خیر"بر"مال"به خاطر آن است که در حد ذات خود چیز خوبی است،و می تواند وسیله انواع خیرات گردد،ولی انسان ناسپاس و بخیل

۱- ۱) "لام"در"لحب الخیر"ممکن است"لام تعدیه"باشد و یا لام علت،بنا بر اول تفسـیرش همان است که در بالا آمد،و بنا بر دوم مفهوم آیه چنین می شود انسان به علت حب مال بخیل است ولی مسلما تفسیر اول مناسبتر است.

آن را از هدف اصلیش بازداشته،و در مسیر خودخواهی و خودکامگی به کار می گیرد.

*** سپس به صورت یک استفهام انکاری توأم با تهدید می فرماید:"آیا این انسان ناسپاس و بخیل و دنیاپرست نمی داند هنگامی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می شوند..."؟(أَ فَلاٰ يَعْلَمُ إِذٰا بُعْثِرَ مٰا فِي الْقُبُورِ).

*** "و هنگامی که آنچه در درون سینه ها از کفر و ایمان و اخلاص و ریا کبر و غرور و تواضع نیات خیر و سوء است آشکار می گردد":(وَ حُصِّلَ مٰا فِي الصُّدُورِ).

*** "در آن روز پروردگارشان از آنها و اعمال و نیاتشان آگاه است"و بر طبق آن به آنها کیفر می دهد(إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ).

"بعثر"از ماده"بعثره"(بر وزن منقبه)در اصل به معنی زیر و رو کردن و بیرون آوردن و استخراج نمودن است،و از آنجا که به هنگام احیای مردگان، قبرها زیر و رو می شود،و آنچه در درون آنها است ظاهر می گردد،این تعبیر در آیات فوق در مورد رستاخیز به کار رفته است.

تعبیر به"مٰا فِي الْقُبُورِ "(با توجه به اینکه"ما"معمولا برای غیر ذوی العقول می آید)یا به خاطر آن است که نظر به حالتی دارد که هنوز مردگان خاکند،و یا به خاطر ابهامی است که بر آنها حاکم است که معلوم نیست چه اشخاصی هستند؟ تعبیر به"قبور" (قبرها)منافاتی با این ندارد که گروهی از مردم اصولا قبر ندارند،فی المثل در دریا غرق می شوند،یا قبرشان بعد از مدتی از میان

می رود و خاکهایشان متفرق می شود،زیرا نظر به غالب مردم است که دارای قبر هستند،بعلاوه قبر در اینجا می تواند معنی وسیعی داشته باشد یعنی محلی که خاکهای انسانها در آنجا قرار دارد،هر چند به صورت قبر معمولی نباشد.

"حصل"از ماده"تحصیل"در اصل به معنی بیرون آوردن"مغز"از "پوست"است،همچنین به تصفیه معادن،و خارج کردن طلا و امثال آن از سنگ معدن اطلاق می شود،سپس در معنی وسیعی یعنی مطلق استخراج و مجزا ساختن به کار رفته است،و در آیه مورد بحث منظور جداسازی خیر و شری است که در دلها نهفته شده،اعم از ایمان و کفر،یا صفات حسنه و رذیله،و یا نیات خوب و بد که در آن روز آنها از یکدیگر جدا و ظاهر و آشکار می شود،و هر کس بر طبق آن به پاداش کیفر خود می رسد.

همانگونه که در آیه ۹ سوره طارق آمده است: يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ :"در آن روز که اسرار درون آشکار گردد".

تعبیر به"یومئذ"و تکیه بر این معنی که خداوند"در آن روز"از اعمال و اسرار مکنون دلهای آنها با خبر است،با اینکه می دانیم خدا همیشه از این مسائل آگاه می باشد،به خاطر آن است که آن روز،روز جزا است،و آنها را بر اعمال و عقائدشان جزا می دهد.

به گفته بعضی از مفسران این تعبیر مانند آن است که کسی در مقام تهدید به دیگری می گوید ساعرف لك أمرك"به زودی عملت را به تو معرفی خواهم کرد"در حالی که هم امروز نیز چنین معرفی موجود است،منظور آن است که نتیجه آن را به تو خواهم داد.

آری خداوند همیشه و در همه حال از اسرار درون و برون به طور کامل آگاه است،ولی اثر این آگاهی در قیامت و به هنگام پاداش و کیفر ظاهرتر و آشکارتر می گردد،و این هشداری است به همه انسانها که اگر به راستی به آن

ایمان داشته باشند سد نیرومندی در میان آنان و گناهان ایجاد می کند،اعم از گناهان آشکار و پنهان،و گناهان برون و درون، و اثر تربیتی این اعتقاد بر کسی پنهان نیست.

***

نکته ها:

اشاره

۱-رابطه سوگندهای این سوره و هدف آن

از سؤالاتی که پیرامون این سوره مطرح می شود این است که چه ارتباطی میان سوگند به اسبهای مجاهدان و جمله" إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ "وجود دارد؟ زیرا بررسی آیات قرآن به ما نشان می دهد که همواره نوعی ارتباط در میان قسمها و مقسم به(آنچه به آن قسم یاد می شود)موجود است و اصولا بلاغت و فصاحت قرآن نیز چنین مطلبی اقتضا می کند.

در باره آیات مورد بحث ممکن است رابطه چنین باشد که قرآن می گوید انسانهایی یافت می شوند ایثارگر که در مسیر جهاد بی پروا پیش می روند،و از هیچگونه فداکاری مضایقه ندارند،جان و مال خود را در راه خدا می دهند، با این حال چگونه بعضی آن همه بخیل و ناسپاسند،و در برابر نعمتهای حق نه حمد خدا می گویند و نه در راه او ایثار می کنند؟ درست است که قسم به اسبها خورده شده است،ولی می دانیم که اهمیت آنها از این نظر است که ابزاری برای مجاهدان هستند در واقع سوگند به جهاد مجاهدان است(همچنین اگر سوگند به شتران حاجیان و زوار خانه خدا باشد).

بعضی نیز گفته اند که ارتباط از این رو حاصل می شود که این حیوانات در طریق رضای حق به سرعت پیش می روند پس تو ای انسان چرا تسلیم او نیستی،

تو که اشرف مخلوقاتی،و شایسته تری؟! ولی مناسبت اول روشنتر است.

***

۲-آیا طبیعت انسان ناسپاسی و بخل است؟

ممکن است کسانی از جمله إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ چنین استفاده کنند که حالت "کنود"بودن،یعنی ناسپاسی و بخل، جزء طبیعت همه انسانها است،سپس این سؤال پیش می آید که این امر با و جدان بیدار و شعور فطری که انسان را دعوت به شکر منعم و ایثار می کند چگونه می تواند سازگار باشد؟ نظیر این سؤال در آیات زیادی از قرآن مجید که انسان را با نقاط ضعف واضحی توصیف می کند مطرح می شود.

در یک جا انسان"ظلوم و جهول"شمرده شده(احزاب-۷۲).

در جای دیگر"هلوع"(کم ظرفیت)(معارج-۱۹).

و در جای دیگر یؤوس و کفور(مایوس و ناسپاس)(هود-۹).

و در جای دیگر طغیانگر(علق-۶)توصیف شده است.

آیا به راستی همه این نقاط ضعف در طبیعت انسان نهفته است؟با اینکه قرآن تصریح می کند که خدا بنی آدم را گرامی داشته،و بر همه خلایق برتری بخشیده،: وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً (اسراء-۷۰).

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود،و آن اینکه:انسان دارای دو بعد وجودی است،و به همین دلیل می تواند در قوس صعودیش به"اعلی علیین"رسد،و در قوس نزولیش به اسفل سافلین کشیده شود.

اگر تحت تربیت مربیان الهی قرار گیرد،و از پیام عقل الهام پذیرد

ص :۲۵۴

و خودسازی کند،مصداق" وَ فَضَّلْنٰاهُمْ عَلیٰ کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنٰا تَفْضِیلاً "می شود.

و اگر بـــه ایمـــان و تقـــوی پشـــت کنـــد،و از خـــط اولیـــای خـــدا خـــارج گردد،بـــه صـــورت موجودی"ظلوم"و"کفار"و"یؤوس"و"کفور"و"هلوع"و"کنود" درمی آید.

و به این ترتیب هیچگونه تضادی در میان این آیات وجود ندارد،منتها هر کدام به یکی از ابعاد وجود انسان نگاه می کند.

آری در درون فطرت انسان ریشه تمام خوبیها و نیکیها و افتخارات و فضائل نهفته است،همانگونه که انسان آمادگی برای نقطه مقابل این فضائل نیز دارد، و لـذا هیـچ موجودی در عالم آفرینش در میان قوس صـعودی و نزولیش اینقـدر فاصـله نیست(دقت کنید).

***

۳-عظمت جهاد!

در قرآن مجید سـخن از مساله جهاد و عظمت مجاهدان راه خدا بسـیار به میان آمده،ولی شاید در هیچ جا مساله با این عظمت ترسـیم نشده است که حتی نفس زدن اسـبهای آنها،و جرقه های سم این سـتوران و گرد و غبار ناشی از حرکت سریع آنان،آن قدر با عظمت شناخته شده که مورد قسم قرار گرفته.

مخصوصا روی سـرعت عمل آنها که یکی از مهمترین عوامل پیروزی در جنگها است تکیه شده،و نیز روی اصل غافلگیری که یکی دیگر از عوامل موفقیت در جنگ است تکیه گردیده است.

و اینها همه آموزشی است در زمینه برنامه"جهاد".

قابل توجه اینکه در شان نزول این سوره نیز آمـده است که علی ع دسـتور داد در تاریکی شب مرکبها را آماده کننـد،خوراک لازم به آنها بدهند و زین بر آنها

نهند و به حالت آماده باش کامل درآیند،هنگامی که پرده تاریکی شب شکافته شد فورا نماز صبح را با یاران خود بجا آورد،و بلا فاصله به دشمن حمله کرد،دشمن وقتی بیدار شد که زیر دست و پای اسبهای مجاهدین اسلام قرار گرفته بود.

این حمله سریع و غافلگیرانه،هم تعداد تلفات را به حد اقل رساند،و هم در ساعاتی کوتاه به جنگ خاتمه داد،و جالب اینکه همه این مسائل در آیات این سوره به طرز ظریفی منعکس شده است.

بدیهی است نه اسب خصوصیت دارد،و نه مساله جرقه ناشی از برخورد سم آنها به سنگهای بیابان و نه گرد و غبار پای آنها آنچه موضوعیت دارد مساله جهاد،و سپس ابزار آن است که تمام وسائل جنگی امروز را شامل می شود همانگونه که در آیه ۶۰ سوره انفال در کنار"رباط الخیل"(اسبهای ورزیده) سخن از"قوه"و(نیرو)به صورت کلی به میان آمده.

*** خداوندا!توفیق جهاد و ایثار در راه رضایت را به ما مرحمت کن.

پروردگارا!نفس سرکش تمایل به ناسپاسی و کفر دارد،ما را از خطرات آن حفظ فرما.

بارالها!تو از اسرار درون و برون همه کس آگاهی،و از اعمال ما با خبری، با لطف و عنایت خود با ما رفتار کن.

آمین یا رب العالمین پایان سوره و العادیات

ص :۲۵۶

(۱۰۱) سوره قارعه این سوره در"مکه"نازل شده و دارای ۱۱ آیه است

اشاره

ص :۲۵۷

محتوی و فضیلت سوره قارعه

این سوره به طور کلی از معاد و مقدمات آن سخن می گوید،با تعبیراتی کوبنده و بیانی تکان دهنده،و انذار و هشداری صریح و روشن،و سرانجام انسانها را به دو گروه تقسیم می کند! گروهی که اعمالشان در میزان عدل الهی سنگین است،و پاداششان زندگانی سراسر رضایتبخش در جوار رحمت حق و گروهی که اعمالشان سبک و کم وزن است و سرنوشتشان آتش داغ و سوزان جهنم.

نام این سوره یعنی"قارعه"از آیه اول آن گرفته شده است.

در فضیلت آن همین بس که در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

من قرأ القارعه آمنه اللّه من فتنه الدجال ان یؤمن به،و من قیح جهنم یوم القیامه ان شاء اللّه: "کسی که سوره"قارعه"را بخواند خداوند متعال او را از فتنه"دجال"و ایمان آوردن به او حفظ می کند،و او را در قیامت از چرک جهنم دور می دارد انشاء اللّه" (۱).

ص :۲۵۸

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۳۰.

[سوره القارعه (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;اَلْقٰارِعَةُ (۱) مَا اَلْقٰارِعَةُ (۲) وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا اَلْقٰارِعَةُ (۳) یَوْمَ یَکُونُ اَلنّٰاسُ کَالْفَرٰاشِ اَلْمَبْثُوثِ
(۴) وَ تَکُونُ اَلْجِبٰالُ کَالْعِهْنِ اَلْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمّٰا مَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِینُهُ (۶) فَهُوَ فِی عِیشَةٍ رٰاضِیَةٍ (۷) وَ أَمّٰا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِینُهُ (۸) فَأُمُّهُ
هٰاوِیَةٌ (۹) وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا هِیَهْ (۱۰) نٰارٌ حٰامِیَةٌ (۱۱)

ص: ۲۵۹

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-آن حادثه کوبنده، ۲-و چه حادثه کوبنده ای؟! ۳-و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست؟ ۴-روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده به هر سو می دوند.

۵-و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد.

۶-(در آن روز)کسی که ترازوهای اعمالش سنگین است.

۷-در یک زندگی خشنود خواهد بود.

۸-و اما کسی که ترازوهایش سبک است.

۹-پناهگاهش "هاویه"(دوزخ)است.

۱۰-و تو چه می دانی هاویه چیست؟ ۱۱-آتشی است سوزان.

تفسیر:

حادثه کوبنده!

در این آیات که در وصف قیامت است،نخست می فرمایـد:"آن حادثه کوبنده"...(اَلْقارِعَهُ). "چه حادثه کوبنده ای است"؟!(مَا الْقارِعَهُ).

***

"و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست"؟(وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْقٰارِعَةُ).

"قارعه"از ماده"قرع"(بر وزن فرع)به معنی کوبیـدن چیزی بر چیزی است،به گونه ای که صـدای شدید از آن برخیزد تازیانه و چکش را نیز به همین مناسـبت"مقرعه"گویند بلکه به هر حادثه مهم و سخت"قارعه"گفته می شود (تاء تانیث در اینجا ممکن است اشاره به تاکید باشد).

بـا تعبیراتی که در آیه دوم و سـوم آمـده که حتی به پیـامبر اکرم ص می گویـد تو چه می دانی آن حـادثه سـخت و کوبنـده چیست، روشن می شود که این حادثه کوبنده بقدری عظیم است که ابعادش به فکر هیچکس نمی رسد.

به هر حال بسـیاری از مفسـران گفته اند که"قارعه"یکی از نامهای قیامت است،ولی درست روشن نساخته اند که آیا این تعبیر اشاره به مقدمات قیامت می باشد که عالم دنیا درهم کوبیده می شود،خورشـید و ماه تاریک می گردد،و دریاها برافروخته می شود،اگر چنین باشد انتخاب نام"قارعه"برای این حادثه دلیلش روشن است.

و یا اینکه منظور مرحله دوم،یعنی مرحله زنـده شـدن مردگان،و طرح نوین در عالم هستی است،و تعبیر به"کوبنده"به خاطر آن است که وحشت و خوف و ترس آن روز دلها را می کوبد.

آیـاتی که بعـد از آن آمـده بعضـی تنـاسب بـا حـادثه تخریب جهـان دارد، و بعضـی متناسب با زنـده شـدن مردگان است،ولی رویهمرفته احتمـال اول مناسـبتر به نظر می رسـد،هر چنـد در این آیـات هر دو حادثه پشت سـر یکـدیگر ذکر شـده است(مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن که از قیامت خبر می دهد).

*** سپس در توصیف آن روز عجیب می گوید:"همان روزی که مردم مانند

پروانه های پراکنده و حیران و سرگردان به هر سو می روند"(یَوْمَ یَکُونُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثُوثِ).

"فراش"جمع"فراشه"بسیاری آن را به معنی"پروانه"می دانند، بعضی نیز آن را به معنی"ملخ"تفسیر کرده اند،و ظاهرا این معنی از آیه ۷ سوره قمر که مردم را در آن روز به ملخهای پراکنده تشبیه می کند گرفته شده (کَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ)و گرنه معنی لغوی آن همان"پروانه"است.

به هر حال تشبیه به"پروانه"به خاطر آن است که پروانه ها معمولا خود را دیوانه وار به آتش می افکنند و می سوزانند،بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند.

این احتمال نیز دارد که تشبیه به پروانه اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه انسانها مستولی می شود.

و اگر"فراش"به معنی ملخها باشد تشبیه مزبور به خاطر این است که می گویند بسیاری از پرندگان به هنگام حرکت دستجمعی در مسیر معینی پرواز می کنند،جز ملخها که در حرکت گروهی مسیر مشخصی ندارند و هر کدام به سویی پیش می روند! باز این سؤال در اینجا مطرح است که این حیرت و سرگردانی و پراکنده گی و وحشت و اضطراب بر اثر حوادث هولناک پایان جهان است،و یا آغاز قیامت و حشر و نشر؟ پاسخ این سؤال از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود.

*** سپس به سراغ یکی دیگر از اوصاف آن روز رفته می افزاید:"و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده خواهد بود"(وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ).

"عهن"(بر وزن ذهن)به معنی پشم رنگ شده است.

و"منفوش"از ماده"نفش"(بر وزن نقش)به معنی گستردن پشم است که معمولا به وسیله ابزار مخصوص حلاجی و زدن پشم انجام می گیرد.

سابقا گفته ایم که طبق آیات مختلف قرآن کوه ها در آستانه قیامت نخست به حرکت درمی آیند بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان درمی آیند که در آیه مورد بحث آن را تشبیه به پشمهای رنگین حلاجی شده کرده است،پشمهایی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد،و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوه ها است.

این تعبیر ممکن است اشاره به رنگهای مختلف کوه ها نیز باشد،چرا که کوه های روی زمین هر کدام رنگ خاصی دارند.

به هر حال این جمله گواه بر آن است که آیات فوق از مراحل نخستین قیامت یعنی مرحله ویرانی و پایان جهان سخن می گوید.

*** بعد به مرحله حشر و نشر و زنده شدن مردگان و تقسیم آنها به دو گروه پرداخته،می فرماید:"اما کسی که ترازوهای عملش سنگین است..." (فَأَمّٰا مَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ).

*** "او در یک زندگی سراسر رضایت بخش خواهد بود"(فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رٰاضِيَةٍ).

*** "و اما کسی که ترازوهایش سبک است"...(وَ أَمّٰا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ).

***

"جایگاه و پناهگاهش دوزخ است"(فَأُمُّهُ هٰاوِيَةٌ).

*** "و تو چه دانی"هاویه"و دوزخ چیست"؟!(وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا هِيَهْ) (۱).

*** "آتشی است سوزان"!(نٰارٌ حٰامِيَةٌ).

"موازین"جمع"میزان"به معنی وسیله سنجش است،این واژه نخست در وزنهای مادی به کار رفته،سپس در موازین و مقیاسهای معنوی نیز استعمال شده است.

بعضی معتقدند که اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانی و قابل وزن درمی آید،و راستی آنها را با ترازوهای سنجش اعمال می سنجند.

این احتمال نیز داده شده که خود نامه اعمال را وزن می کنند اگر اعمال صالحی در آن نوشته شده است سنگین است و گرنه سبک وزن،یا بی وزن است.

ولی ظاهرا نیازی به این توجیهات نیست،میزان حتما به معنی ترازوی ظاهری که دارای کفه های مخصوص است نمی باشد،بلکه به هر گونه وسیله سنجش اطلاق می شود،چنان که در حدیثی می خوانیم:

ان امیر المؤمنین و الأئمه من ذریته(ع)هم الموازین: "امیر مؤمنان و امامان از دودمانش ترازوهای سنجشند" (۲).

و در حدیثی از امام صادق ع آمده است که وقتی از معنی"میزان" سؤال کردند.در پاسخ فرمود:المیزان العدل!:"ترازوی سنجش همان عدل

۱- ۱) "ما هیه"در اصل"ما هی"بوده سپس"هاء سکت"به آن الحاق شده است.

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۷ صفحه ۲۵۱.

است" (۱).

به این ترتیب وجود اولیاء اللّه یا قوانین عدل الهی مقیاسهایی هستند که انسانها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند،و به همان اندازه که با آنها شباهت و مطابقت دارند وزنشان است! روشن است که منظور از"سبکی"و"سنگینی"میزان به معنی سنگینی خود ترازوهای سنجش نیست،بلکه وزن چیزهایی است که با آن می سنجند.

ضمنا تعبیر به"موازین"به صورت صیغه جمع به خاطر آن است که اولیای حق و قوانین الهی هر کدام یکی از میزانهای سنجشند،و از این گذشته تنوع صفات و اعمال آدمی ایجاب می کند که هر کدام را با میزانی بسنجند،و الگوها و ترازهای سنجش متفاوت باشد.

"راغب"در"مفردات"می گوید:"میزان در قرآن مجید گاهی به صورت مفرد، و گاه به صورت جمع آمده،در صورت اول ناظر به کسی است که حساب می کند،یعنی خداوند یکتا،و در صورت دوم ناظر به حساب شوندگان است".

بعضی از مفسران نیز گفته اند که موازین جمع"موزون"است،یعنی عملی که آن را وزن می کنند،بنا بر این سنگین و سبک بودن موازین به معنی سنگین و سبک بودن خود اعمال است،نه سبک و سنگین بودن ترازوها (۲).

البته نتیجه هر دو یکی است ولی از دو راه مختلف.

در این زمینه شرح بیشتری در ذیل آیه ۸ و ۹ سوره اعراف(جلد ۶ صفحه

ص: ۲۶۵

۱- ۱) "تفسیر نور الثقلین"جلد ۲ صفحه ۵.
۲- ۲) این معنی را"زمخشری"در"کشاف"و فخر رازی در"تفسیر کبیر"و"ابو الفتوح رازی"در تفسیرش به عنوان یکی از دو احتمال در معنی"موازین"ذکر کرده اند.

۹۰)و همچنین ذیل آیه ۱۰۵ کهف(جلد ۱۲ صفحه ۵۶۷)و ذیل آیه ۱۰۲ سوره مؤمنون(جلد ۱۴ صفحه ۳۲۸)ذکر کرده ایم.

تعبیر به" عِیشَةٍ رٰاضِیَةٍ "(زندگی خشنود)تعبیر بسیار جالب و رسایی است از زندگی پر نعمت و سراسر آرامش بهشتیان در قیامت،این زندگی آن قدر رضایتبخش است که گویی خودش"راضی"است یعنی بجای اینکه"مرضیه"گفته شود برای تاکید هر چه بیشتر بجای اسم مفعول،"اسم فاعل"به کار رفته است (۱).

و این امتیاز بزرگ مخصوص زندگی آخرت است،چرا که زندگی دنیا هر قدر مرفه و پر نعمت و توأم با امن و امان و رضایت و خشنودی باشد باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست،تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت و خشنودی و آرامش و امنیت و مایه جمعیت خاطر می باشد.

تعبیر به"ام"در جمله" فَأُمُّهُ هٰاوِیَةٌ "به خاطر این است که"ام"به معنی "مادر"است،و می دانیم مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می برند،و نزد او می مانند،و در اینجا اشاره به این است که این گنهکاران خفیف المیزان محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی یابند،وای به حال کسی که پناهگاهش"جهنم"باشد! بعضی نیز گفته اند معنی"ام"در اینجا"مغز"است،زیرا عرب به مغز سر"ام الرأس"می گوید،بنا بر این معنی آیه چنین می شود که آنها را با سر در جهنم می افکنند،ولی این احتمال بعید به نظر می رسد زیرا در این صورت آیه

ص :۲۶۶

---

۱ - ۱) بعضی نیز"راضیه"را به معنی(ذات رضا)دانسته اند،یا اینکه چیزی در تقدیر می گیرند،و می گویند منظور رضایت صاحبان آنها است،ولی از میان سه تفسیر تفسیری که در بالا ذکر شد از همه مناسبتر است.

بعد" وَ ما أَدْراکَ ما هِیَهْ "(تو چه می دانی آن چیست)مفهوم درستی نخواهد داشت.

"هـاویه"از مـاده"هوی"به معنی افتادن و سـقوط کردن است،و آن یکی از نامهای"دوزخ"می باشـد،چرا که گنهکاران در آن سقوط می کنند، و نیز اشاره به عمق آتش دوزخ است.

و اگر"ام"را در اینجا به معنی"مغز"بگیریم"هاویه"به معنی سـقوط کننـده می باشد،ولی تفسـیر اول صـحیحتر و مناسـبتر به نظر می رسد.

"حـامیه"از مـاده"حمی"(بر وزن نفی)به معنی شـدت حرارت است و "حـامیه"در اینجـا اشـاره به سوزنـدگی فوق العاده آتش دوزخ است.

به هر حـال این جمله که می فرمایـد:"تـو چه می دانی هـاویه چیست؟هـاویه آتش سوزان است"تاکیـدی است بر این معنی که عذاب قیامت و آتش دوزخ فوق تصور همه انسانها است.

***

نکته:

اسباب سنگینی میزان اعمال

بدون شک،ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست،و با هم تفاوت زیادی دارند،و به همین جهت در روایات مختلف اسلامی،روی پاره ای از اعمال خیر،تکیه بیشتری شده است،و آنها اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده اند.

از جمله در حدیثی،از پیامبر اکرم ص می خوانیم که در تفسیر لا اله الا اللّه فرمود:

یعنی بوحـدانیته لاـ یقبـل اللّه الاعمـال الاـ بهـا،و هی کلمه التقوی یثقـل اللّه بهـا الموازین یوم القیـامه :"لاـ اله الاـ اللّه"اشـاره به وحدانیت خداوند

ص: ۲۶۷

است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود،و این کلمه تقوی است که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند" (۱).

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع در باره شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر اکرم ص آمده است:

خف میزان ترفعان منه و ثقل میزان توضعان فیه: "ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود سبک است،و میزانی که شهادتین در آن گذارده شود سنگین است" (۲).

و در حدیث دیگری از امام باقر ع یا امام صادق ع می خوانیم:

ما فی المیزان شیء اثقل من الصلاه علی محمد و آل محمد :"در میزان عمل چیزی سنگینتر از درود فرستادن بر محمد و آل محمد نیست"و در ذیل روایت می فرماید:"افرادی در قیامت در پای میزان عمل قرار می گیرند و کفه اعمالشان سبک است،سپس درود بر محمد و آل محمد را در آن می نهند و سنگین می شود (۳).

جالب اینکه در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

من کان ظاهره ارجح من باطنه خف میزانه!: "هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود"! (۴).

این بحث را با سخنی از سلمان فارسی که در حقیقت چکیده وحی و سنت است پایان می دهیم،در این حدیث می خوانیم:"کسی از طریق تحقیر به سلمان گفت:تو کیستی؟و چیستی؟ارزشی نداری سلمان در پاسخ گفت:

اما اولی و اولک فنطفه قذره و اما آخری و آخرک فجیفه منتنه فاذا کان یوم القیامه و نصبت الموازین فمن ثقلت موازینه فهو الکریم و من خفت موازینه فهو اللئیم:

۱- ۱ و ۲) "نور الثقلین "جلد ۵ صفحه ۶۵۹ حدیث ۱۲ و ۸.

۲- ۳) همان مدرک حدیث ۷.

۳- ۴) نور الثقلین ج ۵ صفحه ۶۶۰ حدیث ۱۳.

۴-

"اما آغاز وجود من و تو نطفه آلوده ای بوده،و پایان من و تو مرداری گندیده بیش نیست،هنگامی که روز قیامت فرا رسد و ترازوهای سنجش اعمال نصب گردد،هر کس ترازوی عملش سنگین بود شریف و بزرگوار است،و هر کس ترازوی عملش سبک بود پست و لئیم است" (۱).

***خداوندا!ترازوی عمل ما را با محبت محمد و آل محمد سنگین فرما.

پروردگارا!وصول به"عیشه راضیه"جز با لطف تو میسور نیست، خودت در این راه به ما کمک کن.

بارالها!آتش دوزخت سخت سوزان است و ما را تاب تحمل نیست،آن را با آب مرحمت و کرمت بر ما خاموش گردان.

آمین یا رب العالمین پایان سوره"قارعه"

ص :۲۶۹

۱- ۱) نور الثقلین ج ۵ صفحه ۶۶۰ حدیث ۱۴.

(۱۰۲) سوره تکاثر این سوره در مکه نازل شده و دارای ۸ آیه است

اشاره

ص: ۲۷۱

محتوی و فضیلت سوره "تکاثر"

بسیاری از مفسران معتقدند که این سوره در "مکه" نازل شده،بنا بر این سخنی که در باره تفاخر در آن آمده قاعده مربوط به قبائل قریش است که با امور موهومی بر یکدیگر فخر و مباهات می کردند.

ولی بعضی-مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان-معتقدند در مدینه نازل شده،و آنچه از تفاخر در آن آمده ناظر به یهود یا دو طائفه از انصار است ولی مکی بودن سوره با توجه به شباهت زیادی که با سوره های مکی دارد صحیحتر به نظر می رسد.

محتوای این سوره در مجموع نخست سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس یک مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر می کردند،سپس هشداری نسبت به مساله معاد و قیامت و آتش دوزخ،و سرانجام هشداری در زمینه مساله سؤال و بازپرسی از نعمتها می دهد.

نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده.

و در فضیلت تلاوت آن در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

و من قرأها لم یحاسبه اللّه بالنعیم الذی انعم علیه فی دار الدنیا،و اعطی من الاجر کانما قرء الف آیه: "کسی که آن را بخواند خداوند در برابر نعمتهایی که در دنیا به او داده او را مورد حساب قرار نمی دهد و پاداشی به او می دهد که گویی هزار آیه قرآن را تلاوت کرده (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع آمده است که خواندن این سوره در نمازهای

ص:۲۷۲

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۳۲

فریضه و نافله ثواب شهادت شهیدان دارد" (۱).

بـدیهی است اینهمه ثواب از آن کسی است که آن را بخواند و در برنامه زندگی به کار گیرد و روح و جان خود را هماهنگ با آن بسازد.

۱- ۱) "همان مدرك"(با تلخیص)

[سوره التكاثر (۱۰۲): آيات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;أَلْهٰاكُمُ اَلتَّكٰاثُرُ (۱) حَتّٰى زُرْتُمُ اَلْمَقٰابِرَ (۲) كَلاّٰ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلاّٰ سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴)
كَلاّٰ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ اَلْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ اَلْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهٰا عَيْنَ اَلْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ اَلنَّعِيمِ (۸)

ص: ۲۷۴

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-تفاخر و تکاثر شما را به خود مشغول داشته(و از خدا غافل کرده).

۲-تا آنجا که زیارت قبرها رفتید(و قبور مردگان خود را برشمردید).

۳-چنین نیست که شما خیال می کنید به زودی خواهید دانست.

۴-باز چنان نیست که شما می پندارید به زودی خواهید دانست.

۵-چنان نیست که شما خیال می کنید اگر شما علم الیقین(به آخرت)داشتید(به سراغ این موهومات و تفاخرها نمی رفتید).

۶-شما قطعا جهنم را خواهید دید! ۷-سپس(با ورود در آن)آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد.

۸-سپس در آن روز همه شما از نعمتهایی که داشته اید سؤال خواهید شد.

شان نزول:

همانگونه که اشاره کردیم مفسران معتقدند که این سوره در باره قبائلی نازل شد که بر یکدیگر تفاخر می کردند،و با کثرت نفرات و جمعیت یا اموال و ثروت خود بر آنها مباهات می نمودند تا آنجا که برای بالا بردن آمار نفرات قبیله به گورستان می رفتند و قبرهای مردگان هر قبیله را می شمردند!.

منتها بعضی آن را ناظر به دو قبیله از قبائل قریش در مکه می دانند،و بعضی دو قبیله از قبائل انصار پیامبر ص در مدینه و بعضی تفاخر یهود را بر دیگران،هر چند مکی بودن آن صحیحتر به نظر می رسد.

ولی مسلم است که این شان نزولها هر چه باشد هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند.

ص: ۲۷۵

تفسیر:

بلای تکاثر و تفاخر!

در این آیات نخست با لحنی ملامت بار می فرماید:"تفاخر و مباهات بر یکدیگر شما را از خدا و قیامت به خود مشغول داشت"(أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ).

*** "تا آنجا که به زیارت و دیدار قبرها رفتید،و قبور مردگان خود را برشمردید"(حَتّی زُرْتُمُ الْمَقابِرَ).

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که"تکاثر"و"تفاخر" آن چنان آنها را به خود مشغول داشته که تا لحظه ورود در قبر نیز ادامه دارد.

ولی معنی اول با تعبیر" زُرْتُمُ الْمَقابِرَ "و همچنین شان نزولها و خطبه نهج البلاغه که به خواست خدا بعدا به آن اشاره می شود سازگارتر است.

"الهاکم"از ماده"لهو"به معنی سرگرم شدن به کارهای کوچک و غافل ماندن از اهداف و کارهای مهم است،"راغب"در"مفردات"می گوید:

"لهو"چیزی است که انسان را به خود مشغول داشته،و از مقاصد و اهدافش بازمی دارد.

"تکاثر"از ماده"کثرت"به معنی تفاخر و مباهات و فخرفروشی بر یکدیگر است (۱).

"زرتم"از ماده"زیاره"و"زور"(بر وزن قول)در اصل به معنی قسمت بالای سینه است،سپس به معنی ملاقات کردن و روبرو شدن به کار رفته است،و

۱- ۱) در استعمالات روزمره فارسی"تکاثر"به معنی ثروت اندوزی استعمال می شود در حالی که این معنی در ریشه لغوی آن نیست،ولی در بعضی از روایات که بعدا به آن اشاره می کنیم چنین استعمالی آمده است.

"زور"(بر وزن قمر)به معنی کج شدن قسمت بالای سینه است،و از آنجا که دروغ نوعی انحراف از حق است،به آن،"زور"(بر وزن نور)اطلاق می شود.

"مقابر"جمع"مقبره"به معنی محل قبر میت است،و زیارت کردن مقابر در اینجا یا کنایه از مرگ است(طبق بعضی از تفاسیر)و یا به معنی رفتن به سراغ قبرها برای شماره کردن و تفاخر نمودن(طبق تفسیر مشهور).

و همانگونه که گفتیم معنی دوم صحیحتر به نظر می رسد،و یکی از شواهد آن سخنی است که از امیر مؤمنان علی ع در این زمینه در نهج البلاغه آمده است که بعد از تلاوت" أَلْهاكُمُ التَّكاثُرُ حَتّى زُرْتُمُ الْمَقابِرَ "فرمود:

یا له مراما ما ابعده؟ و زورا ما اغفله؟و خطرا ما أفظعه؟لقد استخلوا منهم ای مدکر و تناوشوهم من مکان بعید،ا فبمصارع آبائهم یفخرون؟ام بعد ید الهلکی یتکاثرون؟یرتجعون منهم اجسادا خوت،و حرکات سکنت،و لان یکونوا عبرا احق من ان یکونوا مفتخرا!:

"شگفتا!چه هدف بسیار دوری؟و چه زیارت کنندگان غافلی؟و چه افتخار موهوم و رسوایی؟به یاد استخوان پوسیده کسانی افتاده اند که سالها است خاک شده اند،آنهم چه یادآوری؟با این فاصله دور به یاد کسانی افتاده اند که سودی به حالشان ندارند،آیا به محل نابودی پدران خویش افتخار می کنند؟ و یا با شمردن تعداد مردگان و معدومین خود را بسیار می شمرند؟آنها خواهان بازگشت اجسادی هستند که تار و پودشان از هم گسسته،و حرکاتشان به سکون مبدل شده.

این اجساد پوسیده اگر مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند"! (۱).

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۲۲۱

ایـن خطبـه کـه تنهـا بـه قســمتی از آن در اینجـا اشـاره کرده ایـم بقـدری تکـان دهنـده و گویـا و صــریح است کـه"ابـن ابی الحدیـد"معتزلی می گویـد:من به کسـی که همه امتها به او سوگند یاد می کنند قسم می خورم که از پنجاه سال پیش تا کنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام،و در هر بار در درون قلبم لرزش و ترس و پند و موعظه تازه ای پدید آمده،و در روحم به سـختی اثر گـذارده، اعضـاء و جوارحم به لرزه افتـاده،و هرگز نشـده که در آن تامـل کنم جز اینکه در آن حال به یاد مرگ خانواده و بستگان و دوستانم افتاده ام و درست برایم مجسم شده که من همانم که امام ع توصیف فرموده است.

چقـدر واعظان و خطبا و گوینـدگان و افراد فصـیح در این باره سـخن گفته اند،و من گوش فرا داده ام،و در سـخنان آنها دقت کرده ام،ولی در هیچیک تاثیر سخن امام ع را نیافته ام!.

این تـاثیری که سـخن او در قلب من می گـذارد یـا از ایمانی سرچشـمه می گیرد که به گوینـده آن تعلق دارد،و یا نیت یقین و اخلاص او سبب شده است که اینچنین در ارواح نفوذ کند،و در قلوب جایگزین شود" (۱).

او در قســمت دیگری از ســخنانش می گویــد:ینبغی لــو اجتمع فصــحاء العرب قــاطبه فی مجلس و تلی علیهــم ان یســجدوا له!:"سـزاوار است اگر فصـحاء عرب همگی در مجلسـی اجتمـاع کننـد و این خطبه برای آنهـا خوانـده شود در برابر آن سـجده کننـد،و در همین جـا اشـاره به گفتـار معاویه در باره فصاحت امیر مؤمنان علی ع می کنـد که می گویـد:و اللّه ما سن الفصاحه لقریش غیره:

"به خدا هیچکس فصاحت را برای قریش غیر او پایه گذاری نکرد"! ***

ص :۲۷۸

۱- ۱) شرح"نهج البلاغه""ابن ابی الحدید"جلد ۱۱ صفحه ۱۵۳

در آیه بعد آنها را با این سخن مورد تهدید شدید قرار داده،می فرماید:

"چنین نیست که شما می پندارید و با آن تفاخر می کنید،شما به زودی نتیجه این تفاخر موهوم خود را خواهید دانست"(کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

*** باز برای تاکید می افزاید:"سپس چنین نیست که شما می پندارید،به زودی خواهید دانست"(ثُمَّ کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ).

جمعی از مفسران این دو آیه را تکرار و تاکید یک مطلب دانسته اند و هر دو به صورت سربسته از عذابهایی که در انتظار این مستکبران متفاخر است خبر می دهد.

در حالی که بعضی دیگر اولی را اشاره به عذاب قبر و برزخ که انسان بعد از مرگ،با آن روبرو می شود دانسته اند،و دومی را اشاره به عذاب قیامت.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است که فرمود:"

ما زلنا نشک فی عذاب القبر حتی نزلت أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ ،الی قوله کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ،یرید فی القبر، ثُمَّ کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ ،بعد البعث ":

گروهی از ما پیوسته در باره عذاب قبر در شک بودند تا اینکه سوره " أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ "نازل شد تا آنجا که فرمود: کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ منظور از آن عذاب قبر است،سپس می فرماید: ثُمَّ کَلاّ سَوْفَ تَعْلَمُونَ منظور عذاب قیامت است" (۱).

در تفسیر کبیر فخر رازی این مطلب از یکی از یاران علی ع بنام"زر بن جیش"نقل شده که می گوید:ما از عذاب قبر در شک بودیم تا از علی ع

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۳۴

شنیدیم که می فرمود:"این آیه دلیل بر عذاب قبر است" (۱).

*** سپس می افزاید:"اینچنین نیست که شما تفاخر کنندگان می پندارید اگر شما به آخرت ایمان داشتید و یا علم الیقین آن را می دانستید هرگز به سراغ این امور نمی رفتید و تفاخر و مباهات به این مسائل باطل نمی کردید"(کَلّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ) (۲).

*** باز برای تاکید و انذار بیشتر می افزاید:"شما قطعا جهنم را خواهید دید" (لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ).

*** "سپس با ورود در آن،آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد" (ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقِینِ).

*** "سپس در آن روز همه شما قطعا از نعمتهایی که داشته اید سؤال خواهید شد".

(ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ).

باید در آن روز روشن سازید که این نعمتهای خداداد را در چه راهی مصرف کرده اید؟و از آنها برای اطاعت الهی یا معصیتش کمک گرفته اید،یا

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی"جلد ۳۲ صفحه ۷۸

۲- ۲) بعضی معتقدند که واژه"کلا"در اینگونه موارد برای تاکید و به معنی"حقا" می باشد این سخن را طبرسی در مجمع البیان نقل می کند و می گوید:"العرب تؤکد بکلا و حقا".

نعمتها را ضایع ساخته هرگز حق آن را ادا ننموده اید؟ ***

نکته ها:

اشاره

۱-سرچشمه تفاخر و فخرفروشی

از آیات فوق استفاده می شود که یکی از عوامل اصلی تفاخر و تکاثر و فخر فروشی همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است.

از این گذشته جهل انسان به ضعفها و آسیب پذیریهایش،به آغاز پیدایش و سرانجامش،از عوامل دیگر این کبر و غرور و تفاخر است،به همین دلیل قرآن مجید برای درهم شکستن این تفاخر و تکاثر سرگذشت اقوام پیشین را در آیات مختلف بازگو می کند که چگونه اقوامی با داشتن امکانات و قدرت فراوان با وسائل ساده ای نابود شده اند.

با وزش بادها،با یک جرقه آسمانی(صاعقه)،با یک زمین لرزه،با نزول باران بیش از حد،خلاصه با"آب"و"باد"و"خاک"و گاه با"سجیل"و"پرندگان کوچک"،نابود شدند و از میان رفتند.

با اینحال اینهمه تفاخر و غرور برای چیست؟!.

عامل دیگری برای این امر همان احساس ضعف و حقارت ناشی از شکستها است که افراد برای پوشاندن شکستهای خود پناه به تفاخر و فخرفروشی می برند، و لذا در حدیثی از امام صادق ع

ما من رجل تکبر او تجبر الا لذله وجدها فی نفسه: "هیچکس تکبر و فخرفروشی نمی کند مگر به خاطر ذلتی که در نفس خود می یابد" (۱)و لذا هنگامی که احساس کند به حد کمال رسیده است

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۲ صفحه ۲۳۶ باب الکبر حدیث ۱۷

نیازی در این تفاخر نمی بیند.

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

ثلاثه من عمل الجاهلیه:

الفخر بالانساب،و الطعن فی الاحساب،و الاستسقاء بالانواء: "سه چیز است که از عمل جاهلیت است:تفاخر به نسب،و طعن در شخصیت و شرف خانوادگی افراد،و طلبیدن باران به وسیله ستارگان" (۱).

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

اهلک الناس اثنان:خوف الفقر،و طلب الفخر: "دو چیز مردم را هلاک کرده:ترس از فقر(که انسان را وادار به جمع مال از هر طریق و با هر وسیله می کند)و تفاخر" (۲).

و به راستی از مهمترین عوامل حرص و بخل و دنیاپرستی و رقابتهای مخرب و بسیاری از مفاسد اجتماعی همین ترس بی دلیل از فقر و تفاخر و برتری جویی در میان افراد و قبائل و امتها است.

و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم که فرمود:

ما اخشی علیکم الفقر و لکن اخشی علیکم التکاثر: "من از فقر بر شما نمی ترسم ولی از تکاثر بیم دارم" (۳).

"تکاثر"همانگونه که قبلا اشاره کردیم در اصل به معنی تفاخر است، ولی گاه به معنی فزون طلبی و جمع مال آمده چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

التکاثر،(فی)الاموال جمعها من غیر حقها،و منعها من حقها،و شدها فی الاوعیه :تکاثر جمع آوری اموال از طرق نامشروع،و خودداری از

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۳ صفحه ۲۹۱

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۷۳ صفحه ۲۹۰ حدیث ۱۲

۳- ۳) "الدر المنثور"جلد ۶ صفحه ۳۸۷

ادای حق آن و بستن آنها در خزینه ها و صندوقها است" (۱).

این بحث دامنه دار را با حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم ص پایان می دهیم، او در تفسیر" أَلْهاکُمُ التَّکاثُرُ "فرمود:

یقول ابن آدم مالی مالی،و ما لک من مالك الا ما اکلت فافنیت او لبست فابلیت او تصدقت فامضیت: "انسان می گوید مال من،مال من!در حالی که مال تو تنها همان غذایی است که می خوری،و لباسی که می پوشی،و صدقاتی که در راه خدا انفاق می کنی"! (۲)و این نکته ای است بسیار جالب که بهره هر کس از اموال فراوانی که جمع آوری می کند و گاه کمترین دقتی در حلال و حرام بودن آن ندارد چیزی جز همان مختصری که می خورد و می نوشد و می پوشد،و یا در راه خدا انفاق می کند نیست،و می دانیم:آنچه را شخصا مصرف می کند،ناچیز است و چه بهتر که از طریق انفاق بهره خود را بیشتر کند.

***

۲-یقین و مراحل آن:

"یقین"نقطه مقابل"شك"است،همانگونه که علم نقطه مقابل جهل است، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است،و طبق آنچه از اخبار و روایات استفاده می شود به مرحله عالی ایمان"یقین"گفته می شود،امام باقر ع فرمود:

"ایمان یك درجه از اسلام بالاتر است،و تقوی یک درجه از ایمان بالاتر،و یقین یک درجه برتر از تقوا است"سپس افزود:"و لم یقسم بین الناس شیء اقل من الیقین":"در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است"!

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۶۶۲ حدیث ۸

۲- ۲) "صحیح مسلم"(طبق نقل مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۵۳۴)

راوی سؤال می کند یقین چیست؟می فرماید:التوکل علی اللّه،و التسلیم للّه،و الرضا بقضاء اللّه،و التفویض الی اللّه!:"حقیقت یقین توکل بر خدا، و تسلیم در برابر ذات پاک او،و رضا به قضای الهی،و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است" (۱).

برتری مقام یقین از مقام تقوی و ایمان و اسلام چیزی است که در روایات دیگر نیز روی آن تاکید شده است (۲).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

من صحه یقین المرأ المسلم ان لا یرضی الناس بسخط اللّه،و لا یلومهم علی ما لم یؤته اللّه...ان اللّه بعدله و قسطه جعل الروح و الراحه فی الیقین و الرضا و جعل الهم و الحزن فی الشک و السخط: "از نشانه های صحت یقین مردم مسلمان این است که مردم را با خشم الهی از خود خشنود نکند،و آنها را بر چیزی که خداوند به او نداده است ملامت ننماید(آنها را مسئول محرومیت خود نشمارد)...خداوند به خاطر عدل و دادش آرامش و راحت را در یقین و رضا قرار داده،و اندوه و حزن را در شک و ناخشنودی"! از این تعبیرات و تعبیرات دیگر به خوبی استفاده می شود که وقتی انسان به مقام یقین می رسد آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرا می گیرد.

ولی با این حال برای یقین مراتبی است که در آیات فوق و آیه ۹۵ سوره واقعه(إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِینِ)به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است (۳).

۱-علم الیقین و آن این است که انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورد مانند کسی که با مشاهده دود ایمان به وجود آتش پیدا می کند.

ص: ۲۸۴

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۰ صفحه ۱۳۸ حدیث ۴

۲- ۲) "همان مدرک"صفحه ۱۳۵-۱۳۷

۳- ۳) "بحار الانوار"جلد ۷۰ صفحه ۱۴۳.

۲-عین الیقین،و آن در جایی است که انسان به مرحله مشاهده می رسد و با"چشم"خود مثلا آتش را مشاهده می کند.

۳-حق الیقین و آن همانند کسی است که وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس کند،و به صفات آتش متصف گردد،و این بالاترین مرحله یقین است.

محقق طوسی در یکی از سخنان خود می گوید:"یقین"همان اعتقاد جازم مطابق و ثابت است که زوال آن ممکن نیست،و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته،علم به معلوم،و علم به اینکه خلاف آن علم محال است، و دارای چند مرتبه است:"علم الیقین"و"عین الیقین"و"حق الیقین" (۱).

در حقیقت مرحله اول جنبه عمومی دارد و مرحله دوم،برای پرهیزگاران است و مرحله سوم مخصوص خاصان و مقربان.

و لذا در حدیثی آمده است که خدمت پیغمبر اکرم ص عرض کردند:

شنیده ایم بعضی از یاران عیسی روی آب راه می رفتند؟!فرمود:لو کان یقینه اشد من ذلک لمشی علی الهواء:اگر یقینش از آن محکمتر بود بر هوا راه می رفت"! مرحوم"علامه طباطبائی"بعد از ذکر این حدیث می افزاید:همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان،و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تاثیر دور می زند،بنا بر این هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد (۲).

و این است رمز رابطه یقین و تصرف خارق العاده در عالم آفرینش.

***

ص: ۲۸۵

۱- ۱) مطابق نقل"بحار الانوار"جلد ۷۰ صفحه ۱۴۳.

۲- ۲) "المیزان"جلد ۶ صفحه ۲۰۰(ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده).

۳-همگی دوزخ را مشاهده می کنند!

جمله" لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ "دارای دو تفسیر است:نخست اینکه منظور مشاهده دوزخ در آخرت است،که مخصوص کفار،و یا برای عموم جن و انس است،چرا که طبق بعضی آیات قرآن همگی از کنار جهنم باید بگذرند.

دیگر اینکه منظور مشاهده آن با شهود قلبی در همین عالم دنیا است،و در این صورت این جمله جواب قضیه شرطیه است،می فرماید:"اگر شما"علم الیقین"می داشتید"جهنم"را در همین جهان با چشم دل مشاهده می کردید" چرا که می دانیم بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند و وجود خارجی دارند.

ولی همانگونه که قبلا نیز اشاره کرده ایم تفسیر اول با آیات بعد که سخن از روز قیامت می گوید مناسبتر است،بنا بر این یک قضیه قطعی و غیر مشروط است.

***

۴-در قیامت از چه نعمتهایی سؤال می شود؟

در آخرین آیه این سوره خواندیم که مسلما همه شما روز قیامت از نعمتها بازپرسی خواهید شد،بعضی گفته اند منظور از این نعمت"سلامت"و"فراغت خاطر"است، و بعضی آن را"تندرستی"و"امنیت"می دانند و بعضی همه نعمتها را مشمول آیه شمرده اند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

النعیم الرطب،و الماء البارد ":"نعیم رطب و آب خنک است"! در حالی که در حدیث دیگری می خوانیم که"ابو حنیفه"از"امام صادق" ع در باره تفسیر این آیه سؤال کرد،امام ع سؤال را به او برگرداند،

و فرمود:"نعیم به عقیده تو چیست"؟عرض کرد:غذا است و طعام و آب خنک، فرمود:اگر خدا بخواهد تو را روز قیامت در پیشگاهش نگه دارد تا از هر لقمه ای که خورده ای،و هر جرعه ای که نوشیده ای،از تو سؤال کند باید بسیار در آنجا بایستی"!عرض کرد:"پس نعیم چیست"؟ فرمود:"ما اهل بیت هستیم که خداوند به وجود ما به بندگانش نعمت داده،و میان آنها بعد از اختلاف الفت بخشیده،دلهای آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده،و برادر خود ساخته،بعد از آنکه دشمن یکدیگر بودند،و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرده"...آری نعیم همان پیامبر ص و خاندان او است" (۱).

تفسیر این روایات ظاهرا مختلف،چنین است که"نعیم"یک معنی بسیار گسترده دارد که همه مواهب الهی را اعم از"معنوی"مانند دین و ایمان و اسلام و قرآن و ولایت،و انواع نعمتهای"مادی"را اعم از فردی و اجتماعی شامل می شود،منتها نعمتهایی که اهمیت بیشتری دارند مانند نعمت"ایمان و ولایت" بیشتر از آنها سؤال می شود که آیا حق آنها ادا شده یا نه؟و ظاهرا روایاتی که نعمتهای مادی را از شمول این آیه نفی می کند ناظر به این معنی است که شما نباید مصداقهای مهمتر را رها کرده به مصداقهای کوچکتر روی آورید،و در حقیقت هشداری است به مردم در زمینه سلسله مراتب مواهب و نعمتهای الهی و اینکه در برابر آنها مسئولیت سنگین دارند.

و چگونه ممکن است از این نعمتها سؤال نشود در حالی که سرمایه های بزرگی هستند که در اختیار بشر قرار داده شده،و باید از هر کدام دقیقا قدر- دانی کنند و شکر آن را بجای آورند،و در موارد خود صرف کنند.

***

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۵۳۵.

خداوندا!نعمتهای بی پایانت مخصوصا نعمت ایمان و ولایت را بر ما مستدام دار.

پروردگارا!توفیق ادای حق اینهمه نعمت را به ما مرحمت فرما.

بارالها!بر این نعمتهای بزرگ بیفزا و آنها را هرگز از ما سلب مکن.

آمین یا رب العالمین پایان سوره تکاثر

ص :۲۸۸

(۱۰۳) سوره و العصر این سوره در "مکه"نازل شده و دارای ۳ آیه است

اشاره

ص :۲۸۹

محتوی و فضیلت سوره"و العصر"

معروف این است که این سوره در"مکه"نازل شده،هر چند بعضی احتمال "مدنی"بودن آن را نیز داده اند،مقاطع کوتاه آیات سوره،و لحن آن،نیز شاهد مکی بودن آن است.

به هر حال جامعیت این سوره به حدی است که به گفته بعضی از مفسران تمام علوم و مقاصد قرآن در این سوره خلاصه شده است،و به عبارت دیگر:این سوره در عین کوتاه بودن برنامه جامع و کاملی برای سعادت انسان تنظیم و ارائه نموده است.

نخست از سوگند پر معنی به"عصر"شروع می شود که تفسیر آن را به زودی خواهید دید،سپس سخن از زیانکار بودن همه انسانها که در طبیعت زندگی تدریجی نهفته است به میان می آورد،بعد فقط یک گروه را از این اصل کلی جدا می کند،آنها که دارای برنامه چهار ماده ای زیر هستند:

ایمان،عمل صالح،سفارش یکدیگر به حق،و سفارش یکدیگر به صبر و این چهار اصل،در واقع برنامه های اعتقادی و عملی و فردی و اجتماعی اسلام را در برمی گیرد.

در باره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

من قرأ" وَ الْعَصْرِ "فی نوافله بعثه اللّٰه یوم القیامه مشرقا وجهه ضاحکا سنه قریره عینه حتی یدخل الجنه: "هر کس سوره"و العصر"را در نمازهای نافله بخواند خداوند او را در قیامت برمی انگیزد در حالی که صورتش نورانی، چهره اش خندان و چشمش(به نعمتهای الهی)روشن است،تا داخل بهشت

ص:۲۹۰

شود"! (1)و معلوم است که اینهمه افتخار و سرور و شادمانی از آن کسی است که این اصول چهارگانه را در زندگی خود پیاده کند،نه فقط به خواندن قناعت نماید.

۱- ۱) "تفسیر مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۴۵.

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;وَ اَلْعَصْرِ (۱) إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ لَفِی خُسْرٍ (۲) إِلاَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ تَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوٰاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-به عصر سوگند، ۲-که انسانها همه در زیانند.

۳-مگر کسانی که ایمان آورده،و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده،و یکدیگر را به شکیبایی و استقامت توصیه نموده اند.

ص :۲۹۲

تفسیر:

تنها راه نجات

در ابتدای این سوره با قسم تازه ای روبرو می شویم،می فرماید:"به عصر سوگند"!(وَ الْعَصْرِ).

واژه"عصر"در اصل به معنی"فشردن"است،و سپس به وقت عصر اطلاق شده،به خاطر اینکه برنامه ها و کارهای روزانه در آن پیچیده،و فشرده می شود.

سپس این واژه به معنی مطلق"زمان"و دوران تاریخ بشر و یا بخشی از زمان،مانند عصر ظهور اسلام و قیام پیغمبر اکرم ص،و امثال آن استعمال شده است،و لذا در تفسیر این سوگند مفسران احتمالات زیادی گفته اند:

۱-بعضی آن را اشاره به همان وقت"عصر"می دانند،به قرینه اینکه در بعضی دیگر از آیات قرآن به آغاز روز سوگند یاد شده است مانند" وَ الضُّحیٰ " (سوره ضحی آیه ۱)-یا- وَ الصُّبْحِ إِذٰا أَسْفَرَ (مدثر-۳۴).

این سوگند به خاطر اهمیتی است که این موقع از روز دارد چرا که زمان زمان دگرگونی نظام زندگی و حیات انسانها است،کارهای روزانه پایان می گیرد،پرندگان و حیوانات به لانه های خود بازمی گردند،خورشید سر در افق مشرق فرو می کشد،و هوا تدریجا رو به تاریکی می رود.

این دگرگونی انسان را به قدرت لا یزال الهی که بر این نظام حاکم است متوجه می سازد،و در حقیقت نشانه ای از نشانه های توحید و آیتی از آیات پروردگار است که شایسته سوگند می باشد.

۲-بعضی دیگر آن را اشاره به سراسر زمان و تاریخ بشریت دانسته اند که مملو از درسهای عبرت،و حوادث تکان دهنده و بیدارگر است،و روی همین جهت آن چنان عظمتی دارد که شایسته سوگند الهی است.

ص :۲۹۳

۳-بعضی روی قسمت خاصی از این زمان مانند عصر قیام پیغمبر اکرم ص یا عصر قیام مهدی ع که دارای ویژگی و عظمت خاصی در تاریخ بشر بوده و هست انگشت گذارده،و سوگند را ناظر به آن می دانند (۱).

۴-بعضی نیز به همان ریشه لغوی این واژه برگشته،و سوگند را ناظر به انواع فشارها و مشکلاتی می دانند که در طول زندگی انسانها رخ می دهد، آنها را از خواب غفلت بیدار می کند،به یاد خداوند بزرگ می اندازد،و روح استقامت را پرورش می دهد.

۵-بعضی دیگر آن را اشاره به"انسانهای کامل"می دانند که عصاره عالم هستی و جهان آفرینشند.

۶-بالآخره بعضی آن را ناظر به"نماز عصر"شمرده اند،به خاطر اهمیت ویژه ای که در میان نمازها دارد،زیرا آنها"صلاه وسطی"را که در قرآن روی آن تاکید خاصی به عمل آورده نماز عصر می دانند.

با اینکه تفسیرهای فوق با هم تضادی ندارد و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد و سوگند به تمام این امور مهم یاد شود،ولی در میان آنها از همه مناسبتر همان عصر به معنی زمان و تاریخ بشر است،چرا که بارها گفته ایم سوگندهای قرآن همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده، و مسلم است که خسران انسانها در زندگی نتیجه گذشتن زمان عمر آنها است، و یا عصر قیام پیغمبر خاتم ص به خاطر اینکه برنامه چهار ماده ای ذیل سوره در چنین عصری نازل گردیده.

از آنچه گفته شد عظمت آیات قرآن و گستردگی مفاهیم آن به خوبی

ص :۲۹۴

۱- ۱) در حدیثی از امام صادق(ع)می خوانیم که در تفسیر آیه وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ فرمود: العصر عصر خروج القائم :"منظور از عصر عصر قیام حضرت مهدی (سلام اللّٰه علیه)است"(نور الثقلین)جلد ۵ صفحه ۶۶۶ حدیث ۵.

روشن می شود که یک کلمه از آن تا چه حد پر معنی و شایسته تفسیرهای عمیق و گوناگونی است.

*** در آیه بعد اشاره به چیزی می کند که این سوگند مهم برای آن یاد شده است می فرماید:"به طور مسلم همه انسانها در زیانند"(إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ).

سرمایه های وجودی خود را چه بخواهند یا نخواهند از دست می دهند، ساعات و ایام و ماهها و سالهای عمر به سرعت می گذرد،نیروهای معنوی و مادی تحلیل می رود،و توان و قدرت کاسته می شود.

آری انسان،همانند کسی است که سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد، و بی آنکه بخواهد هر روز بخشی از آن سرمایه ها را از او بگیرند،این طبیعت زندگی دنیا است،طبیعت زیان کردن مداوم! یک قلب استعداد معینی برای ضربان دارد،وقتی آن استعداد و توان پایان گرفت قلب خود به خود می ایستد،بی آنکه عیب و علت و بیماری در کار باشد، و این در صورتی است که بر اثر بیماری قبلا از کار نیفتد همچنین سایر دستگاههای وجودی انسان و سرمایه های استعدادهای مختلف او.

"خسر"(بر وزن عسر)و"خسران"چنان که"راغب"در"مفردات" می گوید:به معنی کم شدن سرمایه است،گاه به انسان نسبت داده می شود و می گویند فلان کس زیان کرد،و گاه به خود عمل نسبت داده می شود و می گویند:

تجارتش زیان کرد،این واژه غالبا در سرمایه های برونی مانند مال و مقام به کار می رود،و گاه در سرمایه های درونی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب و این همان است که خداوند متعال به عنوان"خسران مبین"(زیان آشکار) از آن یاد فرموده آنجا که می گوید: إِنَّ الْخاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ

أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ أَلا ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ زیانکاران واقعی کسانی هستند سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در قیامت از دست می دهند،بدانید خسران مبین همین است"(زمر-۱۵) (۱).

"فخر رازی"در تفسیر این آیه سخنی نقل می کند که حاصلش چنین است:

"یکی از بزرگان پیشین می گوید:معنی این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم،فریاد می زد و می گفت:ارحموا من یذوب رأس ماله ارحموا من یذوب رأس ماله!:"رحم کنید به کسی که سرمایه اش ذوب می شود،رحم کنید به کسی که سرمایه اش ذوب می شود"!پیش خود گفتم این است معنی إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِي خُسْرٍ :عصر و زمان بر او می گذرد و عمرش پایان می گیرد،و ثوابی کسب نمی کند و در این حال زیانکار است" (۲).

به هر حال از نظر جهان بینی اسلام دنیا یک بازار تجارت است همانگونه که در حدیثی از امام هادی ع علی بن محمد النقی می خوانیم:

الدنیا سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون :"دنیا بازاری است که جمعی در آن سود می برند و جمع دیگری زیان (۳).

آیه مورد بحث می گوید همه در این بازار بزرگ زیان می کنند مگر یک گروهی که برنامه آنها در آیه بعد بیان شده است.

*** آری تنها یک راه برای جلوگیری از این خسران عظیم و زیان قهری و اجباری وجود دارد،فقط یک راه که در آخرین آیه این سوره به آن اشاره شده است،

ص :۲۹۶

۱- ۱) "مفردات راغب"ماده"خسر".
۲- ۲) "تفسیر فخر رازی"جلد ۳۲ صفحه ۸۵.
۳- ۳) "تحف العقول"صفحه ۳۶۱(کلمات امام هادی"ع").

می فرماید"مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند،و یکدیگر را به طرفداری و انجام حق سفارش کردند،و یکدیگر را به صبر و استقامت توصیه نمودند"(إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ).

و به تعبیر دیگر چیزی که می تواند جلو این زیان بزرگ را بگیرد و آن را به منفعت و سودی عظیم مبدل کند آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه،سرمایه ای گرانبهاتر و ارزشمندتر به دست آورد که نه تنها جای خالی آن سرمایه پر شود،بلکه دهها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد.

هر نفسی که انسان می زند یک گام به مرگ نزدیکتر می شود چنان که امیر مؤمنان علی ع در آن عبارت نورانیش فرمود:نفس المرء خطاه الی أجله "نفسهای انسان گامهای او به سوی مرگ است" (۱).

بنا بر این،هر ضربانی که قلب انسان می زند او را یک قدم به پایان عمر نزدیکتر می سازد،و به این ترتیب باید در برابر این زیان قطعی کاری کرد که جای خالی پر شود.

گروهی سرمایه های نفیس عمر و زندگی را از دست می دهند و در برابر آن مالی مختصر یا بسیار،خانه ای محقر یا کاخی زیبا،فراهم می سازند.

گروهی تمام این سرمایه را برای رسیدن به مقامی از دست می دهند.

و گروه هایی آن را در مسیر عیش و نوش و لذات زودگذر مادی.

مسلما هیچیک از اینها نمی تواند بهای آن سرمایه عظیم باشد،بهای آن فقط و فقط رضای خدا و مقام قرب او است.

یا همان گونه که امیر مؤمنان علی ع فرموده

انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنه فلا تبیعوها الا بها: "برای وجود شما بها و قیمتی جز بهشت نیست،مبادا

۱- ۱) "نهج البلاغه"کلمات قصار جمله ۷۴.

آن را به کمتر از آن بفروشید" (۱).

و یا همانگونه که در دعای ماه رجب از امام صادق ع آمده است:

خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرضون الا لک: "آنها که بر غیر تو وارد شوند مایوس خواهند شد،و آنها که به سراغ غیر تو آیند زیانکارند"! و بی جهت نیست که یکی از نامهای قیامت"یوم التغابن"است،همانگونه که در آیه ۹ سوره"تغابن"آمده است ذٰلِکَ یَوْمُ التَّغٰابُنِ :"آن روز معلوم می شود چه کسانی مغبون شده و زیان کرده اند".

حسن مطلب،و لطف مساله اینجا است که از یک سو خریدار سرمایه های وجود انسان خداوند بزرگ است" إِنَّ اللّٰهَ اشْتَریٰ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ..."(توبه-۱۱۱).

از سوی دیگر سرمایه های کم را نیز خریداری می کند:" فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ "(زلزال-۷).

و از سوی دیگر بهای عظیم در برابر آن می پردازد،و گاه ده برابر و گاه تا هفتصد برابر و گاه بیشتر" فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللّٰهُ یُضٰاعِفُ لِمَنْ یَشٰاءُ " (بقره ۲۶۱)و همانگونه که در دعا وارد شده است یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر:"ای خدایی که حسنات کم را می پذیری و گناهان بسیار را می- بخشی".

و از سوی چهارم با اینکه تمام سرمایه ها را خودش در اختیار گذاشته، آن قدر بزرگوار است که برمی گردد و همانها را با گرانترین قیمت خریداری می کند! ***

ص :۲۹۸

۱- ۱) "نهج البلاغه"کلمات قصار جمله ۴۵۶.

نکته:

برنامه چهار ماده ای خوشبختی

قابل توجه اینکه قرآن برای نجات از آن خسران عظیم برنامه جامعی تنظیم کرده که در آن بر چهار اصل تکیه شده است:

اصل اول در این برنامه مساله "ایمان" است که زیربنای همه فعالیتهای انسان را تشکیل می دهد،چرا که تلاشهای عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می گیرد،نه همچون حیوانات که حرکاتشان به خاطر انگیزه های غریزی است.

و به تعبیر دیگر اعمال انسان تبلوری است از عقائد و افکار او،و به همین دلیل تمام انبیای الهی قبل از هر چیز به اصلاح مبانی عقیدتی امتها می پرداختند، مخصوصا با شرک که سرچشمه انواع رذائل و بدبختیها و پراکندگیها است به مبارزه می پرداختند.

جالب اینکه "ایمان" در اینجا به طور مطلق ذکر شده است،تا شامل ایمان به همه مقدسات گردد،یعنی از ایمان به خدا و صفات او گرفته،تا ایمان به قیامت و حساب و جزا و کتب آسمانی و انبیای الهی و اوصیای آنها.

در اصل دوم به میوه درخت بارور و پر ثمره ایمان پرداخته از "اعمال صالح" سخن می گوید.

چه تعبیر وسیع و پر محتوایی،آری "صالحات" همان "اعمال شایسته" نه فقط عبادات،نه تنها انفاق فی سبیل اللّه،نه فقط جهاد در راه خدا،نه تنها کسب علم و دانش،بلکه هر کار شایسته ای که وسیله تکامل نفوس و پرورش اخلاق و قرب الی اللّه و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه ها شود.

این تعبیر حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن یک سنگ مزاحم را از سر

راه مردم شامل می شود،تا نجات میلیونها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آئین حق و عدالت در تمام جهان.

و اگر در حدیثی از امام صادق ع"اعمال صالح "به"مواسات و مساوات با برادران دینی"تفسیر شده از قبیل بیان مصداق روشن است.

ممکن است گاهی اوقات اعمال صالح از بعضی از انسانهای غیر مؤمن سر زند ولی مسلما ریشه دار و پایدار و گسترده نیست،چرا که از انگیزه های عمیق الهی سرچشمه نمی گیرد،و از جامعیت برخوردار نیست.

قرآن در اینجا"صالحات"را مخصوصا به صورت"جمع"آورده،جمعی که"با الف و لام"همراه است،و معنی عموم دارد.و بیانگر این حقیقت است که راه جلوگیری از آن خسران طبیعی و قهری بعد از ایمان،انجام همه اعمال صالح است،نه تنها قناعت به یک یا چند عمل صالح،و به راستی اگر ایمان عمیقا در جان انسان جای گیرد،چنین آثاری را از خود ظاهر می سازد.

ایمان تنها یک اندیشه و اعتقاد در زوایای روح و فاقد هر گونه تاثیر نیست، ایمان تمام وجود انسان را به رنگ خود درمی آورد.

ایمان همانند چراغ پر نوری است که درون اطاقی روشن شود نه تنها فضای اطاق را نورانی می کند،بلکه شعاع آن از تمام دریچه های اطاق به بیرون می افتد،و هر کس از خارج بگذرد به خوبی می فهمد آنجا چراغ پر نوری روشن است.

همین گونه وقتی چراغ ایمان در سرای در قلب انسان روشن شود نور آن از"زبان"و"چشم"و"گوش"و"دست و پای انسان"منعکس می شود، حرکات هر کدام از آنها نشان می دهد نوری در قلب است که اشعه اش بیرون تافته.

به همین دلیل در آیات قرآن غالبا"عمل صالح"همراه"ایمان"به عنوان

"لازم و ملزوم"یکدیگر آمده است،در آیه ۹۷ سوره نحل می خوانیم: مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حياه طيبه:"هر فردی از مرد یا زن عمل صالحی انجام دهد در حالی که ایمان دارد ما او را با حیات پاکیزه ای زنده می کنیم"و در آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون می خوانیم:تاسف بدکاران بعد از جدایی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده اند،و لذا با اصرار زیاد تقاضای بازگشت برای انجام عمل صالح می کنند: رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صٰالِحاً فِيمٰا تَرَكْتُ .

و در آیه ۵۱ سوره مؤمنون آمده است که خداوند به رسولانش دستور می دهد"از طیبات تناول کنید و عمل صالح بجا آورید""يٰا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبٰاتِ وَ اعْمَلُوا صٰالِحاً ".

و از آنجا که ایمان و اعمال صالح هرگز تداوم نمی یابد مگر اینکه حرکتی در اجتماع برای دعوت به سوی حق و شناخت و معرفت آن از یک سو،و دعوت به استقامت و صبر در طریق انجام این دعوت از سوی دیگر صورت پذیرد،به دنبال این دو اصل،به دو اصل دیگر اشاره می فرماید که در حقیقت ضامن اجرای دو اصل اساسی"ایمان"و"عمل صالح"است.

در اصل سوم به مساله"تواصی به حق"یعنی دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می کند،تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند.

"تواصوا"از ماده"تواصی"همانگونه که راغب در مفردات آورده به معنی آن است که بعضی بعض دیگر را سفارش کنند و"حق"به معنی"واقعیت"یا"مطابقت با واقعیت"است،در کتاب "وجوه قرآن"دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است،مانند خدا،قرآن اسلام،توحید،عدل،صدق،آشکار بودن،

ص :۳۰۱

واجب بودن و مانند اینها،ولی همه آنها به ریشه ای که در بالا گفتیم باز می گردد.

به هر حال جمله" تَوٰاصَوْا بِالْحَقِّ "معنی بسیار وسیعی دارد که هم"امر به معروف و نهی از منکر"را شامل می شود،و هم"تعلیم و ارشاد جاهل"و "تنبیه غافل"و"تشویق"و"تبلیغ"ایمان و عمل صالح را.

بدیهی است کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می کنند،خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.

در اصل چهارم مساله شکیبایی و"صبر"و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن مطرح است،چرا که بعد از مساله شناخت و آگاهی،هر کس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است اگر استقامت و صبر نداشته باشد هرگز نمی تواند احقاق حق کند،و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.

آری احقاق حق،و اجرای حق،و ادای حق در جامعه جز با یک حرکت و تصمیم گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست.

"صبر"در اینجا نیز معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم صبر بر اطاعت را شامل می شود،و هم صبر در برابر انگیزه های معصیت،و هم صبر در برابر مصائب و حوادث ناگوار،و از دست دادن نیروها و سرمایه ها و ثمرات (۱).

با توجه به آنچه در بالا در مورد این اصول چهارگانه که به حق جامعترین برنامه حیات و سعادت انسانها است گفته شد روشن می شود که چرا در روایات آمده است که"وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم ص به یکدیگر می رسیدند پیش از آنکه از هم جدا شوند سوره"و العصر"را می خواندند،و محتوای بزرگ

۱- ۱) در باره حقیقت"صبر"و مراحل و شعب آن بحث مشروحی در جلد اول ذیل آیه ۱۵۳ سوره بقره داشته ایم.

این سوره کوچک را یادآور می شدند،سپس با یکدیگر خدا حافظی کرده به سراغ کار خود می رفتند" (۱).

و به راستی اگر مسلمانان امروز همین اصول چهارگانه را در زندگی فردی و اجتماعی خود اجرا کنند مشکلات و نابسامانیهای آنها حل می شود، عقب ماندگیها جبران می گردد،و ضعفها و شکست ها به پیروزی مبدل می شود، و شر اشرار جهان از آنها قطع می گردد.

***خداوندا!صبر و استقامت و توفیق تواصی به حق و صبر را به ما مرحمت کن.

پروردگارا!همه ما در خسرانیم،و جبران این خسران جز با لطف تو میسر نیست.

بارالها!ما دوست داریم که به این دستورات چهارگانه ای که در این سوره داده ای که عامل باشیم خودت توفیق را رفیق راه ما گردان.

آمین یا رب العالمین پایان سوره و العصر

۱- ۱) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۳۹۲.

(۱۰۴) سوره همزه این سوره در مکه نازل شده و دارای ۹ آیه است

اشاره

ص: ۳۰۵

محتوی و فضیلت سوره"همزه"

این سوره که از سوره های مکی است از کسانی سخن می گوید که تمام هم خود را متوجه جمع مال کرده،و تمام ارزشهای وجودی انسان را در آن خلاصه می کنند،سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است به دیده حقارت می نگرند و آنها را به باد استهزا می گیرند.

این ثروت اندوزان مستکبر،و خودخواهان حیله گر چنان از باده کبر و غرور مست می شوند که از تحقیر دیگران و عیبجویی و استهزا و غیبت آنها لذت می برند و با آن تفریح می کنند.

و در پایان سوره از سرنوشت دردناک آنها سخن می گوید که چگونه به صورت حقارت آمیزی در دوزخ پرتاب می شوند،و آتش سوزان جهنم قبل از هر چیز بر قلب آنها مسلط می گردد،و روح و جان آنها را که کانون اینهمه کبر و غرور و اینهمه شرارت بود به آتش می کشد،آتشی سوزان و مستمر و طولانی.

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

من قرأ سوره الهمزه اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من استهزأ بمحمد (ص)و اصحابه: "هر کس این سوره را تلاوت کند به عدد هر یک از کسانی که محمد و یارانش را استهزاء کردند ده حسنه به او داده می شود" (۱).

و در حدیثی از امام صادق می خوانیم:هر کس آن را در نماز فریضه ای بخواند فقر از او دور می شود،روزی به او رو می آورد،و مرگهای زشت و بد از او دفع می گردد" (۲).

ص:۳۰۶

۱- ۱ و ۲) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۵۳۶.

۲-

[سوره الهمزه (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ (۱) اَلَّذِي جَمَعَ مٰالاً وَ عَدَّدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مٰالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلاّٰ لَيُنْبَذَنَّ
فِي اَلْحُطَمَةِ (۴) وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا اَلْحُطَمَةُ (۵) نٰارُ اَللّٰهِ اَلْمُوقَدَةُ (۶) اَلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى اَلْأَفْئِدَةِ (۷) إِنَّهٰا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ
مُمَدَّدَةٍ (۹)

ص :۳۰۷

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای! ۲-همان کس که مال را جمع آوری و شماره کرده(بی آنکه حساب مشروع و نامشروع کند).

۳-گمان می کند که اموالش سبب جاودانگی او است! ۴-چنین نیست که او می پندارد،به زودی در حطمه(آتشی خردکننده)پرتاب می شود.

۵-و تو چه می دانی حطمه چیست؟ ۶-آتش برافروخته الهی است.

۷-آتشی که از دلها سرمی زند! ۸-این آتش بر آنها به صورت دربسته است.

۹-در ستونهای کشیده و طولانی!

شان نزول:

جمعی از مفسران چنین گفته اند که آیات این سوره در باره"ولید بن مغیره"نازل شده است که در پشت سر پیغمبر اکرم ص غیبت می کرد،و در پیش رو طعن و استهزاء می نمود.

بعضی دیگر آن را در باره افراد دیگری از سران شرک و دشمنان کینه توز و سرشناس اسلام مانند"اخنس بن شریق"و"امیه بن خلف"و"عاص بن وائل"دانسته اند.

ولی چنانچه این شان نزولها را بپذیریم باز عمومیت مفهوم آیات شکسته نمی شود،بلکه شامل تمام کسانی است که دارای این صفاتند.

ص: ۳۰۸

تفسیر:

وای بر عیبجویان و غیبت کنندگان!

این سوره با تهدیدی کوبنده آغاز می شود می فرماید:"وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!"(وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ) آنها که با نیش زبان و حرکات،دست و چشم و ابرو در پشت سر و پیش رو، دیگران را استهزاء کرده،یا عیبجویی و غیبت می کنند،یا آنها را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند.

"همزه"و"لمزه"هر دو صیغه مبالغه است (۱)اولی از ماده"همز" در اصل به معنی"شکستن"است و از آنجا که افراد عیبجو و غیبت کننده شخصیت دیگران را درهم می شکنند به آنها"همزه"اطلاق شده.

و"لمزه"از ماده"لمز"(بر وزن رمز)در اصل به معنی غیبت کردن و عیبجویی نمودن است.

در اینکه آیا این دو واژه به یک معنی است،و اشاره به غیبت کنندگان و عیبجویان می کند؟یا در میان این دو فرقی است؟مفسران احتمالات زیادی داده اند،بعضی آنها را به یک معنی گرفته اند،و بنا بر این ذکر این دو با هم برای تاکید است.

ولی بعضی گفته اند"همزه"به معنی غیبت کننده و"لمزه"به معنی عیبجو است.

بعضی دیگر"همزه"را به معنی کسانی که با اشارت دست و سر عیبجویی

۱- ۱) صیغه مبالغه غیر از اوزان ششگانه معروف به وزنهای دیگر نیز می آید،از جمله همین وزن است که اشباه و نظائری نیز در لغت عرب دارد مانند"ضحکه"به معنای کسی که بسیار خندان است.

می کنند و"لمزه"را به معنی کسانی که با زبان این کار را انجام می دهند دانسته اند.

بعضی"اولی"را اشاره به عیبجویی روبرو،و"دومی"را به عیبجویی پشت سر می دانند.

بعضی اولی را به معنی عیبجویی آشکار،و دومی را عیبجویی پنهان و با اشاره چشم و ابرو شمرده اند.

و گاه گفته شده هر دو به معنی کسی است که مردم را با القاب زشت و زننده یاد می کند.

و بالآخره در سخنی از"ابن عباس"آمده است که در تفسیر این دو چنین می گفت:هم المشاؤون بالنمیمه،المفرقون بین الاحبه،الناعتون للناس بالعیب:

"آنها کسانی هستند که سخن چینی می کنند،و میان دوستان جدایی می افکنند، و مردم را با عیوب توصیف می کنند" (۱).

گویا ابن عباس این سخن را از حدیثی که از پیغمبر اکرم ص نقل شده است استفاده کرده،آنجا که فرمود:

الا انبئکم بشرارکم؟قالوا:بلی یا رسول اللّه(ص)قال:المشاؤون بالنمیمه،المفرقون بین الاحبه،الباغون للبراء المعایب: "آیا شما را از شریرترین افراد خبر دهم؟گفتند:آری ای رسول خدا!فرمود:آنها که بسیار سخن چینی می کنند،در میان دوستان جدایی می افکنند،و برای افراد پاک و بیگناه در جستجوی عیوبند" (۲).

ولی از مجموع کلمات ارباب لغت استفاده می شود که این دو واژه به یک معنی است،و مفهوم وسیعی دارد که هر گونه عیبجویی و غیبت و طعن و استهزاء به وسیله زبان و علائم و اشارات و سخن چینی و بدگویی را شامل می شود.

ص:۳۱۰

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی"جلد ۳۲ صفحه ۹۲.

۲- ۲) "اصول کافی"جلد ۲ باب النمیمه حدیث ۱.

به هر حال تعبیر به"ویل"تهدید شدیدی است نسبت به این گروه، و اصولا آیات قرآن موضعگیری سختی در برابر اینگونه افراد نموده،و تعبیراتی دارد که در باره هیچ گناهی مانند آن دیده نمی شود،مثلا بعد از آنکه منافقان کوردل را به خاطر سخریه مؤمنان به عذاب الیم تهدید می کند،می فرماید: اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ :

"چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی،حتی اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی خداوند آنها را هرگز نمی بخشد"(توبه ۸۰).

شبیه همین معنی در باره منافقانی که پیغمبر اکرم ص را استهزا می کردند در سوره منافقون آیه ۵ آمده است.

اصولا آبرو و حیثیت اشخاص از نظر اسلام بسیار محترم است،و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد گناه بزرگی است،در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:اذل الناس من اهان الناس:"ذلیل ترین مردم کسی است که به مردم توهین کند"! (۱).

شرح بیشتری در این زمینه ذیل آیه ۱۱ و ۱۲ سوره حجرات(جلد ۲۲ صفحه ۱۷۷ تا ۱۹۵)آورده ایم.

*** سپس به سرچشمه این عمل زشت(عیبجویی و استهزاء)که غالبا از کبر و غرور ناشی از ثروت مایه می گیرد)پرداخته،می افزاید:"همان کسی که مال را جمع آوری و شماره کرده"بی آنکه حساب مشروع و نامشروع آن را کند (اَلَّذِی جَمَعَ مالاً وَ عَدَّدَهُ).

آن قدر به مال و ثروت علاقه دارد که پیوسته آنها را می شمرد،و از برق درهم و دینار،و پولهای دیگر،لذت می برد و شادی می کند.

ص:۳۱۱

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۵ صفحه ۱۴۲

هر درهم و دیناری برای او بتی است،نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیتها را در آن خلاصه می بیند،و طبیعی است که چنین انسان گمراه و ابلهی مؤمنان فقیر را پیوسته به باد سخریه بگیرد.

"عدده"در اصل از ماده"عد"به معنی شمارش است،بعضی نیز احتمال داده اند که از"عده"(بر وزن غده)به معنی آماده کردن این اموال و ذخیره نمودن برای مشکلات و روز مبادا است.

بعضی نیز آن را به امساک و نگهداری تفسیر نموده اند.

ولی معنی اول از همه ظاهرتر است.

به هر حال آیه ناظر به ثروت اندوزانی است که مال را نه به عنوان یک وسیله بلکه به عنوان یک هدف می نگرند،و در جمع آوری آن هیچ قید و شرطی قائل نیستند،از حلال و حرام و تجاوز بر حقوق دیگران،از طریق شرافتمندانه و یا طرق پست و رذیلانه آن را جمع آوری می کنند،و آن را تنها نشانه عظمت و شخصیت می دانند.

آنها مال را برای رفع نیازهای زندگی نمی خواهند،و به همین دلیل هر قدر بر اموالشان افزوده شود حرصشان بیشتر می گردد،و گرنه مال در حدود معقول و از طرق مشروع نه تنها مذموم نیست،بلکه در قرآن مجید گاهی از آن به عنوان"فضل اللّه"تعبیر شده،آنجا که می فرماید: وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّهِ (جمعه-۱۰)و در جای دیگر از آن تعبیر به خیر می کند: کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ :"بر شما مقرر شده که وقتی مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری از خود به یادگار گذارده وصیت کند".

چنین مالی مسلما نه مایه طغیان است،نه وسیله تفاخر،نه بهانه استهزای دیگران،اما مالی که معبود است و هدف نهایی است،و صاحبان آن را همچون "قارون"دعوت به طغیان می کند ننگ است و ذلت،و مصیبت است و نکبت،

ص :۳۱۲

و مایه دوری از خدا و خلود در آتش دوزخ است.

***و غالبا جمع آوری کمیت زیادی از این مال جز با آلودگیهای فراوان ممکن نمی شود.

لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم:که فرمود:

لاـ یجتمع المال الا بخمس خصال:بخل شدیـد،و امل طویل،و حرص غالب،و قطیعه رحم،و ایثار الـدنیا علی الآخره: "مال جز با پنـج خصـلت در یـک جـا جمع نمی شود:بخـل شدیـد،آرزوهـای دور و دراز،حرص غـالب، قطع رحم،و مقـدم داشـتن دنیا بر آخرت" (۱).

زیرا کسـانی که سـخاوتمندند و گرفتار آرزوهای دور و دراز نیسـتند مراقب حلال و حرامنـد،به ارحام خود کمک می کننـد،و غالبا اموال نزد آنها جمع نمی شود،هر چند درآمدشان زیاد باشد.

*** در آیه بعد می افزاید:"این انسان زراندوز و مال پرست گمان می کند اموالش سبب جاودانگی او است"(یَحْسَبُ أَنَّ مٰالَهُ أَخْلَدَهُ) (۲).

جالب اینکه"اخلد"در اینجا به صورت"فعل ماضـی"آمده،یعنی او گمان می کند اموالش او را به صورت یک موجود جاودانه در آورده است،نه مرگ می توانـد به سـراغ او آید،نه بیماریها و حوادث جهان مشـکلی برای او ایجاد می کند،چرا که مشکل گشا در نظرش تنها مال و ثروت است و این مشکل گشا

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۶۶۸ حدیث ۷

۲- ۲) "ماله"ممکن است اضافه"مال"به ضـمیر غالب باشد،یا ترکیب از"ما" موصوله و صـله آن،جمله"اخلده"که فعل ماضـی است معنی مضارع دارد و یا به معنی موجبات خلود است.

را در دست دارد.

چه پندار غلط و خیال خامی؟اموالی که آن قدر در اختیار قارون بود که کلید گنجهایش را چندین مرد زورمند به زحمت برمی داشت،ولی به هنگام حمله عذاب الهی نتوانستند مرگ او را ساعتی به تاخیر اندازند،و خداوند او و گنجهایش را در یک لحظه با یک زمین لرزه مختصر در زمین فرو برد: فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ (قصص-۸۱).

اموالی که نمونه کاملش در دست فراعنه مصر بود،ولی به مصداق" کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ کَرِیمٍ وَ نَعْمَهٍ کانُوا فِیها فاکِهِینَ ":

"چه بسیار باغها و چشمه ها از خود به جای گذاشتند و زراعتها و قصرهای جالب و گرانقیمت و نعمتهای فراوان دیگر که در آن متنعم بودند"(دخان-۲۵ تا ۲۷) ولی همه اینها به آسانی در عرض ساعتی به دیگران رسید:" کَذلِکَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِینَ "(دخان-۲۸).

و لذا در قیامت که پرده ها کنار می رود آنها به اشتباه بزرگشان پی می برند و فریادشان بلند می شود: ما أَغْنی عَنِّی مالِیَهْ هَلَکَ عَنِّی سُلْطانِیَهْ :"مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد،قدرت من نیز از دست رفت"(حاقه-۲۸ و ۲۹).

اصولا ـ انسان از فنا و نیستی متنفر است،و طرفدار خلود و جاودانگی است، و همین علاقه درونی به ما در مباحث معاد کمک می کند که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است،و الا غریزه عشق به جاودانگی در او نبود.

ولی این انسان مغرور و خودخواه و دنیاپرست گاه جاودانگی خود را در اموری می بیند که درست مایه فنا و نیستی او است،فی المثل مال و مقام را که غالبا دشمنان بقای او هستند وسیله جاودانگی می شمرد.

از این بیان روشن شد که پندار جاودانگی به وسیله مال دلیلی برای جمع مال،و جمع مال نیز عاملی برای استهزاء و سخریه دیگران در نظر این کوردلان

محسوب می شود.

*** قرآن در پاسخ این گروه می فرماید:"چنان نیست که او می پندارد" (کَلّا).

"بلکه به زودی با کمال ذلت و حقارت در آتشی خرد کننده پرتاب می شود"! (لَیُنْبَذَنَّ فِی الْحُطَمَهِ).

*** بعد"حطمه"را چنین تفسیر می کند:"و تو چه می دانی حطمه چیست"؟! (وَ ما أَدْراکَ مَا الْحُطَمَهُ).

*** "آتش برافروخته الهی است"(نارُ اللّهِ الْمُوقَدَهُ).

*** "آتشی که از دلها سرمی زند"و نخستین جرقه هایش در قلوب ظاهر می شود! (اَلَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ).

"لینبذن"از ماده"نبذ"(بر وزن سبز)به گفته"راغب"در"مفردات"در اصل به معنی دور انداختن چیزی به خاطر حقارت و بی ارزشی آن است.

یعنی خداوند،این مغروران خودخواه خود برتربین را در آن روز به صورت موجوداتی ذلیل و بی ارزش در آتش دوزخ پرتاب می کند،تا نتیجه کبر و غرور خود را ببینند.

"حطمه"صیغه مبالغه از ماده"حطم"به معنی درهم شکستن چیزی است،و این نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ به شدت اعضای آنها را درهم می شکند،ولی از بعضی از روایات استفاده می شود که"حطمه"نام تمام جهنم

ص :۳۱۵

نیست بلکه نام بخش فوق العاده سوزانی از آن است (۱).

فهم این معنی که آتش به جای سوزانـدن،اعضا را درهم بشـکند شاید در گذشـته مشـکل بود،ولی امروز که مساله شدت تاثیر امواج انفجـار بر همه مـا واضـح شـده که چگونه ممکن است امواج ناشـی از یـک انفجـار مهیب نه تنهـا انسانها بلکه میله های محکم آهن و ستونهای عظیم ساختمانها را درهم بشکند مطلب عجیبی نیست.

تعبیر به"نار اللّه"(آتش الهی)دلیل بر عظمت آن است و تعبیر به"موقده" دلیل بر فروزان بودن همیشگی آن است.

عجیب اینکه این آتش بر خلاف تمام آتشهای دنیا که نخست پوست را می سوزاند و سپس به داخل نفوذ می کند،اول بر دلها شراره می زند،و درون را می سوزاند،نخست قلب را،و بعد مغز و استخوان را،و سپس به خارج سرایت می کند.

ایـن چـه آتشـی اسـت کـه اولیـن جرقه هـایش بر دل آدمی ظـاهر می شـود؟این چه آتشـی است که درون را قبـل از برون می سوزاند؟همه چیز قیامت عجیب است و با این جهان تفاوت بسیار دارد،حتی درگیری آتش سوزانش!.

چرا چنین نباشد؟در حالی که قلبهای آنها کانون کفر و کبر و غرور بود و مرکز حب دنیا و ثروت و مال.

چرا آتش قهر و غضب الهی قبل از هر چیز بر قلوب آنها مسلط نشود در حالی که آنها دل مؤمنان را در این دنیا با سخریه ها و عیبجویی و غیبت و تحقیر سوزاندند،عدالت الهی ایجاب می کند که آنها کیفری همانند اعمالشان را ببینند.

***

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۳ صفحه ۱۷ و ۱۹ حدیث ۶۰ و ۶۴

در آخرین آیات این سوره می فرماید:این آتش سوزان بر آنها به صورت دربسته است"!(إِنَّها عَلَیْهِمْ مُؤْصَدَةٌ).

"مؤصده"از ماده"ایصاد"به معنی بستن در و محکم کردن آن است، و لذا به اطاقکهایی که در درون کوه ها.برای جمع اموال بوجود می آورند"وصید" می گفتند.

در حقیقت همانگونه که آنها اموال خود را در گاوصندوقها و مخازن در بسته نگاه می داشتند خداوند هم آنها را در عذاب در بسته دوزخ که راه خلاص و نجاتی از آن نیست زندانی می کند!.

*** و سرانجام می گوید:

"آنها در ستونهای کشیده و طولانی قرار خواهند داشت"(فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ) "عمد"جمع"عمود"به معنی ستون یا هر شیء طولانی مانند قطعات چوب و آهن است،و"ممدده"به معنی کشیده و طویل است.

جمعی از مفسران این تعبیر را اشاره به میخهای عظیم آهنین دانسته اند که درهای جهنم محکم با آنها بسته می شود،به گونه ای که راه خروج مطلقا از آن وجود ندارد،و بنا بر این تاکیدی است بر آیه قبل که می گوید درهای جهنم را بر آنها می بندند و از هر طرف محصورند.

بعضی نیز آن را اشاره به نوعی از وسائل عذاب و مجازات دانسته اند،شبیه چیزی که در میان ما به"کند و زنجیر"معروف است،و آن قطعه چوب یا آهن سنگینی است که دو فرورفتگی در آن به اندازه مچ پاها وجود دارد،پا را در آن می نهادند،و با میله ای روی آن را گرفته و قفل می کردند،به طوری که شخص قدرت بر حرکت نداشت،و این جزای شکنجه های آنها نسبت به مردم بیگناه در این دنیا است.

ص :۳۱۷

بعضی نیز تفسیر سومی به کمک اکتشافات اخیر برای آن ذکر کرده اند، و آن این که شعله های سوزان جهنم به صورت ستونهای کشیده و طولانی بر آنها مسلط می شود آنها می گویند در اکتشافات اخیر ثابت شده که اشعه مخصوص ایکس(رونتگن)بر خلاف اشعه های دیگر که به صورت مخروطی پخش می شود به صورت استوانه ای درست همچون ستون منتشر می گردد،و عجیب اینکه این اشعه در تمام وجود انسان نفوذ می کند،و حتی بر قلب مسلط می شود،و به همین دلیل برای عکسبرداری از اعضای داخلی از آن استفاده می کنند،معلوم می شود اشعه ای از آتش سوزان جهنم برمی خیزد که بی شباهت به اشعه فوق نیست (۱).

ولی از میان این تفاسیر مناسبتر همان تفسیر اول است(البته بنا بر بعضی از این تفاسیر جمله"فِی عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ "بیان حالت دوزخ و در بعضی دیگر بیان حال دوزخیان است ***

نکته ها:

اشاره

۱-کبر و غرور،سرچشمه گناهان بزرگ است.

"خود برتربینی"بلای عظیمی است که خمیر مایه بسیاری از معاصی محسوب می شود،غفلت از خدا،کفران نعمتها،غرق شدن در عیاشی و هوسبازی،تحقیر دیگران،و استهزای مؤمنان،همه از آثار شوم این صفت رذیله است،افراد کم ظرفیت همین که به نوایی می رسند،چنان گرفتار کبر و غرور می شوند که مطلقا ارزشی برای دیگران قائل نیستند،و همان سبب جدایی آنها از جامعه،و جدایی جامعه از آنها می شود.

در عالمی از پندار فرو می روند،خود را تافته ای جدا بافته می پندارند و

۱- ۱) "طنطاوی"ذیل آیات مورد بحث

حتی از مقربان خدا می شمارند،و همین سبب می شود که عرض و آبرو و حتی جان دیگران در نظر آنها،بی ارزش و بی مقدار باشد،به"همز"و"لمز"مشغول می شوند، و با عیبجویی و مذمت دیگران،به گمان خود بر عظمت خویش می افزایند! جالب اینکه در بعضی از روایات اینگونه افراد به"عقرب"تشبیه شده اند، که کارشان نیش زدن است،(و اگر نیش عقرب نه از ره کین است،نیش آنها از راه کینه توزیهاست).

در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم ص فرمود:"من در شب معراج گروهی از دوزخیان را دیدم که گوشت از پهلویشان جدا می کردند و به آنها می خوراندند!،از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟!گفت:هؤلاء الهمازون من امتک،اللمازون!:"اینها عیبجویان و استهزاء کنندگان از امت تواند" (۱)همانگونه که در بالا اشاره کردیم،بحث مشروحی در این زمینه ذیل آیات سوره حجرات داشته ایم.

***

۲-حرص بر جمع مال

در باره مال و ثروت،نظرات متفاوتی در جهت افراط و تفریط وجود دارد، بعضی چنان اهمیتی برای آن قائلند که حلال تمام مشکلاتش می دانند،تا آنجا که طرفداران این عقیده در اشعار خود داد سخن در این زمینه داده اند،از جمله شاعر عرب:می گوید: فصاحت سحبان و خط ابن مقله و حکمه لقمان و زهد بن ادهم اذا اجتمعت فی المرء و المرء مفلس فلیس له قدر بمقدار درهم!

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۶۶۷ حدیث ۵

:"فصاحت"سحبان"(فصیح معروف عرب)و خط"ابن مقله"(خطاط معروف)و حکمت"لقمان"و زهد"ابراهیم بن ادهم"اگر در انسانی جمع شود و مفلس و بی پول باشد قدر و مقامی حتی به مقدار یک درهم نخواهد داشت"! و لذا جای تعجب نیست که این گروه دائما به جمع اموال پردازند و آنی راحت ننشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد.

در نقطه مقابل این گروه جمعیتی هستند که برای مال و ثروت،کمترین ارزشی قائل نیستند،فقر را می ستایند و برای آن ارج قائلند،حتی مال را مزاحم تقوی و قرب خدا می دانند! ولی در برابر این دو عقیده که در طرف"افراط"و"تفریط"قرار دارد آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود،این است که مال خوب است اما به چند شرط:نخست اینکه:"وسیله"باشد و نه"هدف".

دیگر اینکه انسان را"اسیر"خود نسازد،بلکه انسان"امیر"بر آن باشد.

سوم اینکه از طرق مشروع به دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد.

علاقه به چنین مالی نه تنها دنیاپرستی نیست بلکه دلیلی بر علاقه به آخرت است،و لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:هنگامی که حضرت ذهب و فضه(طلا و نقره)را لعن و نفرین فرمود:یکی از یاران تعجب کرد و در این سؤال نمود امام ع فرمود:

لیس حیث تذهب الیه انما الذهب الذی ذهب بالدین و الفضه التی افاضت الکفر: "منظور از ذهب چیزی است که دین را از بین برد و منظور از فضه چیزی است که سرچشمه کفر و بی ایمانی می شود" (۱).

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۱۴۱ حدیث ۱۷.

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان ع می خوانیم:

السکر اربع سکرات سکر الشراب،و سکر المال،و سکر النوم،و سکر الملک: "مستی چهار- گونه است،مستی شراب،مستی مال،مستی خواب و مستی قدرت"! (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که مردی خدمتش آمد و عرض کرد پدر و مادرم به فدایت باد،مرا موعظه ای کن،فرمود:

ان کان الحسنات حقا فالجمع لما ذا؟و ان کان الخلف من اللّه عز و جل حقا فالبخل لما ذا؟!:

"اگر حسنات حق است و به آن ایمان داریم،جمع مال برای چیست؟(چرا در راه خدا انفاق نکنیم)و اگر پاداش و جبران الهی حق است،بخل برای چیست"؟ (۲).

بسیاری هستند تا پایان عمر به جمع آوری مال مشغولند،و سرانجام برای دیگران وامی گذارند،حسابش را آنها باید بدهند و بهره اش نصیب دیگران است لذا در حدیثی می خوانیم از امیر مؤمنان علی ع سؤال کردند،من اعظم الناس حسره؟:"چه کسی حسرتش از همه بیشتر است"؟! فرمود:من رأی ماله فی میزان غیره،و ادخله اللّه به النار و ادخل وارثه به الجنه!:"کسی که اموال خود را در ترازوی سنجش اعمال دیگران ببیند،خداوند او را به خاطر اموالش وارد دوزخ کند،و وارث او را به خاطر آن وارد بهشت سازد"! (۳).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع در تفسیر آیه" كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ أَعْمٰالَهُمْ حَسَرٰاتٍ عَلَيْهِمْ :"اینگونه خداوند اعمال آنها را مایه حسرتشان قرار می دهد"فرمود:

هو الرجل یدع المال لا ینفقه فی طاعه اللّه بخلا ثم یموت

ص:۳۲۱

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۳ صفحه ۱۴۲.

۲- ۲) "توحید صدوق"طبق نقل"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۶۶۸ حدیث ۸.

۳- ۳) "بحار الانوار"جلد ۷۳ صفحه ۱۴۲.

فیدعه لمن یعمل به فی طاعه اللّه او فی معصیته :"این در باره کسی است که مالی را وامی گذارد و به خاطر بخل،در راه طاعت الهی انفاق نمی کند، سپس می میرد و آن را برای کسی می نهد که در طاعت الهی یا در معصیتش مصرف می کند".

سپس امام ع افزود اگر در طریق اطاعت خدا صرف کند آن را در میزان عمل دیگری می بیند و حسرت می خورد،چرا که مال مال او بوده،و اگر در معصیت الهی صرف کند سبب تقویت او شده تا گناه کند(و باز عقوبت و حسرتش متوجه او است) (۱).

آری موضعگیری انسانها در برابر اموال مختلف است گاه از آن بت خطرناکی می سازند و گاه وسیله سعادت بزرگی.

این سخن را با حدیث پر معنایی از"ابن عباس"پایان می دهیم،او می گوید:

ان اول درهم و دینار ضربا فی الارض نظر الیهما ابلیس فلما عاینهما اخذهما فوضعهما علی عینیه،ثم ضمهما الی صدره،ثم صرخ صرخه،ثم ضمهما الی صدره،ثم قال:انتما قره عینی!و ثمره فؤادی ما ابالی من بنی آدم اذا احبوکما ان لا یعبدوا وثنا!حسبی من بنی آدم ان یحبوکما:

"هنگامی که نخستین سکه درهم و دینار در جهان زده شد ابلیس نگاهی به آنها افکند وقتی آنها را تماشا کرد آن دو را گرفت و بر چشمانش گذاشت،سپس برداشت و به سینه اش چسباند!بعد فریاد عاشقانه ای کشید!دگر بار به سینه اش چسباند،سپس گفت:شما(خطاب به درهم و دینار)نور چشمان منید و میوه دل من!اگر انسانها شما را دوست دارند برای من مهم نیست که بت پرستی نکنند.همین که شما را دوست دارند برای من کافی است"(چرا که شما برترین بت هستید) (۲).

۱- ۱) "همان مدرک"حدیث ۲۰.

۲- ۲) "همان مدرک"صفحه ۱۳۷ حدیث ۳.

***خداوندا!ما را از مستی مال و مقام و دنیا و شهوات حفظ کن.

پروردگارا!ما را از سلطه شیطان و بندگی درهم و دینار رهایی بخش.

بارالها!آتش دوزخ سخت شکننده است و رهایی از آن جز به لطف تو ممکن نیست ما را مشمول لطفت فرما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره همزه

ص :۳۲۳

(۱۰۵) سوره فیل این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵ آیه است

اشاره

ص :۳۲۵

محتوی و فضیلت سوره"فیل"

این سوره چنان که از نامش پیدا است اشاره به داستان تاریخی معروفی می کند که در سال تولد پیغمبر اکرم ص واقع شده،و خداوند خانه"کعبه" را از شر لشکر عظیم کفاری که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند حفظ کرد.

این سوره یادآور آن داستان عجیب است که بسیاری از مردم مکه آن را به خاطر داشتند،زیرا در گذشته نزدیکی واقع شده بود.

یادآوری این داستان هشداری است به کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت خدا کمترین قدرتی ندارند،خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک،و آن سنگریزه های نیم بند(حجاره من سجیل)در هم کوبید قدرت دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.

نه قدرت آنها عظیمتر از قدرت"ابرهه"بود،و نه لشکر و نفرات آنها هرگز به آن حد می رسید،یعنی شما که این ماجرا را با چشم خود دیدید چرا از مرکب غرور پائین نمی آیید؟! در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام صادق ع آمده است:"هر کسی سوره"فیل"را در نماز واجب بخواند در قیامت هر کوه و زمین هموار و کلوخی برای او شهادت می دهد که او او نمازگزاران است،و منادی صدا می زند در باره بنده من راست گفتید،شهادت شما را به سود یا زیان او می پذیرم بنده ام را بدون حساب داخل بهشت کنید او کسی است که من وی را دوست

ص :۳۲۶

دارم و عملش را نیز دوست دارم" (۱).

بـدیهی است اینهمه فضـیلت و ثواب و پاداش عظیم از آن کسـی است که با خواندن این آیات از مرکب غرور پیاده شود و در طریق رضای حق گام بردارد.

***

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۳۹.

[سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحٰابِ اَلْفِیلِ (۱) أَ لَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ (۲) وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبٰابِیلَ (۳) تَرْمِیهِمْ بِحِجٰارَهٍ مِنْ سِجِّیلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل(لشگر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند)چه کرد؟! ۲-آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟ ۳-و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد.

۴-که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دادند.

۵-در نتیجه آنها را همچون کاه خورده شده قرار داد.

ص :۳۲۸

شان نزول:

در حدیثی از امام علی بن الحسین ع می خوانیم:"ابو طالب همواره با شمشیرش از پیغمبر اکرم ص دفاع می کرد تا آنجا که می فرماید:(روزی) ابو طالب عرض کرد فرزند برادر!آیا تو مبعوث به همه مردم شده ای،یا تنها به قوم خودت؟ پیغمبر ص فرمود:نه،مبعوث به جمیع انسانها شده ام،از سفید و سیاه عربی و عجمی،سوگند به کسی که جانم در دست او است که من همه انسانهای سفید پوست و سیاه پوست را به این آئین دعوت می کنم،و تمام کسانی که بر قله کوه ها و دریاها هستند به این آئین فرا می خوانم،و من تمام زبانهای فارس و روم را دعوت می کنم.

هنگامی که این سخن به گوش قریش رسید تعجب کردند و گفتند آیا گوش به سخنان فرزند برادرت نمی دهی که چه می گوید؟به خدا سوگند اگر مردم فارس و روم این سخنان را بشنوند ما را از سرزمینمان می ربایند!و سنگهای خانه کعبه را قطعه قطعه جدا می کنند!اینجا بود که خداوند آیه شریفه وَ قٰالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنٰا أَ وَ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً يُجْبىٰ إِلَيْهِ ثَمَرٰاتُ كُلِّ شَيْءٍ :"آنها گفتند اگر ما هدایت را با بپذیریم ما را از سرزمینمان می ربایند!،آیا ما آنها را در حرم امنی که ثمرات هر چیز را به سوی آن می آورند جای ندادیم؟(قصص-۵۷).

و در باره این سخن آنها که خانه کعبه را متلاشی می کنند سوره"فیل"را نازل کرد"(و به آنها گوشزد نمود که هیچکس قادر بر چنین کاری نیست) (۱)

ص: ۳۲۹

۱- ۱) "روضه الواعظین"(مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۶۶۹ حدیث ۸)

داستان اصحاب الفیل

مفسران و مورخان این داستان را به صورتهای مختلفی نقل کرده اند، و در سال وقوع آن نیز گفتگو دارند،اما اصل داستان آن چنان مشهور است که در ردیف اخبار متواتر قرار گرفته،و ما آن را طبق روایات معروف که از "سیره ابن هشام"و"بلوغ الارب"و"بحار الانوار"و"مجمع البیان" خلاصه کرده ایم می آوریم:

"ذو نواس"پادشاه،مسیحیان نجران را که در نزدیکی آن سرزمین می زیستند تحت شکنجه شدید قرار داد،تا از آئین مسیحیت بازگردند،(قرآن این ماجرا را به عنوان اصحاب الاخدود در سوره"بروج"آورده،و ما آن را در تفسیر همان سوره مشروحا بیان کردیم).

بعد از این جنایت بزرگ مردی بنام"دوس"از میان آنها جان سالم به در برد،و خود را به"قیصر روم"که بر آئین مسیح بود رسانید،و ماجرا را برای او شرح داد.

از آنجا که فاصله میان"روم"و"یمن"زیاد بو"قیصر"نامه ای به"نجاشی" سلطان"حبشه"نوشت تا انتقام نصارای نجران را از"ذو نواس"بگیرد،و نامه را با همان شخص برای"نجاشی"فرستاد.

"نجاشی"سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی بنام "ارياط"روانه یمن کرد"ابرهه"نیز یکی از فرماندهان این سپاه بود.

"ذو نواس"شکست خورد،و"ارياط"حکمران یمن شد،بعد از مدتی، ابرهه بر ضد او قیام کرد و او را از بین برد و بر جای او نشست.

خبر این ماجرا به نجاشی رسید،او تصمیم گرفت"ابرهه"را سرکوب کند،ابرهه برای نجات خود موهای سر را تراشید،و با مقداری از خاک یمن

به نشانه تسلیم کامل نزد نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد.

نجاشی چون چنین دید او را بخشید و در پست خود ابقا نمود.

در این هنگام"ابرهه"برای اثبات خوش خدمتی کلیسای بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت،و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم جزیره عربستان را به جای"کعبه"به سوی آن فرا خواند،و تصمیم گرفت آنجا را کانون حج عرب سازد،و مرکزیت مهم مکه را به آنجا منتقل کند.

برای همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف،و در میان قبائل عرب و سرزمین حجاز فرستاد،اعراب که سخت به"مکه"و"کعبه"علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ"ابراهیم"خلیل می دانستند احساس خطر کردند.

طبق بعضی از روایات گروهی آمدند و مخفیانه"کلیسا"را آتش زدند، و طبق نقل دیگری بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند،و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ عکس العمل شدید نشان دادند و معبد"ابرهه"را بی اعتبار کردند.

"ابرهه"سخت خشمگین شد،و تصمیم گرفت خانه"کعبه"را به کلی ویران سازد،تا هم انتقام گرفته باشد،و هم عرب را متوجه معبد جدید کند،با لشگر عظیمی که بعضی از سوارانش از"فیل"استفاده می کردند عازم مکه شد.

هنگامی که نزدیک مکه رسید کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت آورند،و در این میان دویست شتر از"عبد المطلب" غارت شد.

"ابرهه"کسی را به داخل مکه فرستاد و به او گفت بزرگ مکه را پیدا کند،و به او بگوید:"ابرهه"پادشاه"یمن"می گوید:من برای جنگ نیامده ام،

تنها برای این آمده ام که این خانه کعبه را ویران کنم،اگر شما دست به جنگ نبرید نیازی به ریختن خونتان ندارم! فرستاده"ابرهه"وارد مکه شد و از رئیس و شریف"مکه"جستجو کرد، همه"عبد المطلب"را به او نشان دادند،ماجرا را نزد"عبد المطلب"بازگو کرد "عبد المطلب"نیز گفت:ما توانایی جنگ با شما را نداریم،و اما خانه کعبه را خداوند خودش حفظ می کند.

فرستاده ابرهه به عبد المطلب گفت،باید با من نزد او بیایی،هنگامی که عبد المطلب وارد بر ابرهه شد،او سخت تحت تاثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده عبد المطلب قرار گرفت،تا آنجا که"ابرهه"برای احترام او را از جا برخاست و روی زمین نشست،و"عبد المطلب"را در کنار دست خود جای داد، زیرا نمی خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند،سپس به مترجمش گفت از او بپرس حاجت تو چیست؟ مترجم گفت:حاجتم این است که دویست شتر را از من به غارت برده اند دستور دهید اموالم را بازگردانند.

ابرهه سخت از این تقاضا در عجب شد،و به مترجمش گفت:به او بگو هنگامی که تو را دیدم عظمتی از تو در دلم جای گرفت،اما این سخن را که گفتی در نظرم کوچک شدی تو در باره دویست شترت سخن می گویی،اما در باره "کعبه"که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانیش آمده ام مطلقا سخنی نمی گویی؟! "عبد المطلب"گفت:انا رب الإبل،و ان للبیت ربا سیمنعه!:

"من صاحب شترانم،و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند"(این سخن، ابرهه را تکان داد و در فکر فرو رفت).

"عبد المطلب"به مکه آمد،و به مردم اطلاع داد که به کوه های اطراف

پناهنده شوند،و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد، دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند: لا هم ان المرء یمنع رحله فامنع رحالك لا یغلبن صلیبهم و محالهم ابدا محالك! جروا جمیع بلادهم و الفیل کی یسبوا عیالك لاهم ان المرء یمنع رحله فامنع عیالك و انصر علی آل الصلیب و عابدیه الیوم آلک (۱) "خداوندا!هر کس از خانه خود دفاع می کند تو خانه ات را حفظ کن"! "هرگز مباد روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند".

"آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده اند تا ساکنان حرم تو را اسیر کنند".

خداوندا!هر کس از خانواده خویش دفاع می کند تو نیز از ساکنان حرم امنت دفاع کن".

"و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما".

سپس عبد المطلب به یکی از دره های اطراف مکه آمد و در آنجا با جمعی از قریش پناه گرفت،و به یکی از فرزندانش دستور داد بالای کوه ابو قبیس بروند ببینند چه خبر می شود.

فرزندش به سرعت نزد پدر آمد و گفت:پدر!ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر)به چشم می خورد که به سوی سرزمین ما می آید،عبد المطلب

۱- ۱) مورخان و مفسران اشعار فوق را مختلف آورده اند،آنچه در بالا آمد خلاصه ای است از ترکیب از نقلهای مختلف.

خرسند شد صدا زد:یا معشر قریش!ادخلوا منازلکم فقد آتاکم اللّه بالنصر من عنده:"ای جمعیت قریش!به منزلهای خود بازگردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد"این از یک سو.

از سوی دیگر ابرهه سوار بر فیل معروفش که"محمود"نام داشت با لشگر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه های اطراف سرازیر مکه شد، ولی هر چه بر فیل خود فشار می آورد پیش نمی رفت،اما هنگامی که سر او را به سوی یمن بازمی گرداندند به سرعت حرکت می کرد،ابرهه از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت.

در این هنگام پرندگانی از سوی دریا فرا رسیدند،همانند پرستوها و هر یک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت،یکی به منقار و دو تا در پنجه ها،تقریبا به اندازه نخود،این سنگریزه ها را بر سر لشگریان ابرهه فرو ریختند،و به هر کدام از آنها اصابت می کرد هلاک می شد،و بعضی گفته اند:

سنگریزه ها به هر جای بدن آنها می افتاد سوراخ می کرد و از طرف مقابل خارج می شد.

در این هنگام وحشت عجیبی بر تمام لشگر ابرهه سایه افکند،آنها که زنده مانده بودند پا به فرار گذاشتند،و راه یمن را سؤال می کردند که بازگردند، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان به زمین می ریختند.

خود"ابرهه"نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت،و او را به صنعاء(پایتخت یمن)بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید.

بعضی گفته اند اولین بار که بیماری حصبه و آبله در سرزمین عرب دیده شد آن سال بود.

تعداد فیلهایی را که ابرهه با خود آورده بود بعضی همان فیل"محمود" و بعضی هشت فیل و بعضی ده،و بعضی دوازده نوشته اند.

ص :۳۳۴

و در همین سال مطابق مشهور پیغمبر اکرم(ص)تولد یافت،و جهان به نور وجودش روشن شد،و لذا جمعی معتقدند که میان این دو رابطه ای وجود داشته.

به هر حال اهمیت این حادثه بزرگ بقدری بود که آن سال را"عام الفیل" (سال فیل)نامیدند و مبدأ تاریخ عرب شناخته شد" (۱).

***

تفسیر:

با ابرهه گو کز پی تعجیل نیاید!

در نخستین آیه این سوره پیغمبر اکرم ص را مخاطب ساخته می فرماید:

"آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد"؟(أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ).

آنها با آن همه لشگر و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند، و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز،آنها را درهم کوبید،فیلها را با پرنده های کوچك و سلاحهای پیشرفته آن روز را با سنگریزه"سجیل" از کار انداخت،تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد.

تعبیر به ا لم تر(آیا ندیدی؟)با اینکه این حادثه زمانی رخ داد که پیامبر ص دیده به جهان نگشوده بود،و یا مقارن تولد آن حضرت بود به خاطر آن است که حادثه مزبور بسیار نزدیك به عصر پیغمبر اکرم ص بود و بعلاوه بقدری مشهور و معروف و متواتر بود که گویی پیغمبر با چشم مبارکش آن را مشاهده

ص: ۳۳۵

۱- ۱) "سیره ابن هشام"جلد ۱ صحفه ۳۸ تا ۶۲ و"بلوغ الارب"جلد ۱ صحفه ۲۵۰ تا ۲۶۳ و"بحار الانوار"جلد ۱۵ صفحه ۱۳۰ به بعد و"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۴۲.

کرده بود،و جمعی از معاصران پیامبر مسلما آن را با چشم خود دیده بودند.

تعبیر به "اصحاب الفیل "به خاطر همان چند فیلی است که آنها با خود از یمن آورده بودند،تا مخالفان را مرعوب ساخته و شترها و اسبها از مشاهده آن رم کنند و در میدان جنگ نمانند (۱).

*** سپس می افزاید:"آیا خداوند نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد"؟! (أَ لَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ).

آنها قصد داشتند خانه کعبه را خراب کنند،به این امید که به کلیسای یمن مرکزیت بخشند،و تمام قبائل عرب را متوجه آنجا سازند،اما آنها نه تنها به مقصد خود نرسیدند،بلکه این ماجرا که آوازه اش در تمام جزیره عربستان پیچید بر عظمت مکه و خانه کعبه افزود،و در دلهای مشتاقان را بیش از پیش متوجه آن ساخت و به آن دیار امنیت بیشتری بخشید.

و منظور از "تضلیل "که همان گمراه ساختن است این است که آنها هرگز به هدف خود نرسیدند.

*** سپس بر شرح این ماجرا پرداخته،می فرماید:"خداوند پرندگانی را گروه گروه بر سر آنها فرستاد"(وَ أَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْراً أَبابِیلَ).

"ابابیل "بر خلاف آنچه در زبانهای مشهور است نام آن پرنده نبود،بلکه معنی وصفی دارد،بعضی آن را به معنی "جماعات متفرقه "دانسته اند،به این معنی که پرندگان مزبور "گروه،گروه "از هر طرف به سوی لشکر فیل آمدند.

۱- ۱) "فیل "گر چه در اینجا مفرد است،ولی معنی جنس و جمع دارد.

این کلمه معنی جمعی دارد که بعضـی مفرد آن را"ابابله"به معنی گروهی از پرندگان یا اسـبها و شتران دانسته اند،و بعضی می گویند جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد.

به هر حال"طیر"در اینجا معنی جمعی دارد و این دو واژه"طیر"و"ابابیل" مجموعا به معنی پرنـدگان گروه گروه است(نه اینکه ابابیل نام آن پرندگان باشد).

در اینکه این پرنده چه پرنده ای بوده است؟همانطور که در شرح داستان آورده ایم مشهور این است پرندگانی شبیه به پرستو و چلچله بودند که از طریق دریای احمر برخاستند و به سراغ لشگر فیل آمدند.

*** در آیه بعـد می افزاید:"این پرندگان آن لشـگر را با سـنگهای کوچکی از سـجیل(گلهای متحجر)هدف قرار می دادند"(تَرْمِیهِمْ بِحِجارَهٍ مِنْ سِجِّیلٍ) (۱).

و چنان که در شرح این ماجرا از تواریخ و تفاسیر و روایات نقل کردیم هر یک از این پرندگان کوچک سه سنگریزه به اندازه نخود یا کوچکتر با خود داشـتند،که یکی را با منقار و دو تا را با پاهای خویش حمل می کردند،و این سنگهای کوچک بر هر کس فرود می آمـد او را از هم متلاشـی می ساخت! *** چنان که در آیه بعـد می فرماید:"آنها را مانند کاه خورده شده قرار داد"! (فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ).

"عصف"(بر وزن حـذف)به معنی برگهایی است که بر ساقه زراعت است و سـپس خشـکیده و کوبیـده شده است،و به تعبیری دیگر به معنی"کاه"است،

ص:۳۳۷

---

۱ – ۱) "سـجیل"کلمه ای است فارسـی که از"سـنگ"و"گـل"گرفته شـده است، بنـا بر این چیزی است که نه همچـون سـنگ سخت است و نه همچون گل سست است.

و بعضی آن را به معنی پوسته گندم هنگامی که در خوشه است تفسیر کرده اند.

و در اینجا مناسب همان معنی اول است.

تعبیر به"ماکول"اشاره به آن است که این کاه در زیر دندانهای حیوان بار دیگر کوبیده شده،و کاملا از هم متلاشی گشته،سپس معده حیوان نیز آن را برای سومین بار خرد کرده است،و این نشان می دهد که سنگ ریزه ها بر هر کس فرو می افتاد او را کاملا از هم متلاشی می کرد! این تعبیر علاوه بر اینکه دلیل بر شدت متلاشی شدن آنها است اشاره ای به بی ارزش بودن و ضعف و ناتوانی این گروه و جمعیت طغیانگر و مستکبر و ظاهرا نیرومند است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-معجزه بی نظیر!(این خانه را صاحبی است!)

جالب اینکه قرآن مجید این داستان مفصل و طولانی را در چند جمله کوتاه و کوبنده،در نهایت فصاحت و بلاغت،آورده است،و در واقع روی نقطه هایی انگشت گذارده که به اهداف قرآن،یعنی بیدار ساختن گردنکشان مغرور و نشان دادن ضعف انسان در برابر قدرت عظیم خداوند کمک می کند.

این ماجرا نشان می دهد که معجزات و خوارق عادات-بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند-لزومی ندارد که بر دست پیامبر و امام ظاهر شود،بلکه در هر شرائطی که خدا بخواهد و لازم بداند انجام می گیرد،هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آئین او آشنا شوند.

این مجازات عجیب و اعجازآمیز،با مجازات اقوام گردنکش دیگر یک فرق روشن دارد،زیرا مجازاتی همچون طوفان نوح،زلزله و سنگباران قوم

ص:۳۳۸

لوط،تندباد قوم عاد،و صاعقه قوم ثمود،یک سلسله حوادث طبیعی بودند که فقط وقوع آنها در آن شرائط خاص معجزه بود.

ولی داستان نابودی لشگر ابرهه به وسیله سنگریزه هایی که از منقار و پاهای آن پرندگان کوچک فرو می افتاد چیزی نیست که شبیه حوادث طبیعی باشد.

برخاستن آن پرندگان کوچک،و آمدن به سوی آن لشکر مخصوص، و همراه آوردن سنگریزه ها و نشانه گیری خاص آنها و متلاشی شدن بدنهای افراد یک لشگر عظیم با آن سنگهای کوچک همه اموری هستند خارق عادت،ولی می دانیم اینها در برابر قدرت خداوند بسیار ناچیز است.

خداوندی که در درون همین سنگریزه ها قدرت اتمی آفریده که اگر آزاد شود انفجار عظیمی تولید می کند،برای او آسان است که در آنها خاصیتی بیافریند که اندام لشگر ابرهه را همانند"عصف ماکول"(کاه درهم کوبیده و خورده شده)قرار دهد.

هیچ نیازی نیست که مانند بعضی از مفسران مصری برای توجیه این حادثه بگوئیم که سنگها حامل میکربهای وبا،یا حصبه و آبله بوده اند (۱).

و اگر در بعضی از روایات آمده که از بدنهای مصدومین مانند مبتلایان به آبله خون و چرک می آمد دلیل بر این نیست که آنها حتما به آبله مبتلا شده بودند.

همچنین نیازی به آن نیست که بگوئیم این سنگریزه ها اتمهای فشرده ای بودند که خلاء موجود در میان آنها را از میان رفته،و فوق العاده سنگین بودند که، بطوری که به هر کجا فرود می آمدند سوراخ می کردند.

۱- ۱) "تفسیر عبده"جزء عم صفحه ۱۵۸ مراجعه شود.

اینها همه توجیهاتی است که برای طبیعی جلوه دادن این حادثه ذکر شده، و ما نیازی به اینها نمی بینیم ،همین اندازه می دانیم که این سنگها دارای چنان خاصیت عجیبی بود که بدنها را متلاشی می کرد،بیش از این اطلاعی از آن در دست نیست،و به هر حال در برابر قدرت خداوند هیچ کاری مشکل نمی باشد (۱).

***

۲-سخت ترین مجازات با کمترین وسیله!

قابل توجه اینکه خداوند قدرت خود را در برابر مستکبران و گردنکشان در این ماجرا به عالیترین وجهی نشان داده است،شاید مجازاتی سخت تر از مجازات لشکر ابرهه در دنیا پیدا نشود که جمعی چنان درهم کوبیده شوند که به صورت کاه خرد شده و خورده شده(عصف ماکول)درآیند.

برای نابودی جمعیتی با آن همه قدرت و شوکت از سنگریزه هایی سست، و از پرنده های ضعیف و کوچکی همانند پرستو استفاده شود،این هشداری است به همه گردنکشان و مستکبران جهان،تا بدانند در برابر قدرت او تا چه حد ناتوانند؟! حتی گاه می شود خداوند این ماموریتهای بزرگ را به دست موجودات کوچکتری می سپرد،مثلا میکربی را که هرگز با چشم دیده نمی شود ماموریت می دهد در یک مدت کوتاه به سرعت توالد و تناسل کند،و اقوام نیرومندی را به یک بیماری خطرناک مسری مانند"وبا"و"طاعون"مبتلا سازد و در مدتی کوتاه همه را مانند برگ خزان بر زمین ریزد.

سد عظیم"مارب"در"یمن"-چنان که در تفسیر سوره سبا گفتیم-وسیله

۱- ۱) و اگر در بعضی از تواریخ آمده است که اولین بار که حصبه و آبله در بلاد عرب دیده شد در همان سال بود دلیلی بر این معنی نمی شود.

پیـدایش عمران و آبادی فراوان و تمدن عظیم و نیرومندی شد،و به دنبال آن طغیان این قوم فزون گشت،ولی فرمان نابودی آن به طوری که در بعضـی از روایـات آمـده است به یـک یـا چنـد موش صـحرایی سپرده شـد!تـا در آن سـد عظیم نفوذ کننـد و سوراخی در آن به وجود آوردند.بر اثر نفوذ آب تدریجا این سوراخ بزرگ و بزرگتر شد،سرانجام سد عظیم درهم شکست،و آبی که پشت آن متراکم بود تمـام آن آبادیهـا و خانه ها و کاخها را ویران ساخت،و آن جمعیت عظیم نابود یا در مناطق دیگر پراکنده و سرگردان شدند،و این است قدرت نمایی خداوند بزرگ.

***

۳-اهداف داستان"فیل"

از سوره آینـده(سوره لایلاف)به خوبی استفاده می شود که یکی از اهـداف سوره فیل یادآوری خاطره بزرگ نعمتهای عظیم خداونـد به قریش است تـا به آنهـا نشـان دهـد که اگر لطف پروردگـار نبود نه آثـاری از این کانون مقـدس یعنی مکه و کعبه وجود داشت،و نه از قریش،شاید از مرکب کبر و غرور فرود آیند،و به دعوت پیغمبر اکرم ص گردن نهند.

از سوی دیگر این مـاجرا که مقـارن میلاـد مسعود پیغمبر اکرم ص واقع شـد در حقیقت زمینه سـاز آن ظهور بزرگ بود،و پیام آور عظمت این قیام،و این همان چیزی است که مفسران از آن تعبیر به"ارهاص"کرده اند (۱).

و از سوی سوم تهدیدی است که به همه گردنکشان جهان اعم از قریش

ص: ۳۴۱

۱- ۱) "ارهـاص"به معنی معجزاتی است که قبـل از قیـام پیـامبر واقع می شود،و زمینه سـاز دعوت او است این واژه در اصل به معنی"پایه گـذاری"و اولین ردیف سـنگ و آجری است که در زیر دیوار می نهنـد،و به معنی آماده شـدن"ایسـتادن"نیز آمده است.

و غیر آنها که بدانند هرگز نمی توانند در برابر قدرت پروردگار بایستند،چه بهتر که پندار خام را از سر بدر کنند و سر بر فرمان او نهند و تسلیم حق و عدالت گردند.

و از سوی چهارم اهمیت این خانه بزرگ را نشان می دهد که وقتی دشمنان "کعبه"توطئه نابودی آن را در سر می پروراندند،و می خواستند مرکزیت این سرزمین ابراهیمی را به جای دیگر منتقل کنند خداوند چنان گوشمالی به آنها داد که برای همگان مایه عبرت شد و بر اهمیت این کانون مقدس افزود.

و از سوی پنجم خداوندی که دعای ابراهیم خلیل را در باره امنیت این سرزمین مقدس اجابت فرمود و آن را تضمین نمود،در این ماجرا نشان داد که مشیتش بر این قرار گرفته که این کانون توحید و عبادت همیشه مرکز امنی باشد.

***

۴-یک رویداد مسلم تاریخی

جالب توجه اینکه ماجرای"اصحاب فیل"چنان در میان عرب مسلم بود که سرآغاز تاریخی برای آنها شد،و همانگونه که گفتیم قرآن مجید با تعبیر زیبای"ا لم تر"(آیا ندیدی؟)آن هم خطاب به پیغمبر اکرم ص که در آن زمان نبود و ندید از آن یاد می کند که نشانه دیگری بر مسلم بودن این ماجرا است.

از اینها گذشته هنگامی که پیغمبر اکرم ص این آیات را برای مشرکان مکه خواند احدی آن را انکار نکرد،هر گاه مطلب مشکوکی بود لا اقل گروهی اعتراض می کردند،و اعتراض آنها مانند سایر اعتراضهایشان در تاریخ ثبت می شد،به خصوص اینکه قرآن با جمله" أَ لَمْ تَرَ "مطلب را ادا کرده.

ص: ۳۴۲

در ضمن عظمت این خانه مقدس با این اعجاز مسلم تاریخی به ثبوت می رسد.

***خداوندا!ما را توفیقی مرحمت فرما که این کانون بزرگ توحید را پاسداری کنیم.

پروردگارا!دست کسانی را که قصد دارند تنها به حفظ ظواهر این کانون مقدس قناعت کنند،اما پیام حقیقتش را نشنیده بگیرند از این مرکز قطع کن.

بارالها!زیارتش را با آگاهی و عرفان کامل نصیب همه مشتاقان فرما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره فیل

ص :۳۴۳

(۱۰۶) سوره قریش این سوره در مکه نازل شده و ۴ آیه دارد

اشاره

ص: ۳۴۵

محتوی و فضیلت تلاوت سوره"قریش"

این سوره در حقیقت مکمل سوره"فیل"محسوب می شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است.

محتوای این سوره بیان نعمت خداوند بر قریش و الطاف و محبتهای او نسبت به آنهاست،تا حس شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم که تمام شرف و افتخارشان از آن است قیام کنند.

همانگونه که در آغاز سوره"و الضحی"گفتیم آن سوره و سوره"ا لم نشرح"در حقیقت یک سوره محسوب می شود،همچنین سوره"فیل"و سوره "قریش"چرا که اگر درست در محتوای آن دو دقت کنیم پیوند مطالب آنها بقدری است که می تواند دلیل بر وحدت آن دو بوده باشد.

به همین دلیل برای خواندن یک سوره کامل در هر رکعت از نماز اگر کسی سوره های فوق را انتخاب کند باید هر دو را با هم بخواند.

برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتب فقهی(کتاب صلاه بحث قرائت) مراجعه شود (۱).

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی(از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

من قرأها اعطی من الا-جر عشر حسنات،بعدد من طاف بالکعبه،و اعتکف بها: "کسی که آن را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که

---

۱ - ۱) مرحوم"شیخ حر عاملی"در کتاب"وسائل"روایات مربوط به این مطلب را در جلد ۴ صفحه ۷۴۳(باب ۱۰ از ابواب قرائت نماز)آورده است.

در گرد خانه کعبه طواف کرده،یا در آنجا معتکف شده،ده حسنه به او می دهد". (۱)

مسلما چنین فضیلتی از آن کسانی است که در پیشگاه خداوندی که پروردگار کعبه است سر تعظیم فرود آورده،او را عبادت کنند،و احترام این خانه را پاسداری کرده و پیامش را با گوش جان بشنوند و به کار بندند.

***

ص :۳۴۷

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۴۳.

[سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;لِإِیلاٰفِ قُرَیْشٍ (۱) إِیلاٰفِهِمْ رِحْلَةَ اَلشِّتٰاءِ وَ اَلصَّیْفِ (۲) فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا اَلْبَیْتِ (۳) اَلَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-(مجازات اصحاب الفیل)به خاطر این بود که قریش(به این سرزمین مقدس)الفت گیرند(و مقدمات ظهور پیامبر فراهم شود).

۲-الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه است.

۳-پس(به شکرانه این نعمت بزرگ)باید پروردگار این خانه را عبادت کنند.

۴-همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ناأمنی رهایی بخشید.

ص: ۳۴۸

تفسیر:

پروردگار این خانه را باید عبادت کرد

از آنجا که در سوره گذشته(سوره فیل)شرح نابودی اصحاب الفیل و و لشکریان"ابرهه"که به قصد نابود کردن خانه کعبه و متلاشی ساختن این کانون مقدس الهی آمده بودند آمد،در اولین آیه این سوره که در واقع"تکمله"ای است برای سوره"فیل"می فرماید:ما لشکر فیل را نابود کردیم،و آنها را همچون کاه درهم کوبیده شده متلاشی ساختیم"تا قریش به این سرزمین مقدس الفت گیرند"و مقدمات ظهور پیامبر اسلام ص فراهم گردد(لِإِیلاٰفِ قُرَیْشٍ) (۱).

"ایلاف"مصدر است و به معنی الفت بخشیدن،و"الفت"به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است،و اینکه بعضی"ایلاف"را به"مؤالفت و عهد و پیمان"تفسیر کرده اند،نه تناسبی با این واژه دارد که مصدر باب افعال است،و نه به محتوای آیات این سوره.

به هر حال منظور ایجاد الفت میان قریش و سرزمین مقدس مکه،و خانه کعبه است،زیرا آنها و تمام اهل مکه به خاطر مرکزیت و امنیت این سرزمین در آنجا سکنی گزیده بودند،بسیاری از مردم حجاز هر سال به آنجا می آمدند،مراسم حج را بجا می آوردند،و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند،و از

---

۱ - ۱) "لام"در"لایلاف"به معنی علت است،و"جار و مجرور"متعلق است به "جعل"در سوره گذشته در آیه" فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَأْکُولٍ "و یا یکی دیگر از افعالی که در آن سوره بود،بعضی نیز این جار و مجرور را متعلق به جمله فَلْیَعْبُدُوا که در آیات بعد آمده است می دانند،ولی این احتمال با مفهوم آیات چندان سازگار نیست و معنی اول بهتر است.

برکات مختلف این سرزمین استفاده می نمودند.

همه اینها در سایه امنیت ویژه آن بود،اگر با لشکرکشی ابرهه و امثال او این امنیت خدشه دار می شد یا خانه کعبه ویران می گشت دیگر کسی با این سرزمین الفتی پیدا نمی کرد.

واژه"قریش"به طوری که بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته اند در اصل به معنی نوعی از حیوانات بزرگ دریایی است که هر حیوانی را به آسانی می خورد!این عبارت از"ابن عباس"معروف است که وقتی از او سؤال کردند:چرا قریش را"قریش"می نامند؟در پاسخ چنین گفت:

لدابه تکون فی البحر من اعظم دوابه یقال لها القریش،لا تمر بشیء من الغث و السمین الا اکلته!:"این به خاطر آن است که در اصل نام حیوانی از بزرگترین حیوانات دریا است که به هیچ حیوان لاغر و چاقی نمی گذرد مگر اینکه آن را می بلعد"! سپس از اشعار عرب برای سخن خود شاهد می آورد.

بنا بر این انتخاب این نام برای قبیله فوق به خاطر قدرت و قوت این قبیله، و سوء استفاده هایشان از این قدرت بوده است.

ولی بعضی آن را از ماده"قرش"(بر وزن فرش)به معنی"اکتساب"دانسته اند چرا که این قبیله غالبا به تجارت و کسب مشغول بودند.

بعضی نیز این ماده را به معنی"بازرسی و تفتیش"می دانند،و از آنجا که قریش از حال حجاج خبر می گرفتند،و گاه به کمک آنها می شتافتند،این واژه برای آنها انتخاب شده.

"قرش"در لغت به معنی اجتماع نیز آمده است،و چون این قبیله از اجتماع و انسجام خاصی برخوردار بودند این نام برای آنها انتخاب شده.

ص :۳۵۰

ولی به هر حال نام قریش امروز هرگز مفهوم جالبی را تداعی نمی کند، و با اینکه آنها قبیله پیغمبر اکرم ص بودند،از سر سخت ترین دشمنان اسلام محسوب می شدند،که از هیچ کارشکنی و عداوت و دشمنی فروگذار نکردند، حتی آن روز که قدرت آنها با پیروزی اسلام درهم شکست به توطئه های پنهانی ادامه دادند،و بعد از رحلت پیغمبر اکرم ص نیز حوادث دردناکی آفریدند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد،می دانیم"بنی امیه"و "بنی عباس"که بارزترین نمونه های حکومت جبار و طاغوتی بودند از قریش برخاستند.

قرائن نیز نشان می دهد که در جاهلیت عرب نیز سعی و تلاش در استثمار و استعمار مردم داشتند،و به همین دلیل هنگامی که اسلام آزادی بخش طلوع کرد و منافع نامشروع آنها به خطر افتاد با تمام قدرت به مبارزه برخاستند،اما قدرت عظیم اسلام سرانجام آنها را درهم کوبید.

*** در آیه بعد می افزاید:"هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستانه و تابستانه الفت بخشد"(إِیلاٰفِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتٰاءِ وَ الصَّیْفِ) (۱)(۲)

ص:۳۵۱

۱- ۱) " إِیلاٰفِهِمْ "بدل از"ایلاف"در آیه قبل است،و ضمیر"هم"مفعول اول، و" رِحْلَةَ الشِّتٰاءِ "مفعول ثانی و به عقیده بعضی معنی ظرفیت دارد،و ممکن است"منصوب بنزع خافض"باشد،و در تقدیر چنین است"ایلافهم من رحله الشتاء و الصیف"(معنی دوم و سوم مناسبتر به نظر می رسد).

۲- ۲) "رحله"در اصل از"رحل"(بر وزن شهر)به معنی پوششی است که برای سوار شدن می نهند سپس به همین مناسبت آن را به خود شتر و یا مسافرتهایی که با آن یا وسیله دیگری انجام داده می شود اطلاق کرده اند.

ممکن است منظور الفت بخشیدن قریش به این سرزمین مقدس باشد که آنها در طول سفر تابستانه و زمستانه خود عشق و علاقه به این کانون مقدس را از دل نبرند،و به خاطر امنیتش به سوی آن بازگردند،نکند تحت تاثیر مزایای زندگی سرزمین یمن و شام واقع شوند و"مکه"را خالی کنند.

و یا اینکه منظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگ است،چرا که بعد از داستان ابرهه مردم با دیده دیگری به آنها می نگریستند،و برای کاروان قریش احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند.

قریش هم نیاز به این امنیت در طول راه داشت،و هم نیاز به آن در سرزمین مکه،و خداوند در سایه شکست لشکر ابرهه هر دو امنیت را به آنها بخشید.

می دانیم زمین"مکه"باغ و زراعتی نداشت،دامداری آن نیز محدود بود،بیشترین درآمد از طریق همین کاروانهای تجاری تامین می شد،در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای آن نسبه گرم بود روی می آوردند،و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت،و اتفاقا هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانونهای مهم تجارت در آن روز بودند،و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد.

البته قریش با کارهای خلافی که انجام می دادند مستحق اینهمه لطف و محبت الهی نبودند،اما چون مقدر بود از میان قبیله،و از آن سرزمین مقدس،اسلام و پیغمبر اکرم ص طلوع کند،خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد.

*** در آیه بعد چنین نتیجه می گیرد که قریش با اینهمه نعمت الهی که به برکت

کعبه پیدا کرده اند"باید پروردگار این خانه را عبادت کنند"نه بتها را (فَلْیَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَیْتِ).

*** "همان خداوندی که آنها را از گرسنگی نجات داد و اطعام کرد،و از ناأمنی رهایی بخشید و امنیت داد"(اَلَّذِی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ) (۱).

از یک سو به آنها رونق تجارت عطا فرمود،و جلب منفعت نمود،و از سوی دیگر ناأمنی را از آنها دور کرد و دفع ضرر فرمود،و اینها همه با شکست لشگر "ابرهه"فراهم گشت،و در حقیقت استجابت دعای ابراهیم بنیانگذار کعبه بود، ولی آنها قدر اینهمه نعمت را ندانستند،و این خانه مقدس را به بتخانه ای تبدیل کردند،و عبادت بتان را بر پرستش خدای خانه مقدم داشتند،و سرانجام ثمره شوم اینهمه ناسپاسی را دیدند.

***خداوندا!ما را توفیق عبادت و بندگی و سپاسگزاری نعمتها،و پاسداری این بیت عظیم،مرحمت فرما.

پروردگارا!این مرکز بزرگ اسلامی را روز به روز پر شکوهتر، و حلقه اتصال مسلمین جهان قرار ده.

بار الها!دست همه دشمنان خونخوار و آنها که از این مرکز بزرگ سوء استفاده می کنند از آن قطع کن! آمین یا رب العالمین
پایان سوره قریش

۱- ۱) بعضی از مفسران این آیه را دو آیه دانسته و مجموع آیات این سوره را پنج آیه حساب کرده اند،ولی مشهور و معروف آن است که یک آیه است و مجموع آیات سوره چهار آیه می باشد.

(۱۰۷) سوره ماعون این سوره در مکه نازل شده و دارای ۷ آیه است

اشاره

ص: ۳۵۵

محتوی و فضیلت سوره"ماعون"

این سوره به عقیـده بسـیاری از مفسـران از سوره هـای"مکی"است،و لحن آیات آن که در مقاطع کوتاه و کوبنـده،از قیامت و اعمال منکران آن سخن می گوید گویای همین مطلب است.

رویهمرفته در این سوره صـفات و اعمـال منکران قیـامت در پنـج مرحله بیـان شـده،که آنهـا به خـاطر تکـذیب این روز بزرگ چگـونه از"انفـاق"در راه خـدا،کمـک به"یتیمـان"،و"مسـکینان".سـرباز می زننـد،و چگـونه در مورد "نمـاز"مسـامحه کـار و ریاکارند،و از کمک به"نیازمندان"رویگردانند؟ در شان نزول این سوره بعضـی گفته اند:در باره"ابو سـفیان"نازل شده که هر روز دو شتر بزرگ نحر می کرد،و خود و اطرافیـان یـارانش از آن اسـتفاده می نمودنـد اما روزی یتیمی آمـد و تقاضای چیزی کرد او با عصایش بر او زد و او را دور کرد بعضـی دیگر گفته اند که آیه در باره"ولید بن مغیره"یا"عاص بن وائل" نازل شده است.

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام باقر ع آمده است که

من قرأ أَ رَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ فی فرائضه و نوافله قبل اللّه صـلاته و صـیامه،و لم یحاسـبه بما کان منه فی الحیاه الدنیا: "هر کس این سوره را در نمازهای فریضه و نافله اش بخوانـد خداونـد نماز و روزه او را قبول می کنـد،و او را در برابر کارهایی که در زندگی دنیا از او سرزده است مورد محاسبه قرار نمی دهد" (۱).

***

ص:۳۵۶

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۴۶.

[سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

اشاره

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;أَ رَأَيْتَ اَلَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ (۱) فَذٰلِكَ اَلَّذِي يَدُعُّ اَلْيَتِيمَ (۲) وَ لاٰ يَحُضُّ عَلىٰ طَعٰامِ اَلْمِسْكِينِ
(۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) اَلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ (۵) اَلَّذِينَ هُمْ يُرٰاؤُنَ (۶) وَ يَمْنَعُونَ اَلْمٰاعُونَ (۷)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند مشاهده کردی؟ ۲-او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند.

۳-و دیگران را به اطعام مسکین تشویق نمی کند.

۴-پس وای بر نمازگزارانی که...

۵-نماز خود را به دست فراموشی می سپارند.

ص: ۳۵۷

۶-آنها که ریا می کنند.

۷-و دیگران را از ضروریات زندگی منع می نمایند.

تفسیر:

اثرات شوم انکار معاد

در این سوره نخست پیغمبر اکرم ص را مخاطب قرار داده و اثرات شوم انکار روز جزا را در اعمال منکران بازگو می کند.

"آیا دیدی کسی را که روز جزا را پیوسته انکار می کند"؟!(أَ رَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ).

سپس بی آنکه در انتظار پاسخ این سؤال بماند می افزاید.

*** "او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند"!(فَذٰلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ).

*** "و دیگران را به اطعام مسکین و مستمند تشویق نمی کند"(وَ لاٰ یَحُضُّ عَلیٰ طَعٰامِ الْمِسْکِینِ).

منظور از"دین"در اینجا"جزا"یا"روز جزا"است،و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن،بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد که در این سوره به پنج قسمت از آن اشاره شده است از جمله:"راندن یتیمان با خشونت،"و"عدم تشویق دیگران به اطعام افراد مسکین"است یعنی نه خود انفاق می کند و نه دیگران را دعوت به این کار می نماید.

بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از"دین"در اینجا قرآن یا تمام آئین اسلام است،ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد،و نظیر آن را در سوره"انفطار" آیه ۹ کَلاّٰ بَلْ تُکَذِّبُونَ بِالدِّینِ ،و سوره"تین"آیه ۷ فَمٰا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ نیز

آمده است که به قرینه آیات دیگر آن سوره ها منظور از دین روز جزا است.

"یدع"از ماده"دع"(بر وزن حد)به معنی دفع شدید و راندن توأم با خشونت و عنف است.

و"یحض"از ماده"حض"به معنی تحریض و ترغیب دیگران بر چیزی است،"راغب"در"مفردات"می گوید:"حص"تشویق در حرکت و سیر است،ولی"حض"چنین نیست (۱).

از آنجا که"یحض"و"یدع"به صورت فعل"مضارع"آمده نشان می دهد که این کار مستمر آنها است در مورد یتیمان و مستمندان.

باز در اینجا این نکته جلب توجه می کند که در مورد یتیمان مساله عواطف انسانی بیشتر مطرح است تا اطعام و سیر کردن،چرا که بیشترین رنج یتیم از دست دادن کانون عاطفه و غذای روح است،و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد.

و باز در این آیات به مساله اطعام"مستمندان"که از مهمترین کارهای خیر است برخورد می کنیم،تا آنجا که می فرماید:اگر خود قادر به اطعام مستمندی نیست دیگران را به آن تشویق کند.

تعبیر به"فذلک"(با توجه به اینکه"فا"در اینجا معنی سببیت را می بخشد)اشاره به این نکته است که فقدان ایمان به معاد سبب این خلافکاریها می شود،و به راستی چنین است،آن کس که آن روز بزرگ و آن دادگاه عدل، و آن حساب و کتاب و پاداش و کیفر را در اعماق جان باور کرده باشد،آثار مثبتش در تمام اعمال او ظاهر می شود،ولی آنها که ایمان ندارند اثر آن در جرأتشان بر گناه و انواع جرائم کاملا محسوس است.

*** در سومین وصف این گروه،می فرماید:"وای بر نمازگزاران"(فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ).

ص:۳۵۹

۱- ۱) "مفردات"ماده"حض".

"همان نمازگزارانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپرند" (اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ).

نه ارزشی برای آن قائلند،و نه به اوقاتش اهمیتی می دهند،و نه ارکان و شرائط و آدابش را رعایت می کنند.

"ساهون"از ماده"سهو"در اصل به معنی خطایی که از روی غفلت سرزند،خواه در فراهم کردن مقدماتش مقصر باشد یا نه،البته در صورت اول معذور نیست،و در صورت دوم معذور است،ولی در اینجا منظور سهو توأم با تقصیر است.

باید توجه داشت که نمی فرماید"در نمازشان سهو می کنند"چون سهو در نماز به هر حال برای هر کس واقع می شود،بلکه می فرماید"از اصل نماز سهو می کنند"و کل آن را به دست فراموشی می سپرند.

روشن است این مطلب اگر یک یا چند بار اتفاق بیفتد ممکن است از قصور باشد،اما کسی که پیوسته نماز را فراموش می کند و آن را به دست فراموشی می سپارد،پیدا است که برای آن اهمیتی قائل نیست،و یا اصلا به آن ایمان ندارد، و اگر گهگاه نماز می خواند از ترس زبان مردم و مانند آن است.

در این که منظور از"ساهون"در اینجا چیست؟علاوه بر آنچه در بالا گفتیم تفسیرهای دیگری نیز کرده اند،از جمله اینکه منظور تاخیر انداختن نماز از وقت فضیلت است.

و یا اینکه منظور اشاره به منافقانی است که نه برای نماز ثوابی معتقد بودند و نه برای ترک آن عقاب.

یا اینکه منظور کسانی است که در نمازهای خود ریا می کنند(در حالی

که این معنی در آیه بعد می آید).

البته جمع میان این معانی ممکن است هر چند تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال وقتی فراموش کنندگان نماز شایسته ویل هستند آنها که به کلی ترک نماز گفته و تارک الصلاه هستند چه حالی خواهند داشت؟! *** در چهارمین مرحله به یکی دیگر از بدترین اعمال آنها اشاره کرده، می فرماید:"آنها کسانی هستند که پیوسته ریا می کنند "(اَلَّذِینَ هُمْ یُرٰاؤُنَ).

*** و در آخرین مرحله می افزاید:"آنها دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند"(وَ یَمْنَعُونَ الْمٰاعُونَ).

مسلما یکی از سرچشمه های تظاهر و ریاکاری عدم ایمان به روز قیامت، و عدم توجه به پاداشهای الهی است،و گرنه چگونه ممکن است انسان پاداشهای الهی را رها کند و رو به سوی خلق و خوش آیند آنها آورد؟! "ماعون"از ماده"معن"(بر وزن شان)به معنی چیز کم است،و بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از آن در اینجا اشیاء جزئی است که مردم مخصوصا همسایه ها از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملك می گیرند،مانند مقداری نمک،آب،آتش(کبریت)ظروف و مانند اینها.

بدیهی است کسی که از دادن چنین اشیایی به دیگری خودداری می کند آدم بسیار پست و بی ایمانی است،یعنی آنها به قدری بخیل اند که حتی از دادن این اشیاء کوچك مضایقه دارند،در حالی که همین اشیاء کوچك گاه نیازهای بزرگی را برطرف می کند،و منع آن،مشکلات بزرگی در زندگی مردم ایجاد می نماید.

ص :۳۶۱

جمعی نیز گفته اند منظور از "ماعون"زکات است،چرا که زکات نسبت به اصل مال غالبا بسیار کم است،گاه ده درصد،و گاه پنج درصد،و گاه دو و نیم درصد است.

البته"منع زکات"نیز یکی از بدترین کارها است،چرا که"زکات" بسیاری از مشکلات اقتصادی جامعه را حل می کند.

در روایتی از امام صادق ع آمده است که در تفسیر ماعون فرمود:

هو القرض یقرضه،و المتاع یعیره،و المعروف یصنعه: "ماعون وامی است که انسان به دیگری می دهد،و وسائل زندگی است که به عنوان عاریه در اختیار دیگران می گذارد،و کمکها و کارهای خیری که انسان انجام می دهد" (۱)در روایت دیگری از همان حضرت این معنی نقل شده،و در ذیل آن آمده است که راوی گفت:ما همسایگانی داریم که وقتی وسائلی را به آنها عاریه می دهیم آن را می شکنند و خراب می کنند،آیا گناه است به آنها ندهیم؟ فرمود:در این صورت مانعی ندارد (۲).

در معنی "ماعون"احتمالات دیگری نیز گفته اند،تا آنجا که در تفسیر قرطبی بالغ بر دوازده قول در این زمینه نقل شده که بسیاری از آنها را می توان در هم ادغام کرد و مهم همان است که در بالا آوردیم.

ذکر این دو کار پشت سر یکدیگر(ریاکاری و منع ماعون)گویی اشاره به این است که آنها آنچه برای خدا است به نیت خلق بجا می آورند،و آنچه برای خلق است از آنها دریغ می دارند،و به این ترتیب هیچ حقی را به حق دارش نمی رسانند.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم ص پایان می دهیم،فرمود:

ص:۳۶۲

۱- ۱ و ۲) "کافی"مطابق نقل"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۶۷۹.

-۲

من منع الماعون جاره منعه اللّه خيره يوم القيامه،و وكله الی نفسه،و من وكله الی نفسه فما اسوء حاله؟!: "كسی كه وسائل ضروری و كوچك را از همسايه اش دريغ دارد خداوند او را از خير خود،در قيامت منع می كند،و او را به حال خود وامی گذارد،و هر كسی خدا او را به خود واگذارد،چه بد حالی دارد؟ (۱).

***

نكته ها:

اشاره

۱-جمع بندی بحثهای سوره ماعون

در اين سوره كوتاه،مجموعه ای از صفات رذيله كه در هر كس باشد نشانه بی ايمانی و پستی و حقارت او است آمده،و قابل توجه اينكه همه آنها را فرع بر تكذيب دين،يعنی جزا يا روز جزا قرار داده است، تحقير يتيمان،ترك اطعام گرسنگان،غفلت از نماز،رياكاری،و عدم همكاری با مردم حتی در دادن وسائل كوچك زندگی اين مجموعه را تشكيل می دهد، و به اين ترتيب افراد بخيل و خودخواه،و متظاهری را منعكس می كند كه نه پيوندی با "خلق"دارند،و نه رابطه ای با"خالق"افرادی كه نور ايمان و احساس مسئوليت در وجودشان نيست نه به پاداش الهی می انديشند و نه از عذاب او بيمناكند.

***

۲-تظاهر و ريا يک بلای بزرگ اجتماعی

ارزش هر عمل بستگی به"انگيزه"آن دارد،و يا به تعبير ديگر از ديدگاه

۱- ۱) "نور الثقلين"جلد ۵ صفحه ۶۷۹ حديث ۲۰.

اسلام،اساس هر عمل را،"نیت"تشکیل می دهد،آن هم"نیت خالص".

اسلام قبل از هر چیز پرونده نیت را مورد بررسی قرار می دهد،و لذا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم ص آمده است که:

انما الاعمال بالنیات،و لکل امرء ما نوی: "هر عملی بستگی به نیت او دارد،و بهره هر کس مطابق نیتی است که در عمل دارد".

و در ذیل این حدیث آمده است:آن کس که برای خدا جهاد کند اجرش بر خداوند بزرگ است،و کسی که برای متاع دنیا پیکار کند،یا حتی نیت به دست آوردن"عقال"(طناب کوچکی که پای شتر را با آن می بندند)کرده باشد بهره اش فقط همان است" (۱).

اینها همه به خاطر آن است که"نیت"همیشه به عمل شکل می دهد،آن کس که برای خدا کاری انجام می دهد،شالوده آن را محکم می کند،و تمام تلاش او این است که مردم از آن بهره بیشتر گیرند،ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری عملی انجام می دهد،تنها به ظاهر و زرق و برق آن می پردازد،بی آنکه به عمق و باطن و شالوده و بهره گیری نیازمندان اهمیت دهد.

جامعه ای که به ریاکاری عادت کند،نه فقط از خدا و اخلاق حسنه و ملکات فاضله دور می شود،بلکه تمام برنامه های اجتماعی او از محتوا تهی می گردد، و در یک مشت ظواهر فاقد معنی خلاصه می شود،و چه دردناک است سرنوشت چنین انسان،و چنین جامعه ای؟! روایات در مذمت"ریا"بسیار زیاد است،تا آنجا که آن را نوعی شرک نامیده اند،و ما در اینجا به ذکر سه روایت تکان دهنده قناعت می کنیم:

۱-در حدیث از پیغمبر اکرم ص آمده است:

سیاتی علی الناس

۱- ۱) "وسائل الشیعه"جلد اول صفحه ۳۵(ابواب مقدمه العبادات باب ۵ حدیث ۱۰).

زمان تخبث فیه سرائرهم،و تحس فیه علانیتهم،طمعا فی الدنیا لا یریدون به ما عند ربهم،یکون دینهم ریاء،لا یخالطهم خوف،یعمهم اللّه بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلا یستجیب لهم!:

"زمانی بر مردم فرا می رسد که باطنهای آنها زشت و آلوده می شود،و ظاهرشان زیبا،به خاطر طمع در دنیا این در حالی که علاقه ای به پاداشهای پروردگارشان ندارند،دین آنها ریا می شود،و خوف خدا،در دل آنها وجود ندارد،خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند،و هر قدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند هرگز دعایشان مستجاب نمی شود" (۱).

۲-در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که به یکی از یارانش به نام"زراره"فرمود.

من عمل للناس کان ثوابه علی الناس یا زراره! کل ریاء شرك!: "کسی که برای مردم عمل کند ثوابش بر مردم است،ای زراره!هر ریایی شرک است"! (۲).

۳-در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ص آمده است:

ان المرائی یدعی یوم القیامه باربعه اسماء:یا کافر!یا فاجر!یا غادر! یا خاسر!حبط عملك،و بطل اجرك،فلا خلاص لك الیوم،فالتمس اجرك ممن کنت تعمل له!: "شخص ریاکار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می شود:ای کافر!ای فاجر!ای حیله گر!وای زیانکار!عملت نابود شد، و اجرت باطل گشت،امروز هیچ راه نجاتی نداری،پاداش خود را از کسی بخواه که از برای او عمل کردی"! (۳).

***

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۲ باب الریاء حدیث ۱۴.

۲- ۲) "وسائل الشیعه"جلد اول صفحه ۴۹(ذیل حدیث ۱۱).

۳- ۳) "وسائل الشیعه"جلد اول صفحه ۵۱(ذیل حدیث ۱۶).

خداوندا!خلوص نیت،سخت مشکل است،خودت ما را در این راه یاری فرما.

پروردگارا!آن چنان ایمانی به ما مرحمت کن که جز به ثواب و عقاب تو نیندیشیم و رضا و خشنودی و غضب خلق در راه تو برای ما یکسان باشد.

بارالها!هر خطایی در این راه تا کنون کرده ایم بر ما ببخش.

آمین یا رب العالمین پایان سوره ماعون ***

ص :۳۶۶

(۱۰۸) سوره کوثر این سوره در مکه نازل شده و دارای ۳ آیه است

اشاره

ص :۳۶۷

محتوی و فضیلت سوره"کوثر"

مشهور این است که این سوره در"مکه"نازل شده است ولی بعضی احتمال مدنی بودن آن را داده اند،این احتمال نیز داده شده است که این سوره دو بار نازل شده یک بار در مکه و بار دیگری در مدینه،ولی روایاتی که در شان نزول این سوره وارد شده،قول مشهور را که این سوره مکی است تایید می کند.

در شان نزول این سوره می خوانیم:"عاص بن وائل"که از سران مشرکان بود،پیغمبر اکرم ص را به هنگام خارج شدن از مسجد الحرام ملاقات کرد، و مدتی با حضرت گفتگو نمود،گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده کردند،هنگامی که"عاص بن وائل"وارد مسجد شد به او گفتند:با که صحبت می کردی؟گفت:با این مرد"ابتر"! این تعبیر را به خاطر این انتخاب کرد که"عبد اللّه"پسر پیغمبر اکرم ص از دنیا رفته بود،و عرب کسی را که پسر نداشت"ابتر" (یعنی بلا عقب)می نامید، و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیغمبر برای حضرت انتخاب کرده بود(سوره فوق نازل شد و پیغمبر اکرم ص را به نعمتهای بسیار و کوثر بشارت داد،و دشمنان او را ابتر خواند) (۱).

توضیح اینکه:پیغمبر اکرم ص دو فرزند پسر از بانوی اسلام خدیجه داشت:یکی"قاسم"و دیگری"طاهر"که او را"عبد اللّه"نیز می نامیدند،و این هر دو در مکه از دنیا رفتند،و پیغمبر اکرم ص فاقد فرزند پسر شد،این موضوع زبان بدخواهان قریش را گشود،و کلمه"ابتر"را برای حضرتش انتخاب

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۴۹.

کردند (۱).

آنها طبق سنت خود برای فرزند پسر اهمیت فوق العاده ای قائل بودند، او را تداوم بخش برنامه های پدر می شمردند،بعد از این ماجرا آنها فکر می کردند با رحلت پیغمبر اکرم ص برنامه های او به خاطر نداشتن فرزند ذکور تعطیل خواهد شد و خوشحال بودند.

قرآن مجید نازل شد و بطرز اعجازآمیزی در این سوره به آنها پاسخ گفت، و خبر داد که دشمنان او ابتر خواهند بود،و برنامه اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد،بشارتی که در این سوره داده شده از یک سو ضربه ای بود بر امیدهای دشمنان اسلام،و از سوی دیگر تسلی خاطری بود به رسول اللّه ص که بعد از شنیدن این لقب زشت و توطئه دشمنان قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود.

در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی(از پیغمبر اکرم ص)آمده است:

من قرأها سقاه اللّه من انهار الجنه،و اعطی من الاجر بعدد کل قربان قربه العباد فی یوم عید،و یقربون من اهل الکتاب و المشرکین:

"هر کس آن را تلاوت کند خداوند او را از نهرهای بهشتی سیراب خواهد کرد،و به عدد هر قربانی که بندگان خدا در روز عید(قربان)قربانی می کنند، و همچنین قربانی هایی که اهل کتاب و مشرکان دارند،به عدد هر یک از آنان اجری به او می دهد" (۲).

نام این سوره(کوثر)از اولین آیه آن گرفته شده است.

***

۱- ۱) پیغمبر اکرم صاحب فرزند ذکور دیگری بنام "ابراهیم" از "ماریه قبطیه" در مدینه در سال هشتم هجرت شد،ولی اتفاقا او نیز قبل از آنکه به دوسالگی برسد چشم از دنیا پوشید و وفات او قلب پاک پیامبر(ص)را آزرد.
۲- ۲) "مجمع البیان" جلد ۱۰ صفحه ۵۴۸.

[سوره الكوثر (١٠٨): آيات ١ تا ٣]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;إِنّا أَعْطَيْناكَ اَلْكَوْثَرَ (١) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ اِنْحَرْ (٢) إِنَّ شانِئَكَ هُوَ اَلْأَبْتَرُ (٣)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ١-ما به تو كوثر(خير و بركت فراوان)عطا كرديم.

٢-اكنون كه چنين است براى پروردگارت نماز بخوان و قربانى كن.

٣-مسلما دشمن تو ابتر و بلا عقب است.

تفسير:

ما به تو خير فراوان داديم

روى سخن در تمام اين سوره به پيغمبر اكرم ص است(مانند سوره و الضحى و سوره ا لم نشرح)و يكى از اهداف مهم هر سه سوره تسلى خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناك و زخم زبانهاى مكرر دشمنان است.

ص: ٣٧٠

نخست می فرماید:"ما به تو کوثر عطا کردیم"(إِنّٰا أَعْطَيْنٰاكَ الْكَوْثَرَ).

"کوثر"وصف است که از"کثرت"گرفته شده،و به معنی خیر و برکت فراوان است،و به افراد"سخاوتمند"نیز"کوثر"گفته می شود.

در اینکه منظور از"کوثر"در اینجا چیست؟در روایتی آمده است که وقتی این سوره نازل شد پیغمبر اکرم ص بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود،اصحاب عرض کردند:این چیست که خداوند به تو عطا فرموده؟گفت:

نهری است در بهشت،سفیدتر از شیر،و صافتر از قدح(بلور)در دو طرف آن قبه هایی از در و یاقوت است"... (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:"کوثر نهری است در بهشت که خداوند آن را به پیغمبرش در عوض فرزندش(عبد اللّه که در حیات او از دنیا رفت)به او عطا فرمود.

بعضی نیز گفته اند:منظور همان"حوض کوثر"است که تعلق به پیامبر ص دارد و مؤمنان به هنگام ورود در بهشت از آن سیراب می شوند (۲).

بعضی آن را به نبوت تفسیر کرده،و بعضی دیگر به قرآن،و بعضی به کثرت اصحاب و یاران،و بعضی به کثرت فرزندان و ذریه که همه آنها از نسل دخترش فاطمه زهرا ع به وجود آمدند،و آن قدر فزونی یافتند که از شماره بیرونند،و تا دامنه قیامت یادآور وجود پیغمبر اکرمند،بعضی نیز آن را به "شفاعت"تفسیر کرده و حدیثی از امام صادق در این زمینه نقل نموده اند (۳).

تا آنجا که"فخر رازی"پانزده قول در تفسیر"کوثر"ذکر کرده است، ولی ظاهر این است که غالب اینها بیان مصداقهای روشنی از این مفهوم وسیع

۱- ۱ و ۲) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۵۴۹.
۲- ۳) "همان مدرک".
۳-

و گسترده است،زیرا چنان که گفتیم"کوثر"به معنی"خیر کثیر و نعمت فراوان" است،و می دانیم خداوند بزرگ نعمتهای فراوان بسیاری به پیغمبر اکرم ص ارزانی داشت که هر یک از آنچه در بالا- گفته شد یکی از مصداقهای روشن آن است،و مصداقهای بسیار دیگری نیز دارد که ممکن است به عنوان تفسیر مصداقی برای آیه ذکر شود.

به هر حال تمام مواهب الهی بر شخص پیغمبر اکرم ص در تمام زمینه ها حتی پیروزیهایش در غزوات بر دشمنان،و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می کنند،و به هر گوشه ای از جهان می برند،همه در این خیر کثیر وارد هستند.

فراموش نباید کرد این سخن را خداوند زمانی به پیامبرش می گوید که که آثار این خیر کثیر هنوز ظاهر نشده بود،این خبری بود از آینده نزدیک و آینده های دور،خبری بود اعجازآمیز و بیانگر حقانیت دعوت رسول اکرم ص.

*** این نعمت عظیم و خیر فراوان شکرانه عظیم لازم دارد،هر چند شکر مخلوق هرگز حق نعمت خالق را ادا نمی کند، بلکه توفیق شکرگزاری خود نعمت دیگری است از ناحیه او لذا می فرماید:"اکنون که چنین است،فقط برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن"(فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ).

آری بخشنده نعمت او است،بنا بر این نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است برای غیر او معنی ندارد،مخصوصا با توجه به مفهوم"رب" که حکایت از تداوم نعمتها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می کند.

کوتاه سخن اینکه"عبادت"خواه به صورت نماز باشد،یا قربانی کردن مخصوص"رب"و ولی نعمت است،و او منحصرا ذات پاک خدا است.

ص:۳۷۲

این در برابر اعمال مشرکان است که برای بتها سجده و قربانی می کردند، در حالی که نعمتهای خود را از خدا می دانستند!و به هر حال تعبیر "لربک" دلیل روشنی است بر مساله لزوم قصد قربت در عبادات.

بسیاری از مفسران معتقدند که منظور نماز روز عید قربان،و قربانی کردن در همان روز است،ولی ظاهرا مفهوم آیه مفهوم عام و گسترده ای است هر چند نماز و قربانی روز عید یکی از مصداقهای روشن آن است.

تعبیر به" وَ انْحَرْ "از ماده"نحر"که مخصوص کشتن شتر است،شاید به خاطر این است که در میان قربانیها شتر از اهمیت بیشتری برخوردار بود، و مسلمانان نخستین علاقه بسیار به آن داشتند،و قربانی کردن شتر بدون ایثار و گذشت ممکن نبود.

در اینجا دو تفسیر دیگر برای آیه فوق ذکر شده است:

۱-منظور از جمله" وَ انْحَرْ "رو به قبله ایستادن به هنگام نماز است، چرا که ماده"نحر"به معنی گلوگاه می باشد،سپس عرب آن را معنی"مقابله با هر چیز"استعمال کرده است،و لذا می گویند"منازلنا تتناحر"یعنی:

"منزلهای ما در مقابل یکدیگر است".

۲-منظور بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است،در حدیثی می خوانیم:"هنگامی که این سوره نازل شد پیغمبر اکرم ص از جبرئیل سؤال فرمود:این"نحیره" (۱)ای که پروردگارم مرا به آن مامور ساخته چیست؟

---

۱ - ۱) "نحیره"به معنی آخرین روز ماه است،چرا که در آن روز انسان به استقبال ماه نو می رود،و بعضی آن را به معنی آخرین شب و روز ماه گرفته اند، بنا بر این معنی روایت چنین می شود"این استقبال از ماه آینده که خدا مرا به آن امر کرده چیست؟و لذا جبرئیل گفت"نحیره"نیست.

"جبرئیل"عرض کرد:"این نحیره نیست،بلکه خداوند به تو دستور می دهد هنگامی که وارد نماز می شوی موقع تکبیر،دستها را بلند کن،و همچنین هنگامی که رکوع می کنی یا سر از رکوع برمی داری،و یا سجده می کنی، چرا که نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان همین گونه است،و برای هر چیزی زینتی است،و زینت نماز بلند کردن دستها در هر تکبیر است" (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر این آیه با دست مبارکش اشاره کرده و فرمود:"منظور این است که دستها را اینگونه در آغاز نماز بلند کنی به طوری که کف آنها رو به قبله باشد" (۲).

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است،چرا که منظور نفی اعمال بت پرستان است که عبادت و قربانی را برای غیر خدا می کردند،ولی با این حال جمع میان همه معانی و روایاتی که در این باب رسیده است هیچ مانعی ندارد و به خصوص اینکه در باره بلند کردن دست به هنگام تکبیرات روایات متعددی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است،به این ترتیب آیه مفهوم جامعی دارد که اینها را نیز شامل می شود.

*** و در آخرین آیه این سوره با توجه به نسبتی که سران شرک به آن حضرت می دادند می فرماید:"تو ابتر و بلا عقب نیستی،دشمن تو ابتر است"!(إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ).

"شانئ"از ماده"شنئان"(بر وزن ضربان)به معنی عداوت و کینه- ورزی و بد خلقی کردن است،"و"شانئ"کسی است که دارای این وصف باشد.

۱- ۱ و ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۵۰.

۲-

قابل توجه اینکه:"ابتر"در اصل به معنی"حیوان دم بریده"است (۱)و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام به منظور هتک و توهین بود،و تعبیر "شانئ"بیانگر این واقعیت است که آنها در دشمنی خود حتی کمترین ادب را نیز رعایت نمی کردند،یعنی عداوتشان آمیخته با قساوت و رذالت بود،در حقیقت قرآن می گوید:این لقب خود شما است نه پیغمبر اکرم ص.

از سوی دیگر همانگونه که در شان نزول سوره گفته شد:قریش انتظار مرگ پیامبر ص و برچیده شدن بساط اسلام را داشتند،چرا که می گفتند او بلا عقب است،قرآن می گوید تو بلا عقب نیستی،دشمنان تو بلا عقب اند! ***

نکته ها:

اشاره

۱-"فاطمه(ع)"و"کوثر"

گفتیم"کوثر"یک معنی جامع و وسیع دارد،و آن"خیر کثیر و فراوان" است،و مصادیق آن زیاد است،ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشنترین مصداقهای آن را وجود مبارک"فاطمه زهرا"(سلام اللّه علیها) دانسته اند،چرا که شان نزول آیه می گوید:آنها پیغمبر اکرم ص را متهم می کردند که بلا عقب است،قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید:"ما به تو کوثر دادیم".

از این تعبیر استنباط می شود که این"خیر کثیر"همان فاطمه زهرا ع است، زیرا نسل و ذریه پیامبر ص به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند،بلکه آئین او و تمام ارزشهای

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۴۸.

اسلام را حفظ کردند،و به آیندگان ابلاغ نمودند،نه تنها امامان معصوم اهل بیت ع که آنها حساب مخصوص به خود دارند،بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه ع در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آئین اسلام کوشیدند.

در اینجا به بحث جالبی از "فخر رازی" برخورد می کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف کوثر می گوید:

قول سوم این است که این سوره به عنوان رد بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم ص خرده می گرفتند،بنا بر این معنی سوره این است که خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند،ببین چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند،در عین حال جهان مملو از آنها است، این در حالی است که از بنی امیه(که دشمنان اسلام بودند)شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند،سپس بنگر و ببین چقدر از علمای بزرگ در میان آنها است،مانند باقر و صادق و رضا و نفس زکیه (۱)و (۲).

***

۲-اعجاز این سوره

این سوره در حقیقت سه پیشگویی بزرگ در بردارد:از یک سو اعطاء خیر کثیر را به پیغمبر نوید می دهد(گر چه "اعطینا" به صورت فعل ماضی است،ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی بیان

ص: ۳۷۶

۱- ۱) "نفس زکیه "لقبی است برای "محمد بن عبد اللّه "فرزند "امام حسن مجتبی "(ع)که به دست منصور دوانقی در سال ۱۴۵ هجری به شهادت رسید.

۲- ۲) "تفسیر فخر رازی "جلد ۳۲ صفحه ۱۲۴.

شـده)و این خیر کثیر تمام پیروزیها و موفقیتهایی را که بعـدا نصـیب پیغمبر اکرم ص شد،به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیش بینی نبود،شامل می شود.

از سوی دیگر خبر می دهـد که پیغمبر ص بلا عقب نخواهـد بود،بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت.

از سوی سوم خبر می دهد که دشـمنان او ابتر و بلا عقب خواهند بود،این پیشگویی نیز تحقق یافت،و چنان دشمنانش تار و مار شدنـد که امروز اثری از آنها باقی نمانده است،در حالی که طوائفی همچون"بنی امیه"و"بنی عباس" که به مقابله با پیغمبر ص و فرزنـدان او برخاسـتند روزی آن قدر جمعیت داشـتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شـماره نبود،ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد هرگز شناخته نیست.

***

۳-ضمیر جمع در باره خدا برای چیست؟

قابـل توجه اینکه در اینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجیـد خداونـد با صـیغه"متکلم مع الغیر"از خود یاد می کنـد می فرمایـد:"مـا"کوثر را به تو عطا کردیم! این تعبیر و ماننـد آن برای بیان عظمت و قـدرت است،زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می گوینـد نه فقط از خود که از مامورانشان نیز خبر می دهنـد، و این کنایه از قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است.

در آیه مـورد بحث کلمه"ان"نیز تاکیـد دیگری است بر این معنی، و تعبیر به"اعطینـاک"و نه"آتینـاک"دلیـل بر این است که خداوند"کوثر"را به حضرتش بخشیده و اعطا فرموده است،و این بشارتی است بزرگ به پیغمبر اکرم

تـا در برابر یـاوه گوئیهـای دشـمنان قلب مبارکش آزرده نشود،و در عزم آهنینش فتور و سـستی راه نیابـد،و بدانـد تکیه گاه او خدایی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر در اختیار او نهاده.

***خداوندا!ما را از برکات این "خیر کثیر" که به پیامبرت مرحمت فرمودی بی نصیب مگردان.

پروردگارا!تو می دانی ما آن حضرت و ذریه طاهرینش را از صمیم دل دوست داریم،ما را در زمره آنان محشور کن.

بارالها!عظمت او و آئینش بسیار است روز به روز بر این عظمت و عزت و شوکت بیفزای.

آمین یا رب العالمین پایان سوره کوثر

ص :۳۷۸

(۱۰۹) سوره کافرون این سوره در مکه نازل شده و دارای ۶ آیه است

اشاره

ص: ۳۷۹

محتوی و فضیلت سوره"کافرون"

این سوره در"مکه"نازل شده،و لحن و محتوای آن گواه روشنی بر این معنی است،همچنین شان نزولی که به خواست خدا بعدا به آن اشاره می شود دلیل دیگری بر این مدعا است،و اینکه بعضی احتمال داده اند مدنی باشد بسیار بعید به نظر می رسد.

لحن سوره نشان می دهد در زمانی نازل شده که مسلمانان در اقلیت بودند و کفار در اکثریت،و پیغمبر اکرم ص از ناحیه آنها سخت در فشار بود، و اصرار داشتند او را به سازش با شرک بکشانند،پیامبر ص دست رد بر سینه همه آنها می زند،و آنها را به کلی مایوس می کند،بدون آنکه بخواهد با آنها درگیر شود.

این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در هیچ شرائطی در اساس دین و اسلام با دشمنان سازش نکنند،و هر وقت چنین تمنایی از ناحیه آنها صورت گیرد آنها را کاملا مایوس کنند،مخصوصا در این سوره دو بار این معنی تاکید شده که "من معبودهای شما را نمی پرستم"و این تاکید برای مایوس ساختن آنها است،همچنین دوباره تاکید شده که"شما هرگز معبود من،خدای یگانه را نمی پرستید"و این دلیلی است بر لجاجت آنها،و سرانجامش این است که "من و آئین توحیدیم،و شما و آئین پوسیده شرك آلودتان"! در باره فضیلت این سوره روایات فراوانی نقل شده که حاکی از اهمیت فوق العاده محتوای آن است از جمله:

در حدیثی(از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

من قرأ قُلْ یا

أَيُّهَا الْكَافِرُونَ فكانما قرأ ربع القرآن و تباعدت عنه مرده الشياطين،و برأ من الشرك،و يعافى من الفزع الاكبر: "كسى كه سوره"قل يا ايها الكافرون"را بخواند گويى ربع قرآن را خوانده،و شياطين طغيانگر از او دور مى شوند،و از شرك پاك مى گردد، و از فزع(روز قيامت)در امان خواهد بود" (۱).

تعبير به"ربع القرآن"شايد به خاطر آن است كه حدود يك چهارم قرآن مبارزه با شرك و بت پرستى است،و عصاره آن در اين سوره آمده است،و دور شدن شياطين سركش به خاطر آن است در اين سوره دست رد بر سينه مشركان زده شده، و مى دانيم شرك مهمترين ابزار شيطان است.

نجات در قيامت نيز در درجه اول در گرو توحيد و نفى شرك است،همان مطلبى كه اين سوره بر محور آن دور مى زند.

در حديث ديگرى از پيغمبر اكرم ص مى خوانيم:"مردى خدمتش آمد عرض كرد اى رسول خدا!براى اين آمده ام كه چيزى به من ياد دهى كه به هنگام خواب بخوانم،فرمود:

اذا اخذت مضجعك فاقرأ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ثم نم على خاتمتها فانها براءه من الشرك: "هنگامى كه به بستر رفتى سوره يا ايها الكافرون را بخوان،بعد از آن بخواب كه اين بيزارى از شرك است" (۲).

و نيز در روايتى از رسول خدا ص آمده است كه به"جبير بن مطعم" فرمود:"آيا دوست دارى هنگامى كه به سفر مى روى از بهترين يارانت از نظر زاد و توشه باشى؟گفت:آرى پدرم و مادرم فدايت اى رسول خدا! فرمود:اين پنج سوره را بخوان:" قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ "،و" إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ "،و" قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ "،و" قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ "،و"

۱- ۱) "مجمع البيان"جلد ۱۰ صفحه ۵۵۱.

۲- ۲) همان مدرك.

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّٰاسِ "،و قرائت خود را با" بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ "آغاز کن (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که می فرمود:"پدرم می گفت قُلْ یٰا أَیُّهَا الْکٰافِرُونَ ربع قرآن است،و هنگامی که از آن فراغت می یافت می فرمود:اعبد اللّه وحده،اعبد اللّه وحده:من تنها خدا را عبادت می کنم من تنها خدا را عبادت می کنم" (۲).

***

۱- ۱ و ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۵۱.

۲-

[سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gtقُلْ يٰا أَيُّهَا اَلْكٰافِرُونَ (۱) لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ (۲) وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ (۳) وَ لاٰ أَنَا عٰابِدٌ مٰا
عَبَدْتُّمْ (۴) وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ (۶)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-بگو ای کافران! ۲-آنچه را شما می پرستید من نمی پرستم.

۳-و نه شما آنچه را من پرستش می کنم می پرستید.

۴-و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده اید می پرستم.

ص :۳۸۳

۵-و نه شما آنچه را که من می پرستم عبادت می کنید.

۶-(حال که چنین است)آئین شما برای خودتان و آئین من برای خودم!

شان نزول:

در روایات آمده است که"این سوره در باره گروهی از سران مشرکان قریش نازل شده،مانند"ولید بن مغیره"و"عاص بن وائل"و"حارث بن قیس"و"امیه بن خلف"و...گفتند:ای محمد!تو بیا از آئین ما پیروی کن،ما نیز از آئین تو پیروی می کنیم،و تو را در تمام امتیازات خود شریک می سازیم،یک سال تو خدایان ما را عبادت کن!و سال دیگر ما خدای تو را عبادت می کنیم،اگر آئین تو بهتر باشد ما در آن با تو شریک شده ایم،و بهره خود را گرفته ایم، و اگر آئین ما بهتر باشد تو در آئین ما شریک شده و بهره ات را از آن گرفته ای! پیغمبر ص فرمود:پناه بر خدا که من چیزی را همتای او قرار دهم! گفتند:لا اقل بعضی از خدایان ما را لمس کن و از آنها تبرک بجوی ما تصدیق تو می کنیم و خدای تو را می پرستیم! پیامبر ص فرمود:من منتظر فرمان پروردگارم هستم.

در این هنگام سوره" قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ "نازل شد،و رسول اللّه به مسجد الحرام آمد،در حالی که جمعی از سران قریش در آنجا جمع بودند بالای سر آنها ایستاد،و این سوره را تا آخر بر آنها خواند آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند کاملا مایوس شدند،و حضرت و یارانش را آزار دادند" (۱).

ص: ۳۸۴

---

۱ - ۱) این شان نزول را بسیاری از مفسران با مختصر اختلافی در عبارات در تفاسیر خود آورده اند از جمله"طبرسی"در"مجمع البیان""قرطبی"در تفسیرش و"ابو الفتوح رازی"در تفسیر خود و"سیوطی"در"در المنثور".

تفسیر:

هرگز با بت پرستان سر سازش ندارم

آیات این سوره پیغمبر اکرم ص را مخاطب ساخته،می فرماید:

"بگو ای کافران"(قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ).

*** "آنچه را شما می پرستید نمی پرستم"(لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ).

*** "و نه شما آنچه را من پرستش می کنم می پرستید"(وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ).

به این ترتیب جدایی کامل خط خود را از آنها مشخص می کند،و با صراحت می گوید:من هرگز بت پرستی نخواهم کرد،و شما نیز با این لجاجت که دارید و با تقلید کورکورانه از نیاکان که روی آن اصرار می ورزید و با منافع نامشروع سرشاری که از بت پرستان عائد شما می شود هرگز حاضر به خداپرستی خالص از شرک نیستید.

*** بار دیگر برای مایوس کردن کامل بت پرستان از هر گونه سازش بر سر توحید و بت پرستی می افزاید:"و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده اید می پرستم"(وَ لا أَنا عابِدٌ ما عَبَدْتُّمْ).

*** "و نه شما آنچه را که من می پرستم عبادت می کنید"(وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ).

ص :۳۸۵

بنا بر این اصرار بیجا در مصالحه بر سر مساله بت پرستی نکنید که این امر غیر ممکن است.

*** "حال که چنین است آئین شما برای خودتان و آئین من برای خودم" (لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ).

بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که منظور از "کافرون"در اینجا گروه خاصی از سران بت پرستان مکه اند،بنا بر این "الف و لام"در "الکافرون" به اصطلاح برای "عهد"است،نه برای "جمع".

ممکن است دلیل آنها بر این مطلب علاوه بر آنچه در شان نزول گفته شد این باشد که بسیاری از بت پرستان مکه سرانجام ایمان آوردند،بنا بر این اگر می گوید نه شما معبود مرا عبادت می کنید و نه من معبود شما را حتما در مورد آن گروهی از سران شرک و کفر است که تا پایان عمر هرگز ایمان نیاوردند و گرنه بسیاری از مشرکان به هنگام فتح مکه فوج فوج وارد اسلام شدند.

***

در اینجا چند سؤال مطرح است که باید به آن پاسخ گفت:

اشاره

۱-چرا سوره با فرمان"قل"(بگو)شروع شده است:

آیا بهتر این نبود گفته شود"يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ "بدون اینکه"قل"در آغاز آن باشد؟و به تعبیر دیگر:پیغمبر ص باید دستور خداوند را اجرا کند و جمله"يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ "را به آنها بگوید:نه اینکه جمله" قُلْ "را نیز تکرار کند.

پاسخ این سؤال با توجه به محتوای سوره روشن است،زیرا مشرکان عرب پیغمبر اکرم ص را دعوت به سازش بر سر بتها کرده بودند.و او می بایست این

مطلب را از خود نفی کند،و بگوید:من هرگز تسلیم شما نمی شوم،و عبادتم را با شرک آلوده نمی کنم اگر کلمه"قل"در آغاز این سوره نباشد سخن سخن خدا خواهد شد،و در این صورت جمله" لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ "(من آنچه را شما عبادت می کنید نمی پرستم)و امثال آن مفهومی نخواهد داشت.

بعلاوه چون کلمه"قل"در پیام جبرئیل از سوی خدا بوده،پیغمبر اکرم ص موظف است که برای حفظ اصالت قرآن آن را عینا بازگو کند،و این خود نشان می دهد که"جبرئیل"و"رسول اکرم"ص در نقل وحی الهی کمترین تغییری نداده اند،و عملا ثابت کرده اند مامورانی هستند گوش بر فرمان الهی، همانگونه که در آیه ۱۵ سوره یونس می خوانیم: قُلْ مٰا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقٰاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ :"بگو من حق ندارم که قرآن را از پیش خود تغییر دهم من فقط از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود".

***

۲-مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟

می دانیم بت پرستان هرگز خدا را انکار نمی کردند،و طبق صریح آیات قرآن اگر از خالق آسمان و زمین از آنها سؤال می شد می گفتند:خدا است: وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ (لقمان ۲۵).

پس چگونه در این سوره می گوید:"نه من معبود شما را می پرستم و نه شما معبود مرا"؟ پاسخ این سؤال نیز با توجه به اینکه بحث از مساله خلقت نیست،بلکه از مساله عبادت است،روشن می شود،بت پرستان خالق جهان را"خدا"می دانستند، ولی معتقد بودند باید بتها را"عبادت"کرد،تا آنها واسطه در درگاه خدا شوند، یا اینکه اصلا ما لایق این نیستیم که خدا را پرستش کنیم،بلکه باید بتهای

جسمانی را پرستش کنیم،اینجاست که قرآن قلم سرخ بر اوهام و پندارهای آنها می کشد،و می گوید عبادت باید فقط برای خدا باشد،نه بتها،و نه هر دو! ***

۳-این تکرار برای چیست؟

در اینکه آیا تکرار نفی عبادت بتها از ناحیه پیغمبر ص و نفی عبادت خدا از ناحیه مشرکان،برای چیست؟گفتگو بسیار است.

جمعی معتقدند که این تکرار برای تاکید و مایوس کردن کامل مشرکان، و جدا نمودن مسیر آنها از مسیر اسلام است،و اثبات عدم امکان سازش میان توحید و شرک می باشد،و به تعبیر دیگر چون آنها در دعوت پیغمبر اکرم ص به سوی شرک اصرار می ورزیدند و تکرار می کردند قرآن نیز رد آنها را تکرار می کند.

در حدیثی آمده است که"ابو شاکر دیصانی"(یکی از زنادقه عصر امام صادق ع از یکی از یاران امام صادق بنام"ابو جعفر احول"(محمد بن علی نعمانی کوفی معروف به مؤمن طاق)از دلیل تکرار این آیات سؤال کرد و گفت آیا شخص حکیم ممکن است اینچنین تکراری در کلامش باشد؟ ابو جعفر احول چون در اینجا پاسخی نداشت وارد مدینه شد خدمت امام صادق ع رسید،و در این باره سؤال کرد،امام ع فرمود:سبب نزول این آیات و تکرار آن این بود که قریش به رسول خدا پیشنهاد کردند که یک سال تو خدایان ما را بپرست،سال دیگر ما خدای تو را می پرستیم،و همچنین سال بعد تو خدایان ما را بپرست و سال دیگر(سال چهارم)ما خدای تو را می پرستیم، آیات فوق نازل شد و تمام این پیشنهادها را نفی کرد.

هنگامی که ابو جعفر"احول"این پاسخ را برای"ابو شاکر"بیان کرد

او گفت:هـذا مـا حمله الإبل من الحجاز!:"این باری است که شتران از حجاز آورده انـد" (۱)(اشاره به اینکه سـخن تو نیست و گفتار امام صادق ع است).

بعضـی دیگر گفته اند:این تکرار به خاطر این است که یکی ناظر به حال می باشد و دیگری ناظر به آینده،یعنی نه در حال و نه در آینده هرگز معبود شما را پرستش نمی کنم! ولی ظاهرا شاهدی برای این تفسیر وجود ندارد.

تفسیر سومی نیز برای این تکرار گفته اند که"اولی"اختلاف در معبودها را بیان می کند،و دومی اختلاف در عبادت را،یعنی نه معبودهـای شـما را هرگز می پرسـتم،و نه چگونگی عبادت من همچون شـما است،زیرا عبادت من خالصانه و خالی از هر گونه شرک است.

بعلاوه عبادت شما از بتها از روی تقلید کورکورانه نیاکان است و عبادت من نسبت به خدا از روی تحقیق و شکر است (۲).

ولی ظاهر این است که این تکرار برای تاکیـد است،همانگونه که در بالا توضـیح داده ایم و در حـدیث امام صادق ع نیز اشاره به آن شده بود.

در اینجا تفسیر چهارمی نیز وجود دارد و آن اینکه در آیه دوم می فرماید:

"آنچه را که شما اکنون می پرستید من پرستش نمی کنم"و در آیه چهارم می فرماید:

"من در گذشته نیز معبودهای شما را نمی پرستیدم تا چه رسد به امروز".

این تفاوت با توجه به اینکه در آیه دوم"تعبدون"به صورت فعل مضارع

۱- ۱) "تفسیر علی بن ابراهیم"جلد ۲ صفحه ۴۴۵.

۲- ۲) بنا بر این تفسیر"ما"در آیه دوم و سوم"ما موصوله"است،و در آیه چهارم و پنجم"مصدریه"است(این وجه را ابو الفتوح رازی به عنوان یکی از تفسیرهای آیه در جلـد ۱۲ صفحه ۱۹۲ آورده مرحوم طبرسـی نیز ذیـل آیـات مورد بحث به آن اشاره کرده است).

و"عبدتم"در آیه چهارم به صورت فعل ماضی است بعید به نظر نمی رسد (۱).

هر چند این تفسیر فقط تکرار آیه دوم و چهارم را حل می کند اما تکرار آیه سوم و پنجم هم چنان به قوت خود باقی است (۲).

***

۴-آیا مفهوم آیه" لَكُمْ دِينُكُمْ ..."جواز بت پرستی است؟!

گاهی چنین تصور شده که آخرین آیه این سوره که می گوید:"آئین شما برای خودتان،و آئین من برای خودم"همان مفهوم"صلح کل"را دارد، و به آنها اجازه می دهد که بر آئینشان بمانند،چرا که اصرار بر پذیرش آئین اسلام نمی کند! ولی این پندار بسیار سست و بی اساس است،زیرا لحن آیات به خوبی نشان می دهد که این تعبیر نوعی تحقیر و تهدید است،یعنی آئین شما به خودتان ارزانی باد!و به زودی عواقب نکبت بار آن را خواهید دید،شبیه آنچه در آیه ۵۵ سوره قصص آمده: وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي الْجاهِلِينَ :"مؤمنان هر گاه سخن لغوی را بشنوند از آن روی می گردانند،و می گویند:اعمال ما برای ما و اعمال شما برای خودتان،سلام بر شما(سلام وداع و جدایی)ما طالب جاهلان نیستیم"! شاهد گویای این مطلب صدها آیه قرآن مجید است که شرك را در تمام اشکالش می کوبد،و از هر کاری منفورتر می شمرد،و گناهی نابخشودنی می داند.

ص: ۳۹۰

۱- ۱) بنا بر این"عابد"که اسم فاعل است نیز در این آیه باید معنی ماضی بدهد.

۲- ۲) ضمنا باید توجه داشت که"ما موصوله"هر چند غالبا برای غیر ذوی العقول می آید بسیار دیده شده که در ذوی العقول نیز به کار می رود،آیات قرآن نیز شاهد بر این مدعی است.

جوابهـای دیگری از این سؤال نیز داده انـد،ماننـد اینکه آیه محـذوفی دارد و در تقـدیر چنین است:لکم جزاء دینکم و لی جزاء دینی،"جزای دین شما برای شما،و جزای دین من برای من".

دیگر اینکه:"دین"در اینجـا به معنی جزا است،و آیه نیز هیـچ محـذوفی نـدارد،و مفهومش این است شـما جزای خودتان را می گیرید و من هم جزای خودم را (۱).

ولی تفسیر و پاسخ اول مناسبتر به نظر می رسد.

***

۵-او هرگز یک لحظه با شرک سازش نکرد

آنچه در این سوره آمده در واقع بیانگر این واقعیت است که توحید و شرک دو برنامه متضاد و دو مسیر کاملا جدا می باشد،و هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند،توحید انسان را به خدا مربوط می سازد،در حالی که شرک او را از خدا بیگانه می کند.

توحید رمز وحدت و یگانگی در تمام زمینه ها است در حالی که شرک مایه تفرقه و پراکندگی در همه شؤون است.

توحیـد انسان را از عالم ماده و جهان طبیعت بالا می برد،و در ما ورای طبیعت به وجود بی انتهای الهی پیوند می دهد،در حالی که شرک انسان را در چاه طبیعت سرنگون می سازد،و به موجودات محدود و ضعیف و فانی پیوند می دهد.

به همین دلیل پیغمبر اکرم ص و تمام انبیاء عظام نه تنها یک لحظه با شرک سازش نکردند،بلکه نخستین و مهمترین برنامه آنها مبارزه با آن بود.

۱- ۱) ضـمنا بایـد توجه داشت که"دین"در جمله"و لی دین"مکسور است و کسـره آن دلالت بر یاء محـذوف می کنـد و در واقع"و لی دینی"است.

امروز نیز همه پویندگان راه حق و علماء و مبلغان این آئین باید همین خط را ادامه دهند،و در همه جا برائت و بیزاری خود را از هر گونه شرک و سازش با مشرکان اعلام دارند.

این است راه اصیل اسلام.

***خداوندا!ما را از هر گونه شرک و افکار و اعمال شرک آلود بر کنار دار پروردگارا!وسوسه های مشرکین عصر ما نیز خطرناک است،ما را از گرفتاری دام آنها حفظ کن.

بارالها!به ما آن چنان شجاعت و صراحت و قاطعیتی مرحمت فرما که همچون پیغمبر اکرم ص هر گونه پیشنهاد سازش با کفر و شرک را رد کنیم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره کافرون ***

(۱۱۰) سوره نصر این سوره در "مدینه"نازل شده و دارای ۳ آیه است

اشاره

ص: ۳۹۳

محتوی و فضیلت سوره"نصر"

این سوره در مدینه و بعد از هجرت نازل شده است،و در آن بشارت و نوید از پیروزی عظیمی می دهد که به دنبال آن مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند،و لذا به شکرانه این نعمت بزرگ پیغمبر اکرم ص را دعوت به "تسبیح"و"حمد"الهی و"استغفار"می کند.

گر چه در اسلام فتوحات زیادی رخ داد،ولی فتحی با مشخصات فوق جز "فتح مکه"نبود،به خصوص اینکه طبق بعضی از روایات اعراب معتقد بودند اگر پیامبر اسلام ص مکه را فتح کند و بر آن مسلط گردد این دلیل بر حقانیت او است،چرا که اگر بر حق نباشد خدا چنین اجازه ای را به او نمی دهد، همانگونه که به لشکر عظیم"ابرهه"اجازه نداد،به همین دلیل بعد از فتح مکه مشرکان عرب گروه گروه وارد اسلام شدند.

بعضی گفته اند:این سوره بعد از"صلح حدیبیه"در سال ششم هجرت، و دو سال قبل از"فتح مکه"نازل گردید.

اما اینکه بعضی احتمال داده اند بعد از فتح مکه در سال دهم هجرت در حجه الوداع نازل شده بسیار بعید است،چرا که تعبیرات سوره با این معنی سازگار نیست،زیرا خبر از یک حادثه مربوط به آینده می دهد،نه گذشته.

یکی از نامهای این سوره.سوره"تودیع"است(تودیع یعنی خدا حافظی)چرا که در آن خبر ضمنی از رحلت پیامبر ص است.

در حدیثی آمده است هنگامی که این سوره نازل شد و پیغمبر اکرم ص آن را بر یاران خود تلاوت کرد همگی خوشحال و خوشدل شدند،ولی عباس

ص:۳۹۴

عموی پیامبر ص که آن را شنید گریه کرد،پیغمبر ص فرمود:ای عمو چرا گریه می کنی؟ عرض کرد گمان می کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده ای رسول خدا!فرمود:مطلب همانگونه است که تو می گویی " (۱).

در اینکه از کجای این سوره چنین مطلبی استفاده می شود در میان مفسران گفتگو است،زیرا در ظاهر آیات آن چیزی جز بشارت از فتح و پیروزی نیست، این مفهوم ظاهرا از اینجا استفاده شده که این سوره دلیل بر آن است که رسالت پیامبر ص به پایان رسیده،و آئین او کاملا تثبیت شده است،و معلوم است در چنین حالتی انتظار رحلت از سرای فانی به جهان باقی،کاملا قابل پیش بینی است.

در باره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی(از پیغمبر اکرم ص آمده است):

من قرأها فکانما شهد مع رسول اللّه(ص)فتح مکه: "کسی که آن را تلاوت کند همانند این است که همراه پیغمبر ص در فتح مکه بوده است" (۲).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:"کسی که سوره إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ را در نماز نافله یا فریضه بخواند خداوند او را بر تمام دشمنانش پیروز می کند و در قیامت در حالی وارد محشر می شود که نامه ای با او است که سخن می گوید،خداوند آن را از درون قبرش همراه او بیرون فرستاده،و آن امان نامه ای است از آتش جهنم... (۳).

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۵۴-این مضمون در روایات متعددی با الفاظ مختلفی ذکر شده است(المیزان جلد ۲۰ صفحه ۵۳۲).
۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۵۳.
۳- ۳) همان مدرک.

ناگفته پیـدا است اینهمه افتخار و فضـیلت از آن کسـی است که با خوانـدن این سوره در خط رسول اللّه قرار گیرد،و به آئین و سنت او عمل کند،نه تنها به لقلقه زبان قناعت نماید.

***

ص: ۳۹۶

[سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اَللّٰهِ وَ اَلْفَتْحُ (۱) وَ رَأَيْتَ اَلنّٰاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اَللّٰهِ أَفْوٰاجاً (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اِسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كٰانَ تَوّٰاباً (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد.

۲-و مردم را ببینی گروه گروه وارد دین خدا می شوند.

۳-پروردگارت را تسبیح و حمد کن،و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است.

تفسیر:

هنگامی که پیروزی نهایی فرا رسد!...

در نخستین آیه این سوره که می فرماید:"هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد"...(إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَ الْفَتْحُ).

ص :۳۹۷

و مردم را به بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می شوند"...(وَ رَأَیْتَ النّٰاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِینِ اللّٰهِ،أَفْوٰاجاً).

*** به شکرانه این نعمت بزرگ و این پیروزی و نصرت الهی،پروردگارت را تسبیح و حمد کن،و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است" (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کٰانَ تَوّٰاباً).

***در این سه آیه کوتاه و پر محتوا،ریزه کاریهای فراوان است که دقت در آنها کمک به فهم هدف نهایی سوره می کند:

۱-در آیه اول"نصرت"اضافه به"خداوند"شده است(نصر اللّٰه)تنها در اینجا نیست که این اضافه دیده می شود،در بسیاری از آیات قرآن این معنی منعکس است،از جمله در آیه ۲۱۴ بقره می خوانیم: أَلاٰ إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِیبٌ :

"بدانید یاری خدا نزدیک است".

و در آیه ۱۲۶ آل عمران و ۱۰ انفال آمده است: وَ مَا النَّصْرُ إِلاّٰ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ :"نصرت جز از ناحیه خدا نیست".

اشاره به اینکه به هر حال یاری و پیروزی به اراده حق است.

درست است که برای غلبه بر دشمن باید تامین قوا و تهیه نیرو کرد،ولی یک انسان موحد،نصرت را تنها از ناحیه خدا می داند و به همین دلیل به هنگام پیروزی مغرور نمی شود،بلکه در مقام شکر و سپاس الهی درمی آید.

***۲-در این سوره نخست از نصرت الهی،و سپس فتح و پیروزی،و بعد نفوذ

و گسترش اسلام،و ورود مردم دسته دسته در دین خدا سخن به میان آمده، و این هر سه علت و معلول یکدیگرند،تا نصرت و یاری الهی نباشد فتح و پیروزی نیست،و تا فتح و پیروزی نرسد و موانع از سر راه برداشته نشود مردم گروه گروه مسلمان نمی شوند،و البته به دنبال این سه مرحله که هر کدام نعمتی است بزرگ، مرحله چهارم یعنی مرحله شکر و حمد و ستایش خدا فرا می رسد.

و از سوی دیگر نصرت الهی و پیروزی همه برای این است که هدف نهایی یعنی ورود مردم در دین خدا و هدایت همگانی صورت گیرد.

***۳-"فتح"در اینجا به صورت مطلق گفته شده،و با قرائنی که قبلا اشاره کردیم بدون شک منظور از آن فتح مکه است که چنین بازتاب گسترده ای داشت، و به راستی فتح مکه،فصل نوینی در تاریخ اسلام گشود،چرا که مرکز اصلی شرک متلاشی شد،بتها از میان رفت،امید بت پرستان به یاس و نومیدی مبدل گشت،و موانعی که بر سر راه ایمان مردم به اسلام وجود داشت،برچیده شد.

به همین دلیل فتح مکه را باید مرحله تثبیت اسلام،و استقرار آن در جزیره العرب،و سپس در جهان دانست،و لذا بعد از فتح مکه دیگر هیچ مقاومتی از ناحیه مشرکان(جز در یک مورد که آن هم به سرعت سرکوب شد)دیده نشد، و مردم از تمام نقاط جزیره برای پذیرش اسلام خدمت پیامبر ص می آمدند.

***۴-در ذیل آیه سه دستور مهم به پیغمبر اکرم ص(و طبعا به همه مؤمنان)می دهد که در حقیقت شکرانه ای برای این پیروزی بزرگ،و واکنش مناسبی در برابر این نصرت الهی است،دستور به"تسبیح"و"حمد"و"استغفار".

"تسبیح"به معنی منزه شمردن خداوند از هر گونه عیب و نقص است،

ص :۳۹۹

و"حمد"برای توصیف او به صفات کمالیه است،و"استغفار"در برابر نقصانها و تقصیرهای بندگان است.

این پیروزی بزرگ سبب شد که افکار شرک آلود زدوده شود،کمال و جمال خداوند ظاهرتر گردد،و گم کرده راهان به سوی حق بازگردند.

این فتح عظیم سبب شد که افراد گمان نکنند خداوند یارانش را تنها می گذارد(پاکی از این نقص)و نیز بدانند که خداوند بر انجام وعده هایش توانا است(موصوف بودن به این کمال)و نیز بندگان به نقص خود در برابر عظمت او اعتراف کنند.

بعلاوه ممکن است به هنگام پیروزی واکنشهای نامطلوبی در انسان پیدا شود و گرفتار"غرور و خود برتربینی"گردد،و یا در برابر دشمن دست به "انتقام جویی و تصفیه حساب شخصی"زند،این سه دستور به او تعلیم می دهد که در لحظه حساس پیروزی بیاد صفات جلال و جمال خدا بیفتد،همه چیز را از او بداند،و در مقام استغفار برآید تا هم غرور و غفلت او زایل گردد، و هم از انتقام جویی بر کنار ماند.

***۵-مسلم است پیغمبر اسلام ص همچون همه انبیاء"معصوم"بود پس دستور به استغفار برای چیست؟ در پاسخ این سؤال باید گفت این سرمشقی است برای همه امت زیرا:

اولا:در طول این مبارزه طولانی که سالهای زیادی به طول انجامید (حدود بیست سال)و مسلمانان روزهای بسیار سخت و دردناکی را طی کردند، گاهی آن چنان حوادث پیچیده می شد که جانها به لب می رسید،و در افکار بعضی گمانهای بدی در مورد وعده های الهی پیدا می شد،همانگونه که قرآن در مورد جنگ"احزاب"می فرماید: وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا

"و دلها به گلوگاه رسیده بود و گمانهای(نامناسبی)در باره خدا داشتید" (احزاب-۱۰).

اکنون که پیروزی فرا رسیده می فهمند که همه آن گمانها و بیتابیها غلط بوده،و باید در مقام"استغفار"برآیند.

ثانیا:انسان هر قدر حمد و ثنای الهی کند باز حق شکر او را ادا نخواهد کرد،و لذا در پایان این حمد و ثنا باید از تقصیر خویش"روی به درگاه خدا آورد"و استغفار کند.

ثالثا:معمولا بعد از پیروزیها وسوسه های شیطان شروع می شود،و حالت"غرور"از یک سو،و تندروی و انتقام جویی از سوی دیگر،به وجود می آید،در اینجا باید به یاد خدا بود،و پیوسته استغفار کرد تا هیچیک از این حالات پیدا نشود،یا اگر پیدا شده بر طرف گردد.

رابعا:همانگونه که در آغاز سوره گفتیم اعلام این پیروزی تقریبا به معنی اعلام پایان ماموریت پیامبر ص و اتمام عمر آن حضرت و شتافتن به لقای محبوب بود،و این حالت مناسب"تسبیح"و"حمد"و"استغفار"است،و لذا در روایات وارد شده است که بعد از نزول این سوره پیغمبر اکرم ص این جمله را بسیار تکرار می فرمود:

سبحانک اللهم و بحمدک،اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم:

"خداوندا!منزهی،و تو را حمد و ستایش می کنم،خداوندا!مرا ببخش که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی" (۱).

***۶-جمله" إِنَّهُ کانَ تَوّاباً "بیان علت است برای مساله استغفار،یعنی

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۵۴.

"استغفار و توبه کن چرا که خداوند بسیار توبه پذیر است".

در ضمن شاید به این مطلب نیز نظر دارد که وقتی خداوند توبه شما را می پذیرد،شما نیز حتی المقدور توبه تقصیرکاران را پس از پیروزی بپذیرید و ما دام که تصمیم خلاف یا آثار توطئه ای از آنان ظاهر نباشد آنها را از خود مرانید، و لذا چنان که خواهیم دید پیغمبر اکرم ص در همین ماجرای فتح مکه چهره رأفت و رحمت اسلامی را در مقابل دشمنان کینه توز شکست خورده،به عالی ترین وجهی نشان داد.

تنها پیغمبر اکرم ص نبود که به هنگام پیروزی نهایی بر دشمن به فکر تسبیح و حمد و استغفار بود بلکه در تاریخ سایر انبیاء نیز این مطلب به خوبی نمایان است.

مثلاـ حضرت"یوسف"ع هنگامی که بر اریکه حکومت مصر نشست، و پدر و مادر و برادران بعد از یک فراق طولانی به دیدار او نائل شدند،عرض کرد: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصّالِحِینَ :

"پروردگارا!بخش عظیمی از حکومت را به من بخشیده ای،و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساخته ای،تویی آفریننده آسمانها و زمین و تویی سرپرست من در دنیا و آخرت،مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما"(یوسف-۱۰۱).

و پیامبر خدا"سلیمان"ع هنگامی که تخت ملکه سبا را در برابر خود حاضر دید گفت: هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ :"این از فضل پروردگار من است،تا مرا بیازماید،آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم"؟(نمل-۴۰).

***

ص:۴۰۲

نکته:

فتح مکه بزرگترین پیروزی اسلام

فتح مکه همانگونه که اشاره کردیم فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود، و مقاومتهای دشمن را بعد از حدود بیست سال درهم شکست،در حقیقت با فتح مکه بساط شرک و بت پرستی از جزیره عربستان برچیده شد،و اسلام آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان گشت.

خلاصه این ماجرا چنین بود:بعد از پیمان و صلح حدیبیه مشرکان مکه دست به پیمان شکنی زدند،و آن صلح نامه را نادیده گرفتند،و بعضی از هم پیمانان پیغمبر ص را تحت فشار قرار دادند،هم پیمانهای رسول اللّه ص به آن حضرت شکایت کردند رسول اللّه ص تصمیم گرفت هم پیمانان خود را یاری کند.

از سوی دیگر تمام شرائط برای برچیدن این کانون بت پرستی و شرک و و نفاق که در مکه به وجود آمده بود فراهم می شد،و این کاری بود که می بایست به هر حال انجام گیرد،لذا پیامبر ص به فرمان خدا آماده حرکت به سوی مکه شد.

فتح مکه در سه مرحله انجام گرفت:نخست مرحله مقدماتی یعنی فراهم کردن قوا و نیروی لازم،و انتخاب شرائط زمانی مساعد،و جمع آوری اطلاعات کافی از موقعیت دشمن و کم و کیف نیروی جسمانی و روحیه آنها بود،مرحله دوم مرحله انجام بسیار ماهرانه و خالی از ضایعات فتح بود و بالآخره مرحله نهایی مرحله پی آمدها و آثار آن بود.

۱-این مرحله با کمال دقت و ظرافت انجام گرفت،و مخصوصا رسول خدا ص چنان جاده مکه و مدینه را قرق کرد که خبر این آمادگی بزرگ

ص:۴۰۳

به هیچوجه به مکیان نرسید،لذا به هیچگونه آمادگی دست نزدند،و کاملا غافلگیر شدند،و همین امر سبب شد که در آن سرزمین مقدس در این هجوم عظیم و فتح بزرگ تقریبا هیچ خونی نریزد.

حتی یک نفر از مسلمانان ضعیف الایمان بنام"حاطب بن ابی بلتعه"که نامه ای برای قریش نوشت و با زنی از طائف"مزینه"بنام"کفود"یا"ساره"مخفیانه به سوی مکه فرستاد، با طریق اعجازآمیزی بر پیغمبر اکرم ص آشکار شد، و علی ع با بعضی دیگر به سرعت به سراغ او اعزام فرمود و آنها زن را در یکی از منزلگاههای میان مکه و مدینه یافتند،و نامه را از او گرفته و خودش را به مدینه بازگرداندند که داستانش در ذیل آیه اول سوره ممتحنه مشروحا بیان شد (۱).

به هر حال پیغمبر اکرم ص جانشینی از خود بر مدینه گمارد و روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجری به سوی مکه حرکت کرد،و پس از ده روز به مکه رسید.

پیامبر ص در وسط راه عباس عمویش را دید که از مکه به عنوان مهاجرت به سوی او می آید،حضرت به او فرمود اثاث خود را به مدینه بفرست و خودت با ما بیا،و تو آخرین مهاجری.

***۲-سرانجام مسلمانان به نزدیکی مکه رسیدند و در بیرون شهر در بیابانهای اطراف در جایی که"مر الظهران"نامیده می شد و چند کیلومتر بیشتر با مکه فاصله نداشت اردو زدند،و شبانه آتشهای زیادی برای آماده کردن غذا(و شاید برای اثبات حضور گسترده خود)در آن مکان افروختند جمعی از اهل مکه این

۱- ۱) به جلد ۲۴ تفسیر نمونه صفحه ۸ مراجعه شود.

منظره را دیده در حیرت فرو رفتند.

هنوز اخبار حرکت پیغمبر اکرم ص و لشگر اسلام بر قریش پنهان بود،در آن شب ابو سفیان سرکرده مکیان و بعضی دیگر از سران شرک برای پی گیری اخبار از مکه بیرون آمدند در این هنگام عباس عموی پیغمبر ص فکر کرد که اگر رسول اللّه ص به طور قهرآمیز وارد مکه شود کسی از قریش زنده نمی ماند،از پیامبر ص اجازه گرفت و بر مرکب آن حضرت سوار شد،و گفت می روم شاید کسی را ببینم به او بگویم اهل مکه را از ماجرا با خبر کند تا بیایند و امان بگیرند.

عباس حرکت کرد و نزدیکتر آمد اتفاقا در این هنگام صدای"ابو سفیان" را شنید که به یکی از دوستانش بنام"بدیل"می گوید من هرگز آتشی افزونتر از این ندیدم!"بدیل"گفت:فکر می کنم این آتشها مربوط به قبیله"خزاعه" باشد،ابو سفیان گفت:قبیله خزاعه از این خوارترند که اینهمه آتش برافروزند! در اینجا"عباس"ابو سفیان را صدا زد،ابو سفیان عباس را شناخت گفت راستی چه خبر؟ عباس پاسخ داد این رسول اللّه ص است که با ده هزار نفر سربازان اسلام به سراغ شما آمده اند!ابو سفیان سخت دستپاچه شد و گفت:به من چه دستوری می دهی.

"عباس"گفت همراه من بیا و از رسول اللّه ص امان بگیر،زیرا در غیر این صورت کشته خواهی شد! و به این ترتیب"عباس""ابو سفیان"را همراه خود سوار بر مرکب رسول اللّه ص کرد و با سرعت به سوی پیامبر ص برگشت،از کنار هر گروهی و آتشی از آتشها می گذشت می گفتند این عموی پیغمبر ص است که بر مرکب

ص:۴۰۵

او سوار شده،شخص بیگانه ای نیست،تا بجایی رسید که عمر بن خطاب بود هنگامی که چشم عمر به ابو سفیان افتاد،گفت:شکر خدا را که مرا بر تو (ابو سفیان)مسلط کرد در حالی که هیچ امانی نداری!فورا خدمت پیغمبر ص آمده و اجازه خواست تا گردن ابو سفیان را بزند.

ولی عباس فرا رسید عرض کرد ای رسول خدا!من به او پناه داده ام.

پیغمبر اکرم ص فرمود:من نیز فعلا به او امان می دهم تا فردا که او را نزد من آوری.

فردا که عباس او را به خدمت پیغمبر خدا ص آورد رسول اللّه ص به او فرمود:وای بر تو ای ابو سفیان!آیا وقت آن نرسیده است که ایمان به خدای یگانه بیاوری؟ عرض کرد آری،پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا!من شهادت می دهم که خداوند یگانه است و همتایی ندارد،اگر کاری از بتها ساخته بود من به این روز نمی افتادم! فرمود:آیا موقع آن نرسیده است که بدانی من رسول خدایم؟! عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد هنوز شک و شبهه ای در دل من وجود دارد،ولی سرانجام ابو سفیان و دو نفر از همراهانش مسلمان شدند.

پیغمبر اکرم ص به عباس فرمود:ابو سفیان را در تنگه ای که گذرگاه مکه است ببر تا لشگریان الهی از آنجا بگذرند و او ببیند.

عباس عرض کرد:ابو سفیان مرد جاه طلبی است،امتیازی برای او قائل شوید،پیغمبر ص فرمود:هر کس داخل خانه ابو سفیان شود در امان است،و هر کس به مسجد الحرام پناه ببرد در امان است،و هر کس در خانه خود بماند و در را به روی خود ببندد او نیز در امان است.

به هر حال هنگامی که ابو سفیان این لشگر عظیم را دید یقین پیدا کرد

که هیچ راهی برای مقابله باقی نمانده است،رو به عباس کرد و گفت:سلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده!عباس گفت:وای بر تو،سلطنت نیست،نبوت است.

سپس عباس به او گفت با سرعت به سراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشگر اسلام بر حذر دار! ابو سفیان وارد مسجد الحرام شد و فریاد زد ای جمعیت قریش!محمد با جمعیتی به سراغ شما آمده که هیچ قدرت مقابله با آن را ندارید،سپس افزود:هر کس وارد خانه من شود در امان است،هر کس در مسجد الحرام برود نیز در امان است،و هر کس در خانه را به روی خود ببندد در امان خواهد بود.

سپس فریاد زد ای جمعیت قریش!اسلام بیاورید تا سالم بمانید،همسرش "هند"ریش او را گرفت و فریاد زد این پیر مرد احمق را بکشید! ابو سفیان گفت:رها کن،به خدا اگر اسلام نیاوری تو هم کشته خواهی شد،برو داخل خانه باش.

سپس پیغمبر اکرم ص با صفوف لشگریان اسلام حرکت کرد تا به نقطه "ذی طوی"رسید،همان نقطه مرتفعی که از آنجا خانه های مکه نمایان است، پیامبر ص به یاد روزی افتاد که به اجبار از مکه مخفیانه بیرون آمد،ولی می بیند امروز با این عظمت وارد مکه می شود،لذا پیشانی مبارک را به فراز جهاز شتر گذاشت و سجده شکر بجا آورد.

سپس پیغمبر اکرم ص در"حجون"(یکی از محلات مرتفع مکه که قبر خدیجه در آن است)فرود آمد و غسل کرد،و با لباس رزم و اسلحه بر مرکب نشست،در حالی که سوره"فتح"را قرائت می فرمود وارد مسجد الحرام شد و تکبیر گفت،سپاه اسلام نیز همه تکبیر گفتند،به گونه ای که صدایشان همه دشت و کوه را پر کرد.

ص:۴۰۷

سپس از شتر خود فرود آمد،و برای نابودی بتها نزدیک خانه کعبه آمد، بتها را یکی پس از دیگری سرنگون می کرد و می فرمود: جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً :"حق آمد و باطل زایل شد و باطل زایل شدنی است".

چند بت بزرگ بر فراز کعبه نصب شده بود که دست پیامبر ص به آنها نمی رسید امیر مؤمنان علی ع را امر کرد پای بر دوش مبارکش نهد و بالا رود، و بتها را به زمین افکنده بشکند،علی ع این امر را اطاعت کرد.

سپس کلید خانه کعبه را گرفت و در را بگشود و عکسهای پیغمبران را که بر در و دیوار داخل خانه کعبه ترسیم شده بود محو کرد.

***۳-بعد از این پیروزی درخشان و سریع پیغمبر اکرم ص دست در حلقه در خانه کعبه کرد و رو به اهل مکه که در آنجا جمع بودند فرمود و گفت:

"شما چه می گوئید؟و چه گمان دارید؟!در باره شما"چه دستوری بدهم"؟ عرض کردند:ما جز خیر و نیکی از تو انتظار نداریم،تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مایی!و امروز به قدرت رسیده ای،ما را ببخش،اشک در چشمان پیامبر ص حلقه زد،صدای گریه مردم مکه نیز بلند شد.

پیغمبر اکرم ص فرمود:من در باره شما همان می گویم که برادرم یوسف گفت،"امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود،خداوند شما را می بخشد و او ارحم الراحمین است" (۱)و به این ترتیب همه را عفو کرد و فرمود:همه آزادید،هر جا می خواهید بروید.

در ضمن پیغمبر خدا ص دستور داده بود که لشگریانش مزاحم هیچکس

۱- ۱) سوره یوسف آیه ۹۲.

نشوند،و خونی مطلقا ریخته نشود،تنها مطابق روایتی شش نفر را که افرادی بسیار بد زبان و خطرناک بودند استثنا کرده بود.

حتی هنگامی که شنید"سعد بن عباده پرچمدار لشگر شعار انتقام را سر داده،و می گوید:الیوم یوم الملحمه"امروز روز انتقام است"!پیغمبر ص به علی ع فرمود بشتاب پرچم را از او بگیر و تو پرچمدار باش و شعار دهید الیوم یوم المرحمه"امروز روز عفو و رحمت است"! و به این ترتیب مکه بدون خونریزی فتح شد و جاذبه این عفو و رحمت اسلامی که هرگز انتظار آن را نداشتند چنان در دلها اثر کرد که مردم گروه گروه آمدند و مسلمان شدند و صدای این فتح عظیم در تمام جزایر عربستان پیچید و آوازه اسلام همه جا را فرا گرفت.و موقعیت اسلام و مسلمین از هر جهت تثبیت شد (۱).

در بعضی از تواریخ آمده است هنگامی که پیغمبر اکرم ص در کنار در خانه کعبه ایستاده بود فرمود:

لا اله الا اللّه وحده وحده،انجز وعده،و نصر عبده،و هزم الاحزاب وحده،الا ان کل مال او ماثره او دم تدعی فهو تحت قدمی هاتین!. ..

"معبودی جز خدا نیست،یگانه است،یگانه،سرانجام به وعده خود وفا کرد،و بنده اش را یاری نمود،و خودش به تنهایی تمام احزاب را درهم شکست،ای مردم!بدانید هر مالی،هر امتیازی،هر خونی مربوط به گذشته و زمان جاهلیت است همه در زیر پاهای من قرار گرفته(یعنی دیگر گفتگویی از خونهایی که در زمان جاهلیت ریخته شد،یا اموالی که به غارت رفت.

نکنید،و همه امتیازات عصر جاهلیت نیز باطل شده است،و به این ترتیب تمام

۱- ۱) تلخیص از"کامل ابن اثیر"جلد ۲ و"تفسیر مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث و کتب دیگر.

پرونده های گذشته بسته شد).

این یـک طرح بسـیار مهم و عجیب بود که به ضـمیمه فرمـان عفو عمومی، مردم حجـاز را از گذشـته تاریک و پرماجرای خود برید،و در پرتو اسلام زندگی نوینی به آنها بخشید که از کشمکشها و جنجالهای مربوط به گذشته کاملا خالی، بود.

و این کار فوق العاده به پیشرفت اسلام کمک کرد و سرمشقی است برای امروز و فردای ما.

خداوندا!تو قادری که بار دیگر آن عظمت دیرین را در پرتو اقتدا به سنت آن حضرت به مسلمانان بازگردانی.

پروردگارا!ما را در زمره یاران راستین پیغمبر اسلام ص قرار ده.

بـار الها!به ما توفیقی مرحمت کن که حکومت عـدل اسـلامی را آن چنان در دنیا بگسترانیم که مردم جهان فوج فوج آن را از دل و جان بپذیرند.

آمین یا رب العالمین پایان سوره نصر ***

ص :۴۱۰

(۱۱۱) سوره تبت این سوره در "مکه"نازل شده و دارای پنج آیه است

اشاره

ص :۴۱۱

محتوی و فضیلت سوره"تبت"

این سوره که در مکه و تقریبا در اوائل دعوت آشکار پیغمبر اکرم ص نازل شده تنها سوره ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیغمبر اکرم ص در آن عصر و زمان(یعنی ابو لهب)شده است،و محتوای آن نشان می دهد که او عداوت خاصی نسبت به پیغمبر اسلام ص داشت،و از هیچگونه کارشکنی و بد زبانی او و همسرش مضایقه نداشتند.

قرآن با صراحت می گوید:هر دو اهل دوزخند،و راه نجاتی برای آنها نیست،و این معنی به واقعیت پیوست،سرانجام هر دو بی ایمان از دنیا رفتند و این یک پیشگویی صریح قرآن است.

و در حدیثی(از پیغمبر اکرم ص)آمده است که فرمود:

من قرأها رجوت ان لا یجمع اللّٰه بینه و بین ابی لهب فی دار واحده: "کسی که آن را تلاوت کند من امیدوارم خداوند او و ابو لهب را در خانه واحدی جمع نکند" (یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که ابو لهب اهل دوزخ است) (۱).

ناگفته پیدا است این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابو لهب جدا کند،نه کسانی که با زبان می خوانند ولی ابو لهب وار عمل می کنند.

***

ص:۴۱۲

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۵۸.

شان نزول سوره:

از "ابن عباس "نقل شـده:هنگامی که آیه" وَ أَنْـذِرْ عَشِـیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ " نازل شد و پیغمبر ماموریت یافت فامیل نزدیک خود را انـذار کنـد و به اسـلام دعوت نماید(دعوت خود را علنی سازد)پیغمبر اکرم ص بر فراز کوه صـفا آمد و فریاد زد:یا"صـباحاه"! (این جمله را عرب زمـانی می گفت که مـورد هجوم غـافلگیرانه دشـمن قرار می گرفت،برای اینکه همه را بـا خـبر سازنـد و به مقـابله برخیزنـد کسـی صـدا می زد"یـا صـباحاه"!انتخاب کلمه"صـباح"به خاطر این بود که هجومهای غافلگیرانه غالبا در اول صبح واقع می شد).

هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند گفتند:کیست که فریاد می کشد؟ گفته شد"محمد"است،جمعیت به سراغ حضرتش رفتنـد،او قبائل عرب را با نام صدا زد،و با صدای او جمع شدند،فرمود به من به گوئید:اگر به شـما خبر دهم که سواران دشـمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند،آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ در پاسخ گفتند:ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم.

فرمود:انی نـذیر لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیدٍ :"من شـما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم"(شـما را به توحید و ترک بتها دعوت می نمایم) هنگامی که ابو لهب این سخن را شنید گفت:تبا لک!أ ما جمعتنا الا لهذا؟!:

"زیان و مرگ بر تو باد!آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی"؟! در این هنگام بود که این سوره نازل شده:" تَبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ " زیان و هلاکت بر دستان ابو لهب باد که زیانکار و هلاک شده است.

ص:۴۱۳

بعضی در اینجا افزوده اند هنگامی که همسر ابو لهب(نامش "ام جمیل " بود)با خبر شد که این سوره در باره او و همسرش نازل شده،به سراغ پیغمبر اکرم ص آمد در حالی که آن حضرت را نمی دید،سنگی در دست داشت و گفت من شنیده ام"محمد"مرا هجو کرده،به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می زنم!من خودم نیز شاعرم!سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد (۱).

خطر ابو لهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند دلائلی بیش از این دارد که بعدا به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

***

---

۱ - ۱) "تفسیر قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۷۳۲۴(با کمی تلخیص)همین مضمون را با تفاوتی"طبرسی"در"مجمع البیان"و"ابن اثیر"در"الکامل جلد ۲ صفحه ۶۰" و"در المنثور"و"ابو الفتوح رازی"و"فخر رازی"و"فی ظلال القرآن"در تفسیر این سوره نقل کرده اند:.

[سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;تَبَّتْ یَدٰا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱) مٰا أَغْنیٰ عَنْهُ مٰالُهُ وَ مٰا کَسَبَ (۲) سَیَصْلیٰ نٰاراً ذٰاتَ لَهَبٍ (۳) وَ اِمْرَأَتُهُ حَمّٰالَهَ اَلْحَطَبِ (۴) فِی جِیدِهٰا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-بریـده باد هر دو دست ابو لهب(و مرگ بر او باد.) ۲-هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید.

۳-و به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله فروزان است.

۴-و همچنین همسرش در حالی که هیزم به دوش می کشد، ۵-و در گردنش طنابی از لیف خرما است!

ص :۴۱۵

تفسیر:

بریده باد دست ابو لهب!

همانگونه که در شان نزول سوره گفتیم این سوره در حقیقت پاسخی است به سخنان زشت"ابو لهب"عموی پیغمبر اکرم ص و فرزند عبد المطلب که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی پیغمبر اکرم ص و انذار او نسبت به عذاب الهی گفت:"زیان و هلاکت بر تو باد،آیا برای همین حرفها ما را فرا خواندی"؟! قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می فرماید:"بریده باد هر دو دست ابو لهب،یا مرگ و خسران بر او باد"(تَبَّتْ يَدٰا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ).

"تب"و"تباب"(بر وزن خراب)به گفته"راغب"در"مفردات" به معنی زیان مستمر و مداوم است،ولی"طبرسی"در"مجمع البیان"می گوید:

به معنی زیانی است که منتهی به هلاکت می شود.

بعضی از ارباب لغت نیز آن را به معنی"قطع کردن"تفسیر کرده اند، و این شاید به خاطر آن است که زیان مستمر و منتهی به هلاکت طبعا سبب قطع و بریدگی می شود،و از مجموع این معانی همان استفاده می شود که در معنی آیه گفته ایم.

البته این هلاکت و خسران می تواند جنبه دنیوی داشته باشد،یا معنوی و اخروی،و یا هر دو.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه قرآن مجید بر خلاف روش و سیره خود در اینجا نام شخصی را برده،و با این شدت او را مورد حمله قرار داده است؟!

ص: ۴۱۶

ولی با روشن شدن موضع ابو لهب پاسخ این سؤال نیز روشن می شود.

نام او"عبد العزی"(بنده بت عزی)و کنیه او"ابو لهب"بود،انتخاب این کنیه برای او شاید از این جهت بوده که صورتی سرخ و برافروخته داشت، چون لهب در لغت به معنی شعله آتش است.

او و همسرش"ام جمیل"که خواهر ابو سفیان بود از سخت ترین و بدزبان ترین دشمنان پیغمبر اکرم ص بودند.

در روایتی آمده است که شخصی بنام"طارق محاربی"می گوید:من در بازار"ذی المجاز"بودم(ذی المجاز نزدیک عرفات در فاصله کمی از مکه است)ناگهان جوانی را دیدم که صدا می زند:"ای مردم!بگوئید:

لا اله الا اللّه تا رستگار شوید"،و مردی را پشت سر او دیدم که با سنگ به پشت پای او می زند به گونه ای که خون از پاهایش جاری بود،و فریاد می زد:"ای مردم!این دروغگو است،او را تصدیق نکنید"! من سؤال کردم این جوان کیست؟گفتند:"محمد"است که گمان می کند پیامبر می باشد،و این پیر مرد عمویش ابو لهب است که او را دروغگو می داند (۱).

در خبر دیگری آمده است که"ربیعه بن عباد"می گوید:من با پدرم بودم رسول اللّه ص را دیدم که به سراغ قبائل عرب می رفت،و هر کدام را صدا می زد و می گفت:من رسول خدا به سوی شما هستم،جز خدای یگانه را نپرستید،و چیزی را همتای او قرار ندهید...

هنگامی که او از سخنش فارغ می شد مرد احول خوش صورتی که پشت سرش بود صدا می زد:"ای قبیله فلان!این مرد می خواهد که شما بت لات و عزی،و هم پیمانهای خود را از جن رها کنید،و به سراغ بدعت و ضلالت او

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۵۹.

بروید،به سخنانش گوش فرا ندهید،و از او پیروی نکنید"! من سؤال کردم او کیست؟گفتند:عمویش ابو لهب است (۱).

در خبر دیگری می خوانیم: هر زمان گروهی از اعراب خارج مکه وارد آن شهر می شدند به سراغ ابو لهب می رفتند،به خاطر خویشاوندیش نسبت به پیامبر ص و سن و سال بالای او،و از رسول اللّٰه ص تحقیق می نمودند،او می گفت:محمد مرد ساحری است،آنها نیز بی آنکه پیغمبر ص را ملاقات کنند بازمی گشتند،در این هنگام گروهی آمدند و گفتند:ما از مکه بازنمی گردیم تا او را ببینیم،ابو لهب گفت:ما پیوسته مشغول مداوای جنون او هستیم!مرگ بر او باد! (۲).

از این روایات به خوبی استفاده می شود که او در بسیاری از مواقع همچون سایه به دنبال پیغمبر ص بود،و از هیچ کارشکنی فروگذار نمی کرد،مخصوصا زبانی زشت و آلوده داشت،و تعبیرات رکیك و زننده می کرد،و شاید از این نظر سرآمد تمام دشمنان پیغمبر اسلام ص محسوب می شد،و به همین جهت آیات مورد بحث با این صراحت و خشونت او و همسرش ام جمیل را به باد انتقاد می گیرد.

او تنها کسی بود که پیمان حمایت بنی هاشم را از پیغمبر اکرم ص امضاء نکرد،و در صف دشمنان او قرار گرفت،و در پیمانهای دشمنان شرکت نمود.

با توجه به این حقایق دلیل وضع استثنایی این سوره روشن می شود.

*** سپس می افزاید:"هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورده،به حال او سودی نبخشیده،و عذاب الهی را از او بازنمی دارد"

۱- ۱) "فی ظلال القرآن"جلد ۸ صفحه ۶۹۷.

۲- ۲) "تفسیر الفرقان"جلد ۳۰ صفحه ۵۰۳.

(مٰا أَغْنیٰ عَنْهُ مٰالُهُ وَ مٰا کَسَبَ) (۱).

از این تعبیر استفاده می شود که او مرد ثروتمند مغروری بود که بر اموال و ثروت خود در کوششهای ضد اسلامیش تکیه می کرد.

*** در آیه بعد می افزاید:"به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله برافروخته است"(سَیَصْلیٰ نٰاراً ذٰاتَ لَهَبٍ).

اگر نام او"ابو لهب"بود،آتش عذاب او نیز"ابو لهب"است و شعله های عظیم دارد(توجه داشته باشید"لهب"در اینجا به صورت نکره و دلالت بر عظمت آن شعله می کند).

نه تنها"ابو لهب"که هیچیک از کافران و بدکاران اموال و ثروت و موقعیت اجتماعیشان آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهایی نمی بخشد،چنان که در آیه ۸۸ و ۸۹ سوره شعراء می خوانیم: یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ إِلاّٰ مَنْ أَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ :"قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان،هیچکدام سودی به حال انسان ندارد،مگر آن کس که با قلب سالم(روحی با ایمان و با تقوی) در محضر پروردگار حاضر شود".

مسلما منظور از آیه" سَیَصْلیٰ نٰاراً ذٰاتَ لَهَبٍ "آتش دوزخ است،ولی بعضی احتمال داده اند که آتش دنیا را نیز شامل شود.

در روایات آمده است که بعد از جنگ"بدر"و شکست سختی که نصیب مشرکان قریش شد،ابو لهب که شخصا در میدان جنگ شرکت نکرده بود پس

۱- ۱) "ما"در"ما کسب"ممکن است"موصوله""یا مصدریه"باشد،بعضی برای آن معنی وسیعی قائلند که نه تنها اموال،بلکه فرزندان او را نیز شامل می شود،و "ما"در"ما اغنی عنه"مسلما"ما نافیه"است.

از بازگشت ابو سفیان ماجرا را از او پرسید.

ابو سفیان چگونگی شکست و درهم کوبیده شدن لشگر قریش را برای او شرح داد،سپس افزود: به خدا سوگند ما در این جنگ سوارانی را دیدیم در میان آسمان و زمین که به یاری محمد آمده بودند! در اینجا"ابو رافع"یکی از غلامان"عباس"می گوید:من در آنجا نشسته بودم،دستم را بلند کردم و گفتم:آنها فرشتگان آسمان بودند.

ابو لهب سخت برآشفت و سیلی محکمی بر صورت من زد،و مرا بلند کرده بر زمین کوبید،و از سوز دل خود پیوسته مرا کتک می زد،در اینجا همسر عباس "ام الفضل"حاضر بود چوبی برداشت و محکم بر سر ابو لهب کوبید،و گفت:این مرد ضعیف را تنها گیر آورده ای! سر ابو لهب شکست و خون جاری شد،و بعد از هفت روز بدنش عفونت کرد و دانه هایی همچون"طاعون"بر پوست تنش ظاهر شد،و با همان بیماری از دنیا رفت.

عفونت بدن او به حدی بود که جمعیت جرأت نمی کردند نزدیک او شوند، او را به بیرون مکه بردند،و از دور آب بر او ریختند،و سپس سنگ بر او پرتاب کردند تا بدنش زیر سنگ و خاک پنهان شد! (۱).

*** در آیه بعد به وضع همسرش"ام جمیل"پرداخته،می فرماید:"همسر او نیز وارد آتش سوزان جهنم می شود،در حالی که هیزم به دوش می کشد" (وَ امْرَأَتُهُ حَمّالَهَ الْحَطَبِ) (۲).

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۱۹ صفحه ۲۲۷

۲ - ۲) "امرأته"عطف بر ضمیر مستتر در"سیصلی"است،و"حماله الحطب" حال است و منصوب،بعضی مانند"زمخشری"در"کشاف"آن را منصوب به عنوان"ذم" دانسته اند،و در تقدیر چنین است اذا حماله الحطب،ولی مسلما معنی اول بهتر است.

"و در حالی که در گردنش طناب یا گردن بندی از لیف خرما است"! (فِي جِيدِهٰا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ).

در اینکه همسر ابو لهب که خواهر"ابو سفیان" و عمه"معاویه"بود در عداوتها و کارشکنیهای شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت حرفی نیست،اما در اینکه قرآن چرا او را حماله الحطب(زنی که هیزم بر دوش می کشد)توصیف کرده تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:

بعضی گفته اند این به خاطر آن است که بوته های خار را بر دوش می کشید، و بر سر راه پیغمبر اسلام ص می ریخت تا پاهای مبارکش آزرده شود.

و بعضی گفته اند این تعبیر کنایه از سخن چینی و نمامی او است،همانگونه که در ادبیات فارسی نیز همین تعبیر در مورد سخن چینی آمده است که می گویند:

میان دو کس جنگ چون آتش است*سخن چین بدبخت هیزم کش است! بعضی نیز آن را کنایه از شدت بخل او می دانند که با آن همه ثروت حاضر نبود کمکی به نیازمندان کند به همین دلیل تشبیه به"هیزم کش"فقیر شده است.

بعضی نیز می گویند او در قیامت بار گناهان گروه زیادی را بر دوش می کشد.

از میان این معانی معنی اول از همه مناسبتر است،هر چند جمع میان آنها نیز بعید نیست.

ص :۴۲۱

جیـــد(بر وزن دیـــد)بـــه معنی "گردن"اســـت،و جمـــع آن"اجیـــاد"می باشـــد، بعضـــی از اربـــاب لغـــت معتقـــدند که"جیـد"و"عنق"و"رقبه"هر سه معنی مشابهی دارنـد،با این تفاوت که"جید"به قسمت بالای سینه گفته می شود،و"عنق" به پشت گردن یـا همه گردن و"رقبه"به گردن گفته می شود،و گـاه به یـک انسـان نیز می گوینـد ماننـد" فَكُّ رَقَبَةٍ "یعنی آزاد کردن انسان (۱).

"مسـد"(بر وزن حسـد)به معنی طنابی است که از الیاف بافته شده.بعضـی گفته اند"مسد"طنابی است که در جهنم بر گردن او می نهند که خشونت الیاف را دارد،و حرارت آتش و سـنگینی آهن را! بعضـی نیز گفته اند از آنجا که زنان اشـرافی شخصیت خود را در زینت آلات مخصوصـا گردن بنـدهای پر قیمت می داننـد،خداونـد در قیامت برای تحقیر این زن خودخواه اشـرافی گردن بندی از لیف خرما در گردن او می افکند و یا اصلا کنایه از تحقیر او است.

بعضـی نیز گفته انـد علت این تعبیر آن است که"ام جمیل"گردن بنـد جواهر نشان پر قیمتی داشت،و سوگنـد یاد کرده بود که آن را در راه دشمنی پیغمبر اکرم ص خرج کند،لذا به کیفر این کار خداوند چنین عذابی را برای او مقرر داشته.

***

نکته ها:

اشاره

۱-باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن

می دانیم این آیات در مکه نازل شد،و قرآن با قاطعیت خبر داد که ابو لهب

۱- ۱) "التحقیق فی کلمات القرآن الکریم"جلد ۲ صفحه ۱۵۸

و همسرش در آتش دوزخ خواهند بود،یعنی هرگز ایمان نمی آورند،و سرانجام چنین شد،بسیاری از مشرکان مکه واقعا ایمان آوردند،و بعضی ظاهرا،اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند این دو نفر بودند، و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است،و قرآن از اینگونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده،و ما در ذیل هر یک از این آیات بحث مناسب را داشته ایم.

۲-پاسخ به یک سؤال

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه با این پیشگویی قرآن مجید دیگر ممکن نبوده است ابو لهب و همسرش ایمان بیاورند،و الا این خبر کذب و دروغ می شد.

این سؤال مانند سؤال معروفی است که در باره مساله "علم خدا" در بحث جبر مطرح شده،و آن اینکه می دانیم خداوندی که از ازل عالم به همه چیز بوده،معصیت گنهکاران و اطاعت مطیعان را نیز می دانسته است،بنا بر این اگر گنهکار گناه نکند علم خدا جهل شود! پاسخ این سؤال را دانشمندان و فلاسفه اسلامی از قدیم داده اند و آن اینکه خداوند می داند که هر کس با استفاده از اختیار و آزادیش چه کاری را انجام می دهد،مثلا در آیات مورد بحث خداوند از آغاز می دانسته است که ابو لهب و همسرش با میل و اراده خود هرگز ایمان نمی آورند نه از طریق اجبار و الزام.

و به تعبیر دیگر عنصر آزادی اراده و اختیار نیز جزء معلوم خداوند بوده، او می دانسته است که بندگان با صفت اختیار،و با اراده خویش چه عملی را انجام می دهند.

مسلما چنین علمی،و خبر دادن از چنان آینده ای تاکیدی است بر مساله

ص :۴۲۳

اختیار،نه دلیلی بر اجبار(دقت کنید).

***

۳-همیشه نزدیکان بی بصر دورند!

این سوره بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که خویشاوندی در صورتی که با پیوند مکتبی همراه نباشد کمترین ارزشی ندارد،و مردان خدا در برابر منحرفان و جباران و گردنکشان هیچگونه انعطافی نشان نمی دادند هر چند نزدیکترین بستگان آنها بودند.

با اینکه ابو لهب عموی پیغمبر اکرم ص بود و از نزدیکترین نزدیکانش محسوب می شد وقتی خط مکتبی و اعتقادی و عملی خود را از او جدا کرد همچون سایر منحرفان و گمراهان زیر شدیدترین رگبارهای توبیخ و سرزنش قرار گرفت،و به عکس افراد دور افتاده ای بودند که نه تنها از بستگان پیغمبر ص محسوب نمی شدند،بلکه از نژاد او و اهل زبان او و هم نبودند،ولی بر اثر پیوند فکری و اعتقادی و عملی آن قدر نزدیک شدند که طبق حدیث معروف سلمان منا اهل البیت:"سلمان از خانواده ما است"گویی جزء خاندان پیغمبر شدند (۱).

درست است که آیات این سوره تنها از ابو لهب و همسرش سخن می گوید، ولی پیدا است که آنها را به خاطر صفاتشان اینچنین مورد نکوهش قرار می دهد، بنا بر این هر فرد یا گروهی دارای همان اوصاف باشند سرنوشتی شبیه آنها دارند.

***

۱- ۱) توضیح بیشتری در این زمینه در جلد نهم صفحه ۱۱۸ ذیل آیه ۴۶ سوره هود به تناسب شرح حال فرزند نوح(ع)داده ایم

خداوندا!قلب ما را از هر گونه لجاجت و عناد پاک کن.

پروردگارا!ما همه از عاقبت کار بیمناکیم،تو ما را امنیت و آرامش بخش و اجعل عاقبه امرنا خیرا.

بار الها!ما می دانیم در آن دادگاه بزرگ نه مال و ثروت و نه رابطه خویشاوندی سودی نمی بخشد تنها لطف تو کارساز است ما را مشمول الطاف فرما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره تبت

ص :۴۲۵

(۱۱۲) سوره اخلاص این سوره در "مکه"نازل شده و دارای ۴ آیه است

اشاره

ص :۴۲۷

محتوی و فضیلت سوره "اخلاص"

این سوره چنان که از نامش پیدا است(سوره اخلاص و سوره توحید)از توحید پروردگار،و یگانگی او سخن می گوید،و در چهار آیه کوتاه چنان توصیفی از یگانگی خداوند کرده که نیاز به اضافه ندارد.

در شان نزول این سوره از امام صادق ع چنین نقل شده:"یهود از رسول اللّه ص تقاضا کردند خداوند را برای آنها توصیف کند،پیغمبر ص سه روز سکوت کرد و پاسخی نگفت،تا این سوره نازل شد و پاسخ آنها را بیان کرد".

در بعضی از روایات آمده که این سؤال کننده "عبد اللّه بن صوریا" یکی از سران معروف یهود بود،و در روایت دیگری آمده که "عبد اللّه بن سلام" چنین سؤالی را از پیغمبر اکرم ص در مکه کرد،سپس ایمان آورد،و ایمان خود را هم چنان مکتوم می داشت.

در روایات دیگری آمده است که مشرکان مکه چنین سؤالی را کرده اند (۱).

در بعضی از روایات نیز آمده که سؤال کنندگان گروهی از مسیحیان نجران بودند.

در میان این روایات تضادی وجود ندارد زیرا ممکن است این سؤال از ناحیه همه آنها مطرح شده باشد و این خود دلیلی است بر عظمت فوق العاده این سوره که پاسخگوی سؤالات افراد و اقوام مختلف است.

در فضیلت تلاوت این سوره روایات زیادی در منابع معروف اسلامی آمده

۱- ۱) "المیزان" جلد ۲۰ صفحه ۵۴۶

است که حاکی از عظمت فوق العاده آن می باشد از جمله:

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم که فرمود:ا یعجز احدکم ان یقرأ ثلث القرآن فی لیله؟:"آیا کسی از شما عاجز است از اینکه یک سوم قرآن را در یک شب بخواند"؟! یکی از حاضران عرض کرد:ای رسول خدا!چه کسی توانایی بر این کار دارد؟! پیغمبر فرمود:اقرؤا قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ :"سوره قل هو اللّه را بخوانید".

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:هنگامی که رسول خدا ص بر جنازه"سعد بن معاذ"نماز گزارد فرمود:هفتاد هزار ملک که در میان آنها "جبرئیل"نیز بود بر جنازه او نماز گزاردند!من از جبرئیل پرسیدم او به خاطر کدام عمل مستحق نماز گزاردن شما شد؟ گفت:به خاطر تلاوت" قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ "در حال نشستن،و ایستادن،و سوار شدن،و پیاده روی و رفت و آمد" (۱).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:"کسی که یک روز و شب بر او بگذرد و نمازهای پنجگانه را بخواند و در آن قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ را نخواند به او گفته می شود یا عبد اللّه!لست من المصلین!:"ای بنده خدا!تو از نماز گزاران نیستی"! (۲).

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ص آمده است که فرمود:"کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد خواندن سوره قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ را بعد از هر نماز ترک نکند،چرا که هر کس آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می کند،و خودش و پدر و مادر و فرزندانش را می آمرزد" (۳).

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۶۱

۲- ۲ و ۳) -"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۶۱ و کتب دیگر تفسیر و حدیث

۳-

از روایت دیگری استفاده می شود که خواندن این سوره به هنگام ورود به خانه روزی را فراوان می کند و فقر را دور می سازد (۱)در فضیلت این سوره بیش از آن است که این مختصر بگنجد، ونقل کردیم تنها قسمتی از آن است.

در اینکه چگونه سوره" قُلْ هُوَ اللّهُ "معادل یک سوم قرآن است؟ بعضی گفته اند به خاطر اینکه قرآن مشتمل بر"احکام"و"عقائد"و"تاریخ"است، و این سوره بخش"عقائد"را به طور فشرده بیان می کند.

بعضی دیگر گفته اند:قرآن سه بخش است"مبدأ"و"معاد"و"آنچه در میان این دو"قرار دارد،و این سوره بخش اول را شرح می دهد.

این سخن قابل قبول است که تقریبا یک سوم قرآن پیرامون توحید بحث می کند و عصاره آن در سوره توحید آمده.

این سخن را با حدیث دیگری در باره عظمت این سوره پایان می دهیم:

از امام علی بن الحسین ع در باره سوره توحید سؤال کردند،فرمود:

"

ان اللّه عز و جل علم انه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون،فانزل اللّه تعالی قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ ،و الآیات من سوره الحدید الی قوله:" وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ "فمن رام وراء ذلک فقد هلک: "خداوند متعال می دانست که در آخر الزمان اقوامی می آیند که در مسائل تعمق و دقت می کنند،لذا سوره قُلْ هُوَ اللّهُ أَحَدٌ ،و آیات آغاز سوره حدید،تا عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ را(پیرامون مباحث توحید و خداشناسی)نازل فرمود،هر کس بیش از آن را طلب کند هلاک می شود" (۲).

۱- ۱) -"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۶۱ و کتب دیگر تفسیر و حدیث

۲- ۲) "اصول کافی"جلد ۱ باب النسبه حدیث ۳

[سوره الإخلاص (۱۱۲): آيات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;قُلْ هُوَ اَللّٰهُ أَحَدٌ (۱) اَللّٰهُ اَلصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ (۴)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-بگو:خداوند يكتا و يگانه است.

۲-خداوندى است كه همه نيازمندان قصد او مى كنند:

۳-نزاد و زاده نشد.

۴-و براى او هرگز شبيه و مانندى نبوده است.

تفسير:

او يكتا و بى همتا است

نخستين آيه از اين سوره در پاسخ سؤالات مكررى كه از ناحيه اقوام يا

ص: ۴۳۱

افراد مختلف در زمینه اوصاف پروردگار شده بود می فرماید:"بگو او خداوند یکتا و یگانه است"(قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ) (۱)آغاز جمله با ضمیر"هو"که ضمیر مفرد غائب است و از مفهوم مبهمی حکایت می کند،در واقع رمز و اشاره ای به این واقعیت است که ذات مقدس او در نهایت خفاء است،و از دسترس افکار محدود انسانها بیرون،هر چند آثار او آن چنان جهان را پر کرده که از همه چیز ظاهرتر و آشکارتر است،چنان که در آیه ۵۳ سوره فصلت می خوانیم: سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ :"به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است".

سپس از این حقیقت ناشناخته پرده برمی دارد و می گوید:"او خداوند یگانه و یکتا است".

ضمنا معنی"قل"(بگو)در اینجا این است که این حقیقت را ابراز و اظهار کن.

در حدیثی از امام باقر ع آمده است که بعد از ذکر این سخن فرمود:

کفار و بت پرستان با اسم اشاره به بتهای خود اشاره کرده،می گفتند:"این خدایان ما است ای محمد!تو نیز خدایت را توصیف کن تا او را ببینیم و درک کنیم"خداوند این آیات را نازل کرد: قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ ..."ها"در"هو" اشاره به تثبیت و توجه دادن به مطلب است،"واو"ضمیر غائب است و اشاره

ص: ۴۳۲

---

۱ – ۱) جمعی هو را در اینجا"ضمیر شان"گرفته اند،بنا بر این معنی چنین می شود مطلب چنین است که خداوند یگانه می باشد،ولی بهتر آن است که"هو"اشاره به ذات پاک خداوند که برای سؤال کنندگان نامعلوم و مبهم بوده است باشد بنا بر این"هو"مبتدا "اللّٰه"خبر و"احد"خبر بعد از خبر خواهد بود.

به غائب از دید چشمها و دور از لمس حواس" (۱).

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که فرمود:در شب جنگ بدر"خضر"را در خواب دیدم،از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم گفت:بگو:یا هو،یا من لا هو الا هو،هنگامی که صبح شد جریان را خدمت رسول اللّه ص عرض کردم،فرمود:یا علی! علمت الاسم الاعظم:"ای علی ع اسم اعظم به تو تعلیم شده سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود..." (۲).

"عمار یاسر"هنگامی که شنید حضرت امیر مؤمنان ع این ذکر را روز صفین به هنگام پیکار می خواند،عرض کرد این کنایات چیست؟فرمود:

اسم اعظم خدا و ستون توحید است"! (۳).

*** "اللّه"اسم خاص برای خداوند است،و مفهوم سخن امام ع این است که در همین یک کلمه به تمام صفات جلال و جمال او اشاره شده است،و به همین جهت آن اسم اعظم الهی نامیده شده.

این نام جز بر خدا اطلاق نمی شود،در حالی که نامهای دیگر خداوند معمولا اشاره به یکی از صفات جمال و جلال او است مانند عالم و خالق و رازق و غالبا به غیر او نیز اطلاق می شود(مانند رحیم و کریم و عالم و قادر و...) با این حال ریشه آن معنی وصفی دارد،و در اصل مشتق از"وله"به معنی "تحیر"است،چرا که عقلها در ذات پاک او حیران است،چنان که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

اللّه معناه المعبود الذی یاله فیه

ص:۴۳۳

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۳ صفحه ۲۲۱ حدیث ۱۲(با تلخیص).

۲- ۲ و ۳) "بحار الانوار"جلد ۳ صفحه ۲۲۲.

۳-

الخلق،و يؤله اليه،و اللّه هو المستور عن درك الأبصار،المحجوب عن الاوهام و الخطرات:

"اللّه مفهومش،معبودی است که خلق در او حیرانند و به او عشق می ورزند، اللّه همان کسی است که از درک چشمها،مستور است،و از افکار و عقول خلق محجوب" (۱).

گاه نیز آن را از ریشه"الاهه"(بر وزن و به معنی عبادت)دانسته اند، و در اصل"الاله"است،به معنی"تنها معبود به حق".

ولی همانگونه که گفتیم ریشه آن هر چه باشد بعدا به صورت"اسم خاص" درآمده،و به آن ذات جامع جمیع اوصاف کمالیه،و خالی از هر گونه عیب و نقص اشاره می کند.

این نام مقدس قریب"هزار بار"در قرآن مجید تکرار شده،و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است،نامی است که قلب را روشن می کند،به انسان نیرو و آرامش می بخشد،و او را در جهانی از نور و صفا مستغرق می سازد.

***اما واژه"احد"از همان ماده"وحدت"است،و لذا بعضی"احد"و "واحد"را به یک معنی تفسیر کرده اند و معتقدند هر دو اشاره به آن ذاتی است که از هر نظر بی نظیر و منفرد می باشد،در علم یگانه است،در قدرت بی مثال است،در رحمانیت و رحیمیت یکتا است،و خلاصه از هر نظر بی نظیر است.

ولی بعضی عقیده دارند که میان"احد"و"واحد"فرق است"احد"به ذاتی گفته می شود که قبول کثرت نمی کند،نه در خارج و نه در ذهن،و لذا قابل شماره نیست و هرگز داخل عدد نمی شود،به خلاف"واحد"که برای او دوم

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۳ صفحه ۲۲۲.

و سوم تصور می شود،یا در خارج،یا در ذهن،و لذا گاه می گوئیم احدی از آن جمعیت نیامد،یعنی هیچکس نیامد،ولی هنگامی که می گوئیم،واحدی نیامد ممکن است دو یا چند نفر آمده باشند (۱).

ولی این تفاوت با موارد استعمال آن در قرآن مجید و احادیث چندان سازگار نیست.

بعضی نیز معتقدند:احد اشاره به بساطت ذات خداوند در مقابل اجزاء ترکیبیه خارجیه یا عقلیه(جنس و فصل،و ماهیت و وجود)است،در حالی که واحد اشاره به یگانگی ذات او در برابر کثرات خارجیه می باشد.

در حدیثی از امام محمد باقر ع می خوانیم:"أحد"فردی است یگانه و"احد"و"واحد"یک مفهوم دارد،و آن ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست،و"توحید"اقرار به یگانگی و وحدت و انفراد او است".

در ذیل همین حدیث می خوانیم:"واحد از عدد نیست،بلکه واحد پایه اعداد است،عدد از دو شروع می شود،بنا بر این معنی"اللّه احد"یعنی معبودی که انسانها از ادراک ذات او عاجزند،و از احاطه به کیفیتش ناتوان،او در الهیت فرد است و از صفات مخلوقات برتر" (۲).

در قرآن مجید نیز"واحد"و"احد"هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است.

جالب اینکه در توحید صدوق آمده است که مردی اعرابی در روز جنگ "جمل"برخاست عرض کرد:ای امیر مؤمنان!آیا می گویی خداوند واحد است؟واحد به چه معنی؟ ناگهان مردم از هر طرف به او حمله کردند،و گفتند:ای اعرابی!این

۱- ۱) "المیزان"جلد ۲۰ صفحه ۵۴۳.

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۳ ص ۲۲۲.

چه سؤالی است؟مگر نمی بینی فکر امیر مؤمنـان تا چه حـد مشـغول مساله جنگ است؟هر سـخن جایی و هر نکته مقامی دارد! امیر مؤمنان ع فرمود:او را به حال خود بگذارید،زیرا آنچه را که او می خواهد همان چیزی است که ما از این گروه دشـمن می خواهیم"(او از توحید سؤال می کند،ما هم مخالفان خود را به توحید کلمه دعوت می کنیم).

سپس فرمـود:ای اعرابی!اینکه می گـوئیم خـدا"واحـد"است چهـار معنی می توانـد داشـته باشـد که دو معنی آن در بـاره خـدا صحیح نیست،و دو معنی آن صحیح است.

اما آن دو که صـحیح نیست:وحـدت عددی است این برای خدا جائز نمی باشد(بگوئیم او یکی است و دو تا نیست،زیرا مفهوم این سـخن آن است که دومی برای او تصـور می شـود ولی وجـود نـدارد،در حـالی که مسـلما برای ذات بی نهـایت حق دومی تصور نمی شود)چرا که چیزی که ثانی نـدارد داخل در باب اعـداد نمی شود،آیا نمی بینی که خداونـد کسانی را که گفتند:" إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَهٍ "(خـدا سومی از سه نفر است)تکفیر کرده؟ دیگر از معانی واحـد که بر خدا روا نیست این است که به معنی واحـد نـوعی باشـد،مثـل اینکه می گـوئیم فلان کس یکی از مردم است،این نیز بر خـدا روا نیست(چرا که خـدا نوع و جنسـی ندارد)مفهوم این سخن تشبیه است و خدا از هر گونه شبیه و نظیر برتر و بالاتر است.

اما آن دو مفهومی که در باره خدا صادق است نخست اینکه گفته شود خداوند واحد است یعنی در اشـیاء عالم شبیهی برای او نیست،آری پروردگار ما چنین است.

دیگر اینکه گفته شـود پروردگـار مـا احـدی المعنی است یعنی ذات او تقسـیم پـذیر نیست، نه در خـارج و نه در عقـل،و نه در وهم،آری خداوند بزرگ

ص :۴۳۶

چنین است" (۱)کوتاه سخن اینکه خداوند احد و واحد است و یگانه و یکتا است نه به معنی واحد عددی،یا نوعی و جنسی،بلکه به معنی وحدت ذاتی،و به عبارت روشنتر وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است.

دلیل این سخن نیز روشن است:او ذاتی است بی نهایت از هر جهت، و مسلم است که دو ذات بی نهایت از هر جهت غیر قابل تصور است،چون اگر دو ذات شد هر دو محدود می شود،این کمالات آن را ندارد،و آن کمالات این را (دقت کنید).

*** در آیه بعد در توصیف دیگری از آن ذات مقدس یکتا می فرماید:"او خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند"(اَللّٰهُ الصَّمَدُ).

برای"صمد"در روایات و کلمات مفسران و ارباب لغت معانی زیادی ذکر شده است:

"راغب"در"مفردات"می گوید:صمد به معنی آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به سوی او می روند،و بعضی گفته اند:"صمد"به معنی چیزی است که تو خالی نیست بلکه پر است.

در"مقاییس اللغه"آمده است که"صمد"دو ریشه اصلی دارد:یکی به معنی"قصد"است،و دیگری به معنی"صلابت و استحکام"و اینکه به خداوند متعال صمد گفته می شود به خاطر این است که بندگانش قصد درگاه او می کنند.

و شاید به همین مناسبت است که معانی متعدد زیر نیز در کتب لغت برای

ص :۴۳۷

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۳ صفحه ۲۰۶ حدیث ۱.

صمد ذکر شده است:شخص بزرگی که در منتهای عظمت است،و کسی که مردم در حوائج خویش به سوی او می روند کسی که برتر از او چیزی نیست، کسی که دائم و باقی بعد از فنای خلق است.

لذا امام حسین بن علی ع در حدیثی برای"صمد"پنج معنی بیان فرموده:

"صمد"کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است.

"صمد"ذاتی است دائم ازلی و جاودانی.

"صمد"وجودی است که جوف ندارد.

"صمد"کسی است که نمی خورد و نمی آشامد.

"صمد"کسی است که نمی خوابد (۱).

در عبارت دیگری آمده است"صمد کسی است که قائم به نفس است و بی نیاز از غیر".

"صمد"کسی است که تغییرات و کون و فساد ندارد.

از امام علی بن الحسین ع نقل شده است که فرمود"صمد"کسی است که شریک ندارد،و حفظ چیزی برای او مشکل نیست،و چیزی از او مخفی نمی ماند" (۲).

بعضی نیز گفته اند:"صمد"کسی است که هر وقت چیزی را اراده کند می گوید موجود باش،آن هم فورا موجود می شود".

در حدیثی آمده است که اهل"بصره"نامه ای به محضر امام حسین ع نوشتند،و از معنی"صمد"سؤال کردند،امام ع در پاسخ آنها فرمود:

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۳ صفحه ۲۲۳.

۲- ۲) همان مدرک.

" بسم اللّه الرحمن الرحيم ،اما بعد در قرآن مجادله و گفتگو بدون آگاهی نکنید،چرا که من از جدم رسول اللّه شنیدم می فرمود:هر کس بدون علم سخن بگوید باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده جای گیرد،خداوند خودش"صمد"را تفسیر فرموده است:" لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ ":نه زاد،و نه زاده شد و احدی مانند او نیست،...آری خداوند"صمد" کسی است که از چیزی به وجود نیامده،و در چیزی وجود ندارد،و بر چیزی قرار نگرفته،آفریننده اشیاء و خالق آنها است،همه چیز را به قدرتش به وجود آورده،آنچه را برای فنا آفریده به اراده اش از هم متلاشی می شود،و آنچه را برای بقاء خلق کرده به علمش باقی می ماند،این است خداوند صمد..." (۱).

و بالآخره در حدیث دیگری می خوانیم که"محمد بن حنفیه"از"امیر مؤمنان"علی ع در باره"صمد"سؤال کرد حضرت ع فرمود:

تاویل صمد آن است که او نه اسم است و نه جسم،نه مانند و نه شبیه دارد،و نه صورت و نه تمثال نه حد و حدود،نه محل و نه مکان،نه"کیف"و نه"این" نه اینجا و نه آنجا،نه پر است و نه خالی،نه ایستاده است و نه نشسته،نه سکون دارد و نه حرکت،نه ظلمانی است نه نورانی،نه روحانی است و نه نفسانی، و در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست،و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده،و نه بو برای او موجود است،همه اینها از ذات پاکش منتفی است" (۲).

این حدیث به خوبی نشان می دهد که"صمد"مفهوم بسیار جامع و وسیعی دارد که هر گونه صفات مخلوقات را از ساحت مقدسش نفی می کند،چرا که

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۶۵.

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۳ صفحه ۲۳۰ حدیث ۲۱.

اسمهای مشخص و محدود،و همچنین جسمیت و رنگ و بو و مکان و سکون و حرکت و کیفیت و حد و حدود و مانند اینها،همه از صفات ممکنات و مخلوقات است،بلکه غالبا اوصاف جهان ماده است،و می دانیم خداوند از همه اینها برتر و بالاتر است.

در اکتشافات اخیر آمده است که تمام اشیاء جهان ماده،از ذرات بسیار کوچکی بنام"اتم"تشکیل یافته،و"اتم"خود نیز مرکب از دو قسمت عمده است:هسته مرکزی،و الکترونهایی که به دور آن در گردش است، و عجب اینکه در میان آن هسته و الکترونها فاصله زیادی وجود دارد(البته زیاد در مقایسه با حجم اتم)به طوری که اگر این فاصله برداشته شود اجسام به قدری کوچک می شوند که برای ما حیرت آور است.

مثلا اگر فاصله های اتمی ذرات وجود یک انسان را بردارند و او را کاملا فشرده کنند ممکن است به صورت ذره ای درآید که دیدنش با چشم مشکل باشد ولی با این حال تمام وزن بدن یک انسان را دارا است(مثلا همین ذره ناچیز ۶۰ کیلو وزن دارد).

بعضی با استفاده از این اکتشاف علمی و با توجه به اینکه یکی از معانی "صمد"وجودی است که تو خالی و اجوف نیست،چنین نتیجه گرفته اند که قرآن می خواهد با این تعبیر هر گونه جسمانیتی را از خدا نفی کند،چرا که تمام اجسام از اتم تشکیل یافته اند،و اتم تو خالی است،و به این ترتیب آیه می تواند یکی از معجزات علمی قرآن باشد.

ولی نباید فراموش کرد که"صمد"در اصل لغت به معنی شخص بزرگی است که همه نیازمندان به سوی او می روند و از هر نظر پر و کامل است،و ظاهرا بقیه معانی و تفسیرهای دیگری که برای آن ذکر شده،به همین ریشه باز می گردد.

سپس در آیه بعد به رد عقائد "نصاری"و "یهود"و "مشرکان عرب"که برای خداوند فرزندی،یا پدری قائل بودند،پرداخته،می فرماید:نزاد و زاده نشده" (لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ).

در مقابل این بیان،سخن کسانی است که معتقد به تثلیث(خدایان سه گانه) بودند،خدای پدر،و خدای پسر،و روح القدس! نصاری"مسیح"را پسر خدا،و یهود"عزیر"را پسر او می دانستند وَ قالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ وَ قالَتِ النَّصاری الْمَسِیحُ ابْنُ اللّهِ ذلِکَ قَوْلُهُمْ بِأَفْواهِهِمْ یُضاهِؤُنَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قاتَلَهُمُ اللّهُ أَنّی یُؤْفَکُونَ :

"یهود گفتند عزیر پسر خدا است!و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است! این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است، لعنت خدا بر آنها باد چگونه از حق منحرف می شوند"؟!(توبه-۳۰).

مشرکان عرب نیز معتقد بودند که ملائکه دختران خدا هستند! وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِینَ وَ بَناتٍ بِغَیْرِ عِلْمٍ :"آنها برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند"!(انعام-۱۰۰).

از بعضی روایات استفاده می شود که تولد در آیه" لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ "معنی وسیعتری دارد،و هر گونه خروج اشیاء مادی و لطیف را از او،و یا خروج آن ذات مقدس از اشیاء مادی و لطیف دیگر را نفی می کند.

چنان که در همان نامه ای که امام حسین ع در پاسخ اهل"بصره"در تفسیر صمد مرقوم فرمود،جمله" لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ "چنین تفسیر شده:" لَمْ یَلِدْ " یعنی چیزی از او خارج نشد،نه اشیاء مادی مانند فرزند،و سایر اشیایی که از مخلوقین خارج می شود(مانند شیر از پستان مادر)و نه چیز لطیف،مانند نفس، و نه عوارض گوناگون،مانند خواب و خیال و اندوه و حزن و خوشحالی و خنده

ص :۴۴۱

و گریه و خوف و رجاء و شوق و ملالت و گرسنگی و سیری،خداوند برتر از این است که چیزی از او خارج شود.

و نیز برتر از آن است که او متولد از شیء مادی و لطیف گردد...مانند خارج شدن موجوده زنده ای از موجود دیگر،و گیاه از زمین،و آب از چشمه و میوه از درختان،و خارج شدن اشیاء لطیف از منابعش،مانند دیدن از چشم، و شنیدن از گوش،و استشمام از بینی،و چشیدن از دهان،و سخن از زبان، و معرفت و تشخیص از دل، و جرقه آتش از سنگ" (۱).

مطابق این حدیث تولد معنی گسترده ای دارد که هر گونه خروج و نتیجه- گیری چیزی از چیزی را شامل می شود،و این در حقیقت معنی دوم آیه است و معنی اول و ظاهر آن همان بود که در آغاز گفته شد،بعلاوه معنی دوم با تحلیل روی معنی اول کاملا قابل درک است،زیرا اگر خداوند فرزند ندارد به دلیل آن است که از عوارض ماده بر کنار می باشد.همین معنی در باره سایر عوارض ماده صادق است(دقت کنید).

*** و بالآخره در آخرین آیه این سوره مطلب را در باره اوصاف خدا به مرحله کمال رسانده،می فرماید:"و برای او هرگز احدی شبیه و مانند نبوده است" (وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ) (۲).

"کفو"در اصل به معنی همطراز در مقام و منزلت و قدر است،و سپس به هر گونه شبیه و مانند اطلاق می شده است.

مطابق این آیه تمام عوارض مخلوقین،و صفات موجودات،و هر گونه

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۳ صفحه ۲۲۴.

۲- ۲) "احد"اسم"کان"و"کفو"خبر آن است.

نقص و محـدودیت،از ذات پاک او منتفی است،این همان توحیـد ذاتی و صـفاتی است،در مقابل توحید عددی و نوعی که در آغاز تفسیر این سوره به آن اشاره شد.

بنا بر این او نه شبیهی در ذات دارد،نه مانندی در صفات،و نه مثلی در افعال،و از هر نظر بی نظیر و بی مانند است.

امیر مؤمنان علی ع در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرماید:"

لم یلـد" فیکون مولودا،"و لم یولـد"فیصـیر محدودا...و لا"کفء"له فیکافئه، و لا نظیر له فیساویه "او کسـی را نزاد که خود نیز مولود باشـد،و از کسـی زاده نشـد تا محـدود گردد،...مانندی ندارد تا با او همتا گردد،و شبیهی برای او تصور نمی شود تا با او مساوی باشد" (۱).

و این تفسیر جالبی است که عالیترین دقایق توحید را بازگو می کند (سلام اللّه علیک یا امیر المؤمنین).

***

نکته ها:

اشاره

۱-دلائل توحید

اشاره

توحیـد،یعنی یگـانگی ذات خداونـد و عـدم وجود هر گونه همتـا و شبیه برای او،گذشـته از دلائل نقلی و آیات قرآن مجیـد،با دلائل عقلی فراوان نیز قابل اثبات است که در اینجا قسمتی از آن را به صورت فشرده می آوریم:

۱-برهان صرف الوجود

و خلاصه اش این است که خداوند وجود مطلق است،و هیچ قید و شرط و حدی برای او نیست،چنین وجودی مسلما نامحدود

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۸۶.

خواهد بود،چرا که اگر محدودیتی پیدا کند باید آلوده به عدم گردد،و ذات مقدسی که هستی از آن می جوشد هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود و چیزی در خارج نیست که عدم را بر او تحمیل کند بنا بر این،محدود به هیچ حدی نمی باشد.

از سوی دیگر دو هستی نامحدود در عالم تصور نمی شود،زیرا اگر دو موجود پیدا شود حتما هر یک از آنها فاقد کمالات دیگری است،یعنی کمالات او را ندارد،و بنا بر این هر دو محدود می شوند،و این خود دلیل روشنی است بر یگانگی ذات واجب الوجود(دقت کنید).

۲-برهان علمی

هنگامی که به این جهان پهناور نگاه می کنیم در ابتدا عالم را به صورت موجوداتی پراکنده می بینیم،زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و انواع گیاهان و حیوانات،اما هر چه بیشتر دقت کنیم می بینیم اجزاء و ذرات این عالم چنان به هم مربوط و پیوسته است که مجموعا یک واحد منسجم را تشکیل می دهد،و یک سلسله قوانین معین بر سراسر این جهان حکومت می کند.

هر قدر پیشرفت علم و دانش بشری بیشتر می شود وحدت و انسجام اجزای این جهان آشکارتر می گردد،تا آنجا که گاهی آزمایش روی یک نمونه کوچک (مانند افتادن یک سیب از درخت)سبب می شود قانون بزرگی که بر تمام عالم هستی حکومت می کند کشف گردد(همانگونه که در باره"نیوتن"و"قانون جاذبه"اتفاق افتاد).

این وحدت نظام هستی،و قوانین حاکم بر آن،و انسجام و یکپارچگی در میان اجزای آن نشان می دهد که خالق آن یکتا و یگانه است.

۳-برهان تمانع-(دلیل علمی فلسفی)

دلیل دیگری که برای اثبات یگانگی ذات خداوند ذکر کرده اند و قرآن در آیه ۲۲ سوره انبیاء الهام بخش

آن است برهان تمانع است،می فرماید: لَوْ كٰانَ فِيهِمٰا آلِهَةٌ إِلاَّ اللّٰهُ لَفَسَدَتٰا فَسُبْحٰانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمّٰا يَصِفُونَ :"اگر در زمين و آسمان خدايانى جز خداوند يگانه بود زمين و آسمان به فساد كشيده مى شد،و نظام جهان به هم مى خورد، پس منزه است خداوندى كه پروردگار عرش است از آنچه آنها توصيف مى كنند"! توضيح اين دليل را در جلد ۱۳ صفحه ۳۸۱ تحت عنوان"برهان تمانع" مشروحا؟ذكر كرده ايم.

۴-دعوت عمومى انبياء به خداوند يگانه

-اين دليل ديگرى براى اثبات توحيد است،چرا كه اگر دو واجب الوجود در عالم بود هر دو بايد منبع فيض باشند،چرا كه يک وجود بى نهايت كامل ممكن نيست در نور افشانى بخل ورزد،زيرا عدم فيض براى وجود كامل نقص است،و حكيم بودن او ايجاب مى كند كه همگان را مشمول فيض خود قرار دهد.

اين فيض دو شاخه دارد:فيض تكوينى(در عالم خلقت)،و فيض تشريعى (در عالم هدايت)بنا بر اين اگر خدايان متعددى وجود داشت بايد فرستادگانى از نزد همه آنها بيايند،و فيض تشريعى آنها را براى همگان برسانند.

حضرت على ع در وصيت نامه اش براى فرزند گراميش امام مجتبى ع مى فرمايد:

و اعلم يا بنى انه لو كان لربک شريک لاتتک رسله و لرأيت آثار ملكه و سلطانه،و لعرفت افعاله و صفاته،و لكنه اله واحد كما وصف نفسه:

"بدان فرزندم اگر پروردگارت همتايى داشت فرستادگان او به سراغ تو مى آمدند و آثار ملك و سلطان او را مشاهده مى كردى،و به افعال و صفاتش آشنا مى شدى ولى او معبود يكتا است همانگونه كه خودش توصيف كرده است" (۱).

۱- ۱) نهج البلاغه وصيت به امام مجتبى(بخش نامه ها:نامه ۳۱).

اینها همه دلائل یگانگی ذات او است،اما دلیل بر عدم وجود هر گونه ترکیب و اجزاء در ذات پاک او روشن است،زیرا اگر برای او اجزاء خارجیه باشد طبعا نیازمند به آنها است،و نیاز برای واجب الوجود غیر معقول است.

و اگر "اجزاء عقلیه"(ترکیب از ماهیت و وجود یا از جنس و فصل) منظور باشد آن نیز محال است،زیرا ترکیب از "ماهیت" و "وجود" فرع بر محدود بودن است،در حالی که می دانیم وجود او نامحدود است و ترکیب از "جنس" و "فصل" فرع برداشتن ماهیت است چیزی که ماهیت ندارد جنس و فصل هم ندارد.

***

۲-شاخه های پر بار توحید

اشاره

معمولا برای توحید چهار شاخه ذکر می کنند:

۱-توحید ذات

(آنچه در بالا شرح داده شده).

۲-توحید صفات

یعنی صفات او از ذاتش جدا نیست،و نیز از یکدیگر جدا نمی باشد،فی المثل "علم" و "قدرت" ما،دو وصف است که عارض بر ذات ما است،ذات ما چیزی است و علم و قدرت ما چیز دیگر،همانگونه که "علم" و "قدرت" نیز در ما از هم جدا است،مرکز علم روح ما است،و مرکز قدرت جسمانی بازو و عضلات ما،ولی در خداوند نه صفاتش زائد بر ذات او است،و نه جدا از یکدیگرند،بلکه وجودی است تمامش علم،تمامش قدرت،تمامش ازلیت و ابدیت.

اگر غیر از این باشد لازمه اش ترکیب است،و اگر مرکب باشد محتاج به اجزاء می شود و شیء محتاج هرگز واجب الوجود نخواهد بود.

۳-توحید افعالی

یعنی هر وجودی،هر حرکتی،هر فعلی در عالم است به ذات

پاک خدا برمی گردد،مسبب الاسباب او است و علت العلل ذات پاک او می باشد،حتی افعالی که از ما سر می زند به یک معنی از او است،او به ما قدرت و اختیار و آزادی اراده داده،بنا بر این در عین حال که ما فاعل افعال خود هستیم،و در مقابل آن مسئولیم،از یک نظر فاعل خداوند است،زیرا همه آنچه داریم به او بازمی گردد (لا مؤثر فی الوجود الا اللّه).

۴-توحید در عبادت:

یعنی تنها باید او را پرستش کرد و غیر او شایسته عبودیت نیست،چرا که عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق و مطلق کمال است،کسی که از همگان بی نیاز است،و بخشنده تمام نعمتها،و آفریننده همه موجودات،و این صفات جز در ذات پاک او جمع نمی شود.

هدف اصلی از عبادت،راه یافتن به جوار قرب آن کمال مطلق،و هستی بی پایان،و انعکاس پرتوی از صفات کمال و جمال او در درون جان است که نتیجه اش فاصله گرفتن از هوی و هوسها،و روی آوردن به خودسازی و تهذیب نفس است.

این هدف جز با عبادت "اللّه "که همان کمال مطلق است امکان پذیر نیست.

***

۳-شاخه های توحید افعالی

اشاره

"توحید افعالی "نیز به نوبه خود شاخه های زیادی دارد که در اینجا به شش قسمت از مهمترین فروع آن اشاره می کنیم:

۱-توحید خالقیت

همانگونه که قرآن می گوید: قُلِ اللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ :"بگو خداوند

ص: ۴۴۷

آفریدگار همه چیز است"(رعد-۱۶).

دلیل آنهم روشن است وقتی با دلائل گذشته ثابت شد واجب الوجود یکی است،و همه چیز غیر از او ممکن الوجود است،بنا بر این خالق همه موجودات نیز یکی خواهد بود.

۲-توحید ربوبیت

یعنی مدبر و مدیر و مربی و نظام بخش عالم هستی تنها خدا است،چنان که قرآن می گوید: قُلْ أَ غَيْرَ اللّٰهِ أَبْغِى رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَىْءٍ :"آیا غیر خدا را پروردگار خود بطلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است"؟! (انعام-۱۶۴).

دلیل آن نیز وحدت واجب الوجود و توحید خالق در عالم هستی است.

۳-توحید در قانونگذاری و تشریع

چنان که قرآن می گوید: وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكٰافِرُونَ :"هر کس که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است" (مائده-۴۴).

زیرا وقتی ثابت کردیم مدیر و مدبر او است،مسلما غیر او صلاحیت قانونگذاری نخواهد داشت،چون غیر او در تدبیر جهان سهمی ندارد تا قوانینی هماهنگ با نظام تکوین وضع کند.

۴-توحید در مالکیت

خواه"مالکیت حقیقی"یعنی سلطه تکوینی بر چیزی باشد،یا"مالکیت حقوقی"یعنی سلطه قانونی بر چیزی اینها همه از او است،چنان که قرآن می گوید: وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ "مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین

مخصوص خدا است"(آل عمران-۱۸۹).

و نیز می فرمایـد: وَ أَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَکُمْ مُسْتَخْلَفِینَ فِیهِ "انفاق کنیـد از اموالی که خداوند شـما را نماینده خود در آن قرار داده" (حدید-۷).

دلیل آن هم همان توحیـد در خالقیت است،وقتی خالق همه اشـیاء او است طبعا مالک همه اشـیاء نیز ذات مقدس او است بنا بر این هر ملکیتی باید از مالکیت او سرچشمه گیرد.

۵-توحید حاکمیت

مسـلما جامعه بشـری نیاز به حکومت دارد،چون زندگی دسـتجمعی بدون حکومت ممکن نیست،تقسـیم مسئولیتها،تنظیم برنامه ها،اجرای مدیریتها، و جلوگیری از تعدیات و تجاوزها،تنها به وسیله حکومت میسر است.

از طرفی اصـل آزادی انسانهـا می گویـد هیچکس بر هیچکس حق حکومت نـدارد،مگر آنکه مالـک اصـلی و صاحب حقیقی اجازه دهد،و از همین جاست که ما هر حکومتی را که به حکومت الهی منتهی نشود مردود می دانیم،و نیز از همین جاست که مشروعیت حکومت را از آن پیامبر ص و سپس امامان معصوم ع و بعد از آنها برای فقیه جامع الشرائط می دانیم.

البته ممکن است مردم به کسـی اجازه دهند که بر آنها حکومت کنـد، ولی چون اتفاق تمام افراد جامعه عادتا غیر ممکن اسـت چنین حکومتی عملا ممکن نیست (۱).

البته نباید فراموش کرد که توحید ربوبیت مربوط به عالم تکوین است

۱- ۱) لـذا اگر حکومت از طریق آراء عمومی و اکثریت تعیین شود باید از طریق فقیه جامع الشـرائط تنفیذ گردد تا مشـروعیت الهیه پیدا کند.

و توحید قانونگذاری و حکومت به عالم تشریع.

قرآن مجید می گوید: إِنِ الْحُكْمُ إِلاّ لِلّهِ :"حکم و حکومت تنها از آن خدا است"(انعام-۵۷).

۶-توحید اطاعت

یعنی تنها مقام"واجب الاطاعه"در جهان،ذات پاک خدا است،و مشروعیت اطاعت از هر مقام دیگری باید از همین جا سرچشمه گیرد،یعنی اطاعت او اطاعت خدا محسوب می شود.

دلیل آن هم روشن است وقتی حاکمیت مخصوص او است مطاع بودن هم مخصوص او است،و لذا ما اطاعت انبیاء ع و ائمه معصومین و جانشینان آنها را پرتوی از اطاعت خدا می شمریم،قرآن می گوید: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ :

"ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول او و صاحبان امر(امامان معصوم)را(نساء-۵۹).

و نیز می فرماید: مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللّهَ :"هر کس رسول خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است"(نساء-۸۰).

البته بحثهای فوق هر کدام در خور شرح و بسط فراوان است و ما به ملاحظه این که از شکل بحث تفسیری خارج نشویم آنها را فشرده بیان کردیم.

*** خداوندا!ما را در تمام عمر به خط توحید ثابت بدار.

پروردگارا!شاخه های شرک همچون شاخه های توحید زیاد است و نجات

ص: ۴۵۰

از شرک جز با لطف تو میسر نیست،ما را مشمول الطافت گردان.

بارالها!ما را با توحید زنده دار،و با توحید بمیران،و با حقیقت توحید محشور بگردان.

آمین یا رب العالمین پایان سوره اخلاص ***

ص :۴۵۱

(۱۱۳) سوره فلق این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵ آیه است

اشاره

ص: ۴۵۳

محتوی و فضیلت سوره"فلق"

جمعی معتقدند که این سوره در مکه نازل شده است هر چند جمعی دیگر از مفسران آن را"مدنی"می دانند.

محتوای این سوره تعلیماتی است که خداوند به پیغمبر اکرم ص خصوصا و به سایر مسلمانان عموما،در زمینه پناه بردن به ذات پاک او از شر همه اشرار می دهد،تا خود را به او بسپارند،و در پناه او از شر هر موجود صاحب شر در امان بدارند.

در باره شان نزول این سوره روایاتی در غالب کتب تفسیر نقل شده که مطابق آنها پیغمبر اکرم ص به وسیله بعضی از یهود مورد سحر قرار گرفته، و بیمار شده بود،جبرئیل نازل شد و محل ابزار سحر را که در چاهی پنهان کرده بودند نشان داد،آن را بیرون آوردند،سپس این سوره را خواندند،و حال پیغمبر اکرم ص بهبود یافت.

ولی مرحوم طبرسی و بعضی دیگر از محققان اینگونه روایات را که سند آن فقط به دو نفر"ابن عباس"و"عایشه"منتهی می شود زیرا سؤال قرار دادند، زیرا:

اولا- سوره طبق مشهور مکی است و لحن آن نیز لحن سوره های مکی را دارد،در حالی که درگیری پیامبر ص با یهود در مدینه بوده است و این خود دلیلی است بر عدم اصالت اینگونه روایات.

از سوی دیگر اگر پیغمبر اکرم ص به این آسانی مورد سحر ساحران قرار گیرد تا آنجا که بیمار شود و در بستر بیفتد،به آسانی ممکن است او را از مقاصد بزرگش بازدارند،مسلما خداوندی که او را برای چنان ماموریت و رسالت

ص:۴۵۴

عظیمی فرستاده از نفوذ سحر ساحران حفظ خواهد کرد،تا مقام والای نبوت بازیچه دست آنها نشود.

از سوی سوم اگر بنا شود سحر در جسم پیغمبر ص اثر بگذارد ممکن است این توهم در مردم پیدا شود که سحر در روح او نیز مؤثر است،و ممکن است افکارش دستخوش سحر ساحران گردد،و این معنی اصل اعتماد به پیامبر ص را در افکار عمومی متزلزل می سازد.

و لذا قرآن مجید این معنی را نفی می کند که پیغمبر"مسحور"شده باشد می فرماید: وَ قٰالَ الظّٰالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلاّٰ رَجُلاً مَسْحُوراً اُنْظُرْ کَیْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثٰالَ فَضَلُّوا فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً :"ظالمان گفتند شما از یک انسان سحره شده ای پیروی می کنید،ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند؟آن چنان که نمی توانند راه را پیدا کنند"!(فرقان ۸ و ۹).

"مسحور"در اینجا خواه به معنی کسی باشد که از نظر عقلی سحر شده یا در جسمش،در هر صورت گواه بر مقصود ما است.

به هر حال با چنین روایات مشکوکی نمی توان قداست مقام نبوت را زیر سؤال برد،و در فهم آیات بر آنها تکیه کرد.

در باره فضیلت این سوره از پیغمبر اکرم ص نقل شده است که فرمود:

انزلت علی آیات لم ینزل مثلهن:المعوذتان: "آیاتی بر من نازل شده که همانند آنها نازل نشده است،و آن دو سوره"فلق"و"ناس"است" (۱).

و در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:"کسی که در نماز"وتر" سوره"فلق"و"ناس"و" قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ "را بخواند به او گفته می شود ای بنده خدا بشارت باد بر تو خدا نماز وتر تو را قبول کرد" (۲).

۱- ۱ و ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۷۱۶ و"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۶۷.

-۲

و بـاز در روایـتی از پیغمـبر اکرم ص می خـوانیم که به یکی از یـارانش فرمود می خواهی دو سوره به تو تعلیم کنم که برترین سوره های قرآن است؟ عرض کرد:آری ای رسول خدا!حضـرت معوذتان(سوره فلق و سوره ناس)را به او تعلیم کرد،سـپس آن دو را در نماز صبح قرائت نمود و به او فرمود:

هر گاه برمی خیزی و می خوابی آنها را بخوان (۱).

روشن است اینها برای کسانی است که روح و جان و عقیده و عمل خود را با محتوای آن هماهنگ سازند.

***

ص :۴۵۶

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۷۱۶ و"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۶۷.

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ اَلْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مٰا خَلَقَ (۲) وَ مِنْ شَرِّ غٰاسِقٍ إِذٰا وَقَبَ (۳) وَ مِنْ شَرِّ اَلنَّفّٰاثٰاتِ فِي اَلْعُقَدِ (۴) وَ مِنْ شَرِّ حٰاسِدٍ إِذٰا حَسَدَ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-بگو پناه می برم به پروردگار سپیده صبح.

۲-از شر تمام آنچه آفریده است.

۳-و از شر هر موجود مزاحمی هنگامی که وارد می شود.

۴-و از شر آنها که در گره ها می دمند(و هر تصمیمی را سست می کنند).

۵-و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد.

تفسیر:

پناه می برم به پروردگار سپیده دم!

در نخستین آیه به شخص پیغمبر ص به عنوان یک الگو و پیشوا چنین

دستور می دهد:"بگو:پناه می برم به پروردگار سپیده صبح"که دل سیاهی شب را می شکافد(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ).

*** "از شر تمام آنچه آفریده است"(مِنْ شَرِّ مٰا خَلَقَ).

از شر همه موجودات شرور،انسانهای شرور،جن و حیوانات و حوادث و پیشامدهای شر و از شر نفس اماره.

"فلق"(بر وزن شفق)از ماده"فلق"(بر وزن خلق)در اصل به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن بعضی از بعضی دیگر است،و از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح پرده سیاه شب می شکافد،این واژه به معنی طلوع صبح،به کار رفته،همانگونه که"فجر"نیز به همین مناسبت بر طلوع صبح اطلاق می شود.

بعضی آن را به معنی همه موالید و تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه می دانند،چرا که تولد این موجودات با شکافتن دانه و تخم و مانند آن صورت می گیرد از عجیب ترین مراحل وجود آنها است،و در حقیقت هنگام تولد جهش عظیمی در آن موجود رخ می دهد و از جهانی به جهان دیگری گام می نهد.

در آیه ۹۵ انعام می خوانیم: إِنَّ اللّٰهَ فٰالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ "خداوند شکافنده دانه و هسته است،زنده را از مرده خارج می سازد،و مرده را از زنده".

بعضی نیز مفهوم"فلق"را از این هم گسترده تر گرفته اند،و آن را به هر گونه آفرینش و خلقت اطلاق کرده اند،چرا که با آفرینش هر موجود پرده عدم شکافته می شود و نور وجود آشکار می گردد.

هر یک از این معانی سه گانه(طلوع صبح-تولد موجودات زنده-آفرینش هر موجود)پدیده ای است عجیب که دلیل بر عظمت پروردگار و خالق و مدبر

آن است،و توصیف خداوند به این وصف دارای مفهوم و محتوای عمیقی است.

در بعضی از احادیث نیز آمده که"فلق"چاه یا زندانی در دوزخ است، و همچون شکافی در دل جهنم خودنمایی می کند.

این روایت ممکن است اشاره به مصداقی از مصداقهای آن باشد نه اینکه مفهوم گسترده"فلق"را محدود کند.

تعبیر به" مِنْ شَرِّ مٰا خَلَقَ "مفهومش این نیست که آفرینش الهی در ذات خود شری دارد،چرا که آفرینش همان ایجاد است،و ایجاد و وجود خیر محض است،قرآن می گوید: اَلَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ "همان خدایی که هر چه را آفرید نیکو آفرید" (الم سجده-۷).

بلکه شر هنگامی پیدا می شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف شوند و از مسیر تعیین شده جدا گردند،فی المثل نیش و دندان برنده حیوانات یک حربه دفاعی برای آنها است که در برابر دشمنانشان به کار می برند همانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده می کنیم،اگر این سلاح به مورد به کار رود خیر است،اما اگر نابجا و در برابر دوست مصرف گردد شر است.

وانگهی بسیاری از امور است که ما در ظاهر آنها را شر حساب می کنیم ولی در باطن خیر است مانند حوادث و بلاهای بیدارگر و هشدار دهنده که انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و متوجه خدا می کند اینها مسلما شر نیست.

*** سپس در توضیح و تفسیر این مطلب می افزاید:"و از شر هر موجود مزاحمی هنگامی که وارد می شود "(وَ مِنْ شَرِّ غٰاسِقٍ إِذٰا وَقَبَ).

"غاسق"از ماده"غسق"(بر وزن شفق)به گفته"راغب"در"مفردات" به معنی شدت ظلمت شب است که در همان نیمه شب حاصل می شود،و لذا قرآن مجید به هنگام اشاره به پایان وقت نماز مغرب می فرماید: إِلیٰ غَسَقِ

اللَّيْلِ ،و اینکه در بعضـی از کتب لغت"غسق"به معنی تاریکی آغاز شب تفسیر شده،بعید به نظر می رسد،بخصوص اینکه ریشه اصـلی این لغت به معنی امتلاء(پر شدن)و سـیلان است،و مسلما تاریکی شب هنگامی پر و لبریز می شود که به نیمه رسد،یکی از مفاهیمی که لازمه این معنی است هجوم و حمله ور گشتن است،لذا در این معنی نیز استعمال شده.

بنـا بر این معنی"غـاسق"در آیه مـورد بحث یـا"فرد مهـاجم"است،یـا هر"موجود شـرور"که از تـاریکی شب برای حمله کردن استفاده می کند، زیرا نه فقط حیوانات درنده و گزنده شب هنگام از لانه ها بیرون می آیند و زیان می رسانند،بلکه افراد شرور و ناپاک و پلید نیز غالبا از تاریکی شب برای مقاصد سوء خود استفاده می کنند.

"وقب"(بر وزن شفق"از ماده"وقب"(بر وزن نقب)به معنی حفره و گودال است،سپس فعل آن به معنی ورود در گودال به کار رفته،گویی موجودات شـرور و زیـان آور از تـاریکی شب اسـتفاده کرده،و بـا ایجـاد حفره های زیانبار برای تحقق بخشـیدن به مقاصد پلید خود اقدام می کنند،یا اینکه این تعبیر اشاره به"نفوذ کردن"است.

*** بعد می افزاید:"و از شر آنها که در گره ها می دمند"(وَ مِنْ شَرِّ النَّفّاثاتِ فِی الْعُقَدِ).

"نفاثات"از ماده"نفث"(بر وزن حبس)در اصل به معنی ریختن مقـدار کمی از آب دهان است،و از آنجا که این کار با دمیدن انجام می گیرد، "نفث"به معنی"نفخ"(دمیدن)نیز آمده است.

ولی بسیاری از مفسران"نفاثات"را به معنی"زنان ساحره"تفسیر

کرده انـد(نفاثـات جمع مؤنث است و مفرد آن "نفـاثه" صـیغه مبالغه از "نفث" می باشـد)آنها اورادی را می خواندنـد و در گره هایی می دمیدند و به این وسـیله سحر می کردند،ولی جمعی آن را اشاره به زنان وسوسه گر می دانند که پی در پی در گوش مردان،مخصوصا همسـران خود،مطالبی را فرو می خواننـد تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سـست کنند،و وسوسـه های این گونه زنان در طول تاریخ چه حوادث مرگباری که بار نیاورده،و چه آتشـها که بر نیفروخته و چه عزمهای استواری را که سست نساخته است.

فخر رازی می گوید زنان به خاطر نفوذ محبتهایشان در قلوب رجال،در آنان تصرف می کنند (۱).

این معنی در عصـر و زمـان مـا از هر وقت ظـاهرتر است زیرا یکی از مهمـترین وسائـل نفوذ جاسوسـها در سیاسـتمداران جهـان اسـتفاده از زنان جاسوسه است که با این "نفاثات فی العقـد" قفلهای صـندوقهای اسـرار را می گشایند و از مرموزترین مسائل با خبر می شوند و آن را در اختیار دشمن قرار می دهند.

بعضـی نیز نفاثات را به "نفوس شریره"،و یا "جماعتهای وسوسه گر" که با تبلیغات مستمر خود گره های تصمیم ها را سست می سازند تفسیر نموده اند.

بعید نیست که آیه مفهوم عام و جامعی داشـته باشد که همه اینها را شامل شود حتی سخنان سخن چینها،و نمامان که کانونهای محبت را سست و ویران می سازند.

البته باید توجه داشت که قطع نظر از شان نزول سابق نشانه ای در آیه نیست که منظور از آن خصوص سـحر ساحران باشد،و به فرض که آیه را چنین تفسیر کنیم دلیل بر صحت آن شان نزول نمی باشد،بلکه تنها دلیل بر این است

۱- ۱) "تفسیر فخر رازی" جلد ۳۲ صفحه ۱۹۶.

که پیغمبر اکرم ص از شر ساحران به خدا پناه می برد،درست مثل اینکه افراد سالم از بیماری سرطان به خدا پناه می برند هر چند هرگز مبتلا به آن نشده باشند.

*** در آخرین آیه این سوره می فرماید:و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد"(وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ).

این آیه نشان می دهد که حسد از بدترین و زشت ترین صفات رذیله است، چرا که قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنده،و شیاطین وسوسه گر قرار داده است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-مهمترین منابع شر و فساد

در آغاز این سوره به پیغمبر اکرم ص دستور می دهد که از شر تمام مخلوقات شرور به خدا پناه برد،سپس در توضیح آن اشاره به سه گونه شر می کند شر مهاجمین تاریک دل که از تاریکیها استفاده می کنند و حمله ور می شوند.

شر وسوسه گرانی که با سخنان و تبلیغات سوء خود اراده ها،ایمانها،عقیده ها محبتها و پیوندها را سست می کنند.

و شر حسودان.

از این اجمال و تفصیل چنین استفاده می شود که عمده شرور و آفات از همین جا سرچشمه می گیرد و مهمترین منابع شر و فساد این سه منبع است و

این بسیار پر معنی و قابل تامل می باشد.

***

۲-تناسب آیات

قابل توجه اینکه در نخستین آیه این سوره به پیامبر ص دستور می دهد که به پروردگار"فلق"پناه برد،از شر تمام موجودات ذی شر،انتخاب"رب فلق" شاید به خاطر این است که موجودات شرور نور و روشنایی سلامت و هدایت را قطع می کنند،ولی پروردگار فلق شکافنده ظلمتها و تاریکیها است.

***

۳-تاثیر سحر

در جلد اول ذیل آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره"بقره"بحثهای مفصلی در باره حقیقت سحر در زمانهای گذشته و امروز،و حکم سحر از نظر اسلام.و چگونگی تاثیر آن بحثهای مشروحی داشتیم،و در آن مباحث تاثیر سحر را به طور اجمال پذیرفته ایم،ولی نه به آن صورتی که پندارگرایان و افراد خرافی از آن سخن می گویند،برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه فرمائید.

اما نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است این است که اگر در آیات مورد بحث به پیغمبر ص دستور می دهد که از سحر ساحران یا مانند آن به خدا پناه برد،مفهومش این نیست که پیغمبر ص مورد سحر آنها قرار گرفته،بلکه درست به این می ماند که پیغمبر ص از هر گونه اشتباه و خطا و گناه نیز به خدا پناه می برد،یعنی با استفاده از لطف خدا از این خطرات مصون می ماند و اگر لطف خدا نبود امکان تاثیر سحر در حق او بود،این از یک سو.

از سوی دیگر سابقا گفتیم دلیلی نداریم که منظور از" اَلنَّفّاثاتِ فِی الْعُقَدِ " ساحران باشد.

***

ص :۴۶۳

۴-شر حسودان!

"حسـد"یک خوی زشت شـیطانی است که بر اثر عوامل مختلف مانند ضـعف ایمان و تنگ نظری و بخل در وجود انسان پیدا می شود،و به معنی درخواست و آرزوی زوال نعمت از دیگری است.

حسد سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره است.

حسد همانگونه که در روایات وارد شده است ایمان انسان را می خورد و از بین می برد همانگونه که آتش هیزم را! همانگونه که امام باقر ع می فرماید:

ان الحسد لیأکل الایمان کما تاکل النار الحطب

(۱)

.

در حدیث دیگری از امام صادق آمده است

آفه الدین الحسد و العجب و الفخر :آفت دین"حسد"است و"خود بزرگ بینی"و"تفاخر" (۲).

این به خاطر آن است که حسود در واقع معترض به حکمت خـدا است که که چرا به افرادی نعمت بخشـیده؟و مشـمول عنایت خود قرار داده است؟همانگونه که در آیه ۵۴ نساء می خوانیم: أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ .

کـار حسـد ممکـن است بـه جـایی رسـد کـه حتی برای زوال نعمت از شـخص محسـود خـود را به آب و آتش زنـد و نـابود کند،چنان که نمونه اش در داستانها و تواریخ معروف است.

در نکـوهش حســد همیـن بس کـه نخستین قتلی کـه در جهـان واقع شــد از نـاحیه"قابیـل"نســبت بـه برادرش"هابیـل"بر اثر انگیزه"حسد"بود.

"حسودان"همیشه یکی از موانع راه انبیا و اولیا بوده اند،و لذا قرآن

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۷۳ صفحه ۲۳۷.

۲- ۲) "همان مدرک"صفحه ۲۴۸.

مجید به پیامبر ص دستور می دهد که از شر حاسدان به خدا و رب فلق پناه برد.

گر چه مخاطب در این سوره و سوره بعد شخص پیامبر ص است ولی مسلما منظور الگو و نمونه است و همه باید از شر حسودان به خدا پناه برند.

خداوندا!ما نیز از شر حسودان به ذات مقدس تو پناه می بریم.

پروردگارا!از تو می خواهیم که خود ما را نیز از حسد نسبت به دیگران حفظ نمایی.

بارالها!ما را از شر نفاثات فی العقد و وسوسه گران در راه حق نیز محفوظ بدار.

آمین یا رب العالمین پایان سوره فلق ***

ص :۴۶۵

(۱۱۴) سوره ناس این سوره در مکه نازل شده و دارای ۶ آیه است

اشاره

ص :۴۶۷

محتوی و فضیلت سوره "ناس"

انسان همیشه در معرض وسوسه های شیطانی است،و شیاطین جن و انس کوشش دارند در قلب و روح او نفوذ کنند،هر قدر مقام انسان در علم بالاتر رود و موقعیت او در اجتماع بیشتر گردد،وسوسه های شیاطین شدیدتر می شود،تا او را از راه حق منحرف سازد و با فساد عالمی عالمی را بر باد دهد.

این سوره به پیغمبر اکرم ص به عنوان یک سرمشق و پیشوا و رهبر دستور می دهد که از شر همه وسوسه گران به خدا پناه برد.

محتوای این سوره از جهتی شبیه سوره "فلق "است،هر دو ناظر به پناه بردن به خداوند بزرگ از شرور و آفات می باشد،با این تفاوت که در سوره فلق انواع مختلف شرور مطرح شده،ولی در این سوره فقط روی شر وسوسه گران ناپیدا(وسواس خناس)تکیه شده است.

در اینکه این سوره در مکه نازل شده است یا در مدینه؟باز در میان مفسران گفتگو است،گروهی آن را "مکی "می دانند،و جمعی آن را "مدنی " می شمرند،ولی لحن آیاتش با سوره های مکی موافقتر است.

و با توجه به اینکه این سوره و سوره فلق طبق روایات با هم نازل شده، و سوره فلق به عقیده جمع کثیری مکی است این سوره نیز می تواند مکی بوده باشد.

در فضیلت تلاوت این سوره روایات متعددی وارد شده از جمله اینکه در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم ص شدیدا بیمار شد،جبرئیل و میکائیل(دو فرشته بزرگ خدا)نزد او آمدند،جبرئیل نزد سر پیامبر نشست و میکائیل نزد

ص :۴۶۸

پای او،جبرئیل سوره"فلق"را تلاوت کرد،و پیغمبر را با آن در پناه خدا قرار داد،و میکائیل سوره" قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّٰاسِ "را (۱).

در روایتی که از امام باقر ع نقل شده و قبلا به آن اشاره کردیم،می خوانیم:

"هر کسی در نماز وتر"معوذتین"(سوره فلق و ناس)و" قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ "را بخواند به او گفته می شود ای بنده خدا!بشارت باد بر تو که خداوند نماز وتر تو را قبول کرد"! (۲)***

ص: ۴۶۹

۱- ۱ و ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۷۶۴۵ و"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۶۹

-۲

[سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللَّهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ اَلنّٰاسِ (۱) مَلِكِ اَلنّٰاسِ (۲) إِلٰهِ اَلنّٰاسِ (۳) مِنْ شَرِّ اَلْوَسْوٰاسِ اَلْخَنّٰاسِ (۴) اَلَّذِی يُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ اَلنّٰاسِ (۵) مِنَ اَلْجِنَّهِ وَ اَلنّٰاسِ (۶)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-بگو پناه می برم به پروردگار مردم.

۲-به مالک و حاکم مردم.

۳-به خدا و معبود مردم ۴-از شر وسواس خناس.

۵-که در سینه های انسانها وسوسه می کند.

۶-خواه از جن باشد یا از انسان

ص :۴۷۰

تفسیر:

پناه می برم به پروردگار مردم!

در این سوره که این آخرین سوره قرآن مجید است روی سخن را به شخص پیامبر ص به عنوان سرمشق و مقتدا و پیشوای مردم کرده،می فرماید:

"بگو پناه می برم به پروردگار مردم"(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النّاسِ).

*** "به مالک و حاکم مردم"(مَلِکِ النّاسِ).

*** "به خدا و معبود مردم"(إِلهِ النّاسِ).

قابل توجه اینکه در اینجا روی سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت)تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی به تربیت انسان،و نجات او از چنگال وسوسه گران دارد.

البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید،بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راههای شیطانی،برنامه های شیطانی،افکار و تبلیغات شیطانی،مجالس و محافل شیطانی،خود را کنار کشد،و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، و گرنه انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه ها عملا قرار داده،تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ بجایی نمی رسد.

با گفتن"رب الناس"اعتراف به ربوبیت پروردگار می کند،و خود را تحت تربیت او قرار می دهد.

ص:۴۷۱

با گفتن " مَلِكِ النّاسِ "خود را ملك او می داند،و بنده سر بر فرمانش می شود.

و با گفتن " إِلٰهِ النّاسِ "در طریق عبودیت او گام می نهد،و از عبادت غیر او پرهیز می کند،بدون شك کسی که به این صفات سه گانه مؤمن باشد،و خود را با هر سه هماهنگ سازد از شر وسوسه گران در امان خواهد بود.

در حقیقت این اوصاف سه گانه سه درس مهم تربیتی،سه برنامه پیشگیری، و سه وسیله نجات از شر وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می کند.

*** لذا در آیه بعد می افزاید:"از شر وسواس خناس(مِنْ شَرِّ الْوَسْوٰاسِ الْخَنّاسِ).

*** "همان کسی که در سینه های انسانها وسوسه می کند"(اَلَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ).

*** "وسوسه گرانی از جن یا از انسان"(مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ).

واژه"وسواس"به گفته"راغب"در"مفردات"در اصل صدای آهسته ای است که از به هم خوردن زینت آلات برمی خیزد! سپس به هر صدای آهسته گفته شده،و بعد از آن به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل و جان انسان پیدا می شود،و شبیه صدای آهسته ای است که در گوش فرو می خوانند اطلاق گردیده.

"وسواس"معنی مصدری دارد،ولی گاهی به معنی"فاعل"(وسوسه گر) نیز می آید،و در آیه مورد بحث به همین معنی است.

ص :۴۷۲

"خناس"صیغه مبالغه از ماده"خنوس"(بر وزن خسوف)به معنی جمع شدن و عقب رفتن است،این به خاطر آن است که شیاطین هنگامی که نام خدا برده می شود عقب نشینی می کنند،و از آنجا که این امر غالبا با پنهان شدن توأم است این واژه به معنی"اختفاء"نیز آمده است.

بنا بر این مفهوم آیات چنین است:"بگو من از شر وسوسه گر شیطان صفتی که از نام خدا می گریزد و پنهان می گردد به خدا پناه می برم".

اصولا-"شیاطین"برنامه های خود را با مخفی کاری می آمیزند،و گاه چنان در گوش جان انسان می دمند که انسان باور می کند فکر،فکر خود او است،و از درون جانش جوشیده،و همین باعث اغوا و گمراهی او می شود! کار شیطان تزیین است و مخفی کردن باطل در لعابی از حق،و دروغ در پوسته ای از راست،و گناه در لباس عبادت،و گمراهی در پوشش هدایت.

خلاصه هم خودشان مخفی هستند،و هم برنامه هایشان پنهان است،و این هشداری است به همه رهروان راه حق که منتظر نباشند شیاطین را در چهره و قیافه اصلی ببینند،یا برنامه هایشان را در شکل انحرافی مشاهده کنند،هرگز چنین نیست،آنها وسواس خناسند،و کارشان حقه و دروغ و نیرنگ و ریا کاری و ظاهرسازی و مخفی کردن حق.

اگر آنها در"چهره اصلی"ظاهر شوند،اگر آنها"باطل"را با"حق" نیامیزند،و اگر آنها"صریح و صاف"سخن بگویند به گفته علی ع لم یخف علی المرتادین:"مطلب بر پویندگان راه خدا مخفی نمی شود"! آنها همیشه قسمتی از"این"می گیرند،و قسمتی از"آن"،و به هم آمیزند تا بر مردم مسلط شوند چنان که امیر مؤمنان ع در ادامه همین سخن می فرماید:"فهنالك یستولی الشیطان علی اولیائه" (۱)

ص :۴۷۳

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۵۰.

تعبیر "اَلَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النّاسِ "و انتخاب لفظ"وسوسه"و لفظ "صدور"(سینه ها)نیز تاکیدی بر این معنی است.

اینها همه از یک سو،از سوی دیگر جمله" مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ "هشدار می دهد که"وسواسان خناس"تنها در میان یک گروه و یک جماعت،و در یک قشر و یک لباس نیستند،در میان جن و انس پراکنده اند و در هر لباس و هر جماعتی یافت می شوند،باید مراقب همه آنها بود و باید از شر همه آنها به خدا پناه برد.

دوستان ناباب،همنشینهای منحرف،پیشوایان گمراه و ظالم،کارگزاران جباران و طاغوتیان،نویسندگان و گویندگان فاسد،مکتبهای الحادی و التقاطی ظاهر فریب،وسائل ارتباط جمعی وسوسه گر،همه اینها و غیر اینها در مفهوم گسترده"وسواس خناس"واردند که انسان باید از شر آنها به خدا پناه برد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-چرا به خدا پناه می بریم؟!

هر لحظه امکان انحراف برای انسان وجود دارد،و اصولا-وقتی خداوند به پیامبرش ص دستور می دهد که از شر"وسواس خناس"به خدا پناه برد دلیل بر امکان گرفتار شدن در دام خناسان و وسوسه گران است.

با اینکه پیغمبر اکرم ص به لطف الهی و با امدادهای غیبی،و سپردن خویشتن به خدا از هر گونه انحراف بیمه شده بود ولی با این حال این آیات را می خواند،و به او از شر وسواسان خناس پناه می برد با این حال تکلیف دیگران روشن است.

اما نباید مایوس شد،چرا که در مقابل این وسوسه گران مخرب،فرشتگان آسمان بیاری بندگان مؤمن،و رهروان راه حق می آیند،آری مؤمنان تنها

نیستند،فرشتگان بر آنها نازل می شود و آنها را کمک می کنند:" إِنَّ الَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاٰئِكَةُ " (فصلت-۳۰).

ولی به هر حال هرگز نباید مغرور شد،و خود را بی نیاز از موعظه و پند و تذکر و امدادهای الهی دانست،باید همیشه به او پناه برد همیشه بیدار بود و همیشه هشیار.

*** ۲-در اینکه چرا"ناس"در سه آیه تکرار شده بعضی گفته اند به خاطر این است که در هر مورد به یک معنی است.

ولی ظاهر این است که برای تاکید روی عمومیت این صفات سه گانه خداوند است و در هر سه مورد معنی واحدی دارد.

***۳-در روایتی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

ما من مؤمن الا و لقلبه فی صدره اذنان:اذن ینفث فیها الملک،و اذن ینفث فیها الوسواس الخناس فیؤید اللّٰه المؤمن بالملک،فهو قوله سبحانه: وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ :

"هر مؤمنی،قلبش دو گوش دارد،گوشی که فرشته در آن می دمد،و گوشی که وسواس خناس در آن می دمد،خداوند مؤمن را به وسیله فرشته تایید می کند و این است معنی آیه" وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ " (۱).

در حدیث پر معنی و تکان دهنده ای از امام صادق ع می خوانیم:"هنگامی که آیه وَ الَّذِينَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ :"کسانی که وقتی کار بدی انجام دهند یا به خویشتن ستم کنند خدا را یاد می آورند و برای گناهانشان استغفار می کنند"نازل شد،ابلیس بالای

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۵۷۱.

کوهی در مکه رفت،و با صدای بلند فریاد کشید،و سران لشگرش را جمع کرد.

گفتند:ای آقای ما!چه شده است که ما را فرا خواندی؟ گفت:این آیه نازل شده(آیه ای که پشت مرا می لرزاند و مایه نجات بشر است)چه کسی می تواند با آن مقابله کند؟ یکی از شیاطین بزرگ گفت:من می توانم،نقشه ام چنین است و چنان! ابلیس طرح او را نپسندید!دیگری برخاست و طرح خود را ارائه داد باز هم مقبول نیفتاد! در اینجا"وسواس خناس"برخاست و گفت:من از عهده آن برمی آیم.

ابلیس گفت:از چه راه؟ گفت:آنها را با وعده ها و آرزوها سرگرم می کنم،تا آلوده گناه شوند، و هنگامی که گناه کردند توبه را از یادشان می برم! ابلیس گفت:تو می توانی از عهده این کار برآیی(نقشه ات بسیار ماهرانه و عالی است)و این ماموریت را تا دامنه قیامت به او سپرد" (۱).

***خداوندا!ما را از شر همه این وسوسه گران و از شر تمام"وسواسان خناس حفظ فرما.

پروردگارا!دام سخت است،و دشمن بیدار است و نقشه هایش مخفی و پنهان،و جز با لطف تو نجات ممکن نیست.

بارالها!نمی دانیم چگونه شکر این نعمت بزرگ را به درگاه تو بگزاریم که بر ما منت نهادی و این افتخار بزرگ و توفیق را نصیب کردی که در این

ص: ۴۷۶

۱- ۱) المیزان جلد ۲۰ صفحه ۵۵۷.

ساعت و بعد از حدود ۱۵ سال این تفسیر را به پایان برسانیم.

***خدایا!تو می دانی در این لحظه نشاطی توصیف ناپذیر،شادمانی و شعفی آمیخته با شکر در سراسر وجود ما موج می زند،احساسی که با هیچ بیانی توانایی شرح و شکر آن را نداریم،دست به درگاهت برمی داریم و عرض می کنیم:

آفریدگارا!ممکن است در تفسیر این آیات گرفتار لغزشهایی شده باشیم، تو همه آنها را بر ما ببخش،و امیدواریم بندگان تو نیز بر ما ببخشند.

و در آخرین جمله عرض می کنیم:

ای خدای رحیم و مهربان این خدمت ناچیز را از همه ما بکرمت قبول فرما،و ذخر معاد و روز جزای ما قرار ده و آخر دعوانا ان الحمد للّه رب العالمین پایان سوره ناس و پایان جلد ۲۷ ***در تاریخ ۱۴\۴\۱۳۶۶ برابر با هشتم ذیقعده ۱۴۰۷ قمری تفسیر نمونه پایان یافت

ص: ۴۷۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹